









شعشع  
يوسف طابان لكينك  
دخضه آن ش كينك  
كينك كنه لالا كوي شير  
بار و سيب طالب و شير

مجلس بیستم در میان قرین و خجسته در خرابی عید و فلک برایت اسرار	مجلس بیستم در در میان بعضی صنایع مثل کاه و فراغت مژده بزرگدانه	مجلس بیستم در مجلس بیستم در میان در میان بعضی صنایع عبارت از مجلس بیستم برایت خوف
مجلس بیستم در مجلس بیستم در میان بعضی صنایع کبریا و عید برایت خوف	مجلس بیستم در مجلس بیستم در میان در میان بعضی صنایع السادات و عید برایت فاضل	مجلس بیستم در مجلس بیستم در میان بعضی صنایع کبریا و عید برایت خوف
مجلس بیستم در مجلس بیستم در میان مجموعه انوار و عید شاق و سلام جمع حق برایت بخار	مجلس بیستم در مجلس بیستم در میان در میان بعضی صنایع وقایع در میان برایت بخار	مجلس بیستم در مجلس بیستم در میان مجلس بیستم در میان مجلس بیستم در میان مجلس بیستم در میان
مجلس بیستم در مجلس بیستم در میان مجلس بیستم در میان مجلس بیستم در میان مجلس بیستم در میان	مجلس بیستم در مجلس بیستم در میان مجلس بیستم در میان مجلس بیستم در میان مجلس بیستم در میان	مجلس بیستم در مجلس بیستم در میان مجلس بیستم در میان مجلس بیستم در میان مجلس بیستم در میان

مجلس بکرم خفا که مسجد اعظم است

امید دارم بلکه استدعا دارم که تمام اخوان مؤمنین و همه ذاکرین مصایب ناقلین مناقب و ثواب  
ائمه طاهرین در جمیع مطالب این گناه کوشید و چشم ز مصایبش پوشیدند و اینک خوش شود و عین بر کتاب

[illegible]

كَلَامُ مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ يُجِبُ الْجَنَّةَ لِلْمَلَكِ نِجْمًا



کتابخانه مسجد اعظم



زیر که کاهی مطالبی در این کتاب طلوت که خلاف آن در اقواله ذکرین مشهور است پس در بادی نظر خل بر  
قصو این بند منظوم نمایانند که در عبارات حکما علماء اعلام و کتب معتبره ایشان نظر کشایند

الاثنا عشریات فی المراثی

ترجمه اشعار فصحاء عرب در مصائب اهل بیت

و لک

اهدائی حسین جردی فرزند مرحوم حاج اسماعیل کجوری به  
کتابخانه مبارکه مسجد اعظم قم

و بی ثقیف

هذا کتاب یدلک

بسم الله الرحمن الرحيم  
بسم الله استفتح في كل حال وفيه استفتح في المبدء والال عليه اوكمل  
والنبي كماله انوسل بنام اعظم خداوند عالم که ظهرا لوجوه العبد  
وابتم اعل اکرم پروردگار بنی ادم الذي جری امرا العلم بنان و زمان بحر  
و بنیا و امشاح و انشام کتاب عده المصائب میکشایم و بر بنام اولیا اعظم  
کبر کج خواند بر خلق مشایق و مفاربت مظهر و مظهر اند حقان و عجایب  
استفاح در تطیر و امام این رساله زبده النوائب من الی طالب صفا بهم  
فانمده علی نواله و اصل علی الحمد والیه شعر بقی عالمه صفوة و  
صفوة الخلق بنو هاشم صفوة الصفوة من هاشم محمد الطاهر ابو القاسم  
پس این بند اذل احقر شرمند اقل انظر منظورا و خوفنا و الاصفی المسمی باحمد  
در زمانه مراد به اندازد افزون از حد عده بسیار شکر گذاری بنمایند  
از حضرت باری احد واحد انگاه از مریبان و بیابان از خاطره عده مدح  
و ثنا و طلبند و مدد میکنند از بنی اجد و معمود احمد خاتم الانبیاء محمد صلی

و بدقت تمام تا مقل نمایند تا انگاه از رب و انصاف تصدیق و اعتقاد نمایانند که رب شهود لا  
کدای لبامطالب و السنه و افواه لخوان جاری مذکور است و مصادر بعض کتب متاخرین و شعرا

عليه و اله من لا زل الى الابد سينا از جده الله في العالمين و خليفة الله في الارض  
که مالک بین صاحب الزمان مولای جهانیان و ولی جهان بان استعجل الله  
فرجیک و جودش محمود و منیر و بود زمین و آسمان و جودش جنوة بخشش  
جان سراپا بر مرق جلال و عدت و احدیت و پانا سرشمان در جمال  
احدیت و احدیت است شعر من المولف و غیره الا که هیچ تو مکت  
بود مایه همنه و خد غرض صلا تا مضیض جبر پستی و نیستی غرض از آمد  
بکسور همنه ستایش تو ضم بودنی خدای پرستی عریض بخیه الله و  
رضوانه علی الامام الحجة القائم خليفة الله علی خلقه الهاشمی العلو  
الفاطمی مطهر الارض و ماسی العبد و الاخذ الحق من الظالم و مرخند  
وجود کس و ولایت مایه و حجاب غیبت مسوولی عنایت جودش چون  
نور آفتاب ستور از حجاب در غایت ظهور است شعر مولف و لا  
جلال خدا بینی و جمال محمد نظیر دوست چه بکشودی و زغیر به پستی  
ز سکوایر و روی کرد کار ندید که بر قوت جان این طلسم جسم شکسته  
بر حکم غلامتی از برکات عنایات و جودش بقا و دوام و قرار و نظام  
شریعت و دین و ملت این ختمی مرتبت است تا روز قیامت زیر اگر حراست  
و پرستاری محافظت و نیکمذاری بن الله و شرکعی سول الله مقدود  
مقر است در عهده عنایت ولی الله محمد و مستحکم اما در ان کر است  
وجودش استحکام دولت عظمی و سلطنت کبری بن بین و اسلامت  
از همنکام غیبت تا ایام ظهور و رایت لایت آنحضرت و بحمد الله المشان  
که در این عهد و زمان معدلت تو امان و ایام شرافت اقران و ای



مستطوات که در کتب متکثره و کلمات و روایات معتبره منقذین از اعلام عالم می نویست  
چنانچه مکرر شنیده شد و اصله از برای آن دیده شد و کمال احتیاط در خواندن و ذکر

مقتضای ذرات نصرین علامت ملت و دولت حجتا الله از کتب کفایت  
والا و سرچیز باصاعت علی حضرت خلد الله و شاهنشاه دین پناه برادر اختر  
و اوست رافع لوائی دولت و دین و چنانچه از دست مشیر مدت نشان قدر  
نظیر بنیان اعداء شهر ایمان و اساس خناس الذی یوسوس فی صدور الناس  
و از زمین و زمان و اطراف جهان بر انداخته و دست مایع دشمنان ایمان  
و دین سید المرسلین شمرع و سبک فاحضه بن الله کفایت لوزی محی  
الکفر و مخرجی عدم علی الانام حکم عاید اگر اراد الحکم فی العالم  
المملک الاعظم والا کرم و فایم العبد من الغلام برادر ازنده علم و ذرات  
عدالت و لوائی دین و دین و بر رنده علامت ظلم و بیگانه و کین زبور  
نعت تاج سلطنت و شهر یاری ارضیا کرم و غارت تاجداری الناجیه  
لیدین الله و الناصر لشریعت رسول الله اکامل فی الایة اولیاء الله ليعضو  
و العائل الاعداء الله الحامدين السلطان بن السلطان و  
الحامان بن الحامان بن الحامان السلطان ناصر الدین و شریک الاذات  
سلطنت الباقیه باقیه بقاء السنین و شهره و دوله العاصره ملائک  
بیتام العالم و ظهوره انکه سلاطین جهان کمر بسته در فرمان و جبین  
کردن کفایت پیوسته خاشع و خاضع بر ارستان ملک پادشاهان و ایوان  
فلک نشانی مجمع تاجداران دفع الشان و کیهان نابا نش ظالم و لامع  
در ایوان و سیمع البینان است زهی کامل الانسانی از جهت ذات و  
صفیات بلکه من جمیع الجبهات که خلقی کواحد الوجود همیشه در طاعت فرمان  
نصرت و حاضر و موجود و محی و مبرر باقی که هیات کل انجم خدا مشر و حضرت

کردن سموات است زیرا که اخبار مجعوله و موضوعه بسیار در این اوقات است و این مذهب  
مخبری از بحال این کتاب از کتب معتبره انتخاب نموده و بعد از نقل عبارت در و این است

عدالت ایست در کمال اوقات صورت ماث و فانی و محبت و ذات ممدون  
مظاهر خواهند بود و امید که وجود اگر مشر در مظاهر خالق جهان محفوظ و غنوه  
چنانچه جهانیان و تمام خلق عالم عاصم اهل ایمان در عهد و پیمان به اعظم نعمت  
است محفوظ و اسوده اندیم الحمد لله که مقامات مستوره و مقدمات غده  
بکمالی لایساج است بشواید بدینا محتاج نخواهد بود ولی هر سخن که  
ایست از مکه مصدق دعوا و هر پیغمبر بر حجت و معجزه معجزه که محقق مدعا  
بوده تا کاد با رضایت و مبطل از محقق جدا نموده باشد لهذا اعظم شواهد  
و اکرم مقاصد و راشات مقصود و اسکان اهل خود مرآت وجود سعاد  
مظهر سلطنت عظمی ذات محمود و جلالت نمود مظهر انبیا کبری است مشهور  
امان با مدد لیل اقیاب ایستار خواهی زوی رخ بر مناب جامع عدله  
داد و ذافع ظلم و فساد من بین العباد و جمیع البلاد مشرق و انوار و انوار  
سلطنت و پادشاهی و مطلع اسرار کیاست و نایب و ذاد خواهی و اوست  
تاج و دهم سلاطین قدیم و حافظ و نگهبان قلم دین بونیم ناصر المله و  
ناشرها و ساتر البدعه و کاسرها غیاث الامر و قووت الفقراء و غیث  
العطاء الاربع الامجد الامنع الاسعد الاجل الاکرم شاهنشاه زادگاه  
اعظم حضرت **الاعظم السلطان** روحی فداء لا زال بخضره  
موتی و غرط و ارق الايام و ظله ممدوده علی مقارن الانام من اهل الاسلام  
مرباعی در نظر خدا حضرت ظل السلطان پیوسته غنوده و باد و دهمند  
امان زیرا که بیهوده حضرت شمس سودند در مدامان جمله اهل ایران  
زهی سلیمان حشمت که در بار معدلتانار عنایتش هر کوی و بار و از این دو

در کتب معتبره



و زبان بتفسیر و ترجمه آن بشر و نظم کشود و فایده حاصل و صفت میبکیم اخبار خوان را که این بار  
شیخا امیر المؤمنین را بنقوی و پیر هیز از ذکر مطالبه که سزاوار باشد اظهار آن در مبار و

شهرین با امور و شایسته با به و معنوی را با کبریا و صاحب و کار  
و حکمی که توان متوجه حضرت شد و این توان گفت نام هر چه هم بپای و با نامان  
هم از دلی از نه روز و جوئی با نور سید و دلی و گفتگو است تبارک الله که  
در نظم و انتظام امور دین و دولت و استحکام دستور و احکام و مامور  
و نظام رعیت هر که فتوری در حالت و طبیعتش بهم نخواهد سید مکر منکا  
که مورد و امور و کوشه نشین و رعیتی حاصل دید و لوحش الله که چون حال  
مغیران پریشان حال کوشه غزلت و اختلال حال ایران در ذرا ویرد و داشتند  
بنیاد چون نعمت الله بر ما نازل کردید از توحیدی که خواهر از او زایل کرد و ایند  
و چنان عنایتیم و رحمت جسیم ملوکانه و شامل حال کافل احوالش فرمود که  
بیکار از پریشانی نمانش فرمود و از سر کردنی در جهانش اسود شعری بی حجه  
شاهان و پادشاهان همیشه جود و عنایت بر پریشان است چنانچه از  
کج خانه غزلت و ذرا و پیرانه و ذلت حالت منظور و ضعیف ترانه و دانشو که  
طلبش نمود و منظور و نظر عنایان ملوکانه از شریک جمیع احوال فرمود که بیشتر از  
بیشتر و تالیف اخبار و آثار و جمع و تحفیف مناقب اهل البیت اطهار اهل  
نام و در انتساب و مناقب اهل بی طالب یاد ترا نام گذشتند و زبان و بیان  
و تحریر کتاب بلکه در هر محضر و مجلس از این نام که نا این نام سعادت اثر و  
هنگام جمع این مختصر است سالی مرقوم و مسطور و کتب منظوم و منثور و کشته  
بدین موی که نگاشته میشود و کتاب اول و ششم است بر چهار جز و اول مذکور  
المتقین و دنیا الخلاق بقی آدم در صورت و سیرت و شریعت و ملت و ذکر احوال  
از عفا ید اهل غل و ملل الشانی بحسب الظاهرین در دنیا حقیقت اهل اسلام

عاجل و بیان عجا که موهن باشد تکرار آن در مختصر شایسته کامل و حیدر المثلان غیبات و  
باشد هر که بخواهد ضعیف اعتقاد را ایمان برآید و بر خوار و متقلب الحال و پیران

اختلاف ایشان اعتقاد و سه فرقه و ذکر حقیقت فرقه شاعری با دله عقلیه و نقایه  
التالیف بشری و از این در باب ثواب و یاد و تائید ظاهرین بالعموم و الخصوص  
نیا به ابی عبدالله که احوال مخصوص شرح و تبارک غا شورا الرابع ذکر بی لاد که  
در تعداد اعظم مصائب سید الشهدا و ذکر اعداد و ثواب مظلوم کربلا است که  
دویم منظور لایحه و در هر یک و تفسیر عجله عا شرحا را لا نوار و شمل است حد  
حقیقه الا که مستحق صبا ح الاله فی تاریخ ام الامه شرحی در فضایل و مناقب  
بتول عذرا فاطمه زهرا الشاه و ولادت از زمان رحلت به اول اخبار الثانية  
موسوم است بقدر اح الاله فی احوال ثانی الامه بحالی انما الارنا م حشر  
مناقب و مناقب آنجا است از ولادت تا شهادت التالیف منتهی است مقام  
الغیر فی تاریخ ابی الامه شرحی در احوال خاص ال عبا است از مناقب و مناقب  
از ولادت تا شهادت آن بزرگوار که در و در الاخبار الرابع و در سالی سالی و  
بتول و ذکر احوال مریدان ایشان و شهادت و شهادت و خروج کنندگان از سبیل انقلا  
حون آنجا باز در عثمان کتابیم منتهی به بومیه است در تالیف فضیل با اجمال از و  
ایام سال که منسوب است به انبیاء و سلفینا بعد از آن چنانچه در کتب اخبار اهل البیت  
اند عنوان اجمالی این کتاب مضبوط و کشته و فضیل نام ایام و این موی و نکاسته اند  
توفیق و نام تمام آن دارم که انشاء الله مرقوم کرد کتاب چهارم موسوم است مناقب  
الفاصله فی تاریخ الامه مختصر از احوال خاتم النبیین است الخاتم الاولیا و بنوی که  
عالمی که در سیرت از مکام اخلاق و عجزان و سلوک مریدان و ولادت و اخلاق و  
الشان احوال عبا مرقوم کنند و در ششم بکبر و در سید سید و در ششم و در ششم  
و در ششم این کتاب بکبر که توفیق نام این را بیایم و شمل است بر چهارده و بیست و شش



احوال مینماید بسامیشود دلهای صناد وستان این خاندان از شنیدن پاره مطالب که در  
تفاوت میکرد چنانچه ایند از اندک غبار بلکه از اهی کاهی تهره کی میسر بود و البتة حصول  
نتیجه بخلاف مقصود خواهد بود بویضا استخفاف که مصیبت صاحبان و خوشنوی رسول عترت میده نمیکرد

و بخط الله میثور  
نعم بالله من عظم خط  
ال الله

صفر و در هر صفحه عنوانی آنالان و مقامات چهارده معصوم مرقوم میکرد و بوضوح  
مقبول اهل عقول میباشد قبول ال رسول کرد کتاب پنجم ساله است و شومرین صفر  
الزائین بعضی از قضاید و اشعار فصحا اعرا که در مناقب مصائب الابی تراب است در  
این کتاب آورده و تفسیر نیای از آن اشعار را بقاری منظوم کرده مشتمل است بر  
جز و در هر مرقوم بعضی از مضامین نابرا که برین از مواضع و مضامین مناقب مصائب  
مذکور است کتاب ششم منقح است بعضی از مضامین و عبارات که در اوایل جوانی خوانده شد  
بوسیله پیغمبر از منظوم کرده بطریق خوشنوی در ضمن هر کس از آن داستان ذکر  
مصیبتی از مصایب سید مظلومان را آورده ام ولی هنوز مدی از آن ناقص مانده  
است کتاب هفتم در مواضع و مضامین و تفسیر حدیث عقل و جهل عقول و کلام  
اصول کلام و ترجمه هر یک از جنو عقل و جهل علی التفصیل است کتاب هشتم ترجمه  
الاسرار و مجمل لاسحا که قضاید اشعار مذاج و مصائب انما لها در آن مرقوم  
کرده که در کتاب علم موسوعات بعنوان الکرزیه فی المناقب القصیه من ذریه البیت  
و تفسیر زیارت سائر شهیدان که در آن است برایتی سید بن طاووس مرقوم که در کتاب  
اقبال مرقوم داشته است ترجمه کتاب طوف و در ضمن هر عنوان از آن کتاب در هر  
مشتمل است بر دو مجلد اول مشتمل است بر جمیع المصایب ثانی بدو النواصب  
الابی مطالب که همین مختصر بوده باشد که عشره کامله و تمام جلدین مذکورین  
مشتمل است بر یکصد و ده مجلس صمد نام کرام علی که از کتب مسطور و انتخاب کشته اند  
وقت و جهت نقل و تفسیر وایت در این بنده بوجیه فیه است کدشته در صفحه  
ایستاد چنانچه مجلس نکاشته است مجلس اول از کشتهای حضرت علی اکبر

عقربانند که چون جناب حقا و اذ اب و اعلی بن کایه تطایر بیار از اشعار فصحا العرا که در  
بقاری منظوم فرموده و از برای اهل سیر و ذکر ان عنوان سخن بود لهذا با فی خیرت  
میلاد امرغو که در خواشی صفحات مرقوم شود شاید که قبول امام مظلوم حضرت ابی عبد الله

صلوات الله وسلامه  
علیه روحه الفدا  
کرد

و مقدمه المصیبه و فقر از اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله شیهه ان سرود بود و در آن  
چند جزو مرقوم شده سال که در سیدنا شهید کردید و اول طهر الله که شیهه بدین  
پیغمبر بود در سن هجده سالگی از غرض بلیله صدمات کاش شهید از این دار دنیا از دنیا  
نمود و در جمیع جناب علی اکبر فرزند حسن تشنه جگر شیهه وی پیغمبر که مشهور است که شهید  
ساده در کربلا از ظلم عمر بن سعد تا عافان شهید از عمر را امید کرد بد و انش میبیش  
دل ال عباد و اهل بیت و طایفه سوزانید هر یک از فرزندان و زنان اهل بیت و از غرض  
اغراض مصیبت علی اکبر و شجره اقصی از این بامر مقدس است ناخدا  
بر خاست ابن السلام علی اولاد قبیل بن نسل جبرئیل بن سلالة طایف من ربه  
ابن هیم الخلیل صلی الله علیه و آله و علی امین اذ قال الله فوما تملکون ما یقولون انهم  
علی الرحمن و علی انهم ان خیرة ال رسول علی الدنیا بعدک العاقباته یلین من بدیهه فایراد  
کلام شجره ان علی بن الحسین علی تحف بیدایه اولی البیت اطعمکم بالبرخ حی  
انکم بالکسب فیما عنی صریح فایراد هاشمی علوی و الله لا حکم فینا ابن الدی  
حق فیه حکم کفایت بل الخ مانایه الزیارة منقبت علی اکبر لمق اقصی عن  
صادق که فایراد نظیر انکه بشیر است عیاقی ندین طاعتش از مطلع امکان  
اول صبح آمد منین روشن انداخته منین زمان کشتن او کشت سپهر منین  
هر که بود هر روز منین حضرت اوستا منین صغیر بل جهان ختم رسل انکه هست  
احد محمود بشیر منین مظهر حق صاحب خلق عظیم هم که حق هادی خلق کثیر  
خو مثل منین وجود شبه نظیر شریک در صغیر جن علی اکبر که نبی از خلق  
مثل عظیم است نظیر منین جن علی اکبر که در مرات ذات نشر نبی داشته صورت  
مجلد مولد الله نسل من شبه بشیر است شیهه شبر سربو بدای نبی و ولی

ملک ازین







جلال

مَا لِيَعُونَ عِيَُونَ الدَّمْعِ جَارِدَةٍ مِنْهَا لُحْدٌ وَدَجَائِنٌ مُنَمَّلٌ

در انجام مقصود و مراد امام و مجاهد که بدین دل ضمیمه شده و اذن مجاهد و کفایت  
داد و اذن از روی حسرت بر وی حضرت علی اکبر نظر کرده و سر از دل پروردگار کشید  
و ما بوسان بر خاندان میکاند و زکار میگردید زار و دامیگر پس بر نایبی  
مؤلف را کبریه روزان شد بگویند نگاه بر چهره او کرد و شش تنه نگاه ما بوس  
از او بگویند فرمود رفت از نظر اکبر ما الله فقال اللهم استهد علی هؤلاء القوم  
فقد برک الله غلام استبد الناس علما و علما و منقبا بر رسول الله صلی الله علیه و آله در آن  
هنکام امام که چون در مقام اینها و وقوع بواظها را بر مصیبت کران و عرض حال  
از حق پریشان و ابله گاه حضرت پروردگار معین نموده که اینها و ندانم این رای گواه  
بر آشکار و نهان آگاهیکه بچند دشمنان سپید و گواهی که بچند کران خون خوار  
اشهر در آن کردید و بخواهید که شبیه تر بر همه و ما ان است بخاتم پیغمبران در  
حسرت و حال و در خلق و خویش خضال و در کفایت مقال را با عین است مؤلف  
بار بگوید برین که شبیه احمدی در فو شومیلان و شکوفه کران او کشد و آن و میر  
ازام و توان کشد برین چهره رفت و از بعضی این بوسف مصرین که همنام علی است  
در صورت سیرت و سخن شبیه نایب است مشتاق رسول تو بود و داشت نگاه این گاه  
روان بگو کران قوی است فکلام نحو القوم و قال قنیا لا مثل بل و قل جمعا کثیرا  
متن جمعا کثیرا چون شبیه حضرت سواد الله در داری حضرت علی الله اهنگ جل  
و جنک نایب اصلا کرد و بعضی جهاد و قتال و در عین ازدم او و چنانچه مشتاق از  
مذکور و مفاد و ابیات مسطور و استلکان تازه جوان ناکام همنام مقابله با کوفیا  
و پیش از مقاله در مقام عبادله با ایشان زبان بر رخ خوانده شود و این معنی در  
مرهم بود که همه مبارزان و شجاعان اول نام و نشان و حسب و نسب خود را در میدان

ان چلے کر کہ چیمہا خواب  
سنہ بنوین چیمہا آلباب  
مجروح نموده چیمہا دربان  
کرائش لہا شدہ سوزان آلباب

مَاذَا التَّوَالَحَ الَّذِي عَطَا الْقُلُوبَ مَا  
هَذَا الْفَصِيحُ وَكَرَّ الْأَصْوَابُ وَالْجَوَالِبُ

[illegible]

تذکرہ

اینکه فرزندان که بجا از یکدیگر نیست  
ویناقتن سوزان که بیایم انداخت  
ویناقتن دل شکاف و جدایان  
ویناقتن چهره و سجد امکان آید این



کَانَ تَحْضُرُ صُورَ الْخَيْرِ فِدَاجَاتٍ فَالْتَأَمُّ نَكْرِي لَا سَكْرَ وَلَا مَلَك

نبرد مستقیم و نه پای درند در جنگ قسم بجان تو کرد دست نه که ننگ بداندای تو  
از دایب تشنگم دم بحال محراب فراتر ایدم زلف اگر توانی مرا که سبزاب  
بنای خیمه مقامش کنم خراب سرب منکی الامام هم و قال و اعوذاه با بیتی صبر کند  
فما استرجع ما كان فيك من قبلك لولا في حضرة امام هم بلحضر تمام از همتکام  
مرا حبیب جوان ناکام از میدان جبال نازمان و صالش بنظر اطفال متوجه جبال  
احوال پسر تو متصل بود منکر نیست از مشاهد آن زرد موی عباد اود و دلپهای  
از تشنگی کورتا دزار منکر نیست چون نکاشن چراغ حسیبنا و پیکر پاره پاره شب  
امداد بخار افشار سبلا جسر تازیده کشاده اذان زمان که دیده حق بهمان  
پل بر و نازین و تو عزیز پسر انداد که تابخون آخسته و کلگون کشته و از جنگل شکر  
کافرا باغ و ظفر بر کشته ناله های از عطر کو و جیم خون اود و بان حال نمکنا  
نمود مشعر لعل فرجه شاه تشنه زبان اکبر جوان را دید حدیث نالینا العطر  
از او شنید کشید اذ دل پر خون فغان که و اعوذاه بقرآن علی حیدر رسول الله  
بذل حق که کران است پیروال که منکر نند تشنه لب بدای احوال تو از جوان  
از دایب من شد در بختاب ز غلبه اود و در دین شد کباب پیراب قدم بجهت پیشانی  
جان بدست افشان کمی دیگر که دهم دیگر حق همان جیند خیم و بچند مخالفان  
شبتاب کرب صلی و دمی سو سبزاب جناب علی اکبر و جبهه فرمان پدر و بزر  
وصال جدا هم خوش حضرت پیغمبر ابدال زلال سال کوش سر از پادشاهان  
از سر و بجان تشکر از احسن تو و کوشید تا شربت شهادت را نوشید و بچند  
مقدور مصیبت علی اکبر شاه از کشتن و نوجوان هجده ساله ناکام را  
اولاد سبلا الانام که هر یک شبیه خاتم پیغمبران بودند در همتکام احتضار و دلداد

کتابت شد در این روز  
فین شورش و ناز و ناله  
باز که نکل تشنه و خالی  
اکبر آتش آتش حاکم شد

بسم الله الرحمن الرحیم

و این کتابت شد در این روز  
فین شورش و ناز و ناله  
باز که نکل تشنه و خالی  
اکبر آتش آتش حاکم شد

قَدَّمَلْ عَاشُورَ كَوْغَمَ الْحِلَالِ كَانَا مُؤْمِنِ شَوْفَرِيَّةِ رَحَلْ

رسول بخاندان پارت معانه کردند بدک نفر تمام اظهار این مقام را نمودند اول  
زهرای از هر که بدش پیغیرا دید و بشوهرش ابی الحسین عرض نمودیم علی اکبر  
که جدا هم شرفا در روز عاشورا معانه و مشاهد کرد و بر پل تشنه حاکم حضرت  
حکیم هم عرض نمودیم چنان این و امام عالی مقام بعد از رحلت این دو جوان ناکام  
از شدت مصیبت ایشان بر ایشان کردید و کلاما فرمودند که مفاد شری زادی از  
زندگانه جهان و گذشتن از جان است و لا ابر مؤمنان هم فرموده شمع حق علی  
و ناله ها محبوسه بالیهما حین مع کفریات لا عین بعدک به الحوق و اما لیک  
عامة ان تطلو جباله بقیه جان علی با سوزش دل از هجران محبوس توام است  
ایکاشکی تا هم و بدست بر پیرون می آمد که مایه مشک از دم و الم زهر که زدی که در  
جنوه پس این غم طبعه بتول از برای علی شربت دارد و لیکن که میگویم که مبادا بعد از تو  
این خیر رسول زندگانه و عمر من بطول انجامد و هم امام مظلومان بعد از شما  
جوان خوشنویس با علی الدینا بعدک انما بقیه انفرید بعد از هلاک تو خاک  
بر سر دینا و زندگانه ان اغیار مصیبت مشعر لعل لعل هر چه جوید خالی  
ماه علی اکبر حسن گفتگو دام روحان بودش نار و مو خام جهان بین بودش عکس  
منبت لبیک بنی است مثل منبت لی هست لی سراو سر بخند بند کشتن نار حسن  
رو نهاده بر سر هر کو انبه و طلع و القی است ابر و اللیل لبش مو  
لوکل بستان ملائکه کرا و ناله حجار بودا و زندگانه بو یوسف اظم صبا که هست  
مصر لعل لبش بحر جو در صفت زمش و جوهر جگ باشد اگر غم جگ با عدل  
دربار اخراج اسد چون طبع لب زمش جند جو هر سخاوت که بر او جگر  
بلخ و غیره را طر این کو که چه نیاست غلبه خلافت عزیز که نار بر او مگو

از شمع غم ماه و شمع سینه  
ببین شوی و تشنه و خالی  
ایکاش نهان بود و تشنه  
این شاه که جان فصل اندود







و این کتاب  
در بیان  
امور  
دینی است

وَارْتَحَبُوا لَارْضِ السَّبْعِ الشَّدَاوَدِ أَصَابَ هَذَا السَّمَاءَ الْعُلَا لَوْحَلْ

زمان از جوان خود سپید سر مبارکش در دامن آن جناب بود که دواع دنیا را نهی  
و در وحش در ذرات بپا کرد و لیکن مفاد در ذرات ظهور این جز مسطور است که حجت  
علی اکبر بکر جمال پدیدانند و لیکن آنجناب از وصال رسول الله و سبب رسیدن  
از ذلال محبت الهی آگاه گردید و از کلامش ناپسند سلام و پیام جدا طهر بود انگاه  
بلک صبر از دل و غم از عجز کشید که دوست و دشمنان را سپید و جان شریفش  
بکوی جانان از تن پدید در این فریاد میفرمود که چه شود و صند و صنوان برود  
از عرش سعادت بیهودت سرزد جان را چه بپاشند لبان طان اثر روان  
اکبر و صغیر چون سنگ روح افشای جوان ناکام بگوشت ارام نام و سپید سلام  
سپید نام و کلام با آنباء علیک منی السلام را از او شنیدند آنکه فرمود سپیدش  
سپید از عمر جان نامید که در عالم آخرت را معاینه نمود و جمال و مقام  
پیشتر از او مشاهده فرموده مضطرب بر ایشان روی میداد و در دوازده طرف  
جستجو بوسه کشید و جوان در خون آشفته خود میگردید شجر لؤلؤ  
زهر طریقه که شسته کام و میگرد زحاک کبریا که جستجو میکرد سراج ذریعت  
ذکر کان کوفه کرد پس نشان بوسه کشید که شسته اند کسی رد کشید فغان  
که آنرا نتواند و آنرا نتواند اما مقصود و معتمد کجای ای برای نور دیدگان  
تر صدا برادر که از غم که از غم حکم هزار حیف که لب تشنه از جهان رفتی نظار  
زبان بستان بسته در جهان رفتی کجا مفاد از صدامنا به برادر که از فراق تو بر  
نماند صبر قرار تجاء الحزن حتی وقف علیه وضع حله علی خدایه سپید مظلومان  
در جستجوی جوان و طلبان در اطراف میدان روی آورد و زمانه در پیشگاه  
و گاهی در میانان سنانکاهی میگرد واه سر از دل پرورد می کشید تا آنکه بر

و این کتاب  
در بیان  
امور  
دینی است

و این کتاب  
در بیان  
امور  
دینی است

وَأَمْرٌ مِنْ دَهْشَرِ عَزْرُ الْجَيْلِ لَوْ لَا اللَّهُ مَا سَكَّاهُ نَوَى بِرَ الْمَيْلِ

فرمودند ازین خود سپید سر و قدش را در یک از نبش جفا از پا افتاده و ماه خدای  
نکرست که مصنف بجای و خون آشفته زین که شوق فقر گشته شمشاد طلبد قامت  
بوشتا و لا بیاملا خطه نمود که صد چاک سر بر خاک هلاک نهاده و جان بجزین  
جانان داده آنجناب امشاهد خالت فرزند بیاب طافت ساخته خود را از  
زین بر روی زمین گذاشت چون جان شیرین جیم خونین از جوان زاد بر کشید  
پس رخسار کاکون خود را بر مدار پر خون علی اکبر گذاشت از روی محبت طریقه  
تور خود را بر سینه صورت جدا طهر نهاده و بر داشت بعبه گوید که جامع محبت  
و مقهر صفات خالق اکبر هم رخ جلوه نموده نصف صورت و محاسن پدید ناخون  
سر پر الود و این معنی اظهار محبت تمام تمام و ابراز کمال قرب مقام آنجناب بخون  
ناکام خواهد بود و لؤلؤ صند بر خنار علی هر چلی و زر و خود را بدین قضا  
خون علوا شد و خود را سرخ ز خون سر اکبر کلکون شد از این دو رخسار  
در بر آورد معشوق خدا غان بر خنار طلا کرد ناخون بر جلوه شد کرب بلا کرد  
لبکاف چه ازین جیب علی اکبر رخسار علی از شد از خون جیب تر خون علی  
ان شبیه می چون بر زمین ریخت بر روی الله ناخون خواست بختی نماند که  
در همه کتب مقاتل مسطور و مشهور است که حضرت امام علیه السلام در بابین بیکر  
خونین جوان ناکام خود علی اکبر این سه کلام مشهور فرمود که هر یک از آن سه کلام  
است بر عظم مصیبت غم و شدت محنت الم آنجناب قال قتل الله قوماً فأنكروا  
مفاد این کلمات آنست که فرمود اعلی اکبر که پیغمبر خنار خداوند و تبار کرد و طاعت  
و ابنوه کو فنانا شد و از تابیع انتقام هلاک نماید و زمین و زمان را از صحن  
انسان ناک فرماید که دست منم کشوند و ترا شسته کام در اول جوانی بنا کام

و این کتاب  
در بیان  
امور  
دینی است







والله تفضل بكل خير اجلا لولا لصا كل الاشياء فداه

فرش از آن ناکا بر مژگن ال مصطفی این همه ظلم لا حول ولا قوة الا بالله  
 مترجم گوید وزن عالیه مقام از عترت سید الانام در دو مقام از کثرت  
 مصائب الام و شدت انواع اسقام بایر پشانه تمام در محسوس و نفس احوال  
 علی نام از هر سزای ال عباد و ن ملد که غالب اجناس و اشرا را نهاد و بدیدد  
 حالیکه از کثرت مصیبت الام و شدت اندام پریشان و حیران و از طایفه و ستم خود  
 گریان و فغان بودند صفا ناله و انمان ایشان را اغلب مردمان شنیدند و آن  
 عصه کبری خنجر بیخود در مدینه از طایفه بختیا چنانچه در کتب علماء مسطور  
 و در مصباح الامه که در ترجمه بخارا است مرقوم نموده ام دویم عصه صغیر از خنجر بکو  
 اخبر جلد از جنای عمر بن سعدی و بن و فیکه صفا استغاثه علی اکبر و جوانان  
 اخانه مصیبت علی اکبر شغیر ملول و فیر چه وی و موی بکوی علی اکبر و جوانان  
 شد فغان اهل کفر و دین در این ماتم بگردون شد چه بر و زمین افشاد شد  
 و شغیر بنی داود و احوال از اندیشه بخروشند خدایک قد شاه تشنه خمشند  
 چون کار اندر که از این سر بکون کبر تیغ منقذ دندند مگو تیغ عذبتک  
 نهاده بر کبریا که از خون جگر و خنجر از کلاکون شد چه کشت از چنان  
 کرکان بوسف ال علی حجاب پلا سر جان اسکن پر کفان دندند تمامونند بحر  
 انکه در تنه تشنه و کام از دنیا کل الود سپید خون مران بنید و چون شد نه نهاده  
 عصه صغیر برون از چینه گاه آمد کز این هم عصه کبری تیغ خلد بر و نشد  
 ساکنه مار و کسرتان و صغیر و اله صبران زغم پیاده لیل مادرش بکبار و غنچه  
 برون او و بحر از جوانان زینب ای کوی از این پس حال جمع بیکان چون شد  
 چه خون بیک صدف ناره اش و در چینه از آمد زنان راه بر و و با هی اسکن پر خونند

منقولند از شاه و بن جاب  
 آید از جهان فدا و با جاب  
 آید از جهان فدا و با جاب  
 آید از جهان فدا و با جاب

بند و قید

هذا مصابا لکبحر بل خاوند ناغاه فی المهد و نصبت تمامه

وقتی الهوف قال الری محرجت بنی علی علیه السلام و هو ثانی اجنبیه باین  
 اقامه و جانشان کتب علیه فجاء الحسن و عذها و درها الی الشا عفی غا که چون  
 صفا علی اکبر و شد از میدان بکوش شاه صفا اهل بنش از مران و زنان رسید  
 رجال و منفکت عبال و امضی لاهوال کز نایب عیاس نام سن بنی ما شم  
 دستان از جان کشید و طمع از صیه حجاب بن بدید و بنی خوانون و لیل و ناله اهل  
 از غم دل خون و در این ماتم بخون کردیدند و از خنجر عفت بر و دویدند و چنان  
 زادی کوبید که عصه صغیر و دگر کبری علی مرتضی بان همه بر داری صفا عید  
 و مقامات و بنی سپید چنان بی صبر قامت در این مصیبت کشته بود که چنان  
 و سر کشته و بر پشان از افوخام چون بد تمام جلوه نمود و صفا مبارک را بر و اخرا  
 و اکبر و علی اکبر و بدید و در میدان و بکون جوان بر او و در و خور و جلد  
 صفا کشت از کشته و بدید و با بیت طوفانست از چهره در طار از جلد بن مسلم منقول و  
 معر فاستال کاتبه انظر الی امره و حرجه صغیر کافا التمر الطالعه شاه و لیل  
 و الشور و منقول و احببنا نام و فواد و نابور و صفا فالت صفا صفا و بنی  
 بنی علی فجاء الحسن و عذها و درها الی الشا عفی غا که چون  
 مهر بریده سر اسبه و دامد حجاب چون بر آمد مر افلاک و لایت و نقاب  
 مضطرب خنجر صراجه بر آمد خنجر زهر و از زهر و دند از رخ مر کشت تمام  
 اه از اندام علی اکبر ناساد که داد کا طائف صبر و بن کوه حباب و ابر باد  
 سوی میدان لیل علی اکبر بکشت و سر جان لیل جان بر او و بدید و شد  
 بلبل اساق کل نال زده افغان کرد و زهر و طوفان بن و در میدان او و د  
 ی صفا از تن غم چون زمران رسید تا که خور و ابر بیکر اکبر و کشت

در بیان

از غم دل خون و در این ماتم  
 بخون کردیدند و از خنجر  
 عفت بر و دویدند و چنان  
 زادی کوبید که عصه صغیر  
 و دگر کبری علی مرتضی بان  
 همه بر داری صفا عید و مقامات  
 و بنی سپید چنان بی صبر قامت  
 در این مصیبت کشته بود که چنان  
 و سر کشته و بر پشان از افوخام  
 چون بد تمام جلوه نمود و صفا  
 مبارک را بر و اخرا و اکبر و علی  
 اکبر و بدید و در میدان و بکون  
 جوان بر او و در و خور و جلد  
 صفا کشت از کشته و بدید و با  
 بیت طوفانست از چهره در طار  
 از جلد بن مسلم منقول و معر  
 فاستال کاتبه انظر الی امره  
 و حرجه صغیر کافا التمر الطالعه  
 شاه و لیل و الشور و منقول و  
 احببنا نام و فواد و نابور و  
 صفا فالت صفا صفا و بنی بنی  
 علی فجاء الحسن و عذها و درها  
 الی الشا عفی غا که چون مهر  
 بریده سر اسبه و دامد حجاب  
 چون بر آمد مر افلاک و لایت و  
 نقاب مضطرب خنجر صراجه بر  
 آمد خنجر زهر و از زهر و دند  
 از رخ مر کشت تمام اه از اندام  
 علی اکبر ناساد که داد کا طائف  
 صبر و بن کوه حباب و ابر باد  
 سوی میدان لیل علی اکبر بکشت  
 و سر جان لیل جان بر او و بدید  
 و شد بلبل اساق کل نال زده  
 افغان کرد و زهر و طوفان بن و  
 در میدان او و د ی صفا از تن  
 غم چون زمران رسید تا که خور  
 و ابر بیکر اکبر و کشت



مجلس

تاریخ

مذا مصاب التمهيد المنصور من قوا التمهيد قاصدا

ناله میگویم کای تاز جوانا کبر من که شد کشته و غشته بخون در بر من و  
جیبها و دامنچه طلبا و نا بوز عینا فباللبنان القش فدا و شغیر لوق لفر  
دفع دفع دران ز بدن و جان ز من کاش بودی که نمودی کفتم بر مردم  
کاش که بد من کور و منم بود بکور تا میزد بدم روی تو در خون مستور  
از غم پیش بکرم دل زینب خواست حاکم بدین دردم و دلا بجز مجنون است  
مظهر غمزه الله حضرتنا به عبد الله علی بن چون حالت به طافی را از خواهر و یک  
از حرم میزد از آن است خورشید افشان و زاشید که دو کوش مردمان است  
نه پسندید و با بختل قام خور را بر این خواهر ساینده او را با زای ملا میزد  
کفنه مشوا ز نفس علی کبر جلا نمو کونا متشهاد ما امرش کرد تا آنکه او را بر سر  
ماز او در بر بکشت تا که مباد احوال و تمام اهل بیت پریشان حال از خیم جلال سر  
بعضی گذارد و مانند زینب شکسته ناله که بی مانند بود در مصال و کال فیه ناله  
رو میزدان آورد و گاهی از شاد و امتل قنباله و حال کجای او آقا کرم من غیر فدا  
به دو ضحوة صیدا الفضا و الذی کا نوا بها نایون اما نه بیته بنا بر و ابتا ر شاد  
امام مظلومان و رفاهان و ذاکه ای جوانان منی ما شتم وای عباس و عبد الله و عون  
تاسم مد بابید اهل حرم عز و از او از مینا و بدید بکرا کبر من حسب الامر امام من  
ما شتم بالتمام روی عیال کذا شتم و جسد پاک صلیا کال مشبه به پیر از خاک  
بود شتم و بر در جرم و سزای ناز بر من کذا شتم انکا خولوی شهادت بر من  
دو میزدان و در نازان اهل حرم نیز قلم ما نم واه و ناله و ام صبیته بر پا کرد  
و هر یک بر ناله شمع و جو علی کبر کشود و موی خویش را بخونش غشته و خونی  
خوایون مان هم میزد و نای خود داری نمود و زاری میزد و ناله نصیر من

این نامه از حضرت زینب علیها السلام است که در روز عاشورا خطاب به دشمنان میفرمود

و ازین

مجلس

ربط النبی و الاطهار و الکرام موی اقام الدین صا

و نه توان بیان کردن مقام دخت کزرا که نه ممکن بود اظهار اسرار و کلمات  
مقام صبر و تاب عتقه مغری است لا جعل کی نکود و نکشاید بکشت این معاد  
چه سر عتقه نسبتا علامه است اندک منقره فایز رنند و خال خطا چه حاجت  
و نه در فتنه کبر کشت بظلمت که داغ او چنان بر داشت صبر از دل که ترک غافل  
مکون زینب چنان ناکه برین از چینه کاه آمد که مشوا از پیرده عتقه بر و ناز و زلف  
بخون از روتا موی پریشان علی اکبر پریشان کرد زینب او بجز کرد دلا  
چه غم که از غم کرد و نبوز کفنه و دلا بیو بیای می به لب لاهل شکر خارا  
شوید ز لب شاه و امدر و چون جوانان سعادت مند بنگاه آمدن او  
مکون با ملک منظور و کمال زینب که بر نظم نواشتا ناله عقد شریا  
عنه بنوه معینت کمر علی اکبر جوان ساند کوه بر قلبش پیروز از مرد و زن ناری بود  
اقر از زینب و ناله مشبه به غیر چنان شکر کرد در همه اهل بیت محرم که و احسان  
ایشان نادی شد جهان سو چنانچه حضرتنا به صبا الله تم که ملکه اسمانها از سرش  
در عیب بود و بدید و ایت صید و از غم کرد بدید حالتی که از غم نوحوان می گریست  
و بر این از آن چینه می گریست تا که سبک خواران این حالت را از باید دید و بوی  
دو بر عزم کرد فالبناه ما لای انک تجود فیفسیک و تدیر طرکنا انرا حی علی نعیم ای  
پاییزه کوار و بکوه صبر و قله چا ما اند محض ان طایفان اهل سر و کتای  
تن در جلدش طهارت است از برای چه دید مباد کعبه برایت رکعت سو و دو  
ابا بر دم علی اکبر کجا است که فغان دارم روان شما است شاه شهید این سخن  
که مشیندا می کشید سرشان از بدنه نابید و فرمود که یا بنی فکوه اللیثام برادر  
کشید بیکر ش انکال و خون غشند سبکست متبر و تا خام صبور جان دهند

این نامه از حضرت زینب علیها السلام است که در روز عاشورا خطاب به دشمنان میفرمود

بر سر







بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَا تُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِنَّ اللَّهَ عِزُّهُ أَعْلَى

خبر اطهر و گوشه نشینی را تا امید خویش برآید و در این بلفظ حق سبحانه از ماکلفین بآید  
و قادر را تا امید بدای می کشید از یکسو حیوانات کل عباد را در خون غشتری  
نکر پسید میگردید اشک از دیدن یارید کاهی که بنشینان امام زمان نگاه میگرد  
و اغریبای سر و زمانیکه فراتر علی اکبر و خون و جگر از انجواطری در دین شکیبایی  
میتواند و چون از دست چند حرام و ارضان زنان و دختران داد و در آن جوانان  
جامه صبر میدید از حجه سپاه مستم چون سواران داد و ترسند نازی نمیدید  
میگردید شغل این بیتنامند ای نازک بود که امیوه غم ایشان رفته  
حاصل عزیزی کرد این عالم بنیم است مدام از اندام غم دل و بنیم است بنیم از غم  
بنافو که هند سر دل عالم شوی برش مکند اگر خار یکید اشک از و چشمان  
بلند از بن افش برش من در آن هنگام که فاسم ناکام ملول و مهور از شهادت  
خود محروم به او داری مشغول بود و مشاهده می نمود که احام و عم زاده کان بلبل  
امام زمان عربک بمیدان قتالی شناسید بنفرد سال بری ناپید کند که آیا ناپید  
تَبَّكَ لَهُ عَوْنُهُ بِعَصْنِهِ الْإِمْبِيَّيْنِ وَقَالَ لَهُ إِيَّا صَابِلًا أَمْ دَعَمْتَ تَعَالَيْكَ بِجَلِّ الْعَوْدَةِ فِيهَا  
وَمِنْ مَعْنَاهَا دَأْعَلْ بِكُلِّ مَانَةٍ مَكْنُوتًا فِيهَا أَفْعَالًا لِقَائِمٍ لِقَائِمٍ مَعْنَى مَعْنَى مَعْنَى  
بَعْدِي مِيلًا مَدَامُ الْكَمِّ وَالْعَوْدَةِ وَنَظَرًا لِي كَيْتَابَهَا وَإِذَا فِيهَا مَكْنُوتٌ لِقَائِمٍ نَاكَا  
و صفت پد بخواطر رسید که با ملهم کردید که بدش حضرت امام حسن علیه السلام  
چون در صبر بخت در حالت احتضار رسید و چون بر نازدی استنش بست فرمود که  
افزودند از جسد هرگاه روزگاری غم بسیار و هموم بی شمار بنور در او این طور  
نکشا و بخوان و مفهوم و منظور از آنست و آنچه در آن مرقوم است بخود بدین  
که مائت سادات و مجاهدان است حیات مسمی از این خصال مرقوم حاصل و اندک و ضح

لا کبر و انکس که خدا سزاوارست  
 و در ذات عالمی که بی نهایت  
 دیدار و مشاهده پرستش و در آن  
 صد باره بخون طهارت زینب است

انفرد

وَبِمَا رَفَعَهُ مَاذَا الْعِلْمُ عِنْدَ مَا دَرَسَ عَالِمُهُ

اندک زایل کردید و خواطرش مخلوق کرد که تا کون سر آمد و می باین کثرت و  
 انبوهی بن سپید بود و هر که مانند او زبانی که چون کوهی است و درم عارض کثرت  
 برانان نمودن زانان باز گو و سران تا باز نمود و مقاصد فرمودید که در آن دستخط  
 مبارک نوشته و بدین معنوی مرقوم گشته تا و کذا فاقیم او و سبیل آنکه او را این عک  
 الحسن بن علی و قد احاطت به الاخذ الاثر که از آنجا که لا یقار الله و اعدا  
 رسول الله و لا یجمل علیه من حکمها هناك علی اثره عامه لیسان لک الی انکسر  
 به القنانه الایکبه شکر لیسان لیسان معناه انما اقسام الی بود نام سرد  
 قلبت تو درم کاتم زبانی خود حسن قول حسن و فیلان هند کرای فوجانم و  
 و سائلی من الی بنو علی بن نو مستعد در جهان من روانم بدشت کوفه کرد و زیاده  
 عویند ابدست مثمنانم باعدا و خدا بعد ثابت میخیزد کرای شبر بانم  
 رضای من و کذا تو است از دزد ندا سوائی فدا بیستم جانم بود و فیض سعادت و شهادت  
 شهادت جو که من خود اهلانم مکن ترک جهل و ترک حاکمان که زنهان پذیرد و رختا  
 ذبیح هم خود در آن زهین شو ذبیح من خلیل این زمانم احبازت و شهادت جو  
 با صر دمی و منعم و الحاح فلانم عز من اصل و کن تا گشته کردی که من ذانای اسیر  
 نهانم مقام القاسم بر شایسته و آئی الی الحسن و عز من مالکینه الحسن الی فیه المظاور  
 قاسم تا کام الامطانه من مال امام حسن هم خوشنود و خود سندان و چشم روشن  
 و مساعده از جابلند شد و خدمت عم بکانه خویش و فانه کرد و بدین سرخط مبارک  
 بنظر انور و سائیل با محضر و اصرا و جازه کار دارا امام بی ناد می طلبید و کما امر  
 الحسن النور بکجا بشد بداند نادای و لویک النبوری و نفس نفس المصلح و بد  
 حوین سلطان دین خود بر خط نازنین در خط امام مبین نکرست ای میرزا

فان یزید بن زید

بایستی که بهر استقامت زامان  
ملاک و شمشیر شکست ز آفتاب  
افتاد و لب زمین خیزد بر زمین  
پیشتر است زانفال اولیجا

پرمو



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

صَيْفٌ لَمْ يَرْضَ فِرْدَوْسَهُ شَرَعَ قَضَىٰ هَذَا وَهُوَ ظَاهِرُ الْقَلْبِ حَامِلُهُ

پس در کیشک اشک حسرت از دیده کان بد امان بارید و افتد از نایب در کشت  
که صفا و الحسنه و مظلومه و امه و ماه از انجانب بکوش بعضی اصحاب زبان به ناب  
در جناب رسید **شعر** لَوْ اَفْرَحْتُ مِنْ خَطَرِ حَسَنِ اَوْ مِنْ دُخَانِ  
سرسبز از دید چکید که جان بزدای شهید مسموم بیکر من عزیز زار مظلوم  
اِوای که در دست علی خارشده به نادر و معین به پیر ستاد شد کشتند جوانان فل  
تشنه جگر جزاء و فغان نیست مراد کس قرطبان تو کز معجزام نادر شد و ز نام  
خود مراد کادوسک بکدم زو و فزون که جمع سپاه هستم در آن بسوی ناله  
تَمَّ نَظْرُ الْحَسَنِ إِلَى اللَّهِ وَقَالَ يَا بَنِي آدَمَ إِنَّ هَذَا الْقَوْمَ لَكُمُ يَوْمَئِذٍ وَصِيَّةٌ لَكُمْ فِي  
مِنْهُ لَكُمْ وَلَا تَدْرِيْنَ اِنْفَاذَ مَا مَسَّ الْحَسَنُ عَلَيْهِ الْقَاسِمُ وَادْخُلْهُ الْجَنَّةَ وَطَلَبَ عَوْنَهُ  
عَبَّاسًا اَتَيْتُهُ بِرِدَى الْفَنَاءِ لِكُونِ نَمُو وَزَيَانِ عَنَابِ كُتُو وَفَرَمُودِ كَرِيفَتِ  
برادر مفاد این بقول فرمود بخط پدر مسمومان بود که سر و ز من عزیز ناب  
نمای و ترا و صبر نموه که دست تیغ با عدل و کثافت تا شهد شهادت بنوشی خلعت  
سحائب و پوشی مرا بر این حضرت و صند بیکر فرمود که از برایت بجای آورده و نشد  
انفازان و صند لازم و اجرای فرمانان حضرت متعم است **شعر** لَوْ اَفْرَحْتُ  
فرمان دوم امام مسمو النبی است فرض محمور انگاه دل دست قاسم را  
بدست آورده و در جناب حرم کر عون و عباس فرزندان مبر المؤمنین را که یادگار  
از آل هاشم داشت بر داشتند و در سجود کذا شد فقال **لَا اَقَامِ إِلَّا الْقَاسِمَ**  
**يَا بَنِي آدَمَ إِنَّ هَذَا الْقَوْمَ لَكُمُ يَوْمَئِذٍ وَصِيَّةٌ لَكُمْ فِي مِنْهُ لَكُمْ وَلَا تَدْرِيْنَ اِنْفَاذَ مَا مَسَّ الْحَسَنُ عَلَيْهِ الْقَاسِمُ**  
فَقَوَّ وَنَحْوُ مِنْهَا مَاءُ الْحَسَنِ وَالنَّبِيَّ الْقَاسِمَ وَكَفَّ عَلَى رَأْسِهِ مَاءَ الْحَسَنِ وَنَسَّ  
بِأَيْدِيهِ النَّبِيَّ كَأَنَّهُ مَسَّمَهُ الْقَاسِمُ فَقَعَدَهُ عَلَيْهَا وَأَقْرَبَهُ جَنَّةً وَأَحَدٌ بَدَأَ لِيَبْدُ

مستوفی از شوخی خانی  
شده بلب لب از زبان خانی  
نهان بلب لب تشنه کشت  
الای مظلوم و جرایب نعم

در عهد

لَهْفِي عَلَى نَاجِدٍ أَرَبَتْ أُنَامِلُهُ عَلَى التَّحَابِ عَدَا سَقِيَاءُ خَاتَمُهُ

وَقَعْتُمْ هَاهُنَا بِأَلْقَائِهِمْ وَخَرَجَ عَنْهَا بَعْضُ بَنِي شَاهٍ مُشْهِدٌ مَلِكٌ قَاسِمٌ دَامَ لِي بِكَ فَرَمُودُ  
که ای سر بر درم حسن اگر قاسم را لباس غنی باشد از برای من میبارد که این را درین  
وزنیت بیکر نماید که هر یک از عروس و دامادی اند شب شادی بود باید جامه  
و خود شاد باشد قاسم را که و نعم جواب امام ام را اند از این داماد خلع شاد  
زیبا و قیای سعادت بر افتد مسامت **شعر** لَوْ اَفْرَحْتُ مِنْ خَطَرِ حَسَنِ اَوْ مِنْ دُخَانِ  
شادی و بلاست و تقوی و غار ملائش در ایست عجله عارف بود میدان و  
خانان تیغ و تر خاک و خون از بهر شان چون تخت و تخت با صفاست هر یک بیکر  
کدامین دند از خون بهر است سرخ پوشی سرخ و در دهن خاص خداست قاسم  
کر کشته و در خاک و خون افشانه شد شاد و از از عزم و داماد شاکر بلاست پس  
انجانب وی مبارک بخوارش و بیکر و صند بیکر و از کلباس موجود بشارت هر  
الو امام حسن و در آن بود طلب نمود و بدست مبارک آن را کشت و قیای بیکر  
بن در زاپردن و در و بیکر سپرد از شتاب بیکر مشرف کرد و از عماما محسن تارک  
قاسم زایدست خوشترین فرمود **شعر** لَوْ اَفْرَحْتُ مِنْ خَطَرِ حَسَنِ اَوْ مِنْ دُخَانِ  
نموجلو که آن مهر این مر است برش شاد از قیای بیکر سپردستو چنانچه  
نور فراید منبام هر از نور مبارک آمد از اهل کسوت حسن که جلوه کرد بیازان  
ستاره بینی پس حضرت بیکر و لایب فاطمه دختر شری که نامزدت سم بود عقد بست  
و هر و ماه فلک طهارت دایم پیوسته انگاه باز و بر کشاد و دست خنجر را که فرست  
و بدست فرزند برادر بعد از اتحاد نورین اتصال سفک خود با حاضران از  
مکان بیرون تشریف بردند و چند از صحنه را که کرد چون هر یک از این دو نفر  
عروس و داماد نا دیده مراد نظر بیکر یکدیگر کشادند بنابر این اب نهادند

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

افغان که مر آنکس و می انداخت  
چون آب کبک از او عیال شاد  
از تشنگی آنکس خود را آب کبک  
کاف و خود نگاه آب کبک از جوان

در عهد







بسم الله الرحمن الرحيم

نَحْنُ طَوِيلُ أَيْبَانٍ تَجَلَّى أَبَدًا حَتَّى يَقُومَ بِأَمْرِ اللَّهِ قَائِمُهُ

کسان طرفین و طعام از برای سزا و جین منور و بوده که از ما کول و مشرب هر یک  
از حبیب عجب و بیست از اسوده از اضطراب بوده اند مگر اینکه دو فاضله نام از ال در  
سول بجهت که در شنبه نان خود کربان ده اول و با اضطراب انقلاب مشغول بودند  
اول صدمه کبریه فاضله و صرام الحسین علیه السلام و هم فاضله و خیر حضرت عیسی  
که هر یک از سری عجب بد و صدای مهیب شنید مضطرب کردند و اشک از دید  
ناب شدند و هم چنین دوزخ کو از ال ما شدم و در هر دو داماد را بدادند و نادر  
شاد نمودند اول سید عالمین خاتم انبیاء که حضرت ابو الحسن و دخترش فاضله و زارا  
ابو شامه بنده حاتم منایت مرحمت پوشا شدند و هم حضرت حسین سید الشهداء  
که نام بر حسن و شومر و دخترش فاضله صغریه در کربلا بعد از جدال با اعدا سرب  
از خاتم بنو مویان و عنوان مذکور شد جز شهادت که بحاجت ساقی بود مذکور  
کردید و آنرا ای الحسین آن الفاسم برید از قتال نه نادر که آنجا بنی جلیل  
ای المورث و کتبنا هم و انت یزید و فزید و حیدر و حیدر بنی امیه و لا  
صدیق و جی و یزید الفی و فزید الفی و فزید الفی و چون سلطان عاشقان  
نام را از جمله مشتاقان شهادت و طالبان و دعوات سعادت نکریت برانگاه  
و نوحه انش کریمیت در مقام کمال محبت مصداق با عجب نام با هم فرزندش خطاب  
کرد و فرمود که ای فرزندان شاد و ای دینداران من با باد بیای خوشین بسو  
موت میایدن روانه و خود با ایدم اختیار بجانب قلع عجم و جان شتابان می  
که شقاوت این لشکر را میباید که در دم و دل ندادند و خون دیزی اگر با صغریه  
مباح می شد اند جناب قاسم معروض داشت که چگونه ترل جان و حیوة بنام و در  
و نادر و بمقتله اعدا نکشایم و حال آنکه قواد و مبان ملک مختار و من میسر و تنها

ان که در فرشتگان امان اند  
بنشینند و بقیه را از آن دور  
ببخشند اگر نام از ال رسول  
این در شود و ابد و ابد و ابد

انچه

بسم الله الرحمن الرحيم

كَيْفَ تَلُوْنَ وَ نَارَ الْقَلْبِ تَلْمِمْ وَالْعَيْنُ خَلْفَ فَا هَا وَ مَعْنَاهُ

ی بنم و چگونه میتوانم که اسوده خواطر به نشین عالم نور اقربان و روح ندای تو  
جانان باد مشعر از آن که سر و جان خدای تو نامیم با لب و سواد عالم بالا کشایم  
ثم ایا الحسین شوق از نافر و قطع عیاشیه نصیفین و اول ما علی و خیمه آل البیت شایع علی  
صوره الکفن و مشک سینه بوسط الفاسم و در سکه الی المکرر یعنی انگاه شاه  
مقا و مان بدست مبارک کربان قاسم را بدست آورد و از هم درید و جامه اش  
نیز و یاده کرد و هر دو را بصوت کفن برید و ازین بنیم امام حسن پوشا شدند  
شمس خدرا از کربلای کسوف بر میانش استوار نمود پس از آن حجاب در ثواب و بجایند  
اهل صناد و فستاش من شتایم آن الفاسم قدیم الی عمر بن سعد و قال ما فرما خات  
الله اما شریقا لله ما اعنی الکلی اما ترا عی رسول الله اند می السلام و ال رسول  
الله عطشان ما طافا فاما سورتنا کذبنا لاهنیم شمع لعلنا نسیم زهر شد  
شومیدان چه شتایان کردید بر این با حدیث ما مان چون نادر مرهم  
دل سپه از دور از طود و میان کشایم غله پرور ما خوی علی موی حسن و  
پیمبر رو کرد بشومر و سجد تمسک کرد و در آن کربلای فخر خوارم نداری و زردی  
نیز و و پیش شوی نداری ما ال رسول الله و اما بن صفا نیم بشارت حق و تشنه لب  
ای فراتیم از کوری و مدعی دینی و از کین اولاد بنی ذاکنه و عترت بن ال بنی  
از ناب عطر حله کبابند اولاد علی تشنه لب جرمه اند بر چشم هم بنی شتای  
کوش از تشکی افق میانه است مکه سر نکر از تشکی اولاد پیمبر در خیمه  
غدا وری ای منکر عشر از حق مکر از دم نداری که در شمشیر کشته همه اهل حق و  
کود و از پیر فقال عمر بن سعد اما کما الکفر ما طبعون نیرند فقال الفاسم لا  
جرا لاهنیم در حوا قاسم و ظور عمر بن سعد ظلوم لب کشا و کربای جان

بسم الله الرحمن الرحيم

ان که در فرشتگان امان اند  
بنشینند و بقیه را از آن دور  
ببخشند اگر نام از ال رسول  
این در شود و ابد و ابد و ابد

منطقه

ان







بسم الله الرحمن الرحيم

لَا يَفِدُّ وَالْعَيْنُ حَقَّ الْقَدْرِ مِنْ صَبَبٍ وَإِنْ جَزَعَيْنِ بَحْرَيْنِ مَعَهَا الصَّبَبُ

وکی جوآرد و چون خورده و میدانم طلب مبارک ده فحشاء البریه جل نعت باقی  
تصله الفایده کان نه او نعت آرد و خورجی الی مبارک و تبر و احلی بعد و احلی جمع کنند  
مفتولین یعنی پس از ذراع اصلاح هر یک بیرون نهاد و بر سر یک شهادت سوار کرد  
میدان کارزار آورد و مکر مرد از برای بزد طلب میکرد تا مردی که با صفت سوار  
در جلادت موصوف در نزد جنگ جوانان بشجاعت معروف بود اهلن قاسم کرد  
و پی در نیک قصد مبارزه نمود و از مرد و سو بچین یکدیگر داور دند هر یک یکدیگر  
از هر طرف بر تو و سنا هدف نشان کردند تا با د کا و حید کرد شمشیر مبارک  
یاد ظاهر و در از جنگ مجد طلب می کرد و باز و با فراخ و چنان اثر با یک ضربت از پیش  
دین بر روی زمین انداخت که زهره و باخت و صفا و محبت و احسنه ازین  
ازین و پین بخرج برین رسید و در ناخوش از دماغ لشکر سر کشیده فریاد  
بر کشید که این جوان ها مثنی از نده مکنند بد چهار نفر از پسران طالم کر از تیغ  
قاسم بخاک هلاک افتاده هر یک بچین آمدند و از سر یک پد از نیک به تنک  
از دنبال یکدیگر اهلن متال قاسم جوان نمودند و از شمشیر فرزند حید زاه سقی  
پهوند و هر چند در خون خواهی کوشیدند از زهر هلاکت پد نوشیدند و هلاکت  
این دو ایت بر خلاف مشهورد السنه تا گریز است پز که مشهور است که اول بان  
بلنا از اول این شخص شجاع هلاک و کشته شدند نگاه خورش بخون حال غشیه  
کرد بد لغنه الله علیه ام جمعین ثم ضرب الفایده فرسه یون و عار و تقبل الفرس  
الی ان ضعف و تهرثم بالرجوع الی الخیمه و اذ ابالا ردیا الشای قد قطع علیه الطریق  
و عارضه فصریر الفایده علی امیرایه فقتله یعنی نگاه فرزند زان اسد الله که  
از کثران نعم زایر بر داشت اسد محمد و معادرت قاحت و لشکر را می روی

کمی یک توان که فرستد زنیاب  
از آن که گشتند و در این بهر غرض  
مستجاب و در این خود بکی نظر شود  
در چشم غریب و از آنکه است خوب

مکتبہ اسلامیہ

لَسْتُمْ خَيْرُ الدَّمْعِ فِيمَنْ قَدْ كَبِهَ دَمًا أَوْ جَاوَمَا الْجَوْنَ وَالْحَضَرَ وَالشَّيْبَ

کشد و می انداخت و دست سر می افکند تا آنکه از کوشش جگر و شدت عطش کار  
 بر او متنا شد و بچشم او راه آورد و بعد از مدتی امام ام کرده از دق شامی که در  
 شجاعت و شفا و قوت جلا و قوت مرگ تازی بود بر سر الهی فرستاد که گذاشت و در معارضه  
 باز و و شمشیر از رخسار حق با هم پیچیدند و متعرض یکدیگر کردند تا آنکه قاسم را  
 خدا بر باد زد و بعد از جدا شدن خود طایفه را رجوع بیکه از تشنگی و ضعف تا توانست  
 پسند نشسته بود چنان شمشیر بر تارک نامبارک از دق توانست که بجای او  
 انداخته شد و همین مثل این لعین را از بنوع و شمشیر امیر المؤمنین هم از راه برداشت  
 آنکه سبیل جولان در محله شاه مظلومان گذاشت سائر القایم الی الحسین  
 و قال یا جماعه العنصر العنصر اذ کینه یشره من الیاء قصیر الحسین و اعطاء خاتمه  
 و قال حلقه فی دله مضمه فقال القایم قلما مفعنه فی فی کانه من ماء فادقوبت و  
 انقلبنا الی المبدلین مشعر لولفسر قاسم بگو چمنه چه از جگر روان شد  
 و ز تاب عطش میوشه تشنه لبان شد کی هم گری می که تو خواب جیونی بجز گریه  
 منبع صد جله فرازی در تاب که لب تشنه بد این باد بپر دم و ز تاب عطش در وقت  
 جان بپر دم و تاب بتم حسنت ابکنی اب کز تشنه لب مرع دل مر شده بیباب  
 امام تشنه کام از کلام داماد خویش گریان اشک از دله جاری نمود و قاسم را  
 امر به بر دوشکبانه فرمود آنکه خانم خور را با دوش خود که این خانم را در دهان بکشد  
 با شمشیر و بجهاد این قوم شر به بیاب که عنقریب از دست حضرت سائی کوش  
 سبیل بی بومال بدت کامیاب خواهی بود قاسم فرمود که استخاتم را چون در مقام  
 نهادم و مکید کوب چشمه ای بود که ازان سبز آب کرد بد و ازان ماء الحیوای  
 نوشید آنکه سیرت سرشار و بجا نب کا زار اشرار نهاد و از سر تا کنون شما

چون شهادت در حق عالم از زبان  
و کلمات شاه قسطنطین که از زبان  
سکال است عجب انانیت و ابروین  
که در حق حقین و فی الجمله



بسم الله الرحمن الرحيم

قَالَ الْبُكَاءُ عَلَى رُؤْيَيْهِ قُلُوبُكَ شَوْجَانُ الْجُودِ عَطَا الْفَلْبِ لِعَطَبِ

و در بعضی کتب شهادت کمال از قمر  
البی که شهادت کمال از قمر  
بنا بر این است که در بعضی کتب  
مطابق است با بعضی کتب دیگر

و اما شاهدی که در این دو عنوان بعد از یکدیگر جوف کوشش و سبب محکم ششم  
بیان شهادت قاسم بن حسن بن ابی لهوف بخار و جمع بین اینها مقدمه است  
یعنی غایب است که حضرت در اقصای عظم و سبب شهادت عالم بر و جوان ناکام نامل و امکان  
محبت مرحمت است که بجناب علی اکبر که شبیه جدش پیغمبر بود و از استر بکمال و جمال  
اندر در بموجب کلام خود امام که فرمود اللهم شهد علی قولا و القوم فقد برز الله  
علام انبیه انما من رسولک ملکا و خلعا و منطعا و هم چنین از جهان دیگر چنانچه  
در عیال من اهل بصره علی اکبر مرقوم شد از افعال و اقوال و اطوار و از بر و کوار بالنسبه  
بجوان خویش و هم بجناب قاسم بن الحسن که از چند جهت اول آنکه در اخبار و از دست  
که حضرت بچند از افعال و اطوار بنی بقاسم بود و در هنگام و صفتش بر برادر اکبر  
اکبر بن علی که مورد اعنایت و محبت و محبت حضرت حسین باشد شاهد نظر امام  
دوم شهادت فرزند خود قاسم بود و در کربلا در حضور سید الشهداء و هم چنین بگویند  
که از بر این مرقوم نموده و بر باز و پیش بسته بود که خود را از این راه جدا نمائید  
ان دویم محبت حضرت ابی عبد الله که نظر بسیار است قاسم بن حضرت بچند بود چنانچه در  
بعضی از کتب مسطور است و در ذات متغیر که مرقوم آمد حضرت فرمود یا بنی الاخی  
من اخی ملائکه دار بدستی که قتل یکنی اینها جزند که برادر کار امام حسن و عرس  
سینه و میخوانم که در زندان باشد و خواطر استیلا بچشم نسیم آنکه امام که ظاهر در محبت است  
بالنسبه با بنام مردمان کمال محبت از او چه جای فرزند برادر و در بر جد و پدر  
و مادر چهارم حضرت حسین بن علی صلی الله علیه و آله که نام قاسم در طومار تقدیر شهادت  
عمر پیشه و از جمله اعدا و شهادت از خداست پس بجهت و محبت حق قائم و رسول  
خدا و علی مرتضی و متولذ از راه و امام حسن محبت است بچشم بر نقد بر محبت خیر عری

کَيْفَ الْغَزَاءُ وَجَمَانُ الْحَبِيرِ عَلَى الرِّقَاصِ عَادِ جَرِيحٍ بِالْثَرَى زَيْفٍ

و اما شاهدی که در این دو عنوان  
البی که شهادت کمال از قمر  
بنا بر این است که در بعضی کتب  
مطابق است با بعضی کتب دیگر

و اما بموجب سبب امام حسن که چنانچه گذشت شخص را مادر از اینها اندک و لا محاله  
است و قلوب بران و مودت است در کمال و معانی چنانچه محسوس و مشاهد است  
الحاصل بود این عنوان کنایه و ذکر از اجتناب است و در معنای بالنسبه بچند  
قاسم بن الحسن که در آنکه کلمات احباب مقابل و اجناد در مقدم و ناخبر شهادت بی  
هاشم مختلف است حضرت زبارت ناخبر مقدمه میج است که اول از همه ان هاشم  
علی اکبر شهادت کرد و بعد از آن قاسم بن هاشم و آخر از همه قاسم بن حسن است بعد از ان  
علی اسفرد و بعد از آن مرقوم شد که در چنین مرقوم داشته و این سبب در باب  
تغییر بارت مرقوم شرح نگاشته ام که این حضرت از ابد بر این بحال تفصیل نخواهد  
بود و هم چنین کلمات علماء در باب مقابله و کیفیت مقابله جناب قاسم بن الحسن بچند  
است و در این مقام آنچه را که در کتاب بخار الانوار مسطور است مذکور می نمایم  
اعمال و صیبت بدانکه چون قوت شهادت و سر بازی در راه خدا بران هاشم  
و سید چون علی اکبر شهادت شد جمعی دیگر از ان عقبه و اولاد امیر المومنین شهادت  
شهادت چندند که از قتل و شهادت چندی که چون پاره ماه قاسم بن الحسن جان و کربلا  
و نایای جان چون روح روان شود و خود را از آن بلکه روان شد شهادت  
قاسم در سرباز چه خورد سید برآمد و در خوشی اهل سرباز سر آمد از دست  
دامن بجز بر سر داشت بر جبهه حسن شوی که از سر جان تاخت با جلد شربت  
قدش بطا کشت از حرم ان قبله عشاق هویدا گفته که در هر دو سهیل بران است  
سبط بنی و سر علی حسن است این ان مظهر انوار کون مظهر اسرار و در جبهه بر سر  
بیه حبیب کران مان از رخ شاه و در حجاب هم کل من و از جلوه او بمانت حق کربلا  
فان بوی کشت بقا نا آید بمانت بکشد خود از کربلا و بعد از احد یافت از منظر



استاذ مدرسه

وَالرَّاسُ فِي رَأْسِ مَيْتَالٍ يُطَافُ بِهِ، وَيَقْرَعُ السِّنَّ مِنْهُ شَائِمٌ كَرَبٍ

دل حاصل مقصود بیان کرد اسرار دہقان ذابغنا فاش و عہان کرد کے جان بھان  
 مانہ جان مظهر جانان نا چند برکت نکم بدن سرجان جان سرور روح بدن و  
 صنیہ ایجاد قریان تو روحان و سرور خان و صناد با انکہ توای سر کرد بن بیکس مبارک  
 بر انور کفر نہ ناچار دجاری بی نام روی ہمد وی مونس مبارک تنہا شد بی  
 پس و نادر و بنادر شد استہ کرد مذکہ قاسم نا کام شد استہ انہا بن نفس ہستہ و  
 انام ادبہ کہ سر جان عقباتہ بنام ملیہ سو عالم بالا مکشام و بیہ ایجاد ملکا نظر  
 الحسین ثم اللہ قلین ذاعنقہ و جبار لیکان حتی عقی علیہا چون شاہ شہید جمال  
 فرزند بنادر وادہ مقالت و شہید کہ خیال جان فشانی بر سر بار و دست در کر  
 کرد و چون جانس در برادر مقدار نہ ماہ و خورد شہید کرد بدہر پان از شدت الم حرام  
 چنانا شد ہم از بدہن نادر بدہن کرد و بیجالت و مدہوش کرد بدہن ثم استاد ان  
 الحسین ثم مایہ الحسین از ان کہ فلم یزل العالم یقبیل بدہن و در جلیبہ حتی اذ نہ کہ فخرج  
 نہ موعہ تسبیل علی خلدیر یعنی پس ہر چند قاسم بن الحسن اصراری نمود و اذن در حجاب  
 می طلبید حضرت شاہ شہید از شرط محبت با او انکار مہم نمود و اذن ہی نادر تا اینکہ  
 قاسم نامشاد مکرر دو دستہ نای عمش ابو سواد و الحاج نمود تا اینکہ مرخصہ حاصل  
 کرد پس کریند و بمیلد ابرو آورد و این رج ذانشاد مہم مؤان نہ کرد بیہ قانا  
 ابن الحسن سبط النبی المصطفی و المؤمنین هذا حسین کالاسیر الرهن بین انا و  
 لا ستوا صوب الرن یعنی ابکر و ماشر وای ابنوہ کھانا اگر شرعی نہا سبب صبحوا ہند  
 علو حبسہم ذالدا بند من قسم بن الحسن کہ سبط ابکر حضرت پیغمبر و سر بر کر چند  
 است اینک عموم حضرت حسین علی سبط دیگر نبی مانند اشخاص اسیر و رہبان کثر  
 شر کر نشاناد و دستگیر است او است امام بیہ ناری کرد رہبان سر زمان کمرای

سید بن عبدالحق بن محمد بن  
میرزا حسن خان کورنی خان کورنی  
و نامشیا حسن و زین  
بنشیدنست به این

وَأَمَلُ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ فِي نَصَبِ أَسْرَ التَّوَابِصِ قَدْ أَنْضَاهُمْ التَّعَبُ

مبتلا است که از طریق حق برکشند و در پیهم مبتلا اند سرکشند اما در کان و حجه کفایت  
 حق صانع را که شد یکا حق مثل علی صلی الله علیه و آله و سلم و ثلثین در جلا و علی و آیه مبتلایان  
 راوی گوید که مورتان جوان چون بنه ماه نابان می جسد حمله نمود بر کوفتهای  
 پیه خانه زین را خالای فرمود از سوزان و بار جود کم سینه و خورد سالی به پنج نفر  
 ناپشتن تا از سال خورد دکان حیدر او را بفرستاد و در بعضی از نسخ معتبر  
 بجای او اغلب کتب علی احیاء مسطور است که جناب اسم از کثرت مقامت کوشش  
 در منازل با سپاس تشنه کرد و سارا ای الحکمین و قال ما بهاء النفس العطش از کینه  
 بیشتر بین الیاء و قسیر الحسین و اعطاء مائمه و قال منعه فی فک منعه قال لقا فک  
 و منعه فی فک ما و فک تویت یعنی پس منان سر کینا بجای جناب امام بر کینه  
 و عرض کرد که حشر که ابو بنیاد است تشکر مردم بخاک حشر تا به لال را بر دم  
 تو بجز جود و اب جود و بجز مهان که نماد سزا از تن عطش مهان حضرت امام  
 تشنه گام جنبه اش را داد و اسر بصرش فرمود پس خاتم خود را با و بخود و فرمود و هتا  
 خود بگذار تا از مکیدن قوه جان و قوت روان در دفع دشمنان حاصل آید تا سم  
 میفرماید که چون انگشت امام تشنه لبان را در دهان گذاشتم سیراب گشتم که کوای چینه  
 ای بود که سیراب نمود پس سم ناشاد بخدا را که بهاد اهل مناد نهاد و داد مرد  
 و سر تا که میداد و به ایباد و سیر کینا را اخبار در هر چند قال گفت بصیرت این  
 معنی گفت انظر الی هذا الغلام علیه زاد و فیض غلانی قد انقطع شیخ احدیما  
 ما انی امکان البصر فقال عمر بن سعد لا ذری فی الله لا شد فقلت سبحان الله  
 تربد بلذک و الله لو من فی بالکلت لیرید و یغیر قولاه الذین تراقم قد احدثوا  
 قال و الله لا فک شد علیه فما و الحق من رب اسر الیه و مع الغلام و حجه را داد

مجلس بیستم

وذا الکرم مصطفیٰ الکفار  
بهت کما سبانه کبر شهادت دار  
اندر دس ن صفیه خار و آسیر  
واند سخن ان علیل از و نیار



بسم الله الرحمن الرحيم

وَالنَّاسُ لَا جَارِعَ عَنْهُمْ وَلَا دَجِيعَ وَلَا حَرَبَ وَلَا سَرَجَ كَيْفَ

تا تمام در شمار و اغلب کتب است از جمله مسلم که در سنن هر مد بود  
و حضرت ابی جحان نامی بود که قبلیه درین شلواری می پیگرد و غلبتی  
پوشید و قتل موثر نگرد ام که یک بند غلبین از پای مباران بزرگوار کشف بود  
پس هر مقدار از دی دزد بدین استاده بود قسم نادر که میبرد و سخت میگرد  
کار و از این جوان تا او را میباید سازم و بخاک هلاک اندازم کفتم سبحان الله این  
چهار خدایست عوده بخدا قسم است که اگر شمشیرش را بر من فرو داد و دست بوی  
می کشام و دفع شمشیرش را نمی خوام و این حاجت بسیار که در میان او و شمشیر  
سنان استاده و بجهت کشش آماده شده اند او را که میباید که دیگر احتیاج تو  
بناسد عمر از من نشیند بلکه قسم نادر کرده و بخاک قتل از جوان دو بمیان  
اورد و از کرد راه که رسید شمشیرش را بر تارک مبارک از جوان دشت فرو داد  
که از همان ضربت بخاک هلاک افتاد و در گریه و زاری منتهی شد و نهاد پس فریاد  
بر کشید که ای صوری و کوار در نابی که از نا امانم و ادبیت دین چه توانی  
بخاک زمین نهادم کوفه کی مریز کوار و باب دای من که کار و باب اندیش  
فنام از پا ای شاه مد شکا و دیاب بشمار که جانم شایف بازدم احتضار و  
بجای آنکه از حقین کافر انصاف و سدا شد الله الشیخ الحریز بن  
قائله با کسین قاتل و بیکه با طه ما من لدی المرقی فصاح صبحه تمیما املا  
ثم تمی منه و حاکم بن اهل الکوفه لبس ثوبا عریضا من الخشب و سئل عن  
و جرحه بجوارحه و طش حق ما تا اعلام یعنی حاصل این کلمات است که چون  
میک استغاثه جناب اسم بکوش هم بر کوار شد و سید ما شد شاه با دیر باز  
نال همت کشیده و کوباد و الجاحش بر پیکر آنجا بصوف مخالف می درید

آن که از این قصه در سنن هر مد بود  
و در سنن ابی جحان نامی بود که قبلیه درین شلواری می پیگرد و غلبتی پوشید و قتل موثر نگرد ام که یک بند غلبین از پای مباران بزرگوار کشف بود پس هر مقدار از دی دزد بدین استاده بود قسم نادر که میبرد و سخت میگرد کار و از این جوان تا او را میباید سازم و بخاک هلاک اندازم کفتم سبحان الله این چهار خدایست عوده بخدا قسم است که اگر شمشیرش را بر من فرو داد و دست بوی می کشام و دفع شمشیرش را نمی خوام و این حاجت بسیار که در میان او و شمشیر سنان استاده و بجهت کشش آماده شده اند او را که میباید که دیگر احتیاج تو بناسد عمر از من نشیند بلکه قسم نادر کرده و بخاک قتل از جوان دو بمیان آورد و از کرد راه که رسید شمشیرش را بر تارک مبارک از جوان دشت فرو داد که از همان ضربت بخاک هلاک افتاد و در گریه و زاری منتهی شد و نهاد پس فریاد بر کشید که ای صوری و کوار در نابی که از نا امانم و ادبیت دین چه توانی بخاک زمین نهادم کوفه کی مریز کوار و باب دای من که کار و باب اندیش فنام از پا ای شاه مد شکا و دیاب بشمار که جانم شایف بازدم احتضار و بجای آنکه از حقین کافر انصاف و سدا شد الله الشیخ الحریز بن قائله با کسین قاتل و بیکه با طه ما من لدی المرقی فصاح صبحه تمیما املا ثم تمی منه و حاکم بن اهل الکوفه لبس ثوبا عریضا من الخشب و سئل عن و جرحه بجوارحه و طش حق ما تا اعلام یعنی حاصل این کلمات است که چون میگرد استغاثه جناب اسم بکوش هم بر کوار شد و سید ما شد شاه با دیر باز نال همت کشیده و کوباد و الجاحش بر پیکر آنجا بصوف مخالف می درید

فَلَيْتَ عَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ نَاطِلُ مَا ذَلَّ بَرِي تَبْلُ مِنْ أَمَةٍ نَكِيُوا

و مانند شمشیر غلبه بود جمله بر جود تا مستو میبرد و تا خود را با این جوان  
و شب که میباید از دی مد کور داد بد که بر این منزه نذر استاده و از برای سر  
جدا کرد نفس امده است از دست شمشیرش و از برای سر این چنانکه دست من  
از من بدین سرخ جدا ساخته و بخاک انداخت و در از او برگردانید متوجه نفس من  
کرد بدین سرخ این چنان صحنه کشید که بغیر ازش بکوشش ملک این و کسالت رسید که  
مژده ناپید از دست حسین بخاک هید کوفتان بد کاردی هر لعل و بخاک ناپید  
امام مبین بر بیکار و لوازش و بگو این چنان استاده و همان کبر و از نشکر جمله  
استان بر امام تشنه حکم بیکر تمام بر حسن با جمال و استخوان سپهر و پشیمان  
در هم خورد کرد یک روز هر هم اسبان مخالفان دست نامیز و راه و ناله می کشید  
کثر جراحت و صدمات پس چون کرد و جوار میدان من نشاند بدیم امام مظلوم  
ماند که بر سر نفس از جوان استاده بود و محبت تمام بر او نگاه میگرد و بر کرد  
حالت احتضار بود و باهای خود بر زمین می میباید و بخاک هلاک می افتاد  
فریاد حسن بود و چنان حسین شکایت و تیغش سر و پیکر سپهر با مال  
بر پیکر اسب می شو حدین بخاک احتضار و قد میباید همان داد و بخاک پای خاکی  
ان سان که عرش جان و جان داد اسان و ذناب عطر چه ماهی در ذناب غلبه  
بحون رخاک تا شد بر این صان الحسین ثم تمی علی عین ان ندعوه ولا یجیر ان و یجیر  
فلا یجیر ان و یجیر ان فلا یجیر ان فلا یجیر ان فلا یجیر ان فلا یجیر ان  
جراحت بسیار و صدمات بی شمار و حالت احتضار تمام ناکار میگرد و از زار  
کر سینه بر آنکه نادر برادر و ناعلی اکبرش و محبت برابر و عبادت و برادر نوی  
مرحمتش تربیت کرده و بدست ناپیش بر رفته و از هر جهتش کامل نموده بود پس

فَلَيْتَ عَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ

آنکه از این قصه در سنن هر مد بود  
و در سنن ابی جحان نامی بود که قبلیه درین شلواری می پیگرد و غلبتی پوشید و قتل موثر نگرد ام که یک بند غلبین از پای مباران بزرگوار کشف بود پس هر مقدار از دی دزد بدین استاده بود قسم نادر که میبرد و سخت میگرد کار و از این جوان تا او را میباید سازم و بخاک هلاک اندازم کفتم سبحان الله این چهار خدایست عوده بخدا قسم است که اگر شمشیرش را بر من فرو داد و دست بوی می کشام و دفع شمشیرش را نمی خوام و این حاجت بسیار که در میان او و شمشیر سنان استاده و بجهت کشش آماده شده اند او را که میباید که دیگر احتیاج تو بناسد عمر از من نشیند بلکه قسم نادر کرده و بخاک قتل از جوان دو بمیان آورد و از کرد راه که رسید شمشیرش را بر تارک مبارک از جوان دشت فرو داد که از همان ضربت بخاک هلاک افتاد و در گریه و زاری منتهی شد و نهاد پس فریاد بر کشید که ای صوری و کوار در نابی که از نا امانم و ادبیت دین چه توانی بخاک زمین نهادم کوفه کی مریز کوار و باب دای من که کار و باب اندیش فنام از پا ای شاه مد شکا و دیاب بشمار که جانم شایف بازدم احتضار و بجای آنکه از حقین کافر انصاف و سدا شد الله الشیخ الحریز بن قائله با کسین قاتل و بیکه با طه ما من لدی المرقی فصاح صبحه تمیما املا ثم تمی منه و حاکم بن اهل الکوفه لبس ثوبا عریضا من الخشب و سئل عن و جرحه بجوارحه و طش حق ما تا اعلام یعنی حاصل این کلمات است که چون میگرد استغاثه جناب اسم بکوش هم بر کوار شد و سید ما شد شاه با دیر باز نال همت کشیده و کوباد و الجاحش بر پیکر آنجا بصوف مخالف می درید



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

که بیده من خطوب بقیه خطب کوکان شاهد عالم بیکر الخطب

منقول نظام الملک است  
منقول کتب کبیر است  
برهان و غیره  
از امین بن خلیفه

مجلس کائنات

در بنام خداوند تعالی که در بنام خطاب نمود و فرمود که بسیار مشکل در شوی  
بر صوی تو که از این راه می رود و دعوت عالمی و او تو را احاطه نماید تو  
او را بخوانی و جوابت انصراف نماید و اگر احاطه کند و جوابت از حد فیه بیاید که آنرا  
از او برینا بد و اگر احاطه کند شری از آن بر هستی تو عابد بنام خداوند  
خداوند رحمت خود کشنده کان تو را و مجبور می نماید تا تو را حاصل مراد است که  
ایچون تا کام نامید و قیامت است تا تو را مشنیدم و خود را بر این تو را ساند  
بیکرین را پاره پاره و خونین بر تو زمین و صرمت را شکافته از تیغ کین باقیم و قتل  
بر نالین تو دیدم اکنون قتل تو را جی حاصل است زیرا که در حالت احضار  
و ناری با عانت من تو را چه شمری که جان در پیکر نازد و نه که این معنی بر صوبت  
نعمت دشوار و تلخ و ناگوار که تو را بد این حالت بر میسد و از تو دور گردید اسوره  
شبنم راوی گویدم لعنه علی منکره فکانه نظر از رجل الغلام مخطان به الارض  
و تمنع صدک علی منکره فکانه ما تمنع من حق الله بین الفضل من اهل بیت  
یعنی پس از آنکه جی با نام تا کام از بسیاری جراحت و صدمات تیغ و سنان و سم  
است که کوفت آن روحش بشاخص جان طهران نمود و در پیش روی مادرش سجده  
حاجان مقدس در تلک کاه لغاء الله و او را امام مظلومان از داغ فراقان جوان  
کران و از غم مصائب آن سرشک از دیده کان می بارید مردم او را ناله می کشید  
زیرا که اراده فرمود که نقش پاره پاره قاسم تا کام را زخمی و قتلگاه ال رسول می آورد  
بلکه در پیکر نقش علی اکبر خود کد و در هر چند بر پین و پیکر خود نکست و نازد  
کاری نالید بداند هژ را و کرد بدین اچا در بعضی نفس خوش خم کرد و بد  
دست و زیر پیکر قاسم بر و او را از حال بر نداشت بخوی که سپهر بر سینه اش گذاشته

بسم الله الرحمن الرحيم

شاه من النیر لافس و لاشاء موت بهم فی مهادی الغی اهل

الحمد لله رب العالمين

منقول نظام الملک است  
منقول کتب کبیر است  
برهان و غیره  
از امین بن خلیفه

راوی میگوید که گویای بینم که در مای نازنین جوان بر تو زمین می کشید و بر آن  
حضرت بنیان بود و بخیل در طریقه می نمود من با خود خیال میکردم که با سید  
میرزا اهل پیکر این جوان را بیکبار در درجه مقام او را سپرد تا آنکه دیدم حضرت را که  
در میان قتلگاه ال رسول تشریف برد و این جوان را هم بیکو کشتگان سپرد امکا از  
ایوه غم و اندوه بیک در سینه اش می کشید بود دست زان به نغمه بر کمره طالان  
کود و میفرمود اللهم احییهم عدا و املهم بدک و لا تقادرنهم لعدا و لا تخفیر لهم لعدا  
رباعی مولف که فادر مشتم ز کفار حو و از جمله طالان بران رسول مکرار  
یک بجای تا آخر شان از کوشنده کن ملان و مفلون ایضا بارید و کد زجر  
این قوم شریر کلا دیش را کشند از شمشیر و از نازک تیغ و بر کمر نظام ناز  
من ز کبریشان تا بصیرت انگاه حضرت ای صبا الله و رو توجیه مرحمت لک و باران  
باز در و ناله ماله کان از ناز و رحا خود نمود و من موصی صبر با شیخ محمودی سبیل اهل  
بنی لار آنم هوا که بعد لک الویر اید شاعر مولف که جلایه ما شمع و اعوان حق  
از حیان وی جمع در بقعان من جمله اخوان در جنگ فراغی نالید بگویند  
بر پیکر خود بل زده از صبر پوشید بر تیغ قضا بر لایزال دشمن امانه نداشت  
دل و جان و سر و تن با ناله چه شیران بخور سید بخوشید قاسم سها در تو  
تیغ نبوشید آنکه بداید از این حال عدلک و انگاه بر این در اندک عجب  
بر شدت کینا عتاکر با بشارید در خدمت محبوب بود بر نالید بر تلخ صبر  
الم امر و عید پس تا بیدار شد نیت بر پیکر مولف کونل بعد از شرفین  
و اخوان بیک و حلال با اهل ملان جوانان مشغول جان نازی ترک نازی کش  
و عجز و صال و دست هوا هشت عشرت از سر می کشند و خا خا



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

# ذاتوا نفا فافلما امكنت ففرض شغلهم غارة في الدين شغلوا

غفرت لهم ودر بکل کشت نهادند و در پیر و پیا انفس علی اکبر و فاسم نشستند  
مبارک و نوحه سران و فخر و ری کشت و از چشمه چشمه آب بی کشتا سو کو  
نوکاهی و شبیه و چرخهای دیگر و داهی میکشد زمانه و بجهت هم نوجوان  
میکرد احسا از دل بر میآورد و بلیغی ان قبال که انجناب بنان حال میفرمودند  
اکبری نور و چرخهای بن فاسم انجاد و خاشاک بن ابی سبطانی و شریک ان  
جنان انجا که نشسته و جسم صد چاک هر خضید و زکاک هلاک حیات  
انرا که با جوالود و این لعل که کمر بیکو و حفا از این فاسم قد موزون  
چنگ این چرخ و خد کلون و اکبر بر این بجهت است سبیل کل هم امضا است  
اکبر کیم سرش و فخر و جلو و ان ضم حیدر بدم کوز و مداره و فاسم در کشت  
قلب حسن و در و شک و غم است و کیم از امل من بود و ماند و غمنا بر ک  
و با ماضی و ماضی انجا که منقول و مشهور و بعضی از کتب معلوم است  
از جناب سیدنا اخبر که بعد از قتل جوانان و باز از من بجا است و بجا بودم  
چون بزرگتر بود کشت و صگا که نه ناله بدم و از چشمه چشمه شوق بر خواستم با عاند  
عصا آلمان و خیر از اثر و کما سیدنا نهاد و فاسم دیدم که انجناب و سیدنا انفس  
صد چاک بنان و علی اکبر و پیر و فاسم بر زکاک نشسته و نظر عنایت بمان و فاکام  
بسته و منفعل کوی و زاری او و سو کو بی مینا و پیر و فاسم که ای بکر و کوار با کیم  
میکنند و این مینا از راه خدا و بجان مشاک و بلا فزونی اندازی انفس و نه من کیم  
میکنم و فاکام ان شهادت میکنند و اند که بر ایشان کیم که با و فاسم که بخود اهل انفس  
چنان این جوانان را به نادر مینا و مینا و کعبه سنان و ناز و ناله از سر کوشه کناز  
مانع خواهند که به موقوف کوی که این مینا و مکر و احباب سیدنا که کوز و

کسی که بخود و بعضی از کتب  
از کتب فاضل و کتب فاضل  
این فاضل و کتب فاضل  
و ان کتب فاضل و کتب فاضل

# سلوا علیه سبوتا کان ادهمها لها مضاوا اذا سللت وامضاوا

شام اهل بیت سیدنا انام که می خواستند بر جوانان فاکام و کیم و زاری کنند کوی  
انام ایشان را با ناز و ناله و کعبه سنان از راه خدا و مینا و مینا و کعبه سنان  
میفرماید که بدم و فاسم کیم و فاسم کیم و فاسم کیم و فاسم کیم و فاسم کیم  
نوحه سران و فخر و ری کشت و از چشمه چشمه آب بی کشتا سو کو  
نوکاهی و شبیه و چرخهای دیگر و داهی میکشد زمانه و بجهت هم نوجوان  
میکرد احسا از دل بر میآورد و بلیغی ان قبال که انجناب بنان حال میفرمودند  
اکبری نور و چرخهای بن فاسم انجاد و خاشاک بن ابی سبطانی و شریک ان  
جنان انجا که نشسته و جسم صد چاک هر خضید و زکاک هلاک حیات  
انرا که با جوالود و این لعل که کمر بیکو و حفا از این فاسم قد موزون  
چنگ این چرخ و خد کلون و اکبر بر این بجهت است سبیل کل هم امضا است  
اکبر کیم سرش و فخر و جلو و ان ضم حیدر بدم کوز و مداره و فاسم در کشت  
قلب حسن و در و شک و غم است و کیم از امل من بود و ماند و غمنا بر ک  
و با ماضی و ماضی انجا که منقول و مشهور و بعضی از کتب معلوم است  
از جناب سیدنا اخبر که بعد از قتل جوانان و باز از من بجا است و بجا بودم  
چون بزرگتر بود کشت و صگا که نه ناله بدم و از چشمه چشمه شوق بر خواستم با عاند  
عصا آلمان و خیر از اثر و کما سیدنا نهاد و فاسم دیدم که انجناب و سیدنا انفس  
صد چاک بنان و علی اکبر و پیر و فاسم بر زکاک نشسته و نظر عنایت بمان و فاکام  
بسته و منفعل کوی و زاری او و سو کو بی مینا و پیر و فاسم که ای بکر و کوار با کیم  
میکنند و این مینا از راه خدا و بجان مشاک و بلا فزونی اندازی انفس و نه من کیم  
میکنم و فاکام ان شهادت میکنند و اند که بر ایشان کیم که با و فاسم که بخود اهل انفس  
چنان این جوانان را به نادر مینا و مینا و کعبه سنان و ناز و ناله از سر کوشه کناز  
مانع خواهند که به موقوف کوی که این مینا و مکر و احباب سیدنا که کوز و

الحمد لله رب العالمين  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
بسم الله الرحمن الرحيم



و انچه كه در  
تاريخ طبرستان  
مذكور است

سُبُوْرًا لِطَلَاءِ نُوْرِ اللهِ نَارِ وَحَى لَوْلَاهُ مَا شَبَّهَا فَنَدَحَ وَابْرَأَ

گذشتیم خاص بنده و عامه شان در سبكه از این غلله طوفان قوس امانت خدا  
سنان جهان کردند بدین منزلت خاموس جلوس کشیدند من بر بستند و این  
عمو جنبه نرطلس زاول بر این حق تاجه دین افراشتند و او داشتند شخص  
و چه اینجا نقل از عن دلائل الاماره عن سید بن موسی بن عقیل که از حضرت زکریا  
الاخبر بجز این خبری که در این منزلت نقل نمائید خبری که از حضرت زکریا  
و خدا بر شریفی و منکلی که از حضرت زکریا و خدا بر شریفی و منکلی که از حضرت زکریا  
از ذابح الیه در منزلت سکه و چه در المهایرین و الاضار و حجج صدامه بن عمر بن  
الخطاب بنار خاموس را و لا یطارد حبه شامه جیده بقول یا معاشیر چه میایم و قریب و  
المهایرین و الاضار و سقیل هذا من رسول الله فی اهلله و ذریه و انتم الحیاء بر ذوق  
لا تفرقون برید ختمه الله کخرج من المایه علی برید ختمه الله فی اخره بحلیه مرخوم  
در کتاب بخار سر قوم داشته و ما و این مقام اجمالی از ان را نوشته که مؤید سرام و  
مؤید کلام کشنده و در مقام مصیبت سابقه و واقعه لاحقه بوده باشد حاصل آنکه چون  
جزیه هات ای صدامه در مدینه رسول الله رسید که خود را بختاب و هیئت حق  
از بی مائش و پیچاه سده نقل از اخطاب بختاب شهید کرد بدینکه طفل شیر خواره اش علی  
اصغر در حضور پدر از تبرجها علفو مشربا به کرد و صیالش امیر و معاش و سنکر تو  
شهر شد تا آنکه پیغمبر در منزلت سله مراد و در خانه صریح از بی مائش و پیچاه  
لوی و عم بر او بود صدامه بر صریح اخطاب از خانه خود بر دامه و بر سر و سینه  
میز و ناله و اغنان مینمود و گریان میزد و بر سر می کشید که ای بی مائش و پیچاه  
و انشاء الله از امانت که او را در منزلت بخار از شمشیر قوم شهر مقتول و احضاد  
بتول امیر صریح و در بنار شوند و شعله ناله ناسید انعام نکشد خوف اخطاب را از نزد

و انچه كه در  
تاريخ طبرستان  
مذكور است

وَذَرَحُوا الْأَمْرَ لِلَّذِينَ ابْنَوْا وَانْزَلُوا مِنَ الْعُلَیَاءِ عَلَیْهِمْ

بیدار طلبید بر خدا موکند که من را مینماید و قدری بر سر ما انتقام خون حسین  
مقتول را از هر بدخلوم نکتم انگاه از مدینه خروج کرد و با جمعی کثیر و دشنام او و جزیه  
من بدیدند سید او را در مجلس جلوس طلبیدند به را کبود و صلبت نامیده که از خدا  
منحوس صریح اخطاب بود بر او نموده که حاصلش این بود که ای وزیر برای سنیان بدان  
که صاحب بحر عظیم و رئیس همه ساحران ندیم که پیوسته موسی کلیم و سلمان و نادر  
ابن همیم باشند و این زمان ظاهر کردید شمشیر کشید من مان را بسو خود طلبید نام  
خود را رسول و منکران را مقبول میگردد تا به اجبار و خانی بسیار را از بیع افسار ببرد  
خوار و اسنام را و تاجه که خدای یگان را و بود ترک نمود و خدای او بدای می شود و من  
حق همان بهما و اوان که خدا تان بدان ما بود که هر من اخطاب بقتل بدین ساجده و با  
خویش خدای او را در ستوه و طریقه او را در پیچیده و بلکه از بیم جان اقبال بر زبان کرد  
و بطبع عزت مال و دوسویش او درم ای سپر ابو سنیان و این ما و این شما ها منکر  
بود و این خانه را که خدای از اسنام کرده و قبله اسلام و محل امن امان ساخته و تو  
سر من را در و پیچ و باز و خلق بسیار را اطراف ان سله بدین نادر و پیچ و پیچ و باز  
از اکتان الفخه تابشند این کار و کسانان فارسی تان بی سله است اکنون بگو  
شنو و چشم بینا ملاحت کن بچه سبب تر اسنام و اوان را که در و در بختابشان  
آورده و از چه خیمه کی صریح اوان را جوید شکر مار را نکوبد که بدین سده شرمند  
خود را مثل ابابکر بن عبدالعزیز صریح از این ملت و کبیر کرد و سده و حاکم باستان  
در جان و مال و حرام و حلال ایشان کوید انگاه طفل فریاد کفیه معاشیر را با کبریا  
با اهل ان ملت که ظاهر را همه مردمان از سالوسه و فقر و صدمه و در و در و در و در  
صیق بود و بیمن حسن معاشرت و باستانند من را مینماید و چگونه خدا تان سابق را

و انچه كه در  
تاريخ طبرستان  
مذكور است

منام



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

# حَلَّتْ بِذَلِكَ فِي الْإِسْلَامِ قَارِعَةٌ وَفِيهِ تَفَرُّعُ الْأَشْعَاءِ صَمَاءِ

نستایم و زبان بسا پیش نهادیم که من نهادن مالک فاقه بود و برال هاشم که هر یک  
شهاب نایب لیل غلب بودند سبب آمدن رسول و زوج بتول که مسیحی محمد  
و شوهر طهر دختر پیغمبر بود یعنی جل جلاله و متعصب که در خانه علی مرتضی و فاطمه  
زهره و پسرای ایشان حسن و حسین و دختران ایشان زینب و کثیره و کربلا که فضه  
نام داشتند و کذاشم و خالد بن ولید و عقیله و بعضی از خواص از آن خود را همراه  
برداشتند و بدست خود در بیخانه ایشان را بنحی گوید از فضه جواب شنید گفتیم  
که بموالت علی بگو که بیرون بیاید از منزل و کذا کرد سخنان بیجا صل و بیفکند چنان  
تا بل و خارج کند طبع خلافت از دل که امر مارت تا او خواهد کرد بدو خلافت  
باو خواهد سپید این امر با کسی است که مسلمانان او را اختیار نمودند و دست طاعة  
بر نیایش کشوند یعنی ابابکر فغانا ای امیر المؤمنین علیا مشغول بجمع القرآن یعنی  
فضه خواندن جواب داد که زوج بتول جمع قرآن مشغول است و نخواهد قدم بیرون  
خدا و گفت چلی خداوند و قولی یعنی بخرج و الا و حلتنا علیه آخر جوابه که ما یعنی  
پس گفتیم که ای زن و کذا در این سخن را و بگوئی موالتا به الحسن که از خانه در مسجد  
ایستاد چون دیگران بیعت نمایند الا فاجاد و در خانه اند و او را عجب در بر و نهانیم  
پس در خبر سعید از پشت در جواب داد که ای کمر امان نازان چه میگویند و ای مرغ  
کونان به ایمان چه می خواهد چون منگام را نشو و فرمود که ای عمر چه می خواهی  
اصل پیغمبر گفت ما بال ابن عمیک فدا و درک الخواص حاکم من دواء الحجاب بالکلی  
لوقایع عفی عنک گفت علی از چه کشته در خانه نهان و در هر جواب بماند  
کرده و دان ایستاد نشین تر از من و نهان او کذا در آن کمره تو کار مردان  
فاطمه فرمود که ای پیغمبر و طعنایان و سر کشی کردن عربان و نماند مرا از عجز طهارت

تا در قصه حبیب لایق شد  
و کذب خدایان قیامت  
و نیز در قصه عظیم الهی  
بسیار است و انوار شایسته

# وَحِبَّةٌ عَشْرًا لَأَهْلِهَا نَظْمًا عَمِيَاءُ قَدْ عَمَّتْ الْأَبْصَارُ غَمَاءَ

بیرون آورده شاید بحدی تمام الزام کرد و گفت ای منک الامام یطیل  
و اما ایمن القیاد و قولی یعنی بخرج و با عی لوقایع یعنی غمنا این سخن بلند حاصل  
تا شد سخن زن جاهل باطل این بیچاره بکذا در علی بر کوی که این پیر و پهل برین  
بیاد منزل افشا و در زهد او تافته افروزم و این خانه و اهل خانه را می سویم  
کوچه که درم من بیک دروغ را غرض بیک من بزم امروزم پس غضب کردم و قازبان  
فمنذرا بدست دادم و خالد بن ولید ما بر بازان را گفتیم که خطب منبر جمع کرد  
و از این ایم آوردند پس دست خود عالم سوگویم و چنان آیه از قرآن که فاقا متخیلم  
و این را سوختم پس فاطمه زهره دست خود را بر آن دو نهاد و حور را پشت بان و ستون  
ان تا بیدار علم قریب دار و حکم ان دورا کفره مانع از دور و فرمود و میفرمود که  
ای دشمن خدا و پیغمبر حبیب از این مقام دور کرد پس از نماند و بلند کردم و چنان بغوت  
بر دستم زد و دادم که مثالم کردید و منو کشید پس شنیدم که کران بودی تا بلند  
بیکان مکة قلب من بر او خرم خواهد کرد بدو در میان دو دو و او را خوراست و کردید  
پس از عذات و کینه علی و سینه من مشله کشید به خواطر و سپیدان هر دو  
که از هر کان ترش و بخت و جان ما را که ملاک ساخت و سر هایت را که  
از بانهاد و کاب محمد تا خندان مکرها و محرمها ایشان را بر ایشان متوجه چنان  
او را در میان دو دو و در فشار دادم که نشنید بر دوازده و شکست و در ملا متو کرد  
غرض کشید که بنده اشتم مدینه چون شهر لو کردید و از شدت استغاثه میکرد که  
یا آباء یا رسول الله فکذا بضع حبیبیک و انبیک شاعر لوقایع مراد بود  
قریب بر و کرد و ذکره من شکوه دل نا او کرد که جان پند ز دل و خانه بیکر  
دو دست منافقان و چادام بنکر بر فاطمه خدیجه و خرقه بر باره حیم نور چشم تو

الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

نظامت این سخن کینه فتنه  
پوشید که کد ملیا بلند ز نور  
بر چه چهره من به خجالت و خجالت  
مسوز نه خور بود و خرقه کور



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

عَدَّتْ عَلَى أَسَدٍ الْغَامِ بِرَأْسِهِمْ فِي الرُّحَابِ لَهَا قَدْ غَاثَ الشَّاءُ

بمکر که در ظلم دشمنان چه رسید عیدان تو من طوید مان بر کردید انگاه بعضه  
گفت با ناله واه که ضنه بیا که خاتم کشتیاه شباب که ناز بانه باز دیم خست  
دو ناب که در بر پهلوی خود و شکست انضه شهید شد چمن عمن من شباب  
که شد تاب و ناز من مردم ز ستم ز پرتشای کن از بهر خدا بیا هوا پری  
کن و ستمیها بخش و بی ستمی الی الجدار ند غنا لبار دخلت فاملس الی یوجیم  
اغشی یقی مصنف مصنفه ملخند بیا من ظاهر دنیا فیها فاقطع فرقهها و تشارت  
الارض چنی ای پسر بے ستمیادان زمان مسلک سبزه زمان بگویم میر رسید که  
میالید مانند نان یاد دود و زمان گذشتن فرزندان و تکه بد بود بیماری  
کرده بود و ضنه او را پرستاری منی که من در زانکسسه انجای کنم پسران  
سر خود را افکندم فامه بان خالیه و بیماری که داشت طاقت نیاورد بر خور  
و ستم من و کرد که نکند و در حجر مشوهر شد قدم گذارم و علی را بر و نادم ناجانه  
او را دید که بی حالش بی طاقت کرد بیک چشم از غضب پوشیده و جسم از فقر مضرب  
میل بر پل چنان سبل از شد مجرر صورت سخن به پیر ندیم که گوشواره از گوش  
باده کش که بخت بر گزید من و بخت و استنگها الخاض و دخلت لیتنا سقطت  
سقطا سماء علی قمحنا شجر چنان سبل ندیم بر گزید صل که از ان گوشواره  
کشت باده زد ستم بر بل سبل و بخت مجاز از اسنان عقد ستان  
نظام دین در یک چشم از هم چنان کن گوشه مرگ گوشواره دیگر پیونمان بید  
منوان قبل سرباز از است جاره بل الخون دستا و دست منظور که ناستد کفر  
دین در دانه السلام علی عبد الله بن الحسن الطیفل الرضیع المرعی الصبیح المنجی  
المصطفى فی السما المدنوح بالکم فی عجزه کما الله زامیه حرمه بن کاهل الزمان

و کنت بپیش از پیشین  
باشید و دامن از دین  
از کین و بی کس و تفتان  
و از کمر تبار خلیل و حسن

از غایت

فَاَكُونُ مُقْتَصِبًا لِأَرْضِ مُنْتَهَبٍ وَفِي آلِ رَسُولِ اللَّهِ أَنِیَاءُ

و در بیا غایم ضیبت علی اصغر از دود و اول سنگ جان مجام دین رسید  
از هر گناه مخلوق اول حق علم نای فرزند از دین استاز ستاره بیاط ظلم  
او چید بر چید ز سطح هفت زش بل بنیان بیاطل خل و تو را و فرزند هلاک  
اصل حق الاستغاره تمام داستان کر باز از دودان زمان کردی نقان اک  
بر خانه عصمت شزد او در کرد که این ستره پیکار در حرم حق مدم زد  
حرم شد غلت خلق سوان سواد پهلوی اندی در زبلی که طفلان شد  
امان طناب کردن شهر خدا کرد بیا دود بر بختش اشاره هلاک عمن در خون  
طیبه کوه آمد بدین شجر خوان علی اصغر معصوم مظلوم که آمد بر پلادین  
ملغور و نبی اللہون قال لا رای الحکیم مصلوع اجنحه و اجنیه عمر علی لواء  
القوم و نادى علی صوفه مصیبت جناب علی اصغر از سار صابا که و سوزند  
و ایها ال پیبر کذا دغا جانهای شبها ناز و عشر است حاسک این را سید  
در این ناب تو شسته و مفاد و در و ای که در کتاب الهون مرقوم داشته این است که  
تمام احباب اصغر حضرت ای عیلا الله هم هر یک تشنه کام در ملک امامت و در سب  
و سر دانه و لایه نامد و از بی هاسم و اخوان بر جبهه قوا و پنازا کفنه و در  
هلاک خفته بود و بر من بیکر چید و جلال نابوم صلال سبزه و بد شاه شهید که  
ملک شاه شهادت عزیزان و جوانان زادید خوشیها میا که بدید بر بخت و دفاع حرم  
رو بختام عمر مادم و ناستک ملید ناستک ملید صل بر زانکسره خرم رسول الله  
صل من مؤید بخانه نبینا ملید و پیشتر خواسته ایفا کنیا و صل من مؤید بر بخت  
ما ستره ایضا نبینا شغری لعل با بود کی از ان رسول فاستکرم  
بیکم عزت بتول انا بود خدای بر تو بکریا نادید کند ترا و جزا خواهد داد

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

وَالطَّامِرُونَ وَلَا تُلَاقُوا بِهِنَّ فِي الْأَعْيُنِ وَمَنْ يُلَاقِ بِهِنَّ يَأْتِ بِخَبَرٍ يُنَادِي بِهِنَّ وَيُنَادِي بِهِنَّ وَيُنَادِي بِهِنَّ

وَأَنْ يَأْتِيَ بِهِنَّ بِخَبَرٍ يُنَادِي بِهِنَّ وَيُنَادِي بِهِنَّ وَيُنَادِي بِهِنَّ

ابا بود که کند ناری چنین و زبان نام کند بکاف و حسین لشکاه من خوبیا طلب کند و زمان در حشر شفا طلب کند از هیچ جانب جوانب اینجا که ندانم احد و میدان ناریش قدم نهاد مکر اینجا بنیام و اهل بیت عزیم فکر گفت و ایضا و القویل نفقته ای باب الحجة یعنی چون اهل جنایام شد استغاثه امام را شنید کران و میبوی کتان و کاف و اعزبانه و امله نام و اهل بخل و مسا پند و تمام از خفا بر ن دو پند امام هم در سوختن زان و زان کرم بد و مقام سلی خواص اجمع بر نشان زبان مرحمت کشاد و هر یک از بزرگ و کوچک ایشان را با اندازه مرتب شد و لاری میزد و محو و مسافرش کورگان نورس از زبان بیکس میبوی و هر یک از امر بصیر و مشکبای میبوی و در آن حال متوجه بیت مشکس بالمره میبوی و هر یک از طلب صبر علی اصغر به شیر از اعوشش ارد داشت از بدی میبوی و هر یک از حق عاشق و معشوق مخلوق ناکاه نظر کرد بطن قدر فرزند دبا و صغر مظلوم کرد اگر و معشوق مکتوبه و هم بد و بد و موقوف حلقوم و زبان عطش سوخته جان بر و تابش کرد است زبان بود چنین منقوش مالش که منظر حق بد نظری کن بقیه وی چنین اگر بیکر شو صبران نزد مستر یا که بسیار است برادر من یا که بپندام و حبابه بپندام ابد است خدا صبران را دست و پا به جز آنکه بودسته بر بنام بکتاب از لجه رحمت برهانم که غریب بر حبابه رحمت برهانم که غریب نقاش از رتیب نا و لپی و لک الکریض لاد و قه یعنی پس و الله اکبر علی اصغر از خواص خود در بیت طلب نمود و بر امید بدار علی اصغر و ذاع الخرش و دست محبت زبان رحمت کشود و فرمود شعر لوق لفر که خواص بد و بیاد و بر سر بر بد و نشان مرد مد چشم شریک تا صبر به بین رخ آن کور که به شیر من نشسته و دوم او تشنگی لب شیر چون

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

وَبِضْعَةِ الْمَصْطَفَى لَمْ يُرَ جَانِبًا حَتَّى تَقْصَتْ وَهِيَ غَضْبَى وَأَوْفَادُ آءٍ

وَأَنْ يَأْتِيَ بِهِنَّ بِخَبَرٍ يُنَادِي بِهِنَّ وَيُنَادِي بِهِنَّ وَيُنَادِي بِهِنَّ

بلبل شیده امسره به تاب آن نوکل نشد لش از شوق چرب تابان که اسروز مد این کس را باز در دانه کین مایه بود و در جز بداد قاج شرف من به همین دانشگاه او خام دست حق غنوم ختام است شاه شهید خدا قر علی اصغر را با بد و مستحجب بدست و دو در کشید از روی شفقنا و را بویید و موقوف را بوسه کرد چون صفت مخفی و در خیر حید این منایب عظمی از بر ارد و النبی به علی اصغر بد بر من رسانید نقاش با این ناچسب و لکله هذا که نشسته نام ما ذاق الیاء ما ظلیع من الناس شریک ما و بقیه ایچان بر ارد و اخر ند مساله کوش این پسر صبر و اصغر به شیر من و کد نشسته که این چشیده و شیرم در پستان زبان از تشنگی خشکیده و در این مدت اب غلابه با و ز مسده بد این حبه رنگ از ویش پرد و لعل لکبا بنکوش نغبنده و کبود کرد بد اگر بتواند از کوفشان به امان جرفه ای از برایش پستان شعر لوق لفر هر چند قلب شمن ما بر شراره است چون پر شرار سخن شود مسکن خاد است و انکر که بر بسته بر او لاد بو تراب و د فکر مثل ز و شیر خور است اما از تشنگی شود اصغر لش کباب جز چاره جو به درایش چه چاره است فاحده الحسین علی یار و یار با یوم انکم مسلم شیعی اهل بیت و قد بقی هذا الفید منیم و یاکفی حلقا ما معقوه بشر من لیا و یعنی جتر و در کاف ناچار علی اصغر ابر داشت و در میدان گذاشته مردمان را محاط کرد و مستحجاب مد میان دو که حاصل نقاش تریب با این مضامین و زبان حالش این است شعر لوق لفر بکوه کوفشان من میمان در این دیارم که چه از حق خنوق من میزبان در روز کادم نامدم در کوه بخنوق خود ملکر بد دعوت نارسوز رساند و این مخلوط به شمارم امدم چون سوپان کشید بدن سر هم مانم







مجلس

و این طایفه که هیچ زمین آمارند  
برخا و همان دلیل فقرند  
ایشان نه تولید ایشان نیستند  
آنها را و فضل آنها

بسم الله الرحمن الرحيم

مُؤَلِّمَةُ دَانَ الْعَالَمُونَ لَهُمْ حَتَّى أَمَرَهُمْ بِالْفَضْلِ مِنْهُمْ

باد بگما فلان الباقی فرم فکرم سلفه من ذلک الله فکرم الی انوار من انوار ایضاً در  
 این مقام روانه نموده که آن پسر مسجود را در میان کاهل از دی تا عتبه اسکر حلقه  
 علی اصغر معصوم انداخت و او را در میان یک شهید ساخت پس امام مظلوم را از میان  
 بیرون آورد و نکذاشت که خون فانی منقرض می مین رسید با شد تا کف مبارک می  
 گرفت و بجانب آسمان می پاشید حضرت فاضل العاجات را با زبان نقرع و مناجات  
 با این کلمات می خواند اللهم ابعث فی هذا علی صولاً و الکوم الطاریفین اینه الواعلی  
 انفسهم انک یقوان ذریه محمد احد اشغری لقصه که ای مهربان خدای من تو پی  
 معین ما و من ذلک و آن برای من نمائید باز دیگرم تو که کارا کبری در هر پیر  
 ایست بر من بچند لشکر عزیب زاد مضطر و ظلم این سپاه دون و حید  
 غلامم کون مناره عزیب خال خون برابرم بزرگم دیگر ملز لشکر می نه  
 مونس برادری فراسم و نه اکبر بعزیز خوار من که بنو بار من بر من  
 که در کاد من در بدای خلق اصغر بود خیر استبنا و زان فی مصطفی علیه  
 انزل من ما کتبنا صفیرا بر ثم رجع الی الجنة و توجه الی ان کلوم را که امام  
 مظلوم بر دوش امام علی اصغر معصوم را آورد و بر ام کلثوم سپرد و چاکش هشتی  
 مقدس مصیبت علی اصغر پی شریفه و صیبت نامر عمر شریف  
 مناجات که بعد از حلق حضرت خنمی سر نبی اقامت ظاهر کردید و نوائی که بر اهل  
 بیت عصمه رسید نه هیچ دله مناس را بدید و نه هیچ کوشی مانند من باشند  
 زیرا که منظر العین پیغمبر صوفی دل اسر و وقوه باز و کوش بوجو حید و  
 از هر دو دیر بود که هر یک اولیاء حق و هادی مطلق بودند و حضرت امیر  
 و شریف ناصر و ملقب با ظاهر من بودند و با وجود این همه محنت و زاده عزیب

49

علاء الدين

مردی که حق قبل از این افزود  
بر کفر علی و فرمود بر نفس خود  
کشت و زد و کشت و کشت  
میان و فغان از صل و بی صل

سَعَاءَ بَدِينِهِمْ فِي حَقِّ قَوْلِهِمْ فَأَزَادَ شَأْنًا وَمِنْهُ أَزَادَ حِجْدَهُمْ

[illegible]

مراتباً  
نور



هسته کرباجی

وَمَا يَذُرُّهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ وَمَعْرِفَةٍ وَهُمْ يَكْتُمُونَ مَا كَانُوا لَدَى اللَّهِ بِرُسُلِهِمْ

از چشمه شرف الاله  
خوبی که شد از خلق  
وانسته و سعادتمند بود  
کند از نبی و هدایت و هدایت

[illegible]

كَانَ فَرِيضَتُهُمْ مِنْ جَدِيفٍ سَبَبٌ لِلْبُعْدِ عَنْهُمْ وَأَنَّ الْقُرْبَ يُبْعِدُهُمْ

بر و که معجز از سر بر آورد و ناموی پریشان و چشم کران استغاثه و زار مویان بد کا  
 اله بر که بنیان هستی ظالمان را بدم بگذارد و مشعر لعل لغیر چون فاطمه غوی  
 معجز از سر بکشد پس اوستم بر و زار و بر کند مگر نه حلی دستش و پوشید سر  
 نکذاشت که طرح دیگر از سر بکشد تا سبیل علی علیهما السلام آنها و نال آنها ما نبی و  
 اهوای الله سبحانه و تعالی و رختی للعلی بن و ائم الله لکن کف من فاجب الله است الله ای  
 و یک و یک از خلق و اما بیک حق لا یبقی فی الا و من بشر الا الله و اما و اعلم  
 عند الله لم من فوج الذی عرف من اجله بالهوان جمیع من نبی الا و من و تحت الشما  
 و من کان فی التفسیه و فی و لی کرد کار بان شجاع است افتاد و جهنم حلا و نه که  
 داشت چنان بر و زار کرد بد تعلم و تحمل و دزد که دست پادشاه برافند و رحمت  
 و زار کرد و بشیر نلدت و غیر می شجاعت دستی بر پنا و و مقننه صبر شکنی  
 دیگر بر و معجز صفت کبند با چادر حلم و بر و نابی و جو توانا و موی و و عظمه  
 محبت پوشید زبان فصیح و افش کشود که ابد خیر بغیر محمود و تا اکل انبیا  
 و افضل مقام است تو شیده نشاد مقننه مصطفی و خداوند سبحان بد و رحمت  
 از برای عالمیان فرستاده و این مقام را با حد گذاره صرنا معجز از سر کشید و  
 هلاک این خلق را از حق ملیک صراسته و عایت با جابت قهرمان واحد با بی نهایت  
 بر و زمین لکن بدان ای سیده زنان که شان و مقام تو بد و پیغمبر و زار  
 خدا و ماکبر اعظم و بزرگتر است از منزلت نوح بحی الله که تحمل نکرد و طافه نیا و  
 و غیر نه و و بدین جمله طوفان بلا تمام خلق را و آنچه خدا الشما بود هلاک فرمود  
 مگر آنکه نا اخصاب و کثی شتافتند مجاز با مثل مشعر لعل لغیر عنی عند  
 ال عبا که کشته نوح اند و جهان جویند امان بقلک و طوفان حسانه و بر خلق

اکبر

ایضاً صفحہ

تو که مرا فریب نول غبار  
شد باعث عیدان آید و انظار  
و نه خبری که بود پیش از هر  
پیش از هر دکان نسیب دار











أَوْحَى النَّبِيُّ رُفْدَ لَالِ أَمْنَهُ فَتَصَلُّوهُمْ وَبَسَّسَ الرُّفْدَ قَدَمَهُمْ

ویداد از این مدوه بسیار که طفل شیرخوار را با پیکان تیراز پستان شیر مادر جدا کند و از شیر لبر لها کند و مادر را فاحشانه بران کودک مذبح کر از بی ایی بر سرده و در بدن کان اهل حرم را از اشک غم مجروح کرده آه که لها ای اهل عالم را از اشک مفرح نمود انگار با نشاد این شعار زبان کشور و شاد بلسان حال و بیان مقالش این بود شجره شبیر لطف غنی علی بنیبر ایم قطنه السیام قبل انیلا

مفید صلیح بر خسته کنده  
لشاکان خود طلبه کنده  
انت مقوم غنی کنده  
کشت وندوبت سر زبان کنده

لطف نای علی بنیبر جرمه و یحیی و موطله حبس و یحیی و موطله لطف علی بنیبر اللطام افرجوا لک الایم علیک ورموه بدله و انیلا و بیکم بیکم و بیکم الله بحکم الحشر فندفضل حنا اشعار فارسی لوقا قدر من من دل بسوزد شیرخوار و صبری که جدا شد از شیر مادر به تیری نشناخته شد بخون و از این غم مشلخ هر ماه در دوزد و دیری دل بسوزد برانکه بالبع لسان کرش از خون خویش بر سرش پری آه از ان طفل نشناخته که از اشک پیش کرد دور عینده چه پری تیر شد و دکان و تار شد با نام موخت داغ صبح جان کبر و لکبلا عیتر عن جندک مسلم قال کنت فی صغیرک این زبان و لفته الله فظفرت الی الیقل الذی ذیل لی علی الحسین و داها فاحش من الحسین امیراه قد کشف النفس یحیی ما و هی قیتر فی آذنا لها منع ناره و تقوم الخ و هی تباری اولاده و انیلا فایاه و ابیلا و منک ایهمها الامام ای حی الله فی الطویل الذی یجمع و سقنت کلین و شدیه طریلا و من جملتها نبات کائنات و انیلا و در کما باسرار الشهاده و در بعضی دیگر از کتب معتبره منقول است از جمله مسلم که گوید در لشکر امیر زمانه بود و ملاحظه می نمود و مشاهده میکردم حالان طفل معجز را که بر سر دهنه ای من حضرت ای عباد الله کشته و در خون غشسته کرد بدنا کار حاجت بنده گاه

کشف

أَبْنَاءَ حَقِيقَتِهِمْ إِلَّا الَّذِي فَعَلُوا مِنْ بَعْدِ مَا وَضَاعَ الْعَهْدَ بَعْدَهُمْ

صورت

مفید صلیح بر خسته کنده  
مفید صلیح بر خسته کنده  
مفید صلیح بر خسته کنده  
مفید صلیح بر خسته کنده

زنی چون در صومعه جلوه نمود که در بدن هر پند و اجنه و خور سبیل تا بان از جلیس در برج و بال شهر بود و در حالیکه راه رفتن بر او سخت و دشوار بود زیرا که نامان خاها ای بسیارش مانع از رفتارش بود بخوف و دشواری راه مثلکاه را می نمود و افغان کنان و حیران با حالش پنهان می نمود تا خور را بر کشته علی اصغر و شاد ان حبل خونی و پیکر نازنین زاده بر کشت چنان افغان و زاری میکرد که جو نیه امیه لشکران را بگریه در آورد و هر کس که کمره کاش را بد کلماتش را شنید بر حالش رفت نمود و زیرا که می نمود کلماتی میسر می نمود که حاصلش این بود شجره لوقا قدر من و اگر شد و تیر معصوم اخسته بخون معسر مظلوم افغان کنده بود عینم شد کشته سپیده حسیم فرزاد و افغان که اصغر میزد ابا زدم تیر دشمنان خور ای کشته بیکام اصغر دی خسته بیکام اصغر ای تیر بخال حسرت ناب وی سرده بدست حسرت ناب داغ و در دل بدست سرده ماد زخم تو جان سپهر ابله که شیر خور ام رود وی و بیکام صواره ام رود متعارف حال از دنیا ان زن مستمند خزان چندانکه مانند لولو مکنون بودند صریح فاصدا بلند فوخر افغان میکردند و از مشرق حنیام و بیکام او در دند این جمع زن در خنجر فاحش جمع میکرد علی اصغر کرد بدند واه و افغان حبل سوزان عکری کشیدند و انجمن کار جنبشند یحیی العوم فرزد میر خفیه الی لک المرام و حبل بستر ضرها و عظمها و منکلف بهایچه و ما الی الحینه و عظمها من هذه بقا لوالهم کلثوم و النبات فایله الصخر و سنگینه و در قیتر و زبیب نام اسلحی بقی من کثر البکاء و خرجت فی علی و حبی غیبه در هنگام خروج زبان از عیناه و آمدنشان در مثلکاه حضرت ای عباد الله مشغول با نام محبت و



تَعَانَدُوا وَأَعَانَتْهُمْ بَطَانَتُهُمْ وَحَالَ مَا عَقَدُوا لِأَسْلَمِ عَقْلَهُمْ

تجارت  
تجارت  
تجارت  
تجارت

مهر و سپهر  
مهر و سپهر  
مهر و سپهر  
مهر و سپهر

مورخان سپاه بود چون حالتش نشان بر میان را ملا حظ نمود و راه و اوضاع را بشارت  
شنوا و عین را بافتن نمود و در و بسوی ایشان آورد اول سرکردان و در  
منظر بازار دای عجب خود و چار و دو مجبور و شایسته و اوضاع بود شرف از محراب  
مستوفی و دانه از نان بلامت و صوفی کشور و نشان سرحدت باز کرد و  
سلسله زاده و نو از شرف خود بیکه از از ملک بجهت کاه بر کرد ایند شجره  
بار به کجا بود شرف نشان در کوفه و شام و مجلس نوم شرف تا اهل حرم  
ببند و در بند مانند اسیران فرنگ و کثیران زن لطیف موی خود بسته بلام  
و از هر چه شیرا میسر شد و بخر و دای کو به کجی چون مشاهده اشکال و عتاب حضرت  
بالشهرت زن و دم از هر مان خویش میسر کرد اما این عتاب و در حجاب نگین  
و این خزان چه کسان بودند که کسان زن نام کلش و خواهر امام مظلوم و از  
اختران سپهر امامت فاطمه صغری سبکبند و رفیه خواهران علی اصغر معصوم بودند  
بهر از شرف این کلام و در بدایت این خاندان امام و تفکر در مصائب اهل جناب  
ظافند و از آب شد بخوبی که زمام اختیار از دستم برود رفت اینها از سرافقت و  
موافقت آن کرده شقاوت نمود و راه فرار و چو در امتش سر بر آب بگشاید  
من رسول الله که دیکو و لاله و کبریا که اسرا فلین من رسول الله ناظر  
ما از این عتاب من مغیر فلان را بر اعیان افسر مدلس نی بران سپهر کشید  
کشند عتاب از لود و سپهر بشند زنان و کودکان از ظلم مانند اسیران  
لناب و بخر منظور بظواهر بی اگر می بود کی نگاه او در عالم بر مروت و  
بمهر سپهر انچه سپهر از امت و جفا و بیداد و ستم محبس و هم مقدمه  
المصیبت حضرت ای عباد الله در روزمان اول از عمر شریف خویش و جفا

در  
در  
در  
در

بند ششم  
تَرَنَامِیَنَ حُرِّیَّتِمْ مَرَوَاتِ مَنَابِرَ مَالِ مَمْلُکَتِمْ فِی سُلْطَانِ

اهل  
اهل  
اهل  
اهل

و لباس از برای پوشیدن بر پیکر و طهر خواست حسب اقدار از این بیا و است در  
از روزمان ناله و اضان از اهل حال و افاق از برخواست جناب بتول عز و  
دختر شرف بیکری اسطر آوردن آن دو خایه بود ندان که در مدینه به بخت و  
در کربلا می ملا شرف افسر منظوم و قد بدین بنی شاه شهید محمد باقر  
خواست و بعد بیداد و از غلط خواست بخت اما بل بود و هزار تن و بران غم و  
دل بود خفا و قتل لالان هر چه پدید بر جامه بمقتضی مشیت بر برد و از  
حکم و شرف کفر تشریف عطا از بهر او و در خنث بهم تادیع ملال شه مظلوم شود  
قدش بر حق مظلوم شود مگر و در دیگر بر سر کربلا در میان بلا عزت و در  
ولا به خایه کشته و خواهر طلبید و در بر لباس خویش از پا پوشید جفت طلبید  
که نه چون شد مستی شد ظلمت چنانچه بخت خود با کینه کشید بدین تیغ بهم  
شاید نکند طبع بر او اهل ستم صلاه و عتاب که چون ساسش برزد و از پیکر  
نازنین لباسش برزد کند همان عتاب پر خون و زلفش عریان میکنند بهامون  
بدانش ملک خایه که مدتی بر او پیش رسید و از تیغ و سنگ هزار جا بر بدید  
ابا چه و در و بهایش منظور کسبیم شه تشنه عذیر و در کربلا فی المصیبت  
الحسن و ظفر الی ایشان و سبب این رجلا من اهل بدین و اضا و صرعی الی فینا  
الحسن و ناری یعنی چون امام مبین بی یار و معین کرد بدین صفا و در و نازان  
و جوانان و برادرانش با جیم خویش افتاده بر و خاله و زمین دید ناچار خود  
اهل کار و در عزیمت کجا کجا کرده و در مجرم رسول و در خزان محرم بتول و  
و با شد بلند بعضی محذرات خواهر نشان را و اهل مرمود و این معنی بل فی المله  
مرحمت و محبت بود که با ایشان نموده و فرمود تا با کشته در با طوطی و با زلف و نام







کہرند علامہ اند علامہ الطہر زودتیں رجب من الیل بن فیروشیطان

مَدَنِي مَجْلِسُ مُنَافِقِينَ

بعضی عوین فکرم خیر  
جائی که مندم عوین قواش تمام  
از مناس صحت فکرم  
چند نام شرع و حقیق نام

واید خضر حضرت ایام الحسن ایام کلثوم و صلیت میکنم شخص تو را ببیند تقوی که پس  
و سعادت است و آنها را اینک من می بینم از دنیا و میروم بشو جلال تا بعد از آن مکتب  
سنگین و بی ساری و کائنات احسن به نیتها مشد بدو و مقامها ای سنگین و بی ساری  
بیکه یعنی چون میکنم خدای که این حضرت را با او محبت بسیار و در بی نیتها و بود  
مکر و اظهار مرحمت و بوی عود و اشعار محبتا میزد در شان او و مادرش میفرمود پیشتر  
از سایر دختران خوشتر او را دوست میداشتند و صلیت و ذراع از پدر و دید  
و کلمات را با نام کلثوم میشد بلکه اسلحه پوشید و همای جنب بود و نشو و نمید  
منزور و دانه کشید و کریان و در محبت حضرت دوید و خود را در از این نام نکند  
و صدابنا له بلند که امام و دو نامش نشاید و بر سینه اش چسباید و بند  
و با اسنن سر مناشن از چشما نشی و دو دند از کثرت محبت و شلی از فرمود  
شعر هر چه میستوی میگذاشتند تا یکی عین النکاح المبرور و دهان  
لا یخرجه یلی بدیله خسر ما دام فی قرح بی چشما بی فاذا ضللت فمنا و لی  
بالدبی فایسته و آخره النشوان شعر لک کفر که ایستاده و مثل و بی  
قریب من اما تو سرم قلب سر و سپند من لبه پس از پدرت کرم میکنی اما  
و میگردد سر بر سر شایفا کنون که زندام روح در بدن دارم من شرم  
غم از کبریه بول دارم اگر بیدم شد کبریه کن زخم شد روز کنون سر شد  
سر بر تو دلم ز کبریه مسوز و بهتر من زنا بی تو را سلا کفر غم پس از حسین بر نری  
زدید اشکالم پس با زبان محبت و رحمت و لسان عنایت میکنم از خوشتر  
شلی و ادا از کبریه و افعان فاذا ایستاد و چپین بر عقیقه از دندان و دختران و پاد  
از اهل جنایم عنایت خاص و مرحمتی به خواص خاص بالنسبه هر یک میفرمود

وَمَا نَبَأَ الْحَبِيبِ مِنْ يَسْمِئِهِمْ      مِنْ بَعْدِ مَا حَبَبُوا الْأَخْرَابَ قَدْ دَانُوا

وہی کہ مرثیہ ال شاعر بغدادی  
منع انہی و بالحدید کہتند  
یا ایکنہ تمنع علی اندراب  
سہلہ خاطر بان لیکند

ثم قال لا تخبره فكتب بالخطاء ايقين في يوتي قيني لا يرتفع بيني احد من القوم فجاءه  
عنه ثلثه دنانير من مئة عبد قتل فاجته مقنونه مسلوبا عنه من بره انما  
ومناقبه عنهما ان حضرت رعد عن اب بن زبب بن مؤند و فرمودند که ای خواهر  
من این جامه کشته از برای برادر میاورد و میباید از ابی طوی و در خطاب همه زنان  
کرد و حاصل این اشعار از بر بابا و در شعر لعلی لعلی ای هم در سبک کان تم  
دید و در من وی بی گمان دارد و کرد و در سخن این جامه کشته از برای هم میاورد  
کوفه از بر جامه پوشم چه بر من این جامه کشته که بنیاشد قبول کس شود و خلق  
باشد مظهر در مرد و زن این جامه که منظر اصل طبع مبارک کس ظاهر بدهر نه  
که در سوا من این جامه که در سبک بدن زینت بر است بر خا و عام کسوت جسم است  
مشرقی باشد که عبد کشن و اخشتم بخون عزایان تم نماید از این جامه که  
باشد مگر حجاب وجود و عبد قتل باشد مگر بر و ممانه مرا کفن بر حسب  
امر ولی الله لباس کوناه و کشته که پوشیدن در آن زمانه بود و مر سوت و او در  
از حضرت از پوشیدن جامه مظهر به کهنکی و شکش با ما بمرده و در سخن زنان  
کرد و مدحان لا زانک لباس من هیزت علیک الذکاة فخذوا بأخلاقا محترمة و  
جعله تحت ثیابه فلما نزل جبرئیل علیه السلام من ربه فلبس الخياصة من ربه و کسوت مشا و  
اهل ذل است و در خود سلطان و کاتب و مظهر عزت نه خواهد بود پس خود جامه  
را از او ببرد و بلند و سپهر بود و اختیار فرمود هر چند آن جامه کشته و بچه  
مندر و مستعد از ادوات زمین بود اختیار و در موقوفه این جامه که هیچ کس  
از کوفیان و لشکران طمع به برون و کشیدن آن نکند چندان مومنان با بدست  
مبارک خویش و دید و در زینت لباسها و جامهها پوشیدن و عبد از شهادت



دکتر محمد علی قزوینی

وَأَلْبَانًا حَسَنًا لِّلصَّالِحِينَ عَنْ مِصْبُورٍ وَجَمْعُ الْحُسَيْنِ وَهُوَ طَائِفٌ

اول و ستم بر دو ایست که میاید  
فلان را صلح کن و بگفتان کار کرد  
زان صلح کن که بپایان رسد  
زین خیال غصه نگیر که بپایان رسد

[illegible]

ان حضرت بن نالمی پس حضرت حیدر علی و رسول پوشید و همان جامه چاک چاک را  
از پیکر پاکش کشید و سه روز و شب بیشتر آن بدن بی سر برهنه و عریان بقا  
افتاب تابان بر رخ و خال سیاهان افشاده بود چه خوب گفته وصال پسر از دنیا  
کنند و پوشید بر پیرهنش مگر که بر نکشد خشم بد منش ز تنش لباس کنه چه  
حاجت که در بر هم ستود تنی نماید که پوشند جامه پاککش که گفت کز تر آید  
بر کشید لباس لباس که بود آنرا که زاده شد بدنش و قال السید الشیخ ابوالوف  
استدعی الخیر ثم لیزادیکم فی خیر فقرها و بدنها و ثانیها ما ینزل علیها  
فما فی الخیر ثم سلها ابی حنین کعبه لعنة الله ویرک الخشب نخج و صخر کبری  
مفهوم ادا اختیار و معلوم از اختیار اختیار است که امام مظلوم در روز عاشورا  
در لباس مندرس و دو جاکه کشیده چاک چاک طلبید چند موضع عمریان را بکشد  
در یک بر پیکر پاک در زیر لباسها خود پوشید و هر دو را از پیکر مطهر و جسم  
افوزش و بود برهنه و عریانش نمودند چنانچه در طوفان مرحوم سید مقدر  
مرقوم نموده و سزاوار است که شکایت این دو مصیبت عظمی را مجدداً در نظر اندازد  
نمود و حکایت این ماجرا را در حضرت خاتم النبیا و منابر امامه همدگ کرد و در عز  
این دو مقام لب بناید کشود زیرا که سوزناک و دلها و کدازنده جانها بکشد  
از این و جانانت چنانچه عصمت صغری و ذیبت کبری هنگام در و درش و قتل  
شهدا چون نقش بر آید ای سرور مرغان بر رخ و خال سیاهان افشاده و بدایه  
طریقه نیاوردی ندیده چاره بخاطرش نرسید و مبارک خور را بعد پیر و  
حکایت او را و اظهار این مصیبت عظمی و قیامت گیری را مجدداً بخاطرش شد  
کرد شعر راجع نمود شکوه آن خلاق اتمام پس باینه و عزت داد الله السلام

العدد



وَمَنْ يَهْدِ الرَّبُّ فَبِإِيجَانٍ يَهْدِ ۚ أَمْ يُعِزُّ الْقَوَامَ ۚ أَمْ يَنْزِلُ الْقَوَامَ ۚ

مؤلف کو کمال فہم و دراصل البتہ در مثل کماہ و شکایت جنب خوانوں  
در مجلس بیست و سیم میں کتاب از مشہور نام نکرار منظر اور نسبت مجلس کی ہش  
مقدم المصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا: اَنْتُمْ كُنْتُمْ الْفُطَّارَ الْوَبِيدَ  
خوش آن خان کہ در کوی شاہ شہیدا رسید و جنم بجانا رسید و بیک انجوشا خان  
انصاف یہ کہ با اخلاص بخو خاص و سبیل دل جبکہ از اوقات زبارت مخصوصہ  
امام فشنہ لیاست و معابل تبر و مطہر و سر قد نمودن اگر در کج ایستادہ و جان  
خود زار و رطوبت وارادہ نہادہ سر کمر وصال و با حضرت عبا نان بزرگان و حال و حال  
تا بل اینہ قال بخو جواب سوال شد و فقرات زبارت و جیبہ را معروض نمود  
کہ اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ الَّذِیْ اَسْمَدَنَا مَسْہَدًا وَ تَبَاثَرْنَا بِہٖ رَجَبًا وَ حَبَّ عَلَيْنَا مَا لَدَیْہِ قَبْلُ  
اللہ علی نبیہ المصطفیٰ علی و علیہا نبیہ المصطفیٰ ایجا نیکہ مرز ہم کند لبیک لبیک نا ابا  
حبکہ ائمہ کو لا کنت نبی العقیق لذلک فہما انا ذابین بدین الخ صبی لبیک لبیک ای  
افای من ایہولای من اگر بیوم و در دوزخا شوزاد کر بلا کر باربت غلام بجان  
الامہ و حضرت تاندس تو خاص و سبیل مقدمتہ ابر و تربت مطہر را مستوی  
و جواب است فائزہ اند و وقت را سر و مذکوریم اشعار عربیہ مناسب مت بحسب را  
و اعظم من کل الزبا و زبیر و قایع یوم الطیف اذ فیہ فظم فما احسن الایام من  
یوم انشیان و لا حادث جنہا الی یوم یعد یا عظم منہا فی القرآن و زینت  
ولا فایم حتی انصرفت فایم و لم ان سبط المصطفیٰ و صوطا می بقدرانی ماء  
القرت و یجر و دلفیر فایم اصحابہ و صومقرہ بنادی الاصل را بترجمہ مت  
این فقرات بحسب مزاج و استفاد از این کلمات مودت انجام انست کہ در این کلام  
دو دعا شوزاد انصرفت و در عربیہ و بی ناوردی انظار و فکر نموده ان رفتہ

کرم و مریخی

از پنج زبان و تنها و او حسن  
گویش و بی شکست و نام او حسن  
و از این سلطان و اسم این ابا جعفر  
اعلیٰ حسین شد و صدای او بدین  
بجای که در میان و در حیات  
امامان بجای بی شکست







کتاب فی الجواهر  
در بیان فضائل  
امام علی علیه السلام

# وَقَدْ نَالُوا نَبَا الزَّوْجَاءِ ثُمَّ نَالَا أَبْنَاءَ نَشَلَةٍ خَنَاءٍ وَخَوَانٍ

بر نداشتند و از میان حرم قدم برین گذاشت و لکن از ضعف شده بیاری ظاهر  
استقامت نداشت نای خود را بر دوش می کشید نیزه را به همراه می کشید کویا  
میفرمود در باغی ملوک اندر بسید بسپاری تو دادم سزایی مدد  
کاری تو تو قدرت حق من منعیست دادم بیایم از استغاثه و ناری تو چون  
شاه شهید فرزندان خود را بدین حال دیدم اند شاه باز پیران مورد  
جانب بنابر شکسته نال خود روید او را منکر در بر کشید و بسوختن اشک بر کرد  
و فرمود که این فرزندان بندگان چه اراده و چه جناب داری نابوجود این خالف بنای  
چنان باید دلم از حرم برین گذاری عرض کردی طبعی مریض و مرده است  
و ندای عزیمت و تنهایی تو مرا بچو کرد و در سجده و شراب دلم را بریده هوش از  
سر برید و طبع حیوان را از من و غم بر غم افزود امدن تا جان در دهنم بازدم کرد  
خود را ندانم و سر در کابیت اندازم شمر این مقام شرحی باشد که نشانند  
دوست شود جان منای است که هر چه میسر و ناجی دارد امام مظلوم چون این  
کلام را از فرزند معصوم خود شنید ایشان از دیده کان بارید و مضمون این استقامت  
فرمود ملوک این نالای نار بنابر مستکش از این دفتر شهادت نال کش  
چهار از بهر بنایان نباشد تو را تکلیف چون بازان نباشد تو باید ند  
من کشته کردم تو سال من بخون غشیه کردم تو بعد از من پرستار زانای  
بنای خواهر اند دختر بی من از پیشتر خواهم کشته مغلول بود و زنجیر خواهم  
بود مغلول بستم باغل و زنجیر بی بروی شرع بنان نشینم او را کینه  
تا شام و مدینه اسیر و مستبک را هل کینه شود بلی دغ طفلان و سبلی تو  
می بیند و زار و علی حرم را و طایفه ساید تو باید بعد من قرینه غایب

خیالی سلفی و عجب شوم  
مهرت قبل اهل بیت هست  
و از خجسته مریدت سبیل علی  
بغضت که مقول و درین شوم

# وَأَرْهَنُوا الْبَنِيَّاتِ الْبَنِيَّاتِ شَبَابًا حَدَّ الشُّبُوحِ ذَاتِ اللَّيْلِ حَوَانٍ

کلام جانور امام قاتل از و ز جان بنابر کردید ای کشید استل حضرت  
از دیده نارید و حرم کرد و قتل و آنا انظر الیه لیس الموتی الخمود و ج  
در حد الفداء و یقینی لیس الموتی الخمود و جسر ایجان و سر همان بقران سرت  
اما تو شوشه پند من زنده برت ایگان وجود من مدم میگردید ایگان شد  
بود وجود سرت از کشتار امام بنابر جناب سید الشهدا کران کردید و کسیت  
کرستنی شدید و فرمود تا علی تو حجت خدا و برت بیایم من امام و پیشوای تو  
بعد از من خلیفه در دگر زمین و تمام با سر خدا و بر بنایم داری امور دین و دنیا  
سپاری علمها بدم امیر المؤمنین و علم سید المرسلین را و ائمه هدی از سل  
تو بای می مانند تار و قیامت هرگز حضرت رب العرش خالی نمیکند از روی  
رحمن را از امام و حجت از آل رسول و ذریه بتول از سل من استی منی الحدیث  
و مناسبتی که صبه خاصر العبا که فرمودند بفرزند خود بنابر کردید  
تا علی با و لدی و از حجت الی الدنیه بلع شیعه منی السلام و تل غیبه این فرزند من  
علی هرگاه از اسیری مراجعت کردی مدینه و سید اول سلام سراپا بیایم  
برسان و بگو شیعی تمام شریتم ماء عذب و ذکر فریاد او غصه می بیند و  
عزیمت و بوی و آنا السبط الذی من غیر خیر منلو و یحجز الجبل بعد  
القیل مد استقونی لیسکم یوم عاشورا جمیعاً سطر و بی کینه استی  
لعلی یا توان بر خون و دمه سهم بغی عوض الماء البین مترجم گوید  
که در اغلب کتب معتبره علماء مقابل این شمار از زبان امام مظلومان و زار  
کرد مانند غیبه از جناب میکنه خواص نقل نموده و یاره از جناب بنابر کردید  
روایت کرده اند و میگویند که سید مظلومان هر روز و فرزند خود فرمودند

کتاب فی الجواهر  
در بیان فضائل  
امام علی علیه السلام

ایمان بنی است که در سینه  
کشته شدگان قتیق بنی با جنت  
کشته شدگان طاعت انا ای  
کشته شدگان و حبیبی لغوی



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱











اَنْتَ اِمَامُ الَّذِي نَرْجُو بَطْلَ عَيْنِهِ خُلْدُ الْخُلْدِ اِذَا الْبَيْرُ انْتَعَمَ

نشاد و برادرش حسن عجبی مسروده و اوراق ایشیا و استباح اولیاء و ملازمان آدم مسرود  
کر بیان غم فرموده و هر یک را مثل از دیده کان جاری و ازاری میگویند شعر  
العلی بن ابي طالب یا ایها الکاهن اهل البیت هم حکم فرموده بر باغی  
لمن اهل البیت و سبیه سبیه غماصل مبادی ان عیال بنی عز اول در عنوان  
این هم نیست پس خواهر و وجود موجود الا بر جناب غماصل الکساح املا  
واملا با اهل مرگ و است از بصره از حکم برادر و هم چنین شادان حضرت  
رفت کرد از راه دانت و مرجمت بر ریت حضرت و صلا الله است سحر العلوم و القضا  
و القدر عین حق و نبوت بر تو و حق و نبوت لا یتاخره رباعی لم یکن عقی عن  
هراد و لش دیه روان بود هر دم که شو سبیه و گاه بر اهل در باب الحکمه  
بر اسی میمان بدن دیده بخم روان همه ظلم و ستم قال ابو محمد تم غشی علیه یقر  
مکتوبا علی بن حبه ثلاث ساعه و الف و مائه خبره من قبله خود من اهل حق و مات  
دیگر از سر و راز از عطش کای که داشت غشی حاصل کرد و با در میان از بحال تصرف  
و وجود گذاشت و با وجود از حد حیدر شکران در کشتن جناب که از احد مثل  
ان دیده نشاد بلکه شنبه و نکر دیده بود در اوقات که امام م بهوش بوده  
همه مردمان کو با مات و در صومش بودند و طاعت و بازی هر کس خدا شنید  
طاعت و مصلحت و کشتن و لایه گذاشتند مترجم گوید بر با صبح است که در  
الله بمنزله ملک روح رحمان عالم و حیوة بخش هست و هدایه نبی آدم است و در آن  
هنگام توحیدی نام و المعانی تمام در نظام ممکنات گذاشت که مکرر مساند و هر چه  
بر فرمود خود تا به بنیاد این اجزاء عالم امکان از عرش برین نافرین زمین تفسیر  
ناقص و حق حیوة و دنده کانی که ما بر حرکت و مکرر است و استیلا

ما زان ای نبین طالع ثمار از شعله  
و بگویم که انما الشجر لا یضرب  
باز که نوبی امام و در طاعت  
مورد نیست و در آن است

لَا رَأَى لِلنَّاسِ إِلَّا بِكَ فَارِ لَا تَحْشُ اخِيْلًا مَا بَيْنَكَ لَا مَرْحُور

از ابدان مدبر نامت و روح و نفس حیوانی که پناه اودت و محل مولا به امت  
املا کرد و بدید بنی محبت احد بر نادای غش کشتن چهرهای حرکت و سکون بود  
ع کف خلل فناد بر کب کاف و خون و کون حالتم زدن و جرات اودت تا  
چهرهای قد و بر قتل صاحب لا یتک انما امر اذا اراد شیا ان یقول که کر مکر  
قال ابو محمد ففقد رجل من بنی کندی و قریه قل مفرق بایسره البیروت فمات  
مساکلکم علی شیهه طاحنه لیسفنه فاحدا الکندی مینی و ایام مدعی الامام علیه  
و قتل لا اکتل بهیمنان ولا شریک حضرت الله مع الطالین حاصل کلام اسلحه  
توجه امام شامل این عالم و کامل بنی آدم شدن حضرت و انقلاب اضطراب که  
حاصل و تمام حیان بود بل کرد بدید تا سر از بی کندی و ریش و لایه و دود  
کشتن کرد بر باقی معش مالک بن بر بود و اول مرتبه زبان حیات کشتن  
حیات و عا امام را بکلام جلالت و شانت بموانکاه شمشیر عیفری  
مرد و دود راه از آن حضرت که امر امامت را در بد نامیان ابر و بش و سپید خون  
بر صورت و عا سنا از پیش از جناب جاری کرد بدید شعر لم یکن عقی  
و دستمال کشتن کرد در جهان مینا شرح کندی و کفری مینا و دی خلد  
خون خداوند نکل کرد مفرود با خدا خود را صلح جلد کرد پس انعام و کلان  
شاه دین را عیفت سمره بر داشت و در و کشتن کور و حضرت زبان بر غیر  
او کشت و نکل موند از این دست نخور و مینا شامی و خبر از آن بنی خدا  
همه و موقوف مینا با طالمان محشوت غا بد ما خدا الکندی البیته املا  
مبالذ و خبره و قال لها اهدی بیهمة الحسین ما عیلهای من مریه مکت و قال با و  
فقد الحسن و سلک سلاحه و الله کنت اشد قبلا و لا انا لک اهلا و لا حقیقا

بیشتر که کبای و ملک اهل  
و طاعت حضرت و از دودمان  
بازی و مان که کبایه شان  
مکرر شد و در آن است











وَمَا ظَنُّهُمْ بِرَسُولِ اللَّهِ لَوْ نَظَرْتُمْ عَيْنَاهُ مَا صَنَعُوا لَوْلَا أَنَّهُمْ نَظَرُوا

وَمَا ظَنُّهُمْ بِرَسُولِ اللَّهِ لَوْ نَظَرْتُمْ عَيْنَاهُ مَا صَنَعُوا لَوْلَا أَنَّهُمْ نَظَرُوا

وَمَا ظَنُّهُمْ بِرَسُولِ اللَّهِ لَوْ نَظَرْتُمْ عَيْنَاهُ مَا صَنَعُوا لَوْلَا أَنَّهُمْ نَظَرُوا  
 واما در وجهی بقایا مآلایان و در حیات ناقبات شهادت و دعای نماید و در  
 السیف ایشان دست پانچ جمع نموده عجله ای برآورد و چون شمع ایجا کرد بداند  
 دست مشبه کشاده و چون شهر درگاه و راه استادند و نمیکند من اصحاب  
 الحسین هم الواجد لا یبین فیهم ذلک لعلهم و یقتل من اصحاب النبی المشرک و  
 المشرکون بل اکثرکم یبین ذلک لکم انکم قالوا نعم انما عبد الله فی الایام ما ابناه  
 عبد الله و چون در جنگ الفداء مؤلا و یقتلوا و نحن مقولون لا نحاله فایچه  
 احیان الفیاه کم و قد صلیت هذا الفداء و فرج الحسین راسه نحو السماء و قال  
 ذکرنا الصلوة جعلک الله من الصلوات ثم بعد اول و فیه انتم ان سلوتم ان یقول  
 محتاجه فیصل الخ ما رواه الحلیج یعنی پس چون طول کشید مقایله مباحثه  
 تا نصف النهار و کشته میشد از اصحاب حسین هم مکفر و بیشتر و مجتبه کوی فلان  
 ایشان ظاهر بود و کشته میشد از لشکر عمره نفر و بیست نفر دیگر و نادر  
 و معلوم نبود از حربه کثرت و نادی ایشان پس ابوتماه صیدای و عرض  
 کرد تا ابابا عبد الله خانم ندای تو را این کرده اشترایا ما مقایله خواهند کرد  
 و ما حاضر کشته می شویم بهتر آنکه طلب مرتبه دیگر باشیم نماز گذاریم و دست  
 دارم که ملاقات پروردگار خود نمایم و معالیه که نماز ظهر را کرده باشیم قصدای  
 مآلایان سر بجانب آسمان نموده و فرمودند که نماز را بنواست و او را و خدا تو را  
 از نماز گذارنده کان محسوب می نماید بلی این اول و ثانی نماز و زمان را و در دنیا  
 ناپسند و در کایه بناز است لکن این قوم مهلت نماز را نمی دهند و ایشان  
 سوال کنند که دست از قتال و جدال نایز دارند تا نماز گذاریم و در میان  
 معنوا درم حساب الا سر این حضرت از لشکر شهادت اش مجتبه نماز مهلت طلبیدند

ایا چه بدکاران این قریه  
 زانم که خدا را بکشید  
 بگویند و خیل نامش در دنیا  
 نیست مگر در معجزات ان مقول

بند هشتم

مَا آمَنَ الْقَوْمُ قَدَمَا أَوْ هُمْ كَفَرُوا مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِمْ لَوْلَا أَنَّهُمْ سَعَرُوا

که احباب بنفورا کرم مهلت او مدتها گفت مؤذنه حسین بن علی شریح گفت  
 که حباب حبیب بن مظاهر را شغف شمشیر کشید با او در او نیند و جمعی اکثر  
 سرها و خونها و جسد ما بحال صلاک و نیند تا آنکه ما قبت شهیدان قورعند  
 شد فلما قتل الحسین بانا لا نکیا ربه و حیه الحسین ثم فقال لا اله الا الله انما الله احسن  
 فقال الحسین لایحیی من النبیین و سعید بن عبد الله فقام اما من حی اصل النبی  
 فقام کما فی الاثر و فی حضرت ابی عبد الله هم بر صبر من قین و سعید صیده  
 فرمودند که پیش رو من با شهید تا با بغیر اصحاب نماز گذاریم زیرا که این مؤ  
 نمیکند و ند که ما نماز بجای آوریم ان دو عاشق سعادت نمند و در مقابل شاه شهید  
 صدق تیران کرده صید کردید صریح که بجای امام میا مدحان خود می  
 خنیدند تا پس نادای نماز بدند که صبر و بر صبر از جراحت شمشیر بر می افتند  
 عبد الله و سعید و از یاد رانده بعد از شهادت سعید عبد الله و حبیب بن  
 مظاهر را در انکسار از حبیبان ابی عبد الله هم ظاهر کردید فرمودند ان الله و انما  
 الیه و رجوع مرتبه سیم بعد از شهادت نادران و جان نثاران و پس از مثل  
 جوانان و جوان ناچار خود روانه کار کردید و قصیده با نثری مجمل می خواندیم  
 و یحیو علیه خو به ذلک علی شری من ماء و شد علیه العطر و کما احمل  
 لیریز علی القرات حملوا علیه حق صابرة الفحیة عیال جراحه و حق الباقیرة العیال  
 و فیقه و غیره و طغیه بالریح و ضربه بالسیف و در مبه بالهم فوقف لیسوع  
 مساعره و قد ضعف من الفصال فینما هو و ایقار انما و حجر موقع به جبهه فاحذ  
 الثوب لیسوع علی جبهه فانه منهم محمد مسموم له ثلث منعب فوقع به قلبه  
 من طهره فقال یس الله و باقیه و علی علیه و رسول الله صلی الله علیه و آله از هر کس

لی یزید  
 فوی که بنوشان از انک این مکتوب  
 شمشیر که اهل بیت کشته اند  
 که زنده و زنده و بیکار و تنوع  
 صدایه و بود افسوس خشمین



فلا تباركوا المصطفى في حرم غريم ولو اغاثهم في حرمه لبيدوا

فلا تباركوا المصطفى في حرم غريم ولو اغاثهم في حرمه لبيدوا

وكانوا حو خطا بر کار لشکر کفاد کرد اگر فقطه را اثر امکان را گرفتند و جمله  
بر انجناب نمودند و انجناب هم با وجود شانت تشکر جمله موقوف و طلب اب میفرمود  
و هر چند سر کب بجایب فرات روانه موقوف از سر کانه تا بر و نیز و شمشیرش مانع  
بودند تا آنکه هزار و هشتاد جراحات بر بدن آن حضرت رسید و بر ذاتی حضرت آثار  
میفرمودند بسیار بدیدند نه درخ جراحات ستان و بر شمشیر بدن مبارکش جای  
گرفتند پس چنانچه استنداد اند که میا سنا بد و استراحتی فرمایند چون از جملد حسنه  
کردند بود در آن حال بدن سنگ بر پیشانی نوزاد انجناب سپید خون بر صورت  
و محاسن جاد پیکر دید پس جانه خود را برداشت که جبین مبین را از خون فرو  
نشاند تا کاه ظالمی بر یک سر شعبه داشت و بر هر لوله بود بر قلب از این انجناب  
زده که خون مثل نادران جاری شد پس حضرت فرمودند بیتم الله ربنا و علی علیه  
السلام و الله انگاه آن تر سه شعبه از عقب سر بر بدن کشید از همین جراحات  
منع بر انجناب مستوی کردید و از پشت بر بدن میزدید و میزدید سر نه چهار  
و نه یک سلطان دین از عرشه زمین بر روی فرش زمین نشسته و لشکر کفاد و سه  
بد مسته بر کشتن انجناب که بسته قضای الیم لیس الله به متحاب ما نطقه و ن  
با اجر علی قیام او عاقله من کلامه این فقره در رفته بر شریک یعنی شمر دین بنیاد و  
فریاد نمود که چرا منظر استاده اید و کار حسین را تمام نمی کنید لشکر را بر شمر  
همه را و دشت نداد انجناب در رفته بر شریک که شمشیری بر دست انجناب در آن  
جناب هم شمشیری بر او زدند و کار کردند در عه باز بر کشت و شمشیری دیگر  
ز بر انجناب که حضرت بر و دافند هر چند که بر مجواست میا استنداد باز ما  
سرع بمل بر و میا استنداد الله علی القوم الظالمین و سقیم الدین ظلموا

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
والآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائفنا في الأرض  
بعدنا في السموات

و در این زمان که حضرت حسین را کشتند و سرش را جدا کردند و در دشت نهند و در آن زمان که حضرت را کشتند و سرش را جدا کردند و در دشت نهند

عزیز

ما كان ينزل عن سلطانه ملك ولا لينية الداعي لها يدروا

عجلت سر من هر مؤبد را تا بهت مذکور است و میباید این که چنان  
نفر از لشکر کفاد بیشتر از دیگران اهتمام در قتل امام نمود و دست شمشیر هلاک  
ان جان پاک شود عداوت صالح در دهر و در عین شریک ستم خونی حیارم سنگ  
مقدما مصیبت شمر عریضه اقامه لولعل الحنین بحکلا و قدما و عفتا  
بیشتر فرات اولا لکلمه الحمد فایم حیندا و اجرت مع العین بالو حینا و اقامه  
قوی کینه الحزن و انابه نوحه عتوات با در ضلالت فو و یونان و اخر فی طینه  
و اخر فی ناله اصلوات فو و یونان و انابه نوحه عتوات با در ضلالت فو و یونان و اخر فی طینه  
نوکوا عیاشا با انوار فایم نوحه عتوات با در ضلالت فو و یونان و اخر فی طینه  
و کادای دشت سو و ای فایم نوحه عتوات با در ضلالت فو و یونان و اخر فی طینه  
بشمال عتوات فایم نوحه عتوات با در ضلالت فو و یونان و اخر فی طینه  
کرمی چون مو و فقل حسین تشنه لب بودی می می شد غم ز چشمان چو درو  
ایضا ای فایم نوحه عتوات با در ضلالت فو و یونان و اخر فی طینه  
در خانه کوه بر کوه خورشید و خورشید فایم نوحه عتوات با در ضلالت فو و یونان و اخر فی طینه  
از ال عیاشا فایم نوحه عتوات با در ضلالت فو و یونان و اخر فی طینه  
مؤمنان و فایم نوحه عتوات با در ضلالت فو و یونان و اخر فی طینه  
میکنند پس فایم نوحه عتوات با در ضلالت فو و یونان و اخر فی طینه  
مع بلان من فو و علی و دینا بیفیم جناب تولد من کرد که با فو و مدفن مانع بد  
بکدیکه فایم نوحه عتوات با در ضلالت فو و یونان و اخر فی طینه  
و عزیز مد فو و فایم نوحه عتوات با در ضلالت فو و یونان و اخر فی طینه  
هر چه فایم نوحه عتوات با در ضلالت فو و یونان و اخر فی طینه

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
والآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائفنا في الأرض  
بعدنا في السموات

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
والآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائفنا في الأرض  
بعدنا في السموات

بو خاک هلاک تشنه لب فادند یکبار و در دشت











نسخه خطی  
کتابخانه

جَلَامُوا عَنِ الْمَاءِ الْمُبَاحِ وَقَدْ اخْتَصَّتْ أَهْلَهُ الْأَوْغَارُ وَالْغُرُ

حقوق بخدا دار هستند زبان حال قال میباشم شعر لوقی لهن دستار  
که باین رگوروم برود دست سرخ رو کردم در نظر دست نکوست دل چال  
مال و جهان قابل قریه غیب سرخون بیه افتاده بگویش چون کوست خانم  
بلیا ز تشنگی آب صال الطش سوخت مرا قش عشق زرد پوست مبدم جان  
به پای کنی از آب صال که بشوید از تشنگی سر چه جز و امت که چید و خند  
بلد تیر و سنان اما غیب بر لوح دلم جزا امت و دست قنار قمر تیر سنان  
من تپینه و تحلی این را ای الحین فوجی فوجی الیه حوالی بر سر بلایا صبیحی کشته الله غلبه  
بصیرت آینه فادع کبر بعد میثوم چون حالنا امام مظلوم و امثالهم نمو  
بشخصی که در زورش بود و کرد که آن و و و کجایب مثلکاه و جدا کن سر مطهر  
صداهه و او البسمه از از جنات او دار همان و او از صدقات تشنگی و  
جزایات به پان اسوه کرد آن اول حوله بن برید و کجایب مثلکاه و وانه کرد  
که سر از پیکر شاه شهید جدا نما بد چون نری با نا جنات سبدا از صدف صبت  
انحرش منقلب مضطرب کرد بد و بد تشنگی بد کو بد تشنگی بد و چشم بر آتش  
همین اه افشاد و دبدب کار حق به این صداهه و اگر دید نگاه کردن و چنان ه  
و سول الله را که در ده بود و محاط طرش سبدا حاکم و از جنات خود منصرف کرد  
مل حببت نمو فز لا اله الا الله یس الحق یس رب بالقیه فی حلقه الشریف عینه  
صد از ان سنان بر افزدیو امام بیکر و ان کرد بد و با چرخ پیش کرده بود و کفانه  
نمود و پیشرفت تفاوت را کسید زبان بجمادات کشود که و الله ایة اعلم انت بر  
الله و و جز لیس اما و اما فم اخبر راسه القدر المعظم و بعد لیس بقول الشاعر  
فاود و تیر و کت حسیبا فداة تیر که کشته شاعر لوقی لهن اندم که قبلد که

ای که خون دل از او در دهن تمام  
شد بستر جانی غیبی از او  
ایا چه چیز خون ناکش خال  
ایا چه دل و آن کشته تمام

مَلَمِنْ مَعْشَرٍ يُقِيتُ الْأَلَّ مِنْ ظُلْمٍ يَشْرِبُهُ مِنْ بَحْرِ مَا لَهَا خَطَرُ

دو ان کت سنان بکتور زبان و دست مشق چنان که سبط بنو حق میدانم  
بر خان محبایه و شرافت اعلا فرزند صوفی خود سلطان جهان باشد بدو نکل  
ممانت صرا فضل و شرف را همه کس را هست از خلق زمین گرفته تا اهل سما  
تا این همه میگویم نشاند به سر تا این همه به بر و سر و از قضا واده از متفاوت  
ان کت که مقام و حسب دنیا حضرت را اظهار میگرد و پیشتر خود بر کرد و  
حلقه مشر و زدی و و تا اینکه بجهت ضربت سر او را از بد مطهر جدا ساخت و  
مشا جناب از اخب قال کت آوی و در نقع به الکما غیر شدیده سوزا مظلمه  
بهیاد و خجانه لا شری بها عین و لا حق طین القوم ان العذاب قد عاثم فلیسوا  
کذلک ساعه تم انجالت عنهم یعنی در هنگام شهادت اسرود و زمان جدا شد  
سر از پیکر کرد و عبادی صفت و شد بد را سخا و زمین ظاهر کرد بد و در شر  
و ندیکه محبان بر اهل ان سبدا و در کار بر کوفتها و سبدا اشرا در بر و قادر نباشد  
هیچیکدم از تشنگی زان دیگر و ایمند بد و او را از همان خون حق کشته  
می نشند و چنان فمیدند که عذاب بر و در سبدا و عقاب فمیدند بر  
فاز کرد بد و ساعه بد بن سوال کشت تا اینکه مباد از ابل کشت شعر و کجاست  
باد ان عباد چون بملز می رساند کرد از مدینه بر فلان صفتین رسید کردن  
جنات و هم غلط کار کان عباد قادمین بلال جهان از سبدا مترجم کو بد  
اشهر و انا و کلام از اصحاب جز و سبدا کتب مقاتل این است که شمر فی الجوشن  
قائل است و لی معاصد مؤبدان جز مد کورد و عیبه از کتب مسطور است و در  
و در و اهل بیت شاه شهید و مجلس برید که سر مطهر را ماسر طبلید همین سنان  
مر و در مقام غر و مباهات این کلمات و اسباب نمو و در و سخن بر سر بداید

و این کت سنان  
و این کت سنان  
و این کت سنان  
و این کت سنان







نکته در این باب  
که در این باب  
ملاحظه شود

فَلَا تَزَالُ يَا قَوْمُ آلَ الْفُلْكَانِ حَتَّى أَهْلِكَ كَانِ لَكُمْ مَقَرٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ

مصدق است که در روز قیامت هر چه از جنات خود برنگشت بلکه غضبش را در حرکتش  
لجس العلو من قومه النار بنی البیت و هم بر جوار الوعد و صلیب انور و در علم  
سرای می آتش بدو خانه حید از دست در و از شهر علم و دین از این سوخت  
همه خنک و دین را زد و بزاری هم بهر خود آتش جهنم از دست چون بر دین  
سرای بیوت و دین به عصمت آتش ظلم و عداوت و ناله کشید از درگاه ملائکه  
پناه به سوخته کرد بدین عمر به ناله گدازان و انداخت و با جاحل از آتش و در سزا  
کرد بدین رای می آتش چون فاطمه در یک این حیاط از هم بر خاست حاد  
استادی بر در مشایخ جنات خود نشین بر کردند و در صحنه که ای دل بجام منکر  
افشا ای حامی بخار سزا بر تیرا منکر که شگفتا طاعت به کرد و بار بر شد  
حرم خام تر از ناعمر از یک ظلم و جوارم ناچار از کلام بفرموده رسول خدا  
عمر بچهارم از خدا و از رسول نموده مشهور شد اگر در پناه بود بلید  
کرد و بهر هیلوی هر از در و درگاه دست به ناله از ناله جفا کشو تا در پناه  
دست به ناله اسباب و رای می آتش بر پناه عصمت این و عزیز چه رسید  
هم صحنه زد و در هم ناله کشید انسان که در سبیل بر پیغمبر عرض اینگونه  
کرد و حیرت و مبطل نشیند مظلم عزیز حق تعالی بر نفس سزا سپرد از حیرت  
آمد و گریبان از ناله که گرفته و چنان بر و خال ملالت نکند که کرد و بنشیند  
بر خاک مالید خواست بقیلش رساند عالم را از حیرت ناله که کرد از دنیا که  
و صدق رسول الله ص بخاطرش سپید که مامور به پیروی و بارش کرد و از دست و  
از او تسلیم و رضا در محاسن طالب کرده بود و طاعت نمود و اندکی که محمد است  
بالتبوء باین الصلاه لولا کتاب من الله سبق لعلنا نلک من الله قبل نبی محمد ص

نکته در این باب  
که در این باب  
ملاحظه شود

بنی نهم

الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ آتَوْهُمْ نَارًا وَاللَّهُ يَوْمَ يَأْتِيهِمْ يَوْمَ يَأْتِيهِمْ

صفا حقیقی ناله که در علم از حق نمک و در مشهور محوم بنور انوار  
من میدانم مرا به میدانم که تو نمیشناسی و خانه شهر خدا نام گذاری لکن  
خاوه ندادم الا صبر و ناری نمی شود و چون مفاد این کلمات را شنود و از  
مناقصات که در مسجد بودند طلب ناری نمود جمعی کثیر از مردم شریک و بملای  
امیر ناخند و شهر خدا را دستگیر ساختند و در میان میکردن جلال الله المبین  
انداختند با کراهت و حسرت اسد الله العالی با جمعی ثعالی بجانب مسجد کشیدند  
سرای می آتش که شهر شوکی از انام اسیر نه غرض است این و نه ذلت  
شهر این نظره که میدانم و فاسد کتب که بر بر حرف بود گاه بن پس و خیر  
رسول نادر بود یک از صدقه دست چلو به حالت و ملول بود چون از پناه  
از شاه و لایق ملاحظه نمود و این حیاط را از ان خلق به محبت دید مانند سینه  
از زوایا و هم بلید کرد و بچایب و بر سزا و بدین میان جناب امیر و ان خلق  
شهر چایب و مانع کرد بدین بلید بر عمر ابر و نفع از خدا به جز که بر عمر  
اول چنان ناله از ناله بر ناله و می بگوید بفرموده پیغمبر که بر امده که و کبودی  
در ان ناله بود و فتنه که از دنیا رحلت نمود انگاه در میان ناله ناله و دیگر در ناله  
سپاه زنان را گرفتار کرد و چنان نشاری داد که مستخوان چلو و بن ناله  
بلکه محسن شش ماهه اش از دست فتنه قلم ترک صلاحیه فتنه اش حتی ما ناله ناله  
سپید و فتنه از همان روز بجهت همین صدمات بسیار بود و علیل  
زاد بود و انکه مظلوم و سیه ملاقات رسول محمد فایز کرد بدین شهر می آتش  
دست و صلات ال احمد اول دادند بکار پس از خود و در عمل و بن صوت حال  
مانع انجام گرفت از دست امیر و مستقبل اگر ان روز از این عمر و فتنه

مصدق است که در این باب  
که در این باب  
ملاحظه شود

نکته در این باب  
که در این باب  
ملاحظه شود



فصل فی بیان  
حاجات

قَدْ اسْتَفَى الْكَفَرَاءَ لَا سَلَامَ مَن دَخَلُوا وَابْقَى الْيَحْيَى لِمَا رَاحَ صَادِقُهُ

اگر چه در خواندن رسول و پیاوردن خلد هم بن سعد قد قد عا شورا با لشکرش  
خوارش خیم الی قول داعی سوختند اگر عمر بن الخطاب این روز با غلاف شمشیر منقض  
ال الله می کردید عمر بن سعد تیغ و نیزه و شمشیر هلاک دایه خدا الله می کشید اگر  
عمر اول لشاب بگردن جبریل الله المبین و ابوالحسن بن علی نسبت عمر ثانی از عجز کردن  
امام زین العابد علی بن الحسین داعی خستاکان در محضر شش ماهه بتول خطا  
می کشد روز عا شورا علی اصغر شش ماهه و حقون میگردید اگر ان عمر با جمعی است  
در حرم و پیغمبر نایب عبارت می رفت این عمر با لشکر و در حجام سپید عالم اسب ستم  
بر می انگشت اگر ان شیراز ناز ناز با غلاف شمشیر با گردن صرا زانبله میگردید که  
دختران پیغمبر زاد در کردار از کعبه نیز و سبیل میبازد اگر ان نایب هلال حرمند  
بصفت و مسالت حاصل عصمت از میان مردم می برد و بدین معجزه میزد و  
بالای الله در کردار می خورد و اگر نایب حیات و دیده کار حیات بر میزد  
از مر می کشد کلام دختران پیغمبر زاد و روز عا شورا می شود احضار فضیلت  
موقوف کوی کبک غنی نمائند که روز ناز اهل بیت عصمت و طهارت از حقون  
و بیم و هول عظیم قتل و امام ممد و مقام مضطرب منقلب گردید و داد  
عمر سخن گفتند جواب نشنیدند بلکه از برج عداوت به نایب ظافرت سر کشید  
از حرم در نیزه می نمود و بدین داد عصمت کبری فاطمه زهرا در مدینه پیغمبر  
بجای تیر شو مر حید علی ترغی و بیم عصمت صغری زینب و روز عا شورا با عا شورا  
بر اندیش سبیل انهدام شعر لعل لعل در نیزه میزد و در میان پادشاه و بن رسید  
اضافه اهل منزلت بر میزد رسید اشک سبیل با وج سماک از مغاک رفت  
قال فلک محض من من رسید ماه زمان دوستالم نیزه کرد هر

تا خطم من از این شکار و شکار  
زینم از اهل کربلا و کربین میزد  
ماجل از شکار و شکار و شکار  
تا سکو قبا شکار و شکار

فصل فی بیان  
حاجات

وَدَايِعُ الْمُصْطَفَى أَوْضَى بِحُفْظِهِمْ فَصَيَّعُوا مَا لَمْ يَحْفَظُوا وَدَايِعُهُ

شاه جهان چه تیرش بر چین رسید بل ناره ناره کردید بدخت صبر را  
چون این صبر بجز تیر روح الامین رسید و بکن چه شد خون چین در شوش  
از لطف ناز مور دی و در چین رسید آمدستان و قلب جهان از شاکستگان  
بیر زدن اگر ان بدل با رسید عالم چنان کردیت که طوفان نوح شد  
چون موج سبیل کفر بر فلک یقین رسید باز کشار کفر شش ماهه چون کمان کشید  
و اندم هزار مدد میزد از کین رسید و بدین در و دیدن که میگردید  
حکم مبین بقتل امام مبین رسید و بی اللهم و قال لا اله الا انت سبحان  
بالخراج و بی کماله لفته صالح بن رهبان المزیه علی نایب طعنه منقطع و  
الحسین بن علی فریاد می کرد از حق و حلاله الامین و هو یقول بیسم الله و بالله و  
علی علیه السلام و رسول الله و سید بر حرم و کتاباهون مرقوم فرموده که چون از رضا  
صدقات نیزه و تیر و تراکم جراحت تیغ و شمشیر قوم شهر میگردید و در مسعودا  
مظلوم رسید بوجیم ناز بنش چون خا و پشتا ذکر ت سهام گردید در ان  
هنگام صالح بن وهب مزه سنا بپژان بر پشته مبارک فرود داد که همان یک  
منزله انحضرت البیضاء حفاظت کرد و از عرشه زمین بر روی زمین قرار داد  
گرفت شعر لعل لعل در پشته زمین شد بدین چه قتل کرد تمام خلایق  
زمین و دجوت باطل کرد چه قد فامر و عدلش بجای پشته نشن هر آنچه هست  
از ان جلوه شد ابرست مکر که دایه ایمان ز پادشاه اندو که سر و حدت  
اسرار عشق کرد بر د پیر اول غمگو که از انجناب بر کرد ترا به مین رسید طرف  
بیم موت ناز مین بود که بجای و نوح الودید ناز کشت و بی الله و بالله و علی  
میگرد رسول الله و از فرموده حیدان ناز و دقات کرم مناجات بود و بی از کشت

قوی که در مضطرب است بوند  
مضطرب از ناله ناله بودند  
انفوسشان خستیم میگردند  
آنقدر که از غیبتشان بودند



صَنَائِعُ اللَّهِ بَدَأُ الْإِنَامُ لَهُمْ صَنَائِعُ شَدَّ مَا لَا تَصْنَعُهُ

صنایع الهی

ملک زحق ملک مکان شایسته  
خلوق حق خالق و خدایا  
که بستاند بندگان را  
نقش چون آفریده تا را

بر احاطه نایب از حالت شارب چشم و افلاک کاهی موت نازیدن از زمین برین  
و نکاهی را طراف می کشاد و زمانه چون ماهی بی ابدان اضطراب بر حالت خویش  
بر میخواست باز بر دیکه حال می افتاد و عمر و سپاد و نرد یکی انجنا با سپاده بود  
بکش و سر جای کردنان سر و داسر می نمود و هر خطره را که کشید و خوش می نمود  
قال لاری عرجت زینت بیت علی من نایب القضا و هو منادی فی احواله و استیلا  
اهل بیتنا کتب الشما اطفیت علی الارض کتب الجنان لک ذکر علی که بعد آمد  
از امانان شاه دین بر کور زمین زینت مختر امیر المؤمنین از میان جناب برین  
دوید که نایب بدجرات و صلوات را که بر وجود برادرش میرید و بدو  
میر و طاقت کرد و پناه و امانان از یکدیگر کشید می گفت مشعر لوقا لیس  
مژد که شد کس ناپدید زینت کرد بد که اسیر نکر زینت شد کشته حسین و  
سیدال رسول زین پس شده خاوری و دود مضطر زینت انکاس که اسنان بجای نشاند  
انسانه نمیدید بد زینت انکاس و غم کو جهان می شد خاک میر چنان از ان  
بر مکر زینت بر سر و ایت بخار و خنجر چید که چشمش بر سعدا بکا و افتاد  
کرد بکا و ملکا ما سپاده و لشکر از سوار و پیاده آماده کشتن برادرش می نمود  
و هر خطره را که کشید می افتاد چنان بی طاقت و تاب از کثرت مصیبت کرد بد که کو با  
حال خود را نمی دید و بسو عمل آورد و فریاد کرد و قال یا عمر بن سعد یا یقین  
ابو عبد الله و انت مظهر البی و مؤمن شیل علی خیر و یحیی و هو مصری و خیر عثمان  
و بی الا و شاد لم یجربا عمر فقال اما منکم مسلم فلم یجربا احد یجربا غیرا عیال  
لا یفهم من بی مصیبت شسته حکم من سر مقدم شناختن مژد از سر نرد  
بر سیدان شد ناچار ان سنا که بتول شد و ان سوعی که دون نکو

اَزَالْ اَوَّلَ اَمَلٍ اَلْبَغَى اَوَّلَهُمْ عَنْ مَوْضِعٍ فِيهِ رَبُّ الْكَرْمِ شَرُّ اَضْعَفُهُ

مضامین

بر امانان اول سر فضا  
باز و فضا و ظلم از اول کلمات  
و از دست سر اکثر او با حق  
چون یونان کجایان نهاد

کمی شود زانگاه بل تن بنکر بدست بکاش می پنا اکنون و چنانستای بین  
لباشنه شو کشته لب مبدل الله آبا بود و این میان دین داری قاسط و سوا  
نماید باری و زینک هنر از کز خون خوار و مد جوی که رسو کرد پیش هم خود  
از کلام دل خود سخن آفریند و بدین خواتون هم ملقا و اشک از دبد کان را بد  
بجو یک سر سگزل چشمان بر صورت با امان خادی کرد بد و بجوای خنجر علی را  
نماد و کز خوار از انجنا بر کرد ایند و کجی جویا مستوح خود نو که لبش کرد  
و پیاده چو السنان ایلیه انتظار و او دید از هر جهه سبب تفاوت بنادید  
از کار حسین بن علی برید از بدی قتل نمائید و دست جفا بکشاید بد که نرد  
سر و سرش از یکدیگر جدا کرده نرد من او بدی مضاعف القمیع با صحنه ما شیطون  
بالخرایا مشاوه نکند که آنها که محمدا و علی بن کز جابین شهر مستحرم مزار عموز  
نرد با صحنه خود و رسانید جمعی کثیر از ان قوم شهر را به پای قتل حسین کردند  
مشعر لوقا لیس انقاد که از جوهر علی با ستاد بر یکدم هنر صد بدین  
مبین رسید بکن کجا و سر کشته صد هنر از کس خود کز چنانا که چنان حسین  
رسید از خود و سنا که چنان که سر شکست اما بدست شمر نهانان که نکر که  
محاکم نایب در هر در شایا و صبت نمان فاطمه زهرا و حریر  
الغالب خویش بدین گونه است مقلد مصلحیه بر ایت محار چون زین  
الحقنا بضعه الحکم و رسید حضرت امیر مؤمنان را و طلبید انجنا بدین  
حضرت هنر نشنا سرش را از بالین برداشته بر او گذاشت و برینج کلام داشت  
او تمام و خنر سید الا نام را می خواند و اشک از دبد می افتاد و جوابی می  
مشتو فقال ما زهرنا بنیت محمد المصطفى یا بنیت من حمل الزکوة با طرافنا الزکوة

صنایع الهی















كُلُّ الرَّايا وَانْجَلَتْ وَثَابَتَا تَنْتِي سَوَا الطِّفْلِ لَنْتَنِي وَثَابَتَا

کتاب  
تاریخ  
کتاب

مستخرج از کتب معتبره  
بجای خود که نوشته شده  
اما هم شاه قندهار از خط  
بارتت نقلی است

کتاب  
تاریخ  
کتاب

خود بر نفس برادران کند افاضان حکمرانه از طلب کشید فرمود که انبیا و ائمه  
بکش من را و من برادرانم ساز شهید هر چه که بجز کرد و زاری فرمود خود را  
مرید بقتل کردید و زنجیر کن بر پیش چیم زینب از جیم سر سرد و بر زان برید  
مرغابی ملوک قند زید و جو خلق ناز و زو عید صدامت خالو و خلاق منقود  
بر شمرستان و خور و نادره سجد بر این نادران و برید محاکم  
شاهان و ائمه که بر این و در این محضر در شرع و فرائض و احکام  
خارج از این و الجناح مقدّم المصیبت شد غار ملوک قند المنظر و غری  
مظهر حق و پروردگار کل امپاراست صاحب اختیار ما سوا و عرش واحد است  
از شر و از عباد ارکان نافع بود حق و عید بند اند که چنانکه بدید که شمرند  
هر کس را و ناظر شو است هر چه با او مذاشر که نکوست فاطم است انهم  
که نطق با زینب لبند هر کس بر این از زینب و بدید که با نایب و نایب  
فاطم اند اما بر پیش و نایب نطق با نطق کل هست محسوس خواص  
اهل دل ما سبغ ما صبر و نایب و در شمانا عمران ما خوا مو شیم فقره  
در نایب جامعه است که طاقا کل شریف بشر که و نطق کل متکبر لظا عینکم و نطق کل  
شکی که و اشرف از زمین و کرم الخ پس خنوع و ذلت همه موجودات و خنوع ادب  
و مسکنه جمیع مخلوقات از نباتات و حیوانات و حیوانات و اجزات بر هر یک از ائمه  
هدا فاذ حله معلومان است این نوع معجزات در کتب اخبار از ائمه اطهار بسیار  
و عرض هر نوع از حیوانات و نباتات خود را بر هر یک از ائمه بسیار است که منقول است  
که اسب خاصه رسول الله و در مرتبه با حضرت ابی صدامه هم عرض حال نمودن  
مرتبه در دمایه بعد از رحلت صاحب قار و مسکنه و قیام که و ذاق رسول الله

خلق

بند کی هست

ذُرْوَا عَيْنِ الْإِلَهِ ظُلَامًا مُرَاضِعُهُ مِنْ جَدِّهِ الْمُصْطَفَى السَّاقِي أَصَابِعُهُ

کتاب  
تاریخ  
کتاب

مستخرج از کتب معتبره  
بجای خود که نوشته شده  
اما هم شاه قندهار از خط  
بارتت نقلی است

خلق کنایه می طلبیدند بکمر تبه دیگر و در روز عاشورا در محضای کربلا از هنگام  
که ذر و فرات کردید با فخر مصیبت شمر لبحر العلوم و غرض سقاء رسول الله  
من بدید و طالب بن عبدیه به لا قبل از غمه و ذوق بواسطه از آزاره فلم یقف  
عن التمر لظلاله باقیه عدت قلبیه با الحامین فانتظف عن حبه بنفعه الذاکه متنا  
حقه صلی الله و آله و سلم قد معیت و شیر قاتل الفنا من شاره و ترجمه این اشعار  
هر شمر بکمر تبه ای است ملوک قند المنظر بر آن نخل که باغ و خلاق بریده خود  
تر بشیر دست سالت کرده ناکبر و اصل و فرع و فقر سر سبز شد و خدای شد  
از عطر بریده از کبر و نایب اب ندید اصل و ثمر و مشاعه بر کس خشکید  
از ان شجره با شمر که نرفت در سائیه این نخل خدا کس بخزند ناز و جفا و کس بشود  
بکشو هم مشاعه او بریده هم میوه بود نادران و برادرانش از پا اندک بر اکبر و  
اصغر شمر ترجم نطق جان داد امام تشنه لب بر لباب تو خسته لب تشنه دل را  
کباب فاجر به بنابر و نشد از بفرات و اند جله خور حق و دانشد خوند  
و نطق الجاریم انا الحسین دعا الناس بالیز و العیال فلم یزل یقبل کل من دعا عنه  
من عبود الریحال حتی قتل منهم مقلده عقیقه تم حمله علی المقیمه و قاتل من خیر من  
و کور العار و الغار و ان من خول النار تم علی المنبر و قال انا الحسین بن علی  
النبی لا انتی اجمی علی لای ای امضی علی ذی النبی جود فرزند رسول الله را  
نایبنا که راه کاف بنامه و کاد از رکبت بد مبار و طلبید هر کس از شجاعان و در  
که در به پیکار مبار مدغمه شمشیر از مبار کردید تا جمعی کثیر از ائمه و سحر نموده انکا  
بمهمه سپار مبار حمله نمود و جز مذکور از انشاء بهر مژ و مفادش این است  
طهر بود از غار لبی مرد مرد بر غار سوز و قتل مردن را که بر بنام در خول نادر

اما انشد



و کما یزید  
و کما یزید  
و کما یزید

لُعْلُیْهِ اِنْهَامَةُ اَنَا وَاَوْثَرُ لِسَانُهُ فَاَسْكُوتُ مِنْهُ طَبَائِعُهُ

اما شتر که فارغ از هوا ای کس کرد و در سر ای قوم من همان حسین بن علی کامل شتر  
سبط بنی مهر چلی تا جان به تن در کف من شمشیر است بر لب بنی حاتم و درین  
وَجِی اللّهُوْنَ مَعْلُومٌ بِالْحَرْبِ بِجَلِّ عِلْمِهِمْ وَبِحِلْوَنِ عِلْمِهِ وَهُوَ ذَلِّیْ طَلَبُ شَرِّ  
مِنْ مَاءٍ وَشَدَّ عَلَیْهِ الْعَقْسُ كُلُّ مَا بَجَلْ مِیْرَسِهِ عَلَی الْفَرَسِ جَاوَزَ اَعْلَیْهِ لَشَرِّ کَفَا جَوْنِ  
مَنْظَرِ کَلَرِ کَرِ اَکْشَرِ اَشْکَرِ لَشَرِّ لَبَرِ کَا زَا کَرِ فُشْدَ اَز مَرْسُوحَاهِ ی مَوْدَند  
و انجناب نیز جمله بر ایشان میفرمودند تا آنکه از زادگاه کشت و کوشش بسیار نشک  
عذار طافت و انجناب از دستان بر کوه و در رود و هر چند قطره از آب می طلبید  
که منصرف جوابان بر تواریک و دیگر دیدم و این امری که می گفتند تشنه لبان  
خشان کرد و بلا زانم بد همان از عطش مرغ دلم کشته کتاب مردم از حسرت بگریه اب  
حجّه اللّهُمَّ اُولَادِ رَسُوْلٍ زَاوِیَ جِلْدِ غَزْزِیْ نَدَبُوْلٍ مَرْیَ اَحْمَدِ عَمَّارِ کَبِیْدِ کَفَّیْ عَزْ  
زَاوِیْ هَبْدِ قَانِ سَبَابِ سَوَابِیْ جِهْ نَبَاتِیْ اُجْرِ مَوْحُوْیْ سَوَابِیْ شَتَاتِیْ  
تَبِیْعِ اَفْرَاحِیْ شَرِّ لَشَرِّ نَاخِیْ مَرْوِ مَرْکَبِ سُرُوْنِ ی اِنْدَاخِیْ وَقَالَ اَنْتَ شَهْرُ شَوْحِیْ  
و دوی ابو مخنف از آن محسنین علیه السلام حمل ملک الماعز السلی و عمر بن الجراح  
الزبیدی و کافاع علی و بقعه الامین بحال علی شریع الفرائد کثرتم و افعی الفرس علی  
الفرس فلما اوتغ رفع الفرس براسه من الماء فقال الحسن علیه السلام انت عطشان  
و انا عطشان و الله لا ذقت الماء حق شرب فلما سمع الفرس کلامه شال را شه  
و اشریب کانه فیم الکلام فقال الحسن علیه الصلاة و السلام اشریب انا اشریب  
فمذ بدو الی الماء حق شرب فقال غریس الحسن شلک شرب الماء و قد ضیک  
حر من حر ففزع الماء و حمل علی الکوم فادى الحمة سائمة و جعل یطلب الماء و لم یجد  
البحر فصرخ و نادى کاد حید کاد یقع از میان کشید و بر حمار هزار کهاد موکلین

میگوید که زبان گمشدگان  
من و تو و شیعیان خود و تو و زان  
تا شنبه رسول شد حسین اب  
کامل محال سنان و کف و شنبه

لِلّهِ مَرْتَضِعٌ لَمْ يَرْتَضِعْ اَبَدًا مِنْ ثَدِيْ اُنْتِیْ وَمِنْ ظَلَمِ مَرْتَضِعُهُ

ابن فرات جمله مذکور بود و مردم نصرانی که از جگر کشیدند بل لطمه خال عشق  
کذا زباید داد و موکلین اب ابا نش فرستاد و در الفقار و از حوت عذا سیراب  
ساختن پس و انجناب از در میان دجله اب ناخن چون در میان حیوان بارید  
در سید باز جو آنکه از کوشش بسیار خسته از تشنگی سست پایش از جویان بینه  
بود سر بر داشت لب بر آب نکند شدند بافتضای طبیعت خواهر حیوانیت عمل  
خود و در آب می انداختند و آنکه از تشنگی بر آنکه از تشنگی از نادر تر از همه موجود تشنه  
دید و مالک فرات را از شدت عطش در قامت می بیند امام تشنه لب بواسطه  
این ادب متوجه او گردید و فرمود ناد الجناح انت عطشان و انا عطشان و الله لا  
ذقت الماء حق شرب بل حق لشرب عفی عنک و الجناح ای باد بای تشنه عشق  
ای مهابون نال مدکل کشته عشق ای و الله عامل جسم رسول وی قندار  
و لا یبک الحول و غزق عشق و من میبیر و و بمعالج شهادت می پرور امدام  
قران زام خوشوم امدام فامنه مطلق شوم تشنه من لب لب بر آب سال  
تشنه لب لب بر آب لال او یوقی عطشان مغز صلی و بنم عطشان صل  
و الله فی قوبوش از آب صل و مستهیر قابوشم از دم شمشیر و بر تو یوقی  
کن از این مدافکون منهم اذ انا الیه ایحون از کلام مرحمت خیر یافت امیر امام  
و الجناح زبان بسته تشنه کام مثل صاحبان هوش و اتمام که بنهند کلام را  
نا بر شاره کرد و مکرر ابا از حوز زاب بود که در حوامام تشنه لب خاش  
صکه کم تر از لب من اهل کوم لم نه لظوشام قاحودم اب تو باشی تشنه  
تشنه امام امانه بر لب فرات تشنه لب بر آب کم ناب جنوه پس چون سید اراده امام  
تشنه کام این بود که و الجناح بسته زبان تشنه کام بنام شد و سیراب کرد و محض

کثر در سر  
کثر در سر  
کثر در سر

ان شایع که خود بود با تشنه  
عفی عفا تشنه عشق و نای عشق  
از شیر زان که تشنه از تشنه  
تا سیراب تشنه زان تشنه



وای که  
بکشد  
بکشد

سِرِّهِ خَشْتَهُ بَارِبَهُ اِذْ جَمَعَتْ وَاوْزَعَتْ فِيهِ مِنْ اَسْرِ قَدِ ابْعَثَ

در جواب آن مدینه بخوانا و حق سرب بپای دست مبارک را بجای بیاور کشید  
کسی از آن برداشته بخادی همان مجربیان رسانید تاگاه ظالمی گفت  
شعر مکی ایضا بکشد ای عزیز حق را از خود انکه هستی هم چه بد خود عبود  
تو بلدت می خورد این لال خاکی از خانه اهل و عیال لشکر انداخته بپای  
بر مثال و مال و او بچند می شود این لحظه بر غم شهر مال و اموال عیالت  
مظهر صبر خدا از استماع این ندا این از دست بر و اب بچند و سر کف این یکضه  
مرد و مرکب بر دگرم میریزد از روی صبر و غضب جمعی از ابطال از از سر و مرکب  
بر خاک هلاک انداخته تا نزد ملک چهره گاه و سپید مال و مثال و اهل و عیال را  
سالم دید بعد از آن هر چه اب طلبید احوال این نداده است که خدا و مکر بود  
و مراد گویند این سخن دروغ و نخوردن اینجانب از فرات بود حاصل آنکه امام  
جای اصل بود دروغ این خبر زیرا که ولی الله عالم و آگاه است بر احوال ما سوای چه  
حای مثال و اموال مظلوم خویش و احوال و بی چون اسم هر مرد را خدا سزاوار  
بود مینا با اسم اسیری دستگیری این مظهر صبر خداوند تر از خود و اب که  
مانده جبهه اجنام است بخورد و در واقع حای خود را تر از آن رسول الله و حرم و  
الله فرمود تا همه کس مقام اهل جناب را از آنکه حضرت ولی الله محض صبر و صفا  
صبر رسول خدا تر از آن دان کرد و در جناب او در و احوال از دشمنان  
دین امام مبین را کم صبر و بی جنبه در باب حرم و عذر مکان نمایانند و اب که  
نکشا بدید از مسلم است امام در جمیع خصال و کالات و اکل از ما سوای خود است  
جناحه مقام میرا اینجانب احوال ندانست چه در تشنگی چه در مصائب و آزار و  
جوانان وجه و تحمل صدقات و خا خا دشمنان جناحه در مجار و اسرار و

درین صفت از اسرار  
کامیاب است از اسرار  
اندر خفاست حق از اسرار  
باغال سالک  
و نقل  
امام حسین کجوری برای مردم حاج اسیر  
کتابخانه مبارک مسجد اعظم

کجوری  
کجوری

عَزَمَ مَقَامَ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ بَدِي وَطَلَبَ مِنْ بَدِي طَبِيبًا لَأَصِيلَ فَارِعَةَ

سر قوم است که چون امام تشنه گام کفی از آب فرات را برداشته بخادی رسانید  
و رسانیدند محض طبع احوال و الحاح که شاید آن زبان بسته ای بیاشامد فرمود  
و جل من بوج این بیتای موقع بی کینه در پی و از آن بچند و بچند و بچند و بچند  
دارم تیری بر مکان شقاوت گذاشته دست از او برداشتن این پیکان بر حلق و ازین  
تا بر زهر کلوی امام مبین و گویند در همان مقدمه رسید بخوی که حضرت  
بی طاقت گردید و خون خدا از حلقوم نادر میان امام مظلوم در آب فرات بچند  
و تا او ایضا عاقل سر بر سر فرقی خون شد و بچند و بچند و بچند و بچند  
بیشتر خاتب القاسم مشاعر را بچند و بچند و بچند و بچند و بچند و بچند  
اب لب تشنه و تن خسته از داغ کباب آمدن سنان و تیر و زهرات  
و از آن بدوان خون حق شد خوناب بر چون امام مظلومان از سر بچند  
بجوی جناب زان دوان شدند جمله بر سپاه دشمنان بمو و طر بود صاف  
با عیال اندامی می بود همه اسرار و فکر سپید جناب بودند با وجود تشنگی  
جراحات بسیار و جان خون از حلقوم نادر همان نازنین دما در روز گاه  
مشکوک بری آوردند مذکور است که چون در سر بل جناب رسیدند و بچند  
مشبه کشیدند بکوش اطفال تشنه گام رسیدند فقال الله بفرمیه النبیه  
از آنجا که ابتدا و معه الماء بچند و بچند و بچند و بچند و بچند و بچند  
صدای و جناح می آمد کوبا حضرت حسین سراجبت کرده و از برای ما اب که  
عزیز من جناب و در این آلام و محنتها بدید و بچند و بچند و بچند و بچند  
با امید بپرون و دیدند اول از امید اب ما بپرون تا امید کردید و بچند  
کجا سر و در مولا را ازین دیدند نفر و ایمان و احزان و اعطشا از دل

این سخن را از اسرار  
خون و شمشیر است از اسرار  
جوانان را از اسرار  
شاه مملکت از اسرار

بر کشیده











بسم الله الرحمن الرحيم

مَوَاطِنُ طَهَارَةِ نُورِ اللَّهِ وَتَجَهُّدُهَا فِي وَضْعِ نَدْرِ مِنَ الرِّجْزِ ذَلِيلَةٍ

که مؤیدان مقال و معاصد و مناسبت جز ملا است این است که چون شمر در میان  
باستان بن افش بخشی لیسما الله بخیاں کشن و سر بر داشتن امام و اورد قتلگاه  
شد و گاه از لشکرش هم باز می نمود و چون از لیسما می گفت و بطلب امام شمر می روی  
الجوشن دید که حضرت حسین زبان مبارک را از قتلش در اطراف من میگردانید  
و بلند بر می داشت و می گفت کونامی من شمر که ای کرم منم من قتلش کردم فغان  
که حضرت ابی و ان بلد بروم سر از این دم اخراج می دهم که دل بر من شده از تاب  
قتلش به تاب نموده است عمر بر سر و دگر بوی از این جهان بجای جا بل است  
و صید بر می آید بمن که خانم سوخت و تاب نشسته لبه مغز استخوان سوخت بر آه  
حق بمن ای خلق بپادشاهی بگوگان بستم من از وفاداری چه بپسند و دل کس هم  
از خدا شرمی ندید و شمر حق و ختم اینها شرمی فرستاد و قتل با کسی ای شمر  
الکذا من لم یأثم انما یأثم علی حق التی یسبها من حبه فاصبر حق یاخذ الاما ویرثه الخ  
شمر و مبارک و عوض آنکه جناب ابی عبدالله را سیراب کند تا به نحو صواب جواب  
دهد من پادشاهی بر پیکرش است ناممورد و زبان حیات کشود که ای پسر ای تراب با  
کمان تو این نیست که بکشت سنان کوش مالک حوض بهیمن است و در روز محشر  
دو ششاد و شهبان و محبان خود را سیراب می نماید و دشمنان و ظالمان را  
ای عطا می نماید فلک محمد کن و قاتل نما تا از دست این جناب سیراب شود و ان  
ای تراب کاسیاب کوی شمر لعل لعل سر کن تا برسد و بر تان دم باشد  
بر از دست من قتلش کنم بکشت قاتل بهیمن و او ابی بهیمن مرکز مکر ای که  
روان است چنان عرق بر شهاب کف با در بر سد جان بلیت سر مدبر لیسما  
کرد و سار و نظرت فقال لیسما من المیر القدر الخیرة فاستمر فقاء فقال شمر و الله

بسم الله الرحمن الرحيم  
بسم الله الرحمن الرحيم  
بسم الله الرحمن الرحيم  
بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

كَرَانِهِ اُذْ يَنَادِي بِالطَّغَاةِ وَقَدْ نَجَّيْتُمْ اَحوْلَهُ وَالْكُلَّ سَامِعُهُ

لا اقله فیکون خبره محمد المصطفى حق بن شمر بن ایمان دو بهرستان بن اسرار و در  
داود اسر کرد که سر مبارک را از بدن جدا نماد و سنان منم ناد می گوید که هر کس را در بقتل  
پسر بهیمن بخوام کشود و بر آن که جدش محمد مصطفی نامش شمری خواهد نمود و گفت  
میند و جگرش را می کشد و می بیند و می بیند و می بیند و می بیند و می بیند و می بیند  
قال انما اقول حق المیر الخیرة فاستمر فقاء و ابی و ان بلد بروم سر از این دم اخراج می دهم  
امثالک و انما یأثم علی حق التی یسبها من حبه فاصبر حق یاخذ الاما ویرثه الخ  
بر قتل امام بیکس بست بر کوسینه که کفینه علم الله بود نشسته با یکدست است  
انور و دست بر بیکر خنجر گرفته بود و بر با عیانت حق لعل عقی عنک  
بخواست سر و بدن را بر بدن می خواست که ناحیل من بن را بر بدن می خواست  
که از خنجر کین شمر لعین را نماند فلک هم در من را بر بدن می کشود و در دیده  
شاه عالم سویش خندید و فرط مرحمت بر ویش کرم نشو هست ایجاد  
علم عالم نشود شاد و مویش پیران حضرت بلسان ملا طغنه فرمود که  
ابا میگو سزاوار حال آنکه می شناسی مظلوم خود را عرض کرد که من بنکوی  
شناسم مادر و پد و جدت را مادر و فاطمه زهرا و پدرت علی مرتضی و جدت  
محمد مصطفی و با وجود این حال از خدا و رسول از دی می کنم و از علی مرتضی و رسول  
شری ندادم و بی مالک بیع ملاک بر کلوی نان نیست می گذارم و سر از پیکرت  
بر می دارم شمر لعل لعل سر کن تا برسد و بر تان دم باشد  
نوعیکه اضطراب بهر شمر برین گرفت او همانان ملک در فلک و سپید  
اشک فلک تمام حد در من گرفت او ملک در حد من بر مفاک و رفت  
فلک ملک شمر از من گرفت عجب من ملک شمر الخیرة و الله

بسم الله الرحمن الرحيم  
بسم الله الرحمن الرحيم  
بسم الله الرحمن الرحيم  
بسم الله الرحمن الرحيم











نکات  
در بیان  
حکایت

که فنام عزیز و آید التماس و کم اقدام سبق بها طاحت طوالبه

بوسه کاه احمد بن محمد از شاهان فرزداد مشعر لوقا احمد بن محمد از شاهان که در قوس و شصت  
بهری جنت بر قلب منقلب عالم نبشت الله کرم خدایک سخت جانگاه مایوس  
شدا از جبهه آفتاب شاه از راه فنا کشیدگان تیر چون بر خاک فساد و کشت  
از قطع شراب و در بدام با انجذاب از جبهه برید ز کمر خون مانند ناز و از جفا  
ان پیکان خاری کردید از حضرت دوست مبارک بر محل جراحت کشته ناز خون  
بر ما مالای کردید بجانب آسمان می پاشید تا بناد و کشت از همان خون بر  
دست منقوش و در صورت را خونین و عاقلان را نیکو می کرد و بهر مؤلفین مالک  
ملاقات منتهای حضرت رسالت و شکایت می کنم جفا های این امر به جنت  
لوقا احمد مرجه ابد بر در در و مناجات حضرت دوست صابر و اضم از آنچه  
و کشتا و در اوست راضی من بقضا تو که از بیخ مستم و دم از تن و در جان  
و بد جسم از پوست جن تو چون نیست مر خالق و فریاد می مرجه بر عاشق  
صدا و رسد از دست تو است منقول است که پیش از این ماجرا بعد از شکستن  
جبین و الله ابو الحنفی و شبانک ترسه شعبه از کمان و هان و بر پیشانی  
انحصر بر موضع حراحت سنگ مرز و آمد مشعر لوقا احمد بن محمد از شاهان که در قوس و شصت  
تجاربش دنیا دین کز تیر کین جبین امام مبین شکافت فرق علی و طیلوی  
ز هرا شکست و خست قلب حسن و دین دل نادر مبین شکافت ملن نادر سه  
شعبه دی بر چهار تن ظاهر که چه سحر که بچوب شکافت اغان و دستاد  
که مشرین ز با فناد بر کو خال زینب عرش خدا فناد بچهر بر اندک ان بر ک  
نادر و جراحه دنیا و زخمها به شمار اشرار و نوسوار بود و معافله با کفاد  
منه و از صدمه آن سنگ و جراحه خدایک دستش از کار استاد و از دین

از دست و دست  
انسان از دست  
و دست که در کار  
ناخود بکن جفا

نکات  
در بیان  
حکایت

و که خیم لامل البیت مخیم فدا سفل ذکر صاحت صواته

بر کوز من افتاد مشعر لوقا احمد بن محمد از شاهان که در قوس و شصت  
ان لحظه کشت ترسه به یلور جبین آمد سنان از مهر قتلش آمد بر جان دبدش  
که از ارقابهم سنگین و بهما شرمگین آمد بمینویم که از عدان چه آمد بر سر ایمان  
کردین زاهر شکسته آمد از منورین آمد و نه ایثار قال نقضت عن بن سعید  
در جل من عینی لعلک تحب الی الحسن فادیه فکر خوی بر پیلای صبیح فخر  
و بیک بل جاده شمر و سنان بن الحسن باجن و می بلون لیسانه من العیش و طیب  
الما و ترسه شمر و حله و نال ما این چه شرم است زرم آن نال علی و من البیت  
بیتقی من احبه فاصبر حتى فاعل الیاء مرید و در بخار الاوار و سبت که عمر سعد  
نا پاک و کرد و در حالیکه ضعیفان بود در میان خود بخوی بر نبرد با طالمی دیگر  
و کشت بر بجایب ملکاه و جدا غا سر مطهر ای عبدالله ز امکاه خوی بر نبرد  
بجو شاه شهید و ان کردید و سر مطهر از بدن برید و هم چنین بهر نایب که شمر  
و سنان ای ایمان بسو ملکاه روان کردیدند و فی رسد بد که انجذاب رجا  
احضابور و دین خود از تنک و اطراف هان و دندان میگردانید و مکر  
اب طلب می کرد و العطش العطش می خوراه از شقاوت آن سنان که اب بجهت  
نمادند بلکه شمرای محسن خود را اشاره با انجذاب کرد و استهزام بنو مشعر لوقا  
ای که کوشه پدم سانی کوش باشد صاحب حوض بید و صفت محشر باشد صبر کن  
نادم و دیگر بر ارد و بدت اب کوش که بکام توجه شکر باشد ثم قال لیسنا البیت  
رشته ققاء فقال سنان والله لا اقبل ما کون جفا محمد خضی نقضت البیت  
و حلس علی صد الحسن و نقض علی عینی و هم بقوله و حلس الحسن فقال لیسنا  
ولا نقام من انا قال عرفی حق لم یفر املک فاطمة لفره و ابون علی المرتضی

بچه نایب از حق  
ایمال و نال و غن  
بکانه زان تا سب  
صغایه برایشان



مصاب غامس اصحاب الکساره و هم اهل العزای هم حلت فوارحه

و حلت محمد المصطفی ائمه و لا انا به مقتبه بسفیه انی حشره بیهی پس شمر  
به دین با صراحت بسیار و بنان بنامش که در دین و سر مشهور نام میگویند  
از راه قضا از یکدیگر جدا سازد و لای سرافرازی و حجاب برافرازد بنان با وجود  
آنکه بنان حجاب از شفاوت بود و انکار این معینه بود و مؤلف است حاشا که من سئل  
از کفر و شفاوت بر کفر و خوش آنکه این کوه ملامت دود هر شمشیر حجاب  
کنانش هرگز نبرد قتل و جان سلامت سالم شد اگر قتل از سر و زرد شدن  
حنی است بر حلت احد بقیانه شمری بخوش از شنیدن این سخن غفرت  
شد از جای حبه که بنان امام است در غلگاه بر و کجینه اسلام و سینه  
مبارک ای عبدالله که نشناختی شمر عجمی من قتل شمر با الحسین قد  
نقل علی الصمد شمر که یکصد شمشیر کین و بدست دیگر عمار خونین را  
گرفته بود شمر عجمی که از شمر چه شاه عالم بخاندان بد و کثرت و در بد و شمر  
خندید و آنکه عمار بر این زبان و آنکه در منزل مقصود رسید  
فرمود مگر تو نشناخته کاین سان بچنان کشتم ناخنه من جان حجاب  
بوصل جانان دارم اما تو حجاب را بچنان ناخنه گفتی که تو را شناسم و جان  
بد فرزند سول و بتول و حجت تا این همه به و احمه از حجت کین نشناخته حجت  
کم مرت از یکدیگر منظور و وصله فغان و شمر که کوه و حجاب و اصل آن کرد  
ناجان حجاب این همه ظلم از یکدیگر لاجول و لا فوه الا باه خلاصه حجاب است که  
این هر چه نفع عمار سر مشهور از این شده و در سر مشهور از این شده و در سر مشهور  
و هر یک لای معافرت در کشتن از بر کوا می افراشتند و با یکدیگر مناظر  
و مکالمه میکردند و آنچه کرده بودند اظهار می نمودند و با این امید که از کشتن شنا

نوشته است که حجت کین  
بنا بر حجاب است و بنان  
اولی لغاف اول بن شمر  
پس بنان و بنان و بنان

لر نیر قط ولا الذکر می بخندد آودی زید لاسی الحشر فوارحه

سپید صافی و بنان نشان خواست سپید و بنان الله هر یک با امید عمار  
که بدند و هم چنین ابو الحنفی و عمار و بنان نشان و بنان امام در صفت  
که اظهار کرده خود را بنام و افتخار کرده و عمار و بنان نشان و بنان امام در صفت  
و از خود ذلک هو الحشر المبین عاقبت هر یک از این ظالمان عمار از بنان نشان  
بخار و فاذا زحجای صل خود سپیدند و دارد و از بنان نشان و بنان امام در صفت  
حاجان نوزدهم از اخبار جبریل شمس است بنان نشان و بنان امام در صفت  
بنا بر من جمله در روز عاشورا بعد از شهادت شمر مقتله تا مصیبت  
بر اعیان و مواضع ای که غمت پیشه جبریل امین تا بود همیشه بود عمار تو  
عین ناخاتم کل خیل رسول از آدم هر دم ز مصایب تو میگوید و بنان  
ایضا اول حجاب نعمت نمودم زد تا بر سر و سینه عمار زد پس نوح  
و خلیل از اشک و آواز فغان این سبیل غم این شراره در عالم زد  
آنچه در کتب اخبار مذکور است هر سبیل غم عمار بنان و بنان اخبار جبریل  
شهادت ای عبدالله و امیل از آمد ابو البشر در دنیا این است که چون حضرت  
و حواد رحمت عین شریعت باذن حلاق عالم جل شانه دارد و قصه در بسته فاطمه  
و هر اسلام الله علیها شهادت از جبریل امین بر سپید شد سر اینکه این دو کوشش  
که در کوشش این خراسان چنانکه رنگش سبز و دیگر سرخ است حکمت حجت از  
جو باشد که در این عالم بگریه و در نوح چه سبب این بقیه صفات در و محمد  
الذات از چپست جبریل امین پس از الهام از حضرت رب العالمین بر سر ذکر و بیان  
نشسته و جواب هم و غم بر آدم و حوا کشود و در کمال سرور و است کریان و نا لان  
و امثل و بنان حال و ملان مقال مصائب سبیل از این حال مذکور نمود

نوشته است که حجت کین  
بنا بر حجاب است و بنان  
اولی لغاف اول بن شمر  
پس بنان و بنان و بنان



کیف السو عن المکور منیرا من غیر تنویر خلوا مطارحه

در بیان کتب  
مکتوبه

مفادش این بود که سبب درنگ این دو کوشواره است که در فرغ نفاطه زهر را  
در دوزخ دنیا قوی اندر نه تو ظلم و جفا شهیدان و هم و جان نا امید خواهند نمود  
اما حسن که فرغ ندان در کثرت است بعد از بدین رکوارش که منار اشرار و کفار خواهد  
شد مکرر بر او از بدین اذیتها و بندگان و ابواب نفاق بر کسی کشاید و چند مرتبه  
سم قاتل در کامش می کنند تا آخر الامر هر مصلحتی می شود در حال تنگی  
دنک مبارکش مایل بسوی جهان حال ملحق به بد و جد و مادر در بر کوار خود  
شود و اما احسن که فرغ ندان کوی چنان ترا دست قوی اندان و تو از اتمه حدش  
انفاق پنهانند از تو ظلم و نفاق از حضرت زایا این خود بجهت هدایت طلبند  
آخر الامر غایب او دانند که سهکلا است اما نفس پنهانند و اصحاب انضادش  
در حضورش مباد و نه از بیخ ابر او پاره پاره می نمایند حتی اطفال کوی چنان  
او را نشانه تر جفا پنهانند بر کوار با لب تشنه و عطشان از آه قفا سر  
از تن جدا می نمایند و حال تنگی از خون بدن ناز می بیند همه اعضا و جوارح می بیند  
سرخ بوده تابشک میمان حال ملاقات ملک متعال می نماید و حوا از شنیدن  
این کلام کران و بادل بران نشسته قهریه داری بپا نه و مادانه نمون ملک ملائک  
اسمان و حوزان جنان نیز موافقت ایشان دارد قهریه داری اه و داری و نوحه  
نال و سوگواری می نمودند عاقل و معصیت شجره لیل و نهار کاه قدس که حاکم  
ملائک نیست سر قائلانها همه بر انوی هم است بر مشیت اجبار و آثار  
و شریک ظاهر است که جناب جبریل امین بر حسب کما از انبیاء اولیاء خدا تکل  
از وقوع مانع می گرداند و پیش از ولادت و مشاهدت خاص الیه از بدی خلفه  
ادم ابو البشر تا هنگام رحلت پیغمبر مکرر بیان مصیبت عظمای انحضرت را

در بیان کتب  
مکتوبه  
نیز در بیان کتب  
مکتوبه

افان مصیبت

تلقی الاعادی بقلبینه منقسم بین الحیام و اعداء تکلفه

در بیان کتب  
مکتوبه  
نیز در بیان کتب  
مکتوبه

می نمود و اگر مصیبت تو این بدین کوار بود و بیشتر از همه اینها و اولیاء نجیب  
و رسول خدا و اولیاء الطهارات این مصیبتا می کرد و قلب مبارکشان بدو می  
چنانچه در محال بود و میشود با نیکه امین حق خدا بعد از مهربان و عاشق  
و پیران شهادت میدادند از بدین بیشتر از همه فرشتگان این خبر بخشاشان با اصل  
اسمان و زمین دادی قناری بین الارضین انما الا اولیاء الحسین مکرر نکند  
مکرر گفتند و ذکر عرب کربلا شد و منقول اقصان که شد اعشقه بخون صبط  
رسول دین پس بحیثان صلاح و احسان و از کثرت این امت نازلان جوی صعد  
از بیان این مصیبت علی و اطهار این تمامت کبریا بر این صفا نال طه صلوات الله  
علیه و ربنا لشکر اعلا صودت عربیه صیبت عجب عجم کردید چون مانع زدگان  
مکرر دستم بر سینه میزد و بغیر و مظلومای کشیده مادی که کوی چنان  
پیشانی از هر طرف چنان می دید میفرمود که ای کبریا ای امان می بینم که خامش  
کامی شما طایمان و کامی نجابت اسمان نکامی ارد و بحالت عزاداران شدن  
خون از دیده میبارد و میترسم که بر شما کوفتا نفرین منرا بدیدند آنها را میزد که  
در میان شما هم هلاک منرا بدیدند از ان سپیدان بن تبا و ملنعت اکاه کردید  
و دستم قدم از متابعت موافقت لشکر کشیدند در مخالفت هر نای جوارح  
خداوند با یکدیگر قرار بر خروج جان دادند و خروج هم نمودند و می نمودند  
بر حق بیکر که جبریل را بدان تفصیل دید و مقال واقعاتش را بخونش میزد  
و مقال حقیقتش را با خنلا حال حمل نمودند شعر لعل لعل ما سورا  
خان مدای این جنون کو مقام عقدا دارد و چون هر کسی که این جنون میگذارد  
کرد و فرزند دوزخ است عشق شاه دین بخوان باشد جنون اعلموا ان الله را جنون



وَالْحَمْدُ كَالْقَلْبِ عَيْنُ تَحْوِيلٍ مَرْفُوعَةٍ لِقَوْمٍ لَا تَبَارُحُ

الحمد لله الذي جعل القلب عينا في تحويله

صلى الله عليه وسلم في قوله تعالى والحمد لله رب العالمين

عشرون عذرا الله تعالى جعله عينا في تحويله وقال خوش بود کرد  
فرخ لا مولوی تا از او پیش می کرد قوی اثر استاین بینک نای نیست  
هر که این اثر ندارد نیست باد اوست بوانه که دیوانه نشد این حسن را بدید در  
خانه نشد ملکی دیگر بر دایب صفای الی غیره شایان الله الا که از بطنان عرش  
کرد که انما الاله المبین العتال انما الاله المبین الاله المبین الاله المبین  
یعنی ای آنکه گواه و حجتان و کشندگان فرزند خاتم پیغمبران هرگز موفقی نشوید  
تو این صفت را از او در دنیا بدی این صفت را از او بدی که مقدار اینها  
سید شهیدان بود و غیره که در همه ممکنات رخ نمود و تفرقند در همه مائت و حاصل  
و تقوی با از رجحان استیازا بدید که بدید غلغل و اماماء و در عرض و سما بدید  
دول و مظلوماء و در کوه و صحرا و در بلاد و در مکان گیتی لعل الکتب بر هم  
بچید عرصه جهان گریز داشتند و در هیچ نوع عاقل و جاهل ناپسند طوره زمین  
چون چرخ برین چرخ زن و سپهر برین سپهر سطح زمین ساکن شد و عباد موج کبر  
عباد در دو سبیل اوج برین بر که مشرق تا مغرب عالم بتر و تار کردید و بیخاک هم  
و کریم عالم بر فرزند و در کار و در بد و خشمه بادیان عباد چون بزم را برین سامد خوش  
از مدینه بر فلک هفتمین رسید کرد این چنان و در غلط کار کاران عباد تا دایم  
حلال جهان ازین رسید قرص ماه و در درگاه چشم سپهر نظر خون کردید  
در زمین یکید و از در خدا بقدر من متعاقب صفت غنچه خون بی حوشید  
موج جهان و کشته امکان چون حباب در کرب از باد مستم در لرزه و آن در آن  
الساعة ثقی عظیم نوح کشته بان از حلت تبی تاب چون سحاب بی تاب به بستر  
بنیادی انقلاب سر جهان فنظر نظر فی النجوم و قلال الیه سقیم مشعر لیس

لَهْفِي عَلَيْهِ وَقَدْ مَالَ الطَّغَاءُ إِلَى تَحْوِيلِ الْخِيَامِ وَخَاضَ النَّفْعُ سَالِحِي

لَهْفِي عَلَيْهِ وَقَدْ مَالَ الطَّغَاءُ إِلَى تَحْوِيلِ الْخِيَامِ وَخَاضَ النَّفْعُ سَالِحِي

صداه از آنکه که انشا الله تعالی

تا خدا که از این در طرحتا بجهاند کوحدا که برین حفظ و توفیق بتواند  
فرخ این فلک همان کرده و طوفان بلا غش او بچو مکر این کشته ما را انباشد  
منقول است ماحظه نوح و در که دران زمان مابعد زمان پریشان حال و بد شد  
عبدال مشکند نال پر از فریاد و جو منظر حبال و بادکار و پیغمبر و الی غیره حجاب حجاب  
به السموات و الارضین حضرت سید الساجدین بودیم و هر یک از حقارتها  
و کثرت مصائب املائی اوده در کربلا چون انجذاب و اضطراب مدحوش و  
از سبکی زنان و کودکان و مرد جوانان و بیم دشمنان در رخسار افغان بودیم و  
بیاد چون ماهی بی ابر از حلت تبی تاب از شدت تشنگی بفرار و در جوش  
سربالین مدحوشی نهادم و در بستر خاموشی افتاده تا کامتال بهوشی و  
خاموشی از انجذاب ابل کردیم مانند سپند از در بستی که از پوست گوشت  
بود با جوش و سرخس برخواست نشد با اضطراب تمام و در توجیه التفات  
بر جهات زمین و سموات کثوره و دست کوبان اضطراب ماسک و انقلاب در  
و سمار از فضا و زوال زایل نمود و حکم بر اطمینان و سکینه را بر سینه امکان  
فان از مژمو و در این حال صفا قوم منلال مکر به ذکر راه اکی بلید کرد و بچین  
انجذاب مشید حالش مغلوب گشته از دل برکت بدین بنابر و ابد بگردی  
مخفی بجا بن عمل زمین نمود و بزبان حال فرمود مشعر لیس لیس عفی عنی  
الا اچه و بلیت من این چشمه بالا کن لیس از چشمان حق بین بکنکامی مشو حاکم  
عباد غم اگر چه دین ایجاد پوشید تو بزیای این مینا از آب چشم دریده کان و کان  
برین کرشمه چشم عبط خون بوجار بیا چشم من بدین و سر موج دریا کن  
دوا طرا حیا این افلا فاسه منکر در اکنان مکان یکسا نظر عشر ناسا کن



الحمد لله رب العالمين

فَالْأَصْدُوقُ بِنَفْسِهِ وَأَنْزَلُوا أَوْحَى قَدْ حَانَ حِينِي قَدْ لَاحَظُوا

زخم این که در دینکات ماند ساحتی که سر بر خیزد نام را بنویسد بیدار کن  
حکایت است این که سر بر خیزد و تن بر زمین ندارد اسیر را کون آماده شو خوراهیا  
کن بود خون کلوش از بر چوب سنا جاری حرم را مستعد فلوت قناری اعدا  
کن ضابطه ایچنه بر آید حسین امر از جبار بشد بقمارت چکا بلای حتم فردا کن  
بفکن حاکم دیوار دینت زبور مجرب شو چه مردان پس بگوی مرتز جو خاک  
از کلمات سید سجاده شرار غم بجز من حیوة زینب خوان تو ناساد صبرش بر باد و  
طافش بر بیدار کرد بد با سغلام حالت برادر لحظه در مبدل انگر بیت زار زار  
کر بیت جانی بخار تو بجز ما بده منور این شمار از اشعر ملوک لغز ادرین شد  
عجب شود و شری می بینم در دل لشکر اعدا شرمی بینم شود من عشر عطی شدن  
دو مار در دست بلوار انبوی کرمی بینم ماسوارا بکر بیان بر سر منبگر  
اینها را از اهر بن نوحه کرمی بینم زان میان جوان مرده دین می بینم داند  
قاله سوزان اتری می بینم قاله فاطمه در قتل حسین است مکر کز فواش بر نه  
حان شرمی بینم حیز از یوسف کم کشته نذارم اما کز خونین دهن ناجیزی  
بینم هر کردون شده چون در زحمان نادر که من بتر از دور و دین سب قری  
می بینم خاگ عالم بسر کشته که اعشقه بخون بر سر نیزه اعداست سری می بینم  
کود کردم مکر این سر زحمان بن علی است کز غش سوخته مرا جاکری می بینم  
اشی از مشه لب نشسته من نیست بی سوز از سرش اینک اتری می بینم صبر و  
حایت مبدان جنزی می گیرم یوسف کم شده را بل نظر می بینم پس علیا جفا  
زینب بر ایت منتخب و طلب برادر از چینه گاه خواست و یقبل گاه نماید  
محترس حالت برادر و مایل دنان بیکس و اطفال و دس موکان و مویر کافان

فرمود بختیغنا لکن قوم غلبه  
منظور شماست که من کز دین  
جانی نیست می بینم از غفلت  
شوخی می بینم و بکر بیان  
فرمود باعدا قاله کرمی  
سوی حرم کون از اکتون  
از هر حال من بایست که شد  
جان از دین چه بیدار می شود

قَصِيدَةُ فِي الْمَصِيْبَةِ لِنَعْمَ مَا قَال  
لَا حُدَّ لِحَدِّ جَدِّكَانِ جَلَسَ عَلَى بَطْنِ أَيْتَابِ الْوَلَدِ بِدَسِيْقِ الْمَجْدِ

دست هم بر سر و سینه فان زینب شکسته بال را چون ساها از مینا افشا مدد را  
سرشک از دین می بختند کدکان بدامنش می و بختند بچمی گفتند که ای  
پناه بیکسان در هر حال ما جمع نان و اطفال شکسته بال را بچه کس عینای و بعد  
و بقا داری به که داری ساخته نامد من را مباد اسپنا بچه گاه بریزند و اتر نشسته  
انگیزند بر من گفتند که ایه جان بعد از این بهر آن ما کدکان باد و مدکاری ندایم  
کرد و بگو اواریم نه از چینه خدا ما را بتوسیر و رو عیدک اورا کون ما را بکس  
سپای کرد و بگو مبداد مبدل بکسپیلان داری ساخته توقف من را شاید  
از میان کرکان خونا شام کوفت و شام جنزی با اثری از یوسف سد با امکه شود  
مدم رجحه و من با بد ما بیکسان زان داری بر ستاری نماید ترا عی ملوک لغز که  
امد جانی میاید قاصد نادر شاه تشنه لبان جلوه کرسید بیدار زینب  
فرز خون زده الجناح سپهنا حبیب کس بیستم خرد ظهار بر رسول خدا و اعدا  
کر بلا را بر تولد زان و فوخته مر سید الشهدا و اخبار جنگ کرد با عذاب خود  
و انقذ در الجناح حرام را عیالات ملوک لغز ای سوخته دغم تو بیکانه و خوش  
بکر بسته بر تو خلق عالم از پیش البته که در عزای تو ال عبا کرسید مدام و زهم عالم  
بش احمد که بود خاتم و صد اول جلدت که ز خلق مکر امد افضل که ال عبا  
ز عمتی کز ناید که بر تو کرسیده از ایشان کمل بکر بسته شب روز و علی دغم  
خونین جگر جز شد از ماتم تو کرد و فغان ولی ز کرد و بیان شرعنا لا  
بر مین محرم تو نکشود هنوز چه در نیت و اول بکر بسته بهر تو سپهر قبول  
که کشته و بیکاه و بی صلک کفن وی کشته لب نشسته عزیزت مغفول زهر عید  
حسید رجوت کا عدا نکند ز من مدعونت ای سر زینب جفا و بیکر صد جفا

الحمد لله رب العالمين

مکتب دیباچه عیاد و عید نشانی  
بر سبب حال این سبب اسباب  
نفسیه و عیاد و عید نشانی  
مکتب دیباچه عیاد و عید نشانی

مکتب دیباچه عیاد و عید نشانی  
مکتب دیباچه عیاد و عید نشانی  
مکتب دیباچه عیاد و عید نشانی







کتاب التوحید  
باب اول

ام کفایتی و شریعتی و مجید یحیی فدعلا علیا ابد

مقلوبین خود را اظهار صفات و بیوسه و مصیبت حسین را در آید و در آید  
میفرمود و از کردار و کمالاتش معلوم است که آگاه بود بر مثل حسین مقلود را  
بود بر بلا و محوم او چنانکه تفصیل آن در باب چهاردهم از همین کتاب است  
مستوفی از دروغین عبدالله از روی که از صفات خواندن و زوایا نموده است از مصیبت  
در اختیار امیرالمومنین و واقعه کربلا را و آمدن در الجناح و اما اخبار جنگ کربلا  
بشهادت فرزندان بزرگوار خود بسیار است من جمله از ابی محقق هنر مد کتب خبر می  
آید از عبدالله بن قیس منقول است که در جنگ صفین روزیکه حضرت حسین فریاد  
کرد و ابی تراب از سینه معویه برطرف و در امیرالمومنین بر فرزند خود نکرست  
و زار زار گریه میفرمود معاشیر الناس ان ولدی هذا الحسن یقبل فی طریق کربلا  
عطشان و یفرق فرقه یحیی و یقول فی حقیقه الطلیعة الطلیعة من انیر یبشر  
نبيها ثم یقرن القرآن الذی جاء به الهم ثم انزلنا انما انشاد یقول و کل با  
و یجری فی نفس یحیی الی اجابا یحیی باقر و انی الحسن جهاد قبل مصیبه  
علما یقیبایان یبلی اشرار معنای را بجای میگویند و در کتب مناصب  
ناجیاد دارد و بعد از معیت اخبر کار البه حسین شواضه بخون و انم که شود  
کشته و بیع اشرار حمله کرد و در محنتا کوفیان بنویس که آنها الناس بداند که این  
فرزند رسول و قرة العین بقول یحیی حسین من مقلوب تیغ و سینه خواهد کرد  
در محرابی کربلا در حالیکه آنها پیش از قتل خشکیده و دلش از عطش فشرده  
نابشد و الجناح بی صاحبش در آن میان شهر زنان و هم همه کمان از سر و  
جولان می نمایند زنان به نظام راه و زاری که کشایدک الطلیعة الطلیعة من انیر قتل  
این نبی و شهادت معنی را همان که حسین علی شد مقلوب شد سبط

بسیار در کتب معتبره است  
که یکصد و پنجاه نفر کشته شدند  
چون نایب بار باره بر ششین  
علیه السلام بخون خود شسته شدند

و توحید  
کتاب التوحید

ام کفایتی و شریعتی و مجید یحیی فدعلا علیا ابد

بسیار در کتب معتبره است  
که یکصد و پنجاه نفر کشته شدند  
چون نایب بار باره بر ششین  
علیه السلام بخون خود شسته شدند

خوشبو کنیم که خود از صحنه  
چون ان علی بن ابی طالب کشته شدند  
معجزه عظیم و هکذا در بیان  
ن بود در دست ما بیان از کتب

نکاحش



کتاب الفهرست

بلا و طای و لا سیر یملکها عن غیر النسل الا حشرنا لکل

نکاحش از افسار برانچه نتوان گفت مستنبطه از آنکه او را نامشکند و که امیدش از این  
بلکه از جنو یا برید زین که مشاهده کرد مرکب را که در الجناح بی صاحب  
که سر و بال ناز سینه بخور نامام افشانه و در پیش چون بخند تمام بر کشته شیش  
غاری از دین و در پیش خاله از امام صیبن مراد پیش بر امام نشسته و نجاشسته  
همی غم می کشید جز به هار و نام و امر می آمد فلان را که سنگینه سنگین تمام  
و صاحب امتیاز و احسنه و انجاده هذا الحین معتر بدیهی در زمین کربلا  
و حینه با بقره هذا الحین بدیهی در زمین کربلا و دانه یا خرمی در راسه کربلا  
هنگامی که من مسکرم تو ای شیخ طیب ایام انما صنعت بدما علی اسماء انما  
تقول من مانت الفخار و مانت الجور و الکفر و اعترت لاد من الاقان و الحشر  
ما اخذت فوجی نظری هذا الجواد انه یبذل انما بن جبر الخلق غنم ما الحین  
منما الحین لغیرهم و صادر بغلوا منینا الاله الظلم چون مسکینه خواتون چه مهر  
بر اسب کلکون بد افتاد که از ظاهر حالش به هار و صاحب پندار و معالشی  
مثل الحین مفلوئا کو تا بود چادر از سر او از جگر بر او و جنو که اهل جناب را  
حیز و انقارش بر اهل اسمان از کمر و دست مجز و انکس بر سر هار و زبان  
مباد این اشعار کشار در فاجیبات لعل الفس که دای پتم و در بد کرد بد  
شد کشته حسین به بیل کردیم به دار که توکل بچودت مباد من خاد حشر  
صراط کرد بد ان به سرافشانه بحال احسن و این بیکر مراد و هلاکت  
حسین ان سر سیر که دشنام است و ان خونین بر زمین و این چاکت حسین  
حاکم بقدر بیکر به سر او مزان تمام لشکر نادر او حان و سر چشم و بد  
مادر من مزان حسین اکبر با صغرو شد کشته حسین کشته شد جو که

بیا سیر حاکم به سیر حاکم  
مانند سیر پوشان کربلا  
به بین و به سیر حاکم  
نام مجرای و خنشان در انظار

کتاب الفهرست

الیزید نهک و قوسه مکرر یا الکفر فوسول

افان سپه شد سپه پوش حرم و حمت کند زید و دعوت مقبول زین کبر  
نمود چه کشته شد اصل فم ایام و مادر می اهل جناب وی خواهر من میا کند  
کشته امام افشانه چون مرکب و فاصد است او و جز که ما پیغم تمام فلان سینه  
زین سیر من خجرت من تدبیر قول حاکم الجواد فلان افلا یبکیه الایوبه حین  
بدر انشادی ما للجواد تحاه الله من ترش الایحید و در انضیم انشادی  
ما من منبر علی الدنیا و النجیه هذا الحین علی ربک لئلا صدک الیوم انظر فی کرب  
منجیه لولا انما کربلا شد و سیر لری چون زین و خواتون اشعار مسکینه احسن  
شوار حینه سیر و مد و این اشعار دای سر و که ما صلس این است مر با عی  
ما و لعل حال بدامد جگر کشته در مر که بر دم کشته ناله واه بالین که  
مر و دمی و دیک بر ما حیز از سیر با عباده ایضا الموقعنا بدین کربان مصاب  
دو زان بخروش و زان از دانه بلیات بخوش چون کشته حسین کشته لب کشته  
بدان غم پرده از صبر پوش این جسم حسین است که افتاد نجات صد باره نه  
و کربان هلاک صبر انکم در این مصیبت حکم زبر که شو پرده صفت صد  
حاک فلان سمعین بانی الحشر چون بنظر ن ای کفر من عادی و الشیخ خالی با حیدر  
ما بطین الخد و کشف من الجوی و بنادین و النجاة و اعلیاه و انا طیناه و احسنه  
و احسنه و الاخاء و اسیداه فذلک المصطفى و فقهه الی المرتضی الیوم فذلک  
لقره و فقهه خدیجه الکبری الحسن الحسین و الحسین یکر ناله واه و امصیتیه  
که از کلمات عیان شود و عبارات انوار و زینت برادر و مسکینه خون جگر حینه  
عذر از حرم سیر و ویدد و مرکب به صاحب افشانه بخون و بدید که حالش  
خون و نالش بر خونا است کاهی ای اندل بر می او و ز مانده بای زان به هم

در فم و صند سیر از کربلا  
عزیز و در انشاد اشعار حاکم  
در شام و خدات اشعار حاکم  
نام خنشان خراب در انجاء



کتاب التوحید  
جلد اول

اصلا خالفة في هبة لينا له بها طلك من فوقها خلل

بها به دارد و اشک از دیده کان بسیار دکی یکی بدختران و حضرت می کند سر  
امان می کند می کند و بدی بر زمین پست می زند که کوبان از دست خاک بر سر ایشان  
وان بسته زدن کوبای این سخنان است **لوقلف** فریاد که شاه کرد و از  
کشند فریاد شمع و سر را کشند بر کشته زخم کشته از دین رسول  
خانی که کشته شد از کشند هر یک از آن بر ایشان که حالت و الجناح است  
در پیکر هفت و الحبتا و اطالوا ماه از دل بر کشیدند و هر زن و دختر از شهادت  
شور و بد بنوا و مترنم و هر مرد و خواهری از هجران و فراق جزا و بجوی  
متکلم کرد و بدان یکی اندست مصیبت که بر آن طاقن چاک و بر سر چاک می کرد و بگو  
لحم بر موت و جبین میزد و حکایت مصیبت شکایت امتا حضرت رسالت و شا  
ولا به بنویس **لوقلف** که بد تا جلد می بد تا زن اولاد خوش را بنیک  
کشته اسیر جمع و حال تو هر را کشته شمع کین چیل عیال تو همک کشند و سبکی  
انقو ما رواه ابو جعفر و بنی الجبار و معناه کلثوم بد ما علی و اسها و نادت و الحمد  
ما حمدا و انباء و اولیاء و اجمعاء و اخرنا و احسننا هذا الحین بالقرع و مبر  
یکرنا بحر زاکر من اللفا مسلوب القیامة و لیرا و تم قیمة علیها در بخار منو  
ام کلثوم حزین استیج صاحب امام مظلوم را بدان حالت بد مستعجز و خاری بر سر  
هنا و اشک حسرت و زاری از دیده و از پناه و از خان و سوکوری از حکم کشید  
مرابعبات **لوقلف** که بد بر کوار وای بابکار وی جز نامدار و هم طیار  
از خاک سپاس بر آید که شد حال سببی بر سرال اظهار این بی سر چاک چاک  
افتاده بخاک و بن بحر جزو شان که شد کشته هلاک و بن سر قاصد احسن  
که شد این ملک جسم سرخ و بی سماک و از دهن غم بر سر و حاکم بر سر دارد

مظلوم و صاحب  
صلوات و عزت و شرف  
و از حضرت حق سلام  
پوشیده و سر شاه

قصید در بکر منصف شد آن بذر از کجا خضر زاید  
رکب منعم العبد فوق الشیء تلوا و قد اعلم فی الجنة النر

کتاب التوحید  
جلد اول

نه بر تو دست بدست انگشت کرد بد چنان فایده دوست کرد با آن بنو نام  
نشاند و بکر از او خردش از غم اهل حرم شد هر سیم پوش سپهر ادا غم  
ایکبار کز این ظلم ظلمت میخاند تا شام تمام برین عالم موقوف کو بد که جای  
مقال بود که هر یک از عیال پریشان حوال بر زبان حال زد و الجناح و اعطایط با خا  
بگویند **لوقلف** ای رکب منصف چرا کلکونی از حبیب که دامان و عرق خونم  
بر کشته بر زبان و در مد میا بر کشته از چه رحم سپیده نان زینت ز چه دار  
شد با لث پر خون کلکون ز چه کشته ای بیدار ای ایست ناز و نای فوج  
کو سپید عالم و شکا توجه شد این خون حسین است مگر با لث و در هر حسین  
پریشان حالت هر چه که هر زخم سنان بر تن بکشو و بقتل مشر مظلوم و  
از حیم قومانند زبان هر سرتیر کوباک ز نان خا و بیه انداسر ای زرف  
معراج شهادت چون شد کز پشت تو مصطفی مان در خون شد اما کفای  
دفتر را شامید با بال بخت و کشته کرد پید شید اما کلون وقت شهادت  
ترتو ما انکه بخیر شایب فخر بود ملکور است که مرکب شاه شهید متصل از دلا  
اشک غم بسیار بلیا از حکم سپهر افغان می کشید خاک زمین از دستای کند بر  
ی میکنند با ایشان سر و اشک بر شهادت امام کشته حکم را بر اهل حرم میخاند  
زیرا که زبان کنار و بیبا اظهاران مصیبت با حضرت و حرم حضرت نداشت  
و با امام م بر زبان هر چه زبانی بود مکررا مکلم بود و جواب شنو چنانچه در  
اختیار و اد است بالجملة منو لست که در همان زمان انقدر سر خود را بر چناب  
در مصیبت امام بر زمین زد که هلاک کرد بدایه عتف از عبدالله بن تیس مد کور  
روایت کرده بعد از شهادت امام و مر الجناح و الجناح از جناب خود را در این زمین

خاک و زبان بدین حق با نشت  
با آن کشته شد و این از جانند  
خاکها خاکیان که از خاک و خاک  
سر و از زبان و معانی نمانند  
هر چند بنام دشمنان با پاک  
افشانه حال جسم هر یک از  
ان خنجران و در اعراض  
بر عیش و بن در نماند که از خاک



تغی المواقف قبلها موافقهم بصیرتهم في البلاء بنصر المثل

فهم في الجاهل

اذا خلت فابدا كرم بدو من سطو است که بر حسب امانت و دفاع امامت اجهل  
نور سائید و پس از آن کسی را از او ندیدیم چنانچه در کتاب اسرار الشهادة ۵  
سطو است که شهر را بوی ماد و سیدالساخنة بموجب غارت امام امانت و بلای  
شد در شهر را و در دیگر که او را در وقت نکرد و بعضی گویند که مانند یک از دوزخ  
امامت و عدالت حضرت جعفر صادق علیه السلام من الله من باي لم يفسد  
منقول که نیست از اسرار کاه عزیز حق و هر که از آن سزاوار است حاصل کند بسیار  
مالا علم گفته سخن بدو در برهان و کواه الا لعمرة الله على القوم الظالمين  
عجلت بليت بکرم و واقعه بقای کوفیان بلیت و اسرار امام  
مظلومان تا بر تافتن و مقلد المصيبة من عجب کرم ملی و اولادش بیغ  
عجلت خانم و دیندار دست جعفر صادق علیه السلام دست حق است بلند و جوشنا  
ما سوار ایچم حق بدینان نیست جز نال بیته مقدار بدی موجود عاقله الجود  
اگر اهل بود اگر بسیار خواهی و دیگر جهان کن قدی شو کر با بکدار  
تا بر بلی که چون حسن ملی ما شو کرد هر دست نشان دست و دل تا بجز داشته بر  
در مقام نشان حضرت نادر ساخن تران نادر از نادران جسم جان نفس و در شمران  
باخت نکر و جمله اخوان شهر سواران و هر شهر شکار دادی و اولاد و اکبر و اصغر  
مصلحتی نکر نفسی کرد و چند اهل و عیال مال و منک بعد از او دست را بکار  
باخت و جان بضر جان چون بر او کس نماید عزیز از نادر عجب است که باز بعد از او  
دور نادر داد بر اعداء دست شمشیر و خاتم و انکشت تن و پیراهن و سر و دست  
جان عالم نثار و منظور کو حق عالمی نمود نشان احسان مصیبت و نذر  
الدنيا لا يخلد و کاد که هم صم الجبال الذب و غارت نجوم و افتقرت کواکب

دیناری و جانیان تمام انشورده  
کتاب ایشان بجا و احداث بد  
در موقع و جبهه ایشان کشته  
کشته حضرت شمس کرمی  
و واقعه بجای نوری

سدا انفقوا سدا اذا انفقوا شهابا اذا انفقوا الانفاق افشلوا

فهم في الجاهل

و غارت سدا شو جنوب فصل على المبعوث من ال ما يشم و غارت بؤه ان ذ الحجة  
عبد از شهادت مظهر سخاوت حضرت رسول و مظهر سخاوت و ولایت و روح بتد  
تا چند ترانیا نش از باران و بر دزدان و پس از خان با حق ان جمع عاشقان و  
راه جافان انقلاب کل در عالم امکان پیدا و اضطراب تمام در زمین و آسمان و  
اهل ان تا سر حد لا مکان هویدا کرد بد و بل طرف اجساد طاهره در خاک و خون  
طبیعه و اجسام مظهر پاک از بیغ و ششاهان چاک و بیغ دست سرکشه بکس  
سر دزدان چون هر درختان در نالای نزه و ششاهان و ششاهان جلوه کرد و بیغ  
از بلن خابیتان و دختران مو بریشان از داغ و آفتان و کسان نالان و کربان  
بودند لشکر شقاوت تا شمس کرم و انقیامت محشر بکفر عارت حرم و بیغ  
خیم محشر افتادند تا کاه و دیای سپاس و زان هله کمان جوی چون سبل  
دمان و بیغ دزدان نهادند قال رسول الله و دختران بتول زاد مستکر غایت  
و اموال و اسام بلکه دزد و دلباس نشان از سر بر بربانند پس چشم از خدا و  
احترام پیغمبر و خنده افسر و خنده و خناب سید امام را سوخت و بیغ و دیگر  
از سپاه دین بنیاد و بجانب فسلکاه نمودند و دست جفا کشودند اسلحه و  
اساس جوشن و لباس بکرمی سر جیم فرزند پیغمبر را بودند چنانچه سید  
مرحوم در لهن و مرقوم و مرقوم که هم آفتابوا علی سلب الحسین فاحد منصفه  
جنود الحسین فلبس فضا ابر من استقط شعرة و دوانه و حیدر منصفه مائة و بیغ  
عشرة ما بین صفر و رجب و کعبه بیغ پس لشکر شقاوت از بجانب فسلکاه  
شناختند و بیکر سرای عبدالله را که بافتند دست مسمان کشته و انچه را  
بر جسم مظهر ش یافتند و دست بیکر و دزدان فای غامر ال عباد ان

صحنه از جبهه ایشان کشته  
دیناری و جانیان تمام انشورده  
کتاب ایشان بجا و احداث بد  
در موقع و جبهه ایشان کشته  
کشته حضرت شمس کرمی







وَالْحَمْرُ مَوْلَا فِيهِ تَخَلُّفٌ وَالنَّحْرُ مَعْلُوفٌ وَالْعَمْرُ مُبْدِلٌ

وَالْحَمْرُ مَوْلَا فِيهِ تَخَلُّفٌ وَالنَّحْرُ مَعْلُوفٌ وَالْعَمْرُ مُبْدِلٌ

وخریدار از کز کشید مهر لعلی که بگویم چه کردان در بوسه پرت با کشد  
سلطان نشوون ولی چون از کز خنجر کشید سبزه آن از سرش ضرر کشید چه از کشد  
شبه خنجر هادی بدست بود انکس هادی جمع ما سحر جویش ز فید کرد دست  
خشمه الله دیویر بدست امر من چون خاتم افشار بچند کفر ملک عالم نشا  
شو منظور ملک دین منظم چه خاتم افشار اند دست خاتم و بحمد الله افشار  
صبر بجلد بن سلیم عذار و اعتماد و غادر کفره دست پایش انبیا شریع  
بر بید در میان خاک و خون ی غلطید تا جان بلبش بد کات حجیم مقیم کردید  
و خطاب و قواعد آن که اند معاذ الله لا کبر شنید اینجا چنین کند مکان  
تا در کمال احوال امان بصفت حشر چون شو الا لعنة الله علی القوم الظالمین  
محاسن بشت درون بر رخسار فخرت خنجر امرا ل الله و سر  
عزیز رسول است بدست اعزاء الله مقلد قلم اصیبتی پوشید و مستو  
نقود آمد بود بر اصل نظر مشغول منظور خاتم انبیا و مقصود همه اولیاء و ائمه  
هنگامان مرصعات الله تم و حصول در صفا حاصل است و حق همه مبتدیان خدا و در  
و اصل ایمان چنانچه اقوال و افعال ایشان شاهد مدعا است این معنی پیدا  
و در مشرب است که رضا و میل رسول خدا از هر مرد و زن ترک دنیا و مایهها  
و لغز از اما شو محبت دود بنو منان تر بعد است از برای عاشقان صادق  
و مشایقان موافق ترک تعلقات افضل قریات و اکمل طاعات است چنانچه هر  
از اولاد رسول و اصحاب و بتول از اولیاء خدا که ائمه هدی و معصومین از خطاه  
بودند صلوات الله علیهم مشهور مرصبه امثال این وصفه پسندید اینها چنین  
بود که در پیش آوردن در نظر ایشان ملعون بود و اعتماد بان بمنفر بودند هر چه

صلوات الله علیهم مشهور مرصبه امثال اینها چنین بود که در پیش آوردن در نظر ایشان ملعون بود و اعتماد بان بمنفر بودند هر چه

محاسن بشت درون بر رخسار فخرت خنجر امرا ل الله و سر

وَالْحَمْرُ مَوْلَا فِيهِ تَخَلُّفٌ وَالنَّحْرُ مَعْلُوفٌ وَالْعَمْرُ مُبْدِلٌ

وَالْحَمْرُ مَوْلَا فِيهِ تَخَلُّفٌ وَالنَّحْرُ مَعْلُوفٌ وَالْعَمْرُ مُبْدِلٌ

در دست می آوردند بدان که سبیل الله بمنفر بودند خصوصاً خاسر الیها لکون  
تبیای عمره کرد الا انما به به عیبه الله اعلی حضرت ای عبد الله تم کرد و بکر و از  
جمع ما شو چشم پوشید و هر چه زاد و در عالم امکان مال بود و در او خدا بختید  
از اصحاب اعتبار بر کرد که شد مال و ثواب همه لعن او روز کار حق سلاطین  
ناعد و کشش برادران جلیل و نوجوانان چون اسما صیل و برادر زادگان به  
مثل و بد بل و اخلاص صفت و مکارا عیبه حضرت عزین با ساجه قریایه موجود است  
کرام و اولیاء عظام و مقرران با مقام زاد و بید با صفا ارادت خود هر چه کلا  
و بیک کو بان فرموده شمر عریض کبیریم الفی فوذا لری ترکوا و قد اعد  
لکم فی آخرة النر من فی المواقف اهلها مواقیفهم یصیر فیهم البلاء با بصر کبیر  
ستاد استخوان و از سر قوا مشبهه الاخر قوا الا ببال و اصلوا ذاقوا الموت  
با کمال الطغیون علی و عیم الا نون و لم یبق لهم ظلال ترجمه اشعار مد کور این اشعار  
مؤلفان خلقی که در میان بدن حق با زانند نادران شرفشند لیان از عاقلند  
جانها بعد ایشان که از صمد و صفا سر داده و قربان و معانانند هر چند بزم  
در شمعانا مال اعشقه مثلاً جسم هر یک صلیحان ان لغز سوادان و بک از  
زین بر مرش برین ناخسته هر یک زین خاک و دیاری حق حنان قدم افروز  
کز ناپ کسان بد و احکام برند در موقف حربه صبرشان کشته مثل کز کز  
نشته کای مردند لب تشنه اگر آب فنا نوشیدند رخسار و جبین بخت و خون  
مال بدند در دو غمشان از مسینه زایل کردید تا اصل وصال قریب حق کردید  
سلطان عاشقان کز نای در دو غمشان از مسینه زایل کردید تا اصل وصال قریب حق کردید  
و بدخان برادران و جوانان کلاحتی اطفال صفا و مشرب خوار که هر یک را

وَالْحَمْرُ مَوْلَا فِيهِ تَخَلُّفٌ وَالنَّحْرُ مَعْلُوفٌ وَالْعَمْرُ مُبْدِلٌ







فصلی در بیان  
حکایت

کَيْفَ سَلَخَ بَصِيرَتَهُ فِي رُفْيَا وَدُونَ أَدْنَى نَوَافِي نَعْلِهِ حَلْ

افصحی است که شکرش در نوافل  
سپارد و قدمش بر کعبه و حجاب  
تا آنکه بگوید ملک و فرقی در میان  
ملجای حسین و پای و نایب

خضم برین پایمال شد قومی که بود دست جهان سوبشان دراز ابر سر سراز تو  
دستگیر خلق دست بدست کبریا بنام بر سر از افغان و سبکی که طمع کرده هر  
بر مان ال احمد سرسل بر ز و تاز بخون زخم بجایب هانم و دم زدند حبلی که  
داشت لعل جان سوشان بناد اما کیم بود که شو نایب کنان خواص بر بخش  
زمانه خوش باز الا سوار شمر شد سوبشان که نایب کشا شدند کفر نادر  
هر خیمه قاتل فساد تواری از حدت قشربه عجلنا جلد بطرفه بمبنا و تمنا  
علی عقیلم کلون خسته منیر ان باقیم مکننا انا علی هذه الحالة و اذ اند قضا بیه  
نقرون نهزیر و انا اطر ان اسلم من و اذ ابر تد بقیه ند هلت خسته منیر عقیه فاطمه  
نوع و من ز مود که از مشاهده افعال متکسبه نال و ملاحظه احوال بریشان  
عینا احوال منقلب شده و از بد جوار و تن سوار و از بد از اربکنا مضطر  
کردیم مرغ دم می طپید بدیم می زید از بیم انکه مسابا بسو من بناید چادر  
وز بود مر چون دیگران بر ناید نظر هر طرف انداختیم همه ام کلون را از در و در  
و شناختم خواستیم که خود را در حد متش رسانیم با این جنال که شاید سالم بمانم  
تا که چشم ان ناسرود برین افتاد و نصک کرد و بجایبم و داود و اذ ابر کعبه نجیب  
کنفی منقط علی جوفی خرم از بد و احد فرطه و مقبوع و ترک الدیماه شیب ط  
خدا و دایه بصره التمر و و لرجا الی الخیم و انا مقی علی شمر لعل  
دیم جان من از هر شودیم چه سرخ از ترس کرس برید بسو هم ام کلون  
دغم بدو بستم نظر از خو بریدیم دو بگن زیم جان و در من مثال سام  
از چه میدیدم خلاف من مداح بر سر اوش و سپید انقام و منظر سپید  
میان شانم تا که سنانش و سپیدانسان که شد قطع امید و نایب اشد مد

فصلی در بیان  
حکایت

اَتَمَّ الْحُسَيْنِ طَرَجًا لِأَحْسَنِهِ وَمَا لَهُ غَيْرَ فَايَ غَيْرِهِ غُلْ

فشان حسین یک سبک است  
تا آنکه بگوید که در میان  
چه درین ملک که هانم و دم  
چه صلح بکن خون ملو باکت

بر ز دادم مجال به من جان دارن ندیدیم کشید که شود چادر من در دیک  
کوش و اندر خون کشید زد و دریم خضم و ظلم ان سر مجال و خون چه مد و ش  
طپیدم و اذ ابر عقیلم بنید بیک و قول تو می عقیه فاعلم ما جری علی کینان و اجناب  
الکلیل از حدت نایب کتاب کثرت مصائب احصاب و شدت درد کوش مگر چه مو  
بود تا که میده ملتفت کردیم عمام زینت دیدیم سرور از خال برده آشنه و بر زانو  
سرحت گذاشته بود و بر حالت من مثل از بد کان میارید مینمود که ای نادر  
برادر بر خنرا این حالت بریشان مطلبه نان و دیگر با طفال بی بد شناسیم و از احوال  
برادر بشارت اخلاعی با بیم نامعلوم شو که بران مظلومان چه رسید و از دست این  
قوم ظلم چه کشید اند فتنه و قلت نامحتمله هذ من خیر استرهارا بیه من اعین  
الطایر مقاتل انبیا عمیک مثیل من ابنا اسها مکتوم و مشها مکتوم من کسر  
حسب اسرا بوی جهان بر خواستم و ازان علیا جناب چادر و مهر خواستم که خود را  
نهایت زدید و بپند کان غایم و مستوا و نظر از من من مایم در جواب خویش جنتک  
مثلک مشید بلکه برای همین دید از سوال خود پشیمان کردیم که هر سبک عصمت  
بجایب مدد صد صف ماری از سحاب نقاب بود ملایم ما فالت علیها السلام بیه  
صفیق منها مینا عقیلم منبنا بیه من مع الاسالی و الهاب لکن ابر و تن  
کرمانی نجاب من تین التقیف و الحجاب بر اعیان لولفقد اولاد نبی شد ندا که  
خادایر همچو ناسر زنگار و کشیر افعار علی که بر کمره ستم کشند اسیر و  
تا که در شام از حرم عفت جاء و فتنه اضطراب و ظلم و کراه فار جتنا الی الخیمه الی  
و فی قد غلبت و ما مینا و اخی علی بن الحسین مکتوب علی و حجه لا طبق الخوس من کثر  
الحج و العشر و الاصفی عجلنا بیک عجلنا بیک عجلنا فاطمه فرمود که در حد مت

با بود که هر چه بود و نایب  
بود که جان بپوشد و نایب







فصل فی بیان  
کلیات و احکام

افضا ابن قسید بنو بکیر الساجدین  
و قد کتلوا رأس السنان بریه بن عزم العیدان کان کلید ال...

افراشته بگویند و در بیکر شمای سر در پان دو بیابان گذاشتند و شنید  
این چیز و حشاشان کز بر سر زنان و موپ کمان و موی کمان و اشک بران  
بجایب جنه زنان سر اجبت کرد و پیوسته صبحه مزین و غریب روی کشید اهل  
حرم چون صدایش را شنیدند نهادهات سید عام را نهیدند به بکنا و  
از صفار و کارد فاله و احبنا و ابتلا بر کشیدند و از جنه کاه بر سر زدند  
و قال تسابق الی هیهات الی الرسول و قدوة من ذلهم التبول و جعلوا  
بیر حوز الحفنة المراء عن طهرها راوی گوید در عیال رسول الله صل الله علیه  
و آله و راضی که مشغول فاله واه بودند و از شنیدن نهادهات حضرت ایچ  
عباده ادا حنا له الفداء کرده و اصفان می نمودند تا کاه سپاه کومنان  
مانند سبلای مان پیاده و سواره از هر گوشه و کاره بجایب زنان و  
جنام ایشان روان شدند که اساس و اموال جنه کاه حضرت رسالت بپان  
فادت و ز بود لباس اهل بیت عصمت افاضه را بغما نماید و دست جبارت  
بر تمام جنام طهارت کشاید مشغول و لغیر عقی الله عن حرا مکر  
دست مسم بر اهل حرم کشید تا دوازده تا مال مثل حقیقت اسلام بر بچاز  
تا راج ظلم شد و حرم مرجه ساز و بیکر همای ختم شد و حرم ایچ بر زن سنان  
خلخال و کوشواره اطفال حوز سال تا کوش پان برید محالف بر زن بود و از  
کرد نهادهات ایچ در از جنه کاه بود جن عصمت حیا که در اوست بود و از  
اطفال پر شکسته بدست جناب اسیر چون بلبلان بسته بچکال میثاء باز  
چادر نمالید بر سر و ز بود به بیکری از سبکه دست ظام و هر سوسک قزاز  
مریت ز بیم جان شوفا میزد و اشک تا بسوزد و فاله و اصفان جانکداز

چون راج سبزه سبزه  
خود سبزه سبزه سبزه  
بنداشتند که شد سبزه سبزه  
که سبزه سبزه سبزه سبزه

فذا راسه من فوق و راس الفناء و قد جرى دمه لغابة على انفة لاف...

از دست بر دست معان از ان چادر بغیر زنان و عدمت گاران و عادت کومنا  
کرد بد و از حیات و دشمنان ز بود جوی از دختران بغای این وان شد  
سپاری از زنان بدست حوز لباس و اساس از بیکر حوزی کندند و در  
پیش لشکر پان می انگندند شاپان و دست بر دشمن اسوده نمایند و بچکد  
از دختران حوز سال و عدمت گاران و عیال که متعلق خواطر بر بود و  
خلخال داشتند و در بفراری گذاشتند و بهین جنه ناچار و چار اهل شقا و  
بودند و از کعب سنان و قاذ ناظر و سبلی از اواز ایشان می نمودند و اموال  
می بودند و حرم بنات الرسول و حرمه بنتا عدن علی البکاء و میزدند  
لغیر ایا الحما و الاحباء هیهات اهل بیت احمد مختار و حرم سبلای از ناچار و حنط  
کرد بدند و از میان جنام حرم که بر از جمعیت ناعمر مرشد برین دو بدند  
در خالتیکه هم دست و راستان سر کمر فاله و اصفان و از مزاق و هجران پان  
و جوانان کران بودند مشغول لغیر لغیر عقی الله عن حرا مکر  
بد و دخترهای اصفان و ز بهر برینا و دزادی کران این زن بغیر  
شوهر اصفان میگرد خواهر مرغ جوان برادر فالا می گفت بکی در در  
دل از آن می گفت بکی این و لا تا الا حسان فایان بدید چه شد که عالم  
بیدد اگر چه شد عالم حسان جوان اما بودا و بدین زمین دین داری  
تا نادی از خان کند چون نادان و دوزی به الله و بن عزم بن سبلی  
قال و انما سره من بکرم و دلیل کلنت مع و در حجاب اصحاب عمر بن سعد و کلنا  
ذات القوم قد افقوا علی نساء الخسین به منطاطین و هم نیل و هم احدث  
سبها و اقبلت نوا منطاطا و قال فانی بکرم و ایا اشک بنات رسول الله

چون راج سبزه  
خود سبزه سبزه سبزه  
بنداشتند که شد سبزه سبزه  
که سبزه سبزه سبزه سبزه

چون راج سبزه سبزه  
خود سبزه سبزه سبزه  
بنداشتند که شد سبزه سبزه  
که سبزه سبزه سبزه سبزه







چندین سال

فَمَنْ بَعْدِي ضَعِفَتْ أَسْوَاقُكُمْ وَلَوْ أَنَّ جِبَالَكُمْ تِلْكَ لَأَضَعْنَا

[illegible]

او کشته شد و ما را پس گرفتار  
گشتیم بلبسته ظلم ناچار و مجبور  
بعد از این بی بدید و در پییم  
که بود و ما اسیر بودیم و غمناک

جولائی ۱۹۷۷ء

سَأَلَ عَلَى أَمْنَابِ بْنِ خُلُوعٍ مَهَارِئِلَ أَنْفَاضِ مَرَايِسٍ قَدْ دَنَا

نه و ترجمه و تبيين فقال لا يتخاطب به بائعان احد منكم بيوت هؤلاء النصارى ولا يقرضوا  
 طين الفخار المبرقش حتى اذا كان بيكس الحبال غدرس كه حبال لشكره ثم يمدد  
 ومقال مري شيندند مضطرب كردند از بيه چاره و دكوشه كند مبدل بدين خانه  
 عمر سعد و سببا هل حرم و دسويش نهانند و زمان ماه و ناله كند و مد استند  
 از بدنه جاري غز و مد تا چار و عمر تا بكار لشكر استرايد امر كرد كه احد متعرض لحوال  
 بنياد كند و كچه و خيام زنال سرود و قتل مراخذ منهن شينا ظلمة عليهم  
 قوا الله ما رد احد منهم شينا نوكل البسطة و بيوت النصارى حاطة من كانوا معه قتل  
 اضلوا ثم نيل اخرج منهم احد لا نوالهم هني امر كرد عمر سر پرايحه از لباس و اسلحه  
 و زمان بروه اند و نمايد هر چند كچه اطاعة نكرد و چيزي بر نياوانكه جمعي از  
 سياه را بجز استا اهل بيت طهارت كاشت و معتر داشت كه احد از لشكر ستم  
 كه متعرض لحوال حرم نبوده و كچه از حرم زد بيا مود منظور طرفين از شين  
 اسوده ناستند شجر لعل لعل تا حكم عبدالله سرود چه ابد مرخانه استين  
 شين شنه چه زابد مخفي نمااد كه عمر بن سعد و دوز غاشوراه سر مطهر حضرتنا يعقبد  
 الله و اكه از بدن جدا شد بخون اين بن پدا صبي زاد و چند مسلم را كه واقعه نكار بود ما او  
 هرا كرده و كبواين نباد فرستاد و دستور العمل سرهما شهيدان و اسيران را رسول  
 و دفر احباده از لشكر يان خود و شهيدان بن الله را از عبدالله خواست بعد از  
 و رسول دستور العمل از اين نباد حكم كرد كه سرهما سائر شهيدان را از بدن جدا  
 كرد و بتوسط شمر بن ذى الجوشن و قيس اشعث و عمر بن الخطاب و زاذان كوفه نمود  
 سعد مرحوم در لهن مرحوم داشته كه هفتاد و دوسر و دويصه هفتاد و هشتاد  
 سر بوشنه اند و سر از سر مطهر حضرت و اما عمر بن سعد بقيه روز غاشوراه را از نال

بیت و حجاز است از مدینه  
شد مسکن نازک مدائن با اکس  
فر صبح امید همی شام شود  
میز راه در از شام کرد کوفه



کتاب جامع  
در بیان فضیلت  
و مناقب ائمه  
عجل الله فرجه

و ابداننا تقوی علی سبیلهم فی البیتا متناولم نرکب البدنا

روزی با قوم مدکر بلاد باجمعی دیگران ماند در ایوان بدخه کشتگان از کوفه  
راجع کرد و بر آنها نماز عجاوین مدافعت نمود این شهر شوی و مبرها بد که از برای  
اکثر کشتگان قبری جدا گانه قرار داد که همه اجساد کفار مدفون گردید و در حله  
فرات انداختند اما که اجساد طینات اولاد اشرف کائنات را مدفون نمودند  
و بر کوه خاک کرد و اگدا شدند بلکه کاشان این بود که در ده کان حصار و طور  
هو الزان بدان مجوزند که نور خدا خواص مشایخ عالم ناب انجمن و سر پوش  
نماند ولی عاقل از آنکه خداوند سبحان نور خود را نمیکند و پنهان نماید چنانکه  
این شهر است و مبرها بد که مرقان سفید بسیار دیده میشد که احیانا سفید  
سایه افکند و بر خاک خود را سایه بان از حرارت آفتاب تابیده کرده بودند بلکه  
و صناع کردند و مانع می نمودند که عمر بن سعد بن بنیاء و عید الله بهین ستم  
اکفان کرد و بدو یک مظهر ناز پر و پیغمبر را در زیر سیم اسبنا با مال نمودند و فصل  
این مصیبت ظلم و عجلان ابد سر قوم میشود و وقوع این ظلم و ستم از صبح زیارت  
معتبر و روز بابت منکره رسیده و در کتب اخبار وارد گردیده و وجود دلک مانی  
النوار و علی بن اسباط از بعض اصحابش از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده  
که حضرت زین العابدین در روز عاشورا مرخص در جهنم افتاده بود و مریدان  
که خدمت حکیم بابا را داشتند چون حکم میکردند و تحقیق که عبد مظلوم و بیخوی  
کشند که پیغمبر خدا نمی زود که حیوانات را با طریق ملاک نمایند و قتل  
ما یستحب و التینان و با حیاده و الخبیه العضا و لقا و طوره الخبیه بعد از آن  
بیک کشته چوبه مشهور و سواد سواد بعد از آن ستم سر جسد ناخند  
مضامین ناخند بجزر و تپش جگر و سبب با مال و کرم و فقر غلام

ایکاش نهان خاک مسیبتین  
بر پشت نهنگ مسکن  
مجموع شد از سبب شش  
ادبان و غم ضعیف بود زنا

کتاب جامع  
در بیان فضیلت  
و مناقب ائمه  
عجل الله فرجه

و ابداننا تقوی علی سبیلهم فی البیتا متناولم نرکب البدنا

ایکاش نهان خاک مسیبتین بداند از سر  
این بن سبب یک احترام اموات مؤمنین است بلکه این مفعی همیشه مبر  
دین از ادم تا خاتم که مردمان مرگت کیش از دحام می نمودند و ابدان مردگان  
خویش را با احترام تمام محسوس در ملک خویش بر می داشتند و آنها را بر دوش  
معلل و باطل نمیکند و هر کس از مردمان را خفه بر اذیت و از روی  
اعتزالی مبرده کلان بنوه و نخواهند بود خصوصاً مسلمانان که نمودند و دین  
و هر کس بنام جبرین رضا خواهند پس مقدار شقاوت و انداز مندان  
و مباحث این کوه ظلم و جفا ظاهر پیدا است در هر ارباب بقول و مسلمین  
در حق اولاد رسول امین که هر یک اصول دین و شریعت هستند و در دنیا است  
پس باید مومن کامل و مسلم عاقل و دین مصیبت از او و زاری و سوگودی  
خود را برای نماید بلکه از دل و اشک از دیده کشاید غم از مصیبت  
شعر عمر میسر نو و ابا سیده المولای ابی الحسن علی الحسین غریب الله و کون  
و انکوا علیه طریقا بالحقوب علی الرضا عقیب لادراج و الذین و انکوا علی  
راویه بالسر مشهور الی زید اللعین الفاجر اللکن و انکوا علی صند بالحق  
ترغیبه جنون اهل النقاد و التجدد الاخرین فیها خسر لا شفعه ابدا حق  
شری حجه الرحمن ذی المن مرابطا المواقف معنا ای شهیدی بریم اخلاص  
و از جبر عینیکو بلا نوحه مر و از جبر حسین و غریب از عینین اشکام و ستم  
بکشای کریم شایب کوش امده جاک صباره فاد و سر حال اهل الاکد  
و بی الفیاد متغولان من المیند و کتب این را باید از غم من سعاد علی ای که آسند  
الحسین بیک صند و لا لفظا و له و لا لفظیه الشلایه و البقاء و لا یغفر و عتبه و لا

بهر هر چه شام با مال و عا  
پیر جاد و معجزات من  
و خنای از سبب می بود  
جامع اکثر کوی کلاه  
نفس سیر جوش و از  
سعد شد و از جاد سال  
بهر ازین شهر چه شعله  
دو بر دوش شایان  
کرم بد و اطفال جهان ناکه بد  
مدوز برید و یاد اشیای  
افغان که نقش بر سیم اسبان  
با خاک زمین که بلا شد یکسان  
انسان بیکس نیست این  
کامل بیکس نیست انسان  
منظور شاه شهیدان  
باری سنگان چه کوه نایاب  
الانجه و دولت و کرم  
ان بار غبار و غم ایندابل  
لکن







ایضا این نوع است و میگویند که مصیبت ایشان از من است  
فَدَيْتُكَ بِسَبْطِ النَّبِيِّ دَيْتُكَ مِنْ لَدُنِّهِ شَأْنًا قَابِ قَوْسَيْنِ

ایضا این نوع است و میگویند که مصیبت ایشان از من است

که بر یکدیگر نذر سول تان در دستم ستود و از کین بتول در هم شکند سببه پیش  
شده این است که شوی بتول از آن زاد و ملول او و مصیبتیه کرده و نذر و در کین  
درین دنیا ما طاعت کردید عید الله و عمر کز او و عاتیه نکرد و خود سول الله و در  
افراد از حاکمیت کرد پسند تا پیشین من مبین زانده کنند فلان سول الحسین بخیر  
حکیم حق و صواب و ظهیر کانی کرد که زبان از طهر و ستان از طهر شد و  
مانده بلکه کانی از دستورش بر لوح ضمیر و اما ملا مرثی میگوید حق علیه  
الله و عظم این مصائب جانکاه که او شده و شد که در زبان ناکاه بر یکدیگر از آن ملای  
این همه ظلم لا حول و لا قوة الا بالله قل الله یخیر و یجوز قولاه العشره حق و قنوا  
قل این زبان را فدای است که ما لای احد العشره حق و رضنا الصمد بعد الکفر بیکل  
بقی و میگوید لا یرفع الاین زبان من آنم فوالوا انی الذین و طشایر بخیر و انما  
الحسین حق و طشایر جانکاه و فاسد کیم بخیر و یسوی وادی کوید که هر چه در  
لعین در مجلس این زبان را بدین بود و در زبان بمقارن کثرت کشود و استند مالک  
که بدن نذر از ایشان است و زبان کشود و غیر حق و صواب ما بهم که در طاعت تو صدیم  
در خدمت حکم تو کمر بستیم بستیم و حق بدو و در ناری تو بر خواسته بر لب  
ستم بنشینم بنشینم مگر می که از سم ستو پیشتر دین و سپید اثر منکیم  
نکستیم و از این زبان ما بهم که جیم شاه دین و حشیم حشیم و از این عالم  
حاکم جهان و در حق بگذشتیم و بنویسند پیوسته با صیقل طاعت بودیم  
اکنون نکران بدست جودت هستیم این زبان که چون بر عملان سبیه آگاه  
که بدیاسر نمود که در دام معبود و بخاشه نابود با ایشان بخشودند قال ابو عمر  
فَنَظَرْنَا فِي قَوْلِهِ الْعَشْرَةَ فَوَجَدْنَاهُمْ جَمَاعَةً لَا يَزَالُونَ قَوْلَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ

فَدَيْتُكَ بِسَبْطِ النَّبِيِّ دَيْتُكَ مِنْ لَدُنِّهِ شَأْنًا قَابِ قَوْسَيْنِ

فَدَيْتُكَ بِسَبْطِ النَّبِيِّ دَيْتُكَ مِنْ لَدُنِّهِ شَأْنًا قَابِ قَوْسَيْنِ

فَدَيْتُكَ بِسَبْطِ النَّبِيِّ دَيْتُكَ مِنْ لَدُنِّهِ شَأْنًا قَابِ قَوْسَيْنِ

اینها در جلدیم بیکدیگر الحدید و او علی الحسین همودم حق ملکوا العنیم الله ابو عمر  
ذاعده که مشهور در آن زمان بزم عبادت و معرفت و میان کوشش بصدای بود  
فرمود که در آن جمع شریر نظر کردم تمام آنها را از قتل جزایم و دل از نازید و از خاص  
و عام مردمان مگر حرام زاده که ایشان را می سپیدم و بحمد الله آنها تمام از  
منزله پاکار و اخلاص و فادای بدست او و دست ما ایشان را بریدیم بجهار صبح  
کشید با صیقل مقام بر بدن بلند شان و او اینده انکه جان از تن و روان از بدن  
هر یک بر بد مترجم کوید بدانکه هر چند روانان بسیار از نفع اخبار در کتب  
اخیر و مسطور است و ضرات و فادات بشما بر طبق ما هو الذکور و ارد کرد  
و عبادت و فادات نازله از ناحیه مقدسه صریح و داین مصیبت است و به محمد  
مقبول بکنیم و در کتب حدیث مشهور و فقه و اصول داشته و خوشه است که از شهر  
ما فاع کشند و نکند است که این مصیبت جانکاه بر حضرت ای عید الله و رسد العلم  
عید الله و ما ذکر آن خبر را در ذیل احوال فقه و اخلاق و در باب ذلیم از کتاب  
لازم ترجمه بحار الانوار این دهم و ام رجوع کنند بنویسند ان شکو ذلک بالنبول  
انیم تو خلیا الحسین بخیر و قد مات عطاءنا فی طرقات (و الله اعلم الخیر)  
فاطم صدقه و اگر بیع مع العین بالوجبات افاطم تو می بالبت الحسین و اندی  
نجوم سموات با بر من ذلک فتور یکوفان و آخر بطیبه و آخر فاعنا صلو  
فتور بطنی التمر من حبیبی کربلا مفریتم بها بیضا فترت فوفاط شایا انما  
تلقی ترغیبهم قبل جین ذوات محاسن بلیت پنجه در میان  
و در ذلک الله بقیلکاه و مصیبت ابرو تو خد سر لای عظم  
صغیر برادرش ای عید الله و شکایت بحسین رسول الله

فَدَيْتُكَ بِسَبْطِ النَّبِيِّ دَيْتُكَ مِنْ لَدُنِّهِ شَأْنًا قَابِ قَوْسَيْنِ

فَدَيْتُكَ بِسَبْطِ النَّبِيِّ دَيْتُكَ مِنْ لَدُنِّهِ شَأْنًا قَابِ قَوْسَيْنِ

فَدَيْتُكَ بِسَبْطِ النَّبِيِّ دَيْتُكَ مِنْ لَدُنِّهِ شَأْنًا قَابِ قَوْسَيْنِ

فَدَيْتُكَ بِسَبْطِ النَّبِيِّ دَيْتُكَ مِنْ لَدُنِّهِ شَأْنًا قَابِ قَوْسَيْنِ







نکته در بیان این مطلب

فَدَيْتُكَ مَقْطُوعَ الْبَحْرِ مَرَّالْفَا وَقَدْ اَرْتَضَيْتُ لِي الْحَيَاةَ

از ظلم و جفا از درد و حرمت و حق عزت و از زبان بود خواطرش را  
در مایه طوق ظاهر و سر و ندای بسیار بنود و در و الم و سیه دارد و انرا اندوه  
و غم و در سینه اش مشتعل است که در طافه کمان و در زبان بیان است ناله  
چاره الا تحملان بنو و البته بجز نبش اظهار خواهد نمود و احکم الحاکمین حکم  
خواهد نمود و سلام بر روح مطهرش و خیرت تسلام و ذاع گشته که می  
گذرد و غم ملائمت از درد و عداوت پس نشنم از حجت ملائمت از خدمت بی  
و استناد و کفتم از در انکار اجر صابران در آخرت نیست بسیار عزیز  
و عجیب است که نادیده بود که صبر بر بار و صبر از هر چیز است جمع بنام  
دندان به ناصبور کشایم و اگر خدای کبر خواست مرا جنت معاد و تخی نمود  
همیشه رحمت می استناد و فلز بر اعتکاف بعد است مبداد و زبان  
بناله و فریادی کشادم و در این مصیبت عظیم و گران چون مادر مرده  
جوان با خواطر منور و پریشانم و خداوند علی اعلا حاضر و ناظر و عالم است  
که بیکر ناله و خنجر بکین و اخترت داد و پنهان از دشمنان در دوزخ حال مذکور  
نمودم و بر شرف این غم و مستوفی داشتم از منافقان که حق او را بظلم و کفر  
بردند و بر شرف تر از او منع و دفع نمودند و نا بهمد پنهان نکردند و  
فرموده اشیات خود و خشمش هنوز کینه نگشته بود و سفارش و عهده بود  
از همان هنوز معهود بود چاره ندادم بجز آنکه شکایت کنم این همه مصائب  
بجنت پروردگار و امید که خداوند مجید در مقام فاطمه حسن و زاهد  
جز اعطای ما بهد صواب علیک و علیها انتی مترجم گوید که مستقلا  
از یک و ختم این جز است که امیر مؤمنان جمیع صلوات و مصائب بتول

فرمان است که از رضا کشاید  
و از سینه که در دهنش جاریست

و در بیان این مطلب

فَدَيْتُكَ مِنْ شَيْءٍ نَحْرٍ مُخْضِبٍ وَ رَحْرَعَاتٍ لِحَبْلِ طَهْرِكَ وَالْبَلَا

عزرا را بر رسول خدا اظهار داشت بلکه در عهد شفا می نفرستید  
زنان گذاشت کونا بجهت صلوات حکمت همه تمام مصائب پرده نشین عصمت  
و عفت را در برده خفا مستوداشت و من آن سپید و در بر حضرت است  
میرسانید شعر لعل و جگر بگو تر بیت احمد نمود کرد از مصفا  
مادر سبطین گفتگوی کابر اخبر شما نه مکنون بتول است و من خیر  
بگانه مدحون بتول است این جفت بوتراب که اندر تری بخت لایحتم  
زار و حاله محزون بتول است این کعبه شامکان که شب از بیم دشمنان  
دو در به خاک دون شد محزون بتول است این مهر بن فلک که بسبلی  
کلف گرفت چهرش که نورش کلکون بتول است این پرستگسته بلبلی  
کلان من که دنت از استیسا سوخته بیرون بتول است این سقط  
کره محزون از دده از ستم مظلومه و ظالم ملعون بتول است این  
نوجوان که در این کینه صورت ظلم و مصیبت خدا فرزند صبر بتول  
است همگویی نابودی او را شکست خست دست که پیش بن خدا  
بهم شکستنا غم از مصیبت محزون نماید که در دهنش از بیم هاشم فالای  
طالب از کثرت مصائب شدت نوابی غم شکایت حالات و حکایت دار  
فات خود را استبد عالم نمودند زبان بنام سزای و قتل کبوتر ندا و ک  
علی مرتضی مصائب صلوات بتول عزرا را بر رسول خدا بنویسنا بخر علی  
الغضیل بر کتاب مصباح الامه و در جزیه دارد و این باب از ترجمه نموده  
در مقاله دوم از باب چهارم چنانچه مذکور شده فایده عصمت حضرت  
جناب بتول بخون و در کربلا هنگام ورودش در مشکاه که خشمش بر اعدا

نکته در بیان این مطلب  
که در بیان این مطلب  
که در بیان این مطلب



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

اجللك ان يفتي ثلثا على التبر بما مضى لا حول ولا قنا

برهنه وعران بریدی خاک کرم بنایان افشاده در دوزخ طریقه مرز باد  
رسوایان دید و چاره بخوابش رسیده و مبارک بسو مدینه پیغمبر بود  
والله ان معنا نبی برادر از تو و شمس عریضی که ما افتاد و بی تعبنا  
رنبت ملذوای طریقه با احمد هذا حین بالنبون قطع  
مکتب نبویاته مشتمل عا دیر بلا نویجیح بالشری بقی الحوائز و لنا  
بک المقصد باحد من مکتب عظیم مصیبه و لما اعطیناه اقوام و اعداء جاد  
ان کلمت نبی ما و باو سخن من الضرب مطرود بقیه هرگز ارم نمیکرد  
و عتراد نمی برد دل و جان که بشنود دخترا میر و منان و دلبخاتون  
در دوزخ اسیران بوده و هم زلزلن امجدش اظهار می نمود که ای پیغمبر بشنود  
این حسین فواست که باره بان از بیخ و بن و سنان و شمشیر کرم بد و بر سر  
پا بشخصا با خون رسیده و عریان و برهنه و صلیحان بر و خاک  
هلاک ارمیده بلکه پیکر او در شاد و در هر سم اسنان مصلح ساخته و  
بر جسم مشرف اسب ستم ناخنده ای جلد بر کوار و داین صحرای حیوانات و  
جانوران بر احوال می شناسند از این عزت و معاصرت و ذریه اشرف کائنات  
والان محرم و ما امید عوده اند فی اللهوف قال الکرمی فوالله لا انفی  
و نبت یبت علی و فی تذبذبها الحین و تشاری مصیبت حین و تلبی  
کتاب ما یجدها صلی علیک ملکه التما هذا حیند سر قتل بالدماء و قطع  
الاعضاء و مینا ک سبنا بالاله للشکوف الی محمد المصطفی الی علی المرتضی  
و الی حمزه سبنا بالاله ما یجدها هذا حین بالعلو تنفی علیک بیج الصبا  
منیل اولاد البنا با خزانة ما کراهه الیوم مات حیدر رسول الله با اصحابه

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

علی عزیر رفیع راسک بالفتا و کثر یزید بالعصر سنک الی

مولود ذریه المصطفی بناتون سواک سبنا با شمس عریضی و بقیه  
جسم برادر بر خاک فالهید که رسول خدا و حنا فداک این جسم بر چرخ  
بیجان حسین شست و بیجان شاد و حنا فداک این جسم بر چرخ  
سر بلند سر از من جدا که هست عریان نفس بجاک بنایان حسین شست  
این کشته کن جفا و فساد جدا سرش عو ش جان عیاش پنهان حسین  
شست این مایه طبعه بجاک فداک کثر اب تشنگی شده بر نای حسین  
شست این بمل که زنده و شمشیر چوب بر مغول میر کشته بدران  
حسین شست این سر قطعه قطعه که از پا افتاده است در کربلا و نیشتر  
هلاک حسین شست این کل که شلخته ریهام و سنان و تیغ صندک  
بر خاک کشتا حسین شست این جمع دخترا اسیر اهل بیتا و امت  
و بی زریه نظیر پنهان حسین شست فاحق کم شکایه این خلق با نای  
بر نایب و بار صوفی السلام فایجاد مینا ک سبنا با و ذریه مکتب ستم  
علیهم بیج الصبا و هذا حین مجز و الراس من الفنا مستلوب العایه و الی  
ای جدا علا ای محمد مصطفی و این برادر و سوا سوا سر از نو بر دارد و  
در این قیامه صلی و واقعه مینوا دیده و کشا و به بین سران اولاد خود را  
کشته شمشیر و ذان احقاد خویش را دستگیر و اسیر شمر لوف و حنی  
ای ختم انبیاء و کبریا باین اولاد خویش اینه اند بلا به بین  
بر جسم حال حال حسین می نکر او را بخون طبعه و تیغ جفا به بین  
این کشته نکشته دین برهنه و پوشیده از عینا جنوب صبا بین  
العلی که پیشه اشان عصه از خطا حور اسیر و کشته اهل خطابه بین

الحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين



ایضا قصید جامع المراثی الامیر المیرزا محمد  
توحوا اباشیعه المواتی الحین علی الحسین غریب الدار والوطن

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام علی  
المرسلین وعلی  
آلهم اجمعین

معصوم حق نکر شده مظلوم خلوق دن ال عیسا صغیرال زنا به بین فرق  
از عیسا به سر زید پیکر انبیا س وز جسم جان پاک و من از وی جدا بین  
ایچدا جدا در عزیران مشدند غار شاهان سپهر چیل لیل کذا بین  
برنامه سبقت توجیه محشر بزرگ بود اکنون همان قیامت عظمی بی پایه بین  
فرزاد از این مصیبت هم نا میخیزد ما را مستم سپیدای افریابیه بین  
ای نادران احمد الشیرین زکار ما را بهر نادر بهر بیست خوار و زار  
انگاه دخنه امیر المومنین چید در مقام ماتم سران برادر و نوکر  
بران سرور و دگران پیکر به سر شو و اشک از دیده مبارک می نالید  
میفرمود بایه مرغی که یوم الاثنین ز هباید هم فدای حضرت حسین که  
شکرش به یوم الاثنین لوا افزا شد که برادرم زایه نادر و نهنگ کذا شدند  
و خانم قربان شاه دین که صیقلش از دستبرد نبرد سنان غارت و بغا  
کشند از جان دجیان کذا شدند بایه مرغی طایفه مقلع العری بدو  
مادرم فدای ای صبد الله که چینه و خرگاه حرمش از نبرد سنان از هم دور  
و عیان اموال عمرش به حجاب و میان فتناب اسیر و دستگیر کویان  
که بدند بایه مرغی لا فایه مرغی لا جریج قبل از ابد و مادرم فدای آن  
سرور که نه فایه مرغی است از نظر و نه مناسبت که در حبال وصال او نایتم  
و انظار و بدادش کشم بلکه حاضر بیست و پیش نظر که از بدادش این  
خال مشوش و از جراحت سبب دد پیکر ناپاکش در انتم و زخم پیکرش  
انفکد و نیست که معالجه پذیرد و از مداوا و مکرهم اصلاحی کبر بایه مرغی  
نفو که الفداء بایه مرغی حق فقیه و العظمان حق مضی و مادرم

ایستادگی بنده خدامت می  
و از عیسا به سر زید پیکر انبیا س  
و از عیسا به سر زید پیکر انبیا س  
اشک از سرشک ما نهر کشد

نهیانه

و ابکوا علیه طریحاً بالطفوف علی الرمضاء خضیباً و ریح الدفن

الذین یجوزون  
الذین یجوزون

کسی که سنان پیکر انبیا  
مکدایه ضارب بر حال ملک  
انکه سنان و فتنه سرچرخ  
نادر سنان و فتنه سرچرخ

فدای آن قربان به راه دوست که جانم قربان و است جانم فدای آن بزرگوار که  
در هم و غم سبب بودا از دنیا گذشت و کشته گام بود تا شهید گشت بایه  
مرغی شبیه نظر باد ما و بایه مرغی محمد المصلحی بدید فدای آن کبر که  
جبین و از محاسن نازینش به حکمت حیدر خورشید برین رسیده بایه  
من جده رسول الله الشما بایه مرغی موسی بنی الهک بایه مرغی المصلحی بایه  
خدا بکری بایه مرغی علی المرتضی بایه مرغی فاطمه الزهراء بایه مرغی زین العابدین  
حق قلی بدید فدای آن پیکر که جدمش بهر خدا و او فرزند نبی که صبا بر ما  
سواست سر فایه مرغی امیر المومنین حسین جدا و پیغمبر حاتم بقدر  
جدا آن سرور باد به نثار بدید و مادر او جانها احیان و اهل عالم بکبر  
ایضا کاین جمع بر کشته نظام دیناند ارکان و جو ملک انبیا اند اسر  
کرازم بر سر بوجده کردند فردا چه بدستفیع هر یک اند قال الترابی  
قوله لقد انکب کل عبد و صلیق کلمات و عیالات حیان سوز و حرکا  
و سکنات افش از دزدین کبری عصمت صغری و فتنه کلاه بر سر نفس  
ای صبد الله تمام سپا صبد الله کرسینند هر لحظه که ان خواهر از نظر  
بر پیکر به سر صبد جان مباحثاد به مرغی نایه مرغی سنان بهر یکشاد  
که انش و نهاده و دست دشمن مباحثاد راه و امصبتیاه ازان زمان  
که چشم زنان و اطفال اسیر و بدخواه زن و عیان دستگیر انجناب بر  
دستگاه حضرت بهد اللهی و کف کفایت لی الهی افناد و دیدند که در  
مطلوبه سنان از برای بتک از بدید کشته و بر ستش انکشت انکشت  
بایه نکذا مشنه بلکه از بدیش میزامن و از نفس کفن بر دامن مشنه و جسم بر



وَابْكُوا عَلَيَّ بِأَرْحُكُمْ إِلَيَّ زَيْدًا لِّلْعَبِيدِ الْفَيْحُو الْلَكَن

卷之四

پر خوشن اعراب و غیر مد فون و دیبا نان گذاشته و گذاشته اند و قال  
 السید ثم ان سبکینه اعنتت حید ابیها الحسن فاجمع علی من الاغراب  
 حتی خرجوا عنه سید مرحوم بعد از نوحه سرانجام و بپایه مطو و مفسر  
 که سبکینه خوانون حید پر خون پد زار و بر کسب دانا و جماع از اعراب جمع  
 شدند ان صغیر را از سبکینه و دو کرد و مؤلف گوید تفصیل این احوال  
 در مجلس بعد بر قوم میشود رجوع نمایند مجلس بیست و ششم  
 در بیان تعزیت در امری از خزانیه عبداللہ بن زبیر که  
 مؤلف گوید که در این مقام چهار عنوان میشود ذکر کرد اول و علی علی  
 مقام و دو امام انا و در مصیبت و جبک کوشه سول کران و ملول بر  
 اه و زاری و نوحه سرانجام مشغول بودند یکی علی بن ابی طالب با الحسین  
 در مدینه بر فاطمه اطهر بیک علی بن الحسین و در کربلا بر سر نفس پد عنوان  
 دویم در حضور دو امام عیال بیک کرم اطفال نور من صغیر بر دو نفر  
 حیان کر سبکینه که ملنکه نا کران نمودند بیک عیال و اطفال فاطمه زهرا  
 در حضور امیر مؤمنان و بر ما در خود بیک عیال و اطفال سید الشهدا  
 و نیز جناب سید الشاهد امام زین العابدین و عنوان سیم و در نفس  
 از اولاد سول بعد از شهادت و در حالت دست بگردن عزیزان خون نمودند  
 و محض غم نمودند بیک حید نا فاطمه زهرا و در حق حسن بن خوش بیک سبک  
 مدحان حسن و در حق صغیر و در سر عنوان چهارم و در طفل بتم را از د  
 نفس جدا کردند بیک در مدینه بر فاطمه و ماز از ان نفس فاطمه زهرا جدا نکردند  
 بیک در کربلا به ناز نانه و سبکینه و اخوان مصیبت شعر عربی

سبب این شرف و توفیق  
 زود به پیشان نشان بدین  
 که به واسطه از جهان ناکه  
 و در توحید و ایمان و شریعت  
 و در توحید و ایمان و شریعت  
 و در توحید و ایمان و شریعت  
 و در توحید و ایمان و شریعت

وَابْكُوا عَلَى صَدِّيقِ الْيَتَامَى وَالْمُفْرَجَةِ خُذُوا هَذَا الْيَوْمَ الْيَوْمَ

الحمد لله

اناطیم قومی من سوزد که و اندیجی تخم ستموار با دین خلافت اناطیم تو  
 و انظر اللفظ اندیجی علی اللسانین صید قناری اناطیم قومی من لحد  
 و انجی بیجا که بی اسیر السبا و شتاب قال الفاضل فی کتابه اسرار السبا  
 و ذکر عن بعضیهم انه کان للحسین بن علی صغیرا یسما کان حبیب بنی  
 الدنیا جالس حوالیها فانبعه کیفه و کفنه بحضنه فناداه ثم کیفه و  
 تارة نضع اصابعه علی قوادها و تارة علی عینها و ماخذ من یدیه الشریف و  
 تخبث شعرها و وجهها و یقول و ابناؤنا مالک افرعون الشامین  
 و فرج المقایید من حاصل کلمات بعضی افاضل و کتب مقاتل ابن اسحاق نقل  
 مرحوم فاضل از برخی محدثین چنین است شهر لوق لغوی خنری سر  
 دین داشت که در چرخ جمال اختری بودی سر زده از بر چ مال ز پوری  
 تاج یقین داشت که در شرح قویم کوی بود در خشت ترازد و دینیم  
 کلی از ناغ بنی لیک ز غم پشیده بلبل زال علی بود و اسیر و خاد و غارت  
 شده با جمع اسیران و زنان بود و فلک ادم مثل کسان صیحه فان زان  
 میان دیلم که برخاک فساد بکشد بی سوز بود عزان و دو صلح جانته  
 تافت کان پیکر صد پاره بی سر پد است زانکه بر او حرم و عه ز غم نوحه  
 کراست هم چه پرانده سگوش بدی پر فاکرم سوختن جان ز او جهان زان  
 ز نواد سوا کرم کف کف شد دین بد کف و اعوش گرفت دست و  
 کردن و برین بد و دوش گرفت می کشید بسوزد که دست خدا که دریغ  
 از این تمام شد این دست خدا بوسه میداد همی دست بد را صر چند  
 دست انکشت نماز بی انکشت بر بند سوز او بر یکلوی شد دین چه بر ز

افغان که عشق من به هم انسان  
ما جانک زمین که ملک است که انسان  
انسان و ملک است سینه من  
کامل و ملک است بغض من انسان



الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

وَابْكُوا بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ بْنِ بَنِي  
الْكَثَامِ بِشَرِّ فِي الْأَمْصَا وَالْمَدَن

وگو و گشودن خون حنایان بکن کرد. ناله میکرد که ای کشته لب تشنه من  
شد مثل قودل بود و دشمن دشمن نا ابا عیسیا که البتة بنوا منه و  
البیت علی صغیر منتهی با ابناء انظر الی قدسنا المکسوة و الی اکبارنا المکسوة  
و الی صغیرنا المکسوة و الی انبی المکسوة قال لکرامی قد دقت حید من هذا القود  
و سالت حید سمعها الجفون الخ طوطی طلی اللسان حسین ز اشک  
از عینین جاری بود و بر سر نقش پناه و داری کبر و سوگواری نوحه  
میداد که ای پدر کوار بویامه عذار دختر صغیرت ناجاه به بدی  
پوشا بیدند در کوچکی مراد دل و دینم و دینم و زار و الیم کرد و بیدند با ابناء  
بعد از نود و این سینه های نیز و تار کبیت که جانب ثابت باشد کسان و کورگان  
و زنان را و کبیت عزیزان تو که سبیل بر منما بدما تشنگان و اسیران را  
ایچان بد کو سواره و زبوم را از کوش و بر خارت نمودند و چادر و  
لباس و مجمر را از سر و بر و بودند ای پدر جان با مشاهد مبهز ما به  
که سرکها ما اهل حرم برهنه از چادر و حجاب کرد بد و دل های اهل بیت  
محرومانا قشیم و تشنگی کیاب و غمیده است با ابناء ابا ملاحظه مینماید  
که دست جفا عزم حصه صغیرت اما مل و ملول ساخنه و ماد و ما تم  
دیده ام را از قشیم و الیم کذا خننه مر فاعی لم لعن را بچان بدی کرد  
به نادر شدیم ناچار و چار خوار قوم اشترا شدیم و دسان حضرت توبویم  
عزیز اسر و اسیر و خوار کفاد شدیم از کلام ان صغیر امام دوست  
و دشمن بالکلام کران و ملول ناه و داری مشغول بودند و اشک حسرت  
از چشمان بر صورت جاری مینمودند نا نا ها از جری قنبر للعین و قال از منبر

خون کجاست بر این اشجه بنده و کور  
بهر روز تا سبیل از حنایان بکن

وقتی  
احادیث حسین کجوری فرزند مردم حاج اسمعیل کجوری  
کجا خانه مبلور که سجد اطمینان

الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

وَابْكُوا عَلَى سَيْدِ الْجَاهِ مُعْقِلًا فِي أَسْرِهُمْ مُسْنَدًا لَا نَاحِلَ الْبَدَن

نادی منادی به بالرحیل و المیسر منکوا و اذکوا فانت البیت الی الشاؤ فو  
فنت بین بدین و قانت لکنا هذا سائلک بالله و تحک رسول الله انتم اليوم  
مقبون نام و ایلون قال بل و ایلون قانت با هذا اذا عرفت علی الرحیل سیرا  
بهذا القیوة و انتر کونید عند الدی فایه صغیر الین و لا استطیع الشکوف  
ذکر من پیش از ایمان در میان سلسله اسیران مر فاد کرد که ای فان اسیر  
منادی امیر ندای الرحیل در داده و ناید ناچار و دوبراه او در بر خیز بدو  
سوار شود کشتگان را و اذکاد بد بکن و بد که وقت تنگ و زمان درنگ  
نبیت مشغول و لعن چون پیل الرحیل میان زنان فناد شوری  
و نفع شود بچان فناد هر شاه نادر از تن صد بلان گذشت هجران  
میان روح و تن و جسم جان فناد هر خنری به بگری هر زن از تن  
هر شاه کجدا بر نوجوان فناد تفرق ما و دانی و دختر از پدر  
از ضرب سبیل و طعن سنا فناد هم صوت الوداع زمان و زمین گرفت  
هم بند الفراق بهفتل سنان فناد اه اند می که چشم از دختر حسین  
بر نوجوانان زنان ناگهان فناد افغان نمود و از دشمن بگری گرفت  
چون طفل اشک در دق سار فناد که دون بحق و بجد کلام من  
رحمی نا سخی من و بر کلام من دختر عزیز چنان اشک و نراز عینین رو  
سار دبان نمود و فرمود که ایفلان قودا بجد و ند مناد و قسم و بجد  
خانم به غیران سوگند است که اسر و در این بیابان مکان ناید نمود با  
اینکه بدان خواهید بود اگر ناچار فادامت بناید کرد و دوبراه ناید او  
و در دقت غلام و خان مبد این جمع زنان یریشان را بر داید و بر بد مثل

کاین جمله و کلام و کور و مشهور  
با سبیل سجاد علی بن معلوف



بسم الله الرحمن الرحيم

وَأَحَرَّ قَلْبَاهُ وَأَحْرَزَا لِابْنَتَيْهِ سَكِينَةَ خَاسِرًا وَالِدَمْعُ كَالْمُرْنِ

در این محفل بگذارد بدید که دست که ای بن دندان سپهر شادان کای مد  
و که یک صغیر از تاب سپهری طافت مسافرت نکست زیرا که من از اطفال  
شکسته ناله صغیر و خورد سلام و از دست بر قوم صنادک سپهر گرفتار تاب  
توان سواری سرشاران نذارم تا غلوا می بالید و زین بازگونی عید و از وی  
ایک علی بنه بدیع مدد و زین ملک بله و زین استایس به فادامت عید استقامت  
عنکم ذمائی و دخی رباعی **لَمَّا لَقِيَ** بنوم بدید و در خود احسانم  
رحمی بدید و کرنایم فائز بدید بمانم کو بکنم از سوز جگر که برید بجا  
**ایضا** من بیکم بدید سرهم رفت است کس بر من این بیکر صد چال کس  
خونم نه بکردن کس استاد مردم جان دادن و دینت حسنه هوس است  
ای به سرت مردمان بامن بقیم احسان و محبت نماید بیاید و مراد  
نزد بیکر به سر بیکر اگدا بدید تا در مصیبتش کران و از وحدت شهید  
افغان تمام و فوج سرهم هرگاه از شدت غم هلاک شد و مردم خونم  
در کردن شما نیست و اگر که جان بدید مردم بدید بیکر و تنها در این محفل  
بیشیت مدد بماند و بعد ها عنه ولادت باینها الحسین یا استجار شبر و  
فَضْلٌ نَدَا فَا تَلَى إِلَهُهَا وَحَدَّثَهَا مِنْ غَدَائِبِهَا أَوْ أَمَّاهُ كَمَا سَمِعَتْ حَانَ سَوْدُ  
بیان سغله امر و زان دخت صغیر و بر قلب سادگان و صبا اثر شود  
و لهما ان سبام را که از زمان در مثلکاه مواطنت نان بودند بکرد  
بناد و دظالمی ست مسم کثود و کربیا نشد و اگر با کراه تمام از نشر  
امام هم دورش نمود و از وصال بدید هم دورش کرد فقال له یا هذا ابن  
أَخَا صَغِيرٍ أَفَلَمْ تَكُنْ تَوَاقِفُهُ قَدْ خَرَّ مِنْ قَدْرِهِ وَكَوَدَعٍ مِنْهُ كَأَنَّكَ لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُهُ

می گفت سگینه که نشسته بود  
چرا که در دین معصیت خود را

بسم الله الرحمن الرحيم

فَقُولُوا ضَعْفَةً بَعْدَ حُسْنِ لَيْلٍ وَازِلْنِي دَائِعًا فَلَئِي وَآخِرَةٍ

السناء فطنت محضات لیلله کانه کان قریباً من نسیه فلما وقعت عینا ما  
علیه حسن. انشأت تقول شعر عربی یقول ساعة بالهوق لا ترکونها و  
و یقولوا بمن بالهوق غانت لثونها احادی مطاها هم توقف هبته اوج  
فمنهم افعه شونها و انتم اکما فطعنهم بالهوق فماتهم لو انهم بد  
فنونها از هم بنام و انشأت یساذر علیهم طوبی الفطر طال انبها او  
دع صیغارا بالهوق نذبحوا انتم شنانا اها فالتهم صونها انکاه دخت  
شاه شهید متوجه سادگان سر بد که امر و هرگاه در این محفل نباید توقف  
کرد و بناچار باید و بنام او در پس انقل مثل مهلت صید مانع نشود  
بلند براد و صغیر هم ارم که شهید از تیر تیر امیر کرد بداد و بداد بنام  
و ذاع و حسرت بر پیش کشایم **شعر** **لَمَّا لَقِيَ** افسر مهلتی تا که به بدیدم رخ  
بیکوی ببرد من صغیر تا که دوم بدن قدیمی سوی زرد لب بلبیدی برود  
همه را عن بیکدم مهلتی تا که بیوم نفسی شو برادر چون از سادگان  
سنندل مهلت و حسرت و ذاع برادر حاصل شو چید کام برداشت و  
بر سر نفس برود گذاشت گویان کویک شهید جعفر یا عبد الله باشد که در  
دامن امام از تیر شهید کرد بداد باشد قدیم و هویت حیرانه حاصل  
چون چشم دخت صغیر امام بر بیکر خونین برادران ناد با جبر و حسرت  
تمام حاصل این شادان را نمود **شعر** **لَمَّا لَقِيَ** افسر مهلتی تا که بدیدم  
خاندان مکش ما را مکش از دانه بازا الا بکار و زان محمل نه بندد اسیران  
دنا و کربلا را مکش و شهیدان دام بدیدم کم از جان و ذاع اولیا را دی  
مهلت همکد ناموس همی دست سزای حبلارا اکمال علی را نشسته کشند

من از زبان دانش خدایت  
که بدیدم بدیدم و در بدیدم

شعر

مکرر

مکرر



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

ابعد صواب و خیر فی الجائز جهر و بنظر الطایع و بر ممتنی

بودم بخواب صحت غایت نادر  
باغی هم برای سلطان مجاز  
افغان که عزتشان کنونی جایت  
ان نادر همور چشم و اندیشه

نکردند از چه مدون گشته اند که بر این خفگان بترکان کشد سرخ هوا  
باند عرازا و بیکان ستم کشند بکسر صغیرا صغیرا لطفال ماذا بد  
هفت که نامن بکروا به به بدین سپردی طفلها را فامل کن بوسه بام  
بوم صغیر گشته از بر جفا را قال آردی تم انها لکمنه لکمنه لکمنه لکمنه  
تم احسنه و دهنه به جنینها و جعلت فمها علی حجر الشریف و نادت با به  
کوانی احببت بطن المقام و نادت و ان التبعاع باکل مزاج و بطن الفرج عند  
لحم المقام معن دای کوبد که ان مظلومه به بد مکر و دگر در دای  
بوسه باندگاه سرش را از دوی خاک بر داشت و بر سینه گذاشت پس بگریه  
بلبل کرد و در بر کشید و همان خود را بر کوی و بد اش نهاد و زبان  
بنوعه کشاد که ای برادر اگر مرا بخند مبرم کند که در این محراب خدمت  
تو اقامت نمایم هر چند کوشش مرا دنده کان می خورد و ندا بلند و سبغ  
مبار و ردم و استقامت و نذر تو را اختیار می کردم آنها آقا و احواله عند  
عبرها فیه لک و هاهنا نیا فی الرحیم کجا و ب نیا علی کسیر قد تو ناها  
همز که لا تخامل و لا هی سرخوله و نا فیه ما اجی مع هنر لها صغیرا و فیه  
فلا ادر این بریدن نیا اهل العینار لکن چه حاره دارم که او را از این  
دنا و بد ست غلام گرفتارم و در رفتن از خدمت تو ناچارم اکنون شران  
به محل لا عز و دقتا حاضر کرده و کوفتیا ناکبار ما را با جبار و اذ به  
و ازار و بره خواهند آورد و شعر لعلی بر ندا اهل حر مرا بستیم جاتا  
شام عمر ما را کرده شام شد با کاش تمام کورن به کورن و نا حله و نا  
دنا چه کند نا بشر سخت و مستحجاب کاش به مردم و این داه می نمود

کاش

والله فاطمة الصغیرة تنوح علی لحسن کتیب القلب ذی شجن

لنرینک  
کعبه جبرئیل

بن فاطمة البکرة کتاب کمال  
تقدیر تو که نیست کفیل بنام

کاش و نذر تو ایچان برادر بودم پس از این ناچه شود عادت تو هر نو  
روم اکنون لبو شام جفا از بر تو فاقرا جید رسول الله و ای علی المرتضی و  
ابی الرضا علیه السلام و قل لهم احببوا کتیبکم حالها و قد خروا اذ بینها  
و فصلوا لخلقها تم انها و صنعت فمها علی شقیة فاهما الشاؤن للعبان  
و حلت بها عنه و اذ کلمات برای برادر جان سلام مرا بچیدم رسول خدا و بد  
علی مرتضی و ما دم بتول عذرا و فاطمه و صابر سنان و شکانه ذلت حاله  
پریشان مرا بر ایشان بیان نما که دو کوش خواهر مرا دانه کرده اند کوشوا  
اش را بر دند و خفا و زود و مجاز بر دسر کشیدند پس از دخنر مشاء  
سپید و دگر در دنا بوسه و لبهای خود را بر لب و دها نش نهاد و سبلا  
اش را از دله واه الی اذ دل نقیده کشاد ناکاه سار دنان پلید و در سپید  
و هنوز کف نکو بود و دنا ع برادر تمام نکو بد بود ناز و لبش را گرفت  
و بقوت کشید از دگر شدت اجبار خواهر و برادر را از هم جدا کرد و بپای  
و با اذ به و اذ دش بر بشر سوار نمود پس از سواری در عین افغان و زاری  
ملفت حبس صد جاک امام مظلومان کرد بد که عزبان بخاک هلا و طید  
و در خون ناک فلطیبه فقال انت ابناه و دعتک الله فاقترک التلم و لا  
خولد لا قوه الا بالله العلی العظیم رفاعی لمو لفس کچان بد ترا  
سپردم بخدا و فم زبرت بجا نب شام جفا کرد ند مرا جدا و کوفتیا ناک  
کز جان جسد از روح شود جسم جدا مترجم کوبد معنی نما داد که این دنا  
مرفوم هر چند مفصل است ولی نام این دخنر صغیرا امام مظلوم اذان  
معلوم نکردند از این همه محل خواهد بود و محتمل است که سکینه خوانون

و اند



وَسَخَّيْتُ أَبَاهَا بِأَبَاهُ أَمَّا مَنْ ذَا يُجِودُ عَلَيَّ قَبْرَ حَبْنِي

بجای خود می ایستد

نامی که کند به نشان نیکو  
زیر که خیر را سبب تمام

باشد چنانچه این اصحاب مشهور و معروف و نامت و معروف  
که سید مرحوم مرقوم فرموده آن سنگینه ایست که حبیب الحسین را جمع  
قدس من الاخرین و حق جبرئیلها منتهی ما بلکه بعد از ورود دالاه در فلک  
کشکان خردش اصفان مریدان ایشان در مرید خرافان و تاران و  
برادران و پس از شکایت عهده صحران بیت کبری مجیدش محمد مصطفی  
ناگاه میکنند دختر بلند اختر حضرت علی عیضا به پیکری سر بلند و دین و بد  
و جسد صند باره بد و دیر او و دوست محبت و در کردن آن حضرت کرده  
بود و کریم و زاری و ناله و سوگواری میفرمود به نحو که صفا کریم و ناله  
دوست و دشمن و خردش مرد و زن از هر طرف بلند بود و چون کسی  
از اعراب مشرب جمعیت نموند دست جناب بر دوش کشودند و با جبار و از تبر  
و ازاد بسیار او را از نقش مطهر بد کشیدند و دو در کرد آمدند با بجلد  
معناوم این دوات مرقوم و عبارت سید مرحوم این سنگینه بعضی مضامین  
نوشته و جمیع اهل زمانه مرقوم داشته اند که از پیکری سر بلند عیضا  
در فلکگاه هنگام و ذاع آن دختر و معجزه ظاهر کرد بد یک چون میکنند  
دست و کردن بد و داوده بود اینجا به دست بد اللهی را و در  
حما با کردن دختر کرده چنانچه در حبوتش محبت میفرمود از کله سنگینه  
ایستاده منتهی میشود و محبت همین کرامت که مبارک است کند و سبب  
دشمنه در امت شود چنانچه از عمر جمعیت بودند همان کودن خور سال  
سنگینه نال زما بون بلکه با ادا دات تمام از ریح عیضا امام تم کشیدند  
و این کرامت سبب جمعیت اجتماع کرده بد الا کشید و دور کردن دشمنی

إِلَيْهِ صَوْنًا حَبْنُ لَمَدَ أَصْحَابُ كِبَرِي الرُّومِ فِي الْمَدَن

بجای خود می ایستد

ای صاحب کبریا ای صاحب کبریا  
تو که هست دشمنان تمام  
بودی بشی و حق عدت اما  
از تو عیضا خوار و خجله تمام

صغیر و اسیر محتاج بقوت جمعی کبر نبود بلکه بکرات که جمعی از اهل خبر  
نموده اند از سنگینه مظلوم که فرمود هنگام و ذاع پیکر بدید کورم و در  
فلکگاه و زمانه که در بر داشتند صد حبیب جان و دالاه را و کریم و زاری  
میفرمود از اینوه مصیبت غم و اندوه بهوش کرد بد و از نوحه خردش  
او میداد و خاموش کرد بد و در حالت از حلقوم برید حضرت صند باره  
شدند که ایستاده بعد از مراجعت از شهر در مدینه سلام مثل شب عیضا  
بر نشان و از این پیام دوستانه را نگاه کردن و بعضی گفته و نسبت داده  
اند که زلف و سر بر این امام مظلوم عیضا بن مشاع دانستند که در شهر  
بیت نهما شیرین عذاب مایه فاذ کرد بد و اوست عیضا بن مشاع بن مشاع بن مشاع  
و اما السبط الذی من عمر بن نسل و بنی الحیدر بعد الفیل و بنی الحیدر  
نسبت بد و عیضا بن مشاع بن مشاع بن مشاع بن مشاع بن مشاع بن مشاع بن مشاع بن مشاع  
مقصود ستم بر عیضا بن مشاع بن مشاع بن مشاع بن مشاع بن مشاع بن مشاع بن مشاع بن مشاع  
و شهر و این شهر از علی بن الحسین علیه السلام و جمیع بنی الحسین بنی  
که امام تمام از نابنا کید و این پیام و تبلیغ سلام و کلام بهر یک از آن برارد  
و خواهر فرموده باشند که بیمار کرد امام بن الحسین بن مشاع بن مشاع بن مشاع بن مشاع  
احتمال فرموده باشند خوانون بدستان از زنان اهلنا و نمایند نا احد  
از منونان کبر پسین بر امام مظلوم محرم و بی نصیب نباشند با عی  
منظور فلک شاه دین خان جهان ایچان جهان فذای جانان جهان  
نابیک چو بد نشسته شهیدش کردند بکاره خراب میشد از کان جهان  
محلی بدست دشمن بر فایز زانده بن قدامت برین

بجای خود می ایستد  
تو که هست دشمنان تمام  
بودی بشی و حق عدت اما  
از تو عیضا خوار و خجله تمام



نکته  
در بیان فضیلت  
مصابین

فَلَيْتَ عَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ نَظَرَهُ عَلَى وَالْفَاجِرِ الْمَلُوكِ بِلَبْنِي

بسی مصابین فلکاه است منقول از جناب سید الشاهین علیه السلام  
مقدّم المصیبتی صریح جز هیچ از معصومین تفصیل کرد مصباح  
الامه مرقوم نموده ام یک از کتب که کنندگان بسیار در عالم که از غم و مزارق  
و هجران بیشتر از دنیا به وایام و اکثر از زمان را کربان و اشک از عینین  
خادری منتهی جناب سید غا بدان و امام ساحدان یعنی علی بن الحسین علیهما السلام  
بود که چهل سال تا کثر از مزارق بگذرد مصیبتان سرور و مدینه پیغمبر کرم  
کرد و هر وقت از وفات که صدقات استرا در راه اسیران در هر شهر و دیار  
بخواطر میاوداد سر از دل پر زد می کشید گاهی که از جراحت به شمار  
احبانه و ظاهرات نادر منتهی به پوشش میکرد بد مکرر مصائب اوده بر  
ال رسول را از کربلا تا بشام از برای اولیاء و اصحاب خویش مد کور مستوفی  
و ثواب اخلاص قبول را بیان میفرمود چنانچه قدامت بن زامله بن قدام  
در ضمن حدیث طویل حاصل تا این ابن اشعار از اذان نیز کواشونده  
در وایت نموده و این کربان هر شهر و ایام بکربانای ترجمه و تفسیر مینامد  
اغانه مصیبت شعر عربی را و قد کلاوا امر السنان برایش  
بزرگم العکایکان الکلیله الا نتمه مرنا عی لمو لفر عفی عند  
چون تاج سر نیزه سرشته کردید خوشی خون مخفف از جرح دمید  
پنداشتند که شد مناسبت سزار که بر سر نیزه ثابت بود و رسید  
قد راسه من فوق راس الفناء و قد جردت الفناء علی غیره الا فیه  
پس این سرشاه است عیان بر سر نه تا هر شده ثابت سباده جدی  
از زخم سر جبین که شوق الفناء است و فلک شده مو کشنده خونین رخوی

اینک است که در دوحه او کربان  
کردند دی جرم خویش

مصابین فلکاه

فَلَيْتَ عَيْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ آتِي بَيْنَ الْأَعْدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

و ذلک طبع جیمه و من یلیق حلیف القراما قال کفنا و لادنا و بن  
بیکر و است کشته اغشیر مجاک و در سنه ستم به سرور سنت مدح  
عزیزان برهنه مانده به دفن و کفن جز خون کلوند به غسل از تن پاک  
نشان علی مناب بدن صواعق مه از بدل انقاض من الشریقه بدنا بر روی  
جما از شران بدیده شد مسکن نازک بدنان با اکراه نه صبح امید عمر متنا  
شد نه زامه و از شام کشته کوفاه و ابداننا بقو علی سر نهیم متنا  
لبنانینا و لم ترکبنا لبدنا ابکاش نهان مجاک میشتن ما بر شمشیر  
منشک مسکن ما مجروح شد از سر عین شتران ابدان زخم منصف سر  
زن ما خواستین که کما طاف طائف علی کبره و دنا به مکان لذی و دنا  
بودیم بر راه شام با قاله واه به چادر و مجروح اسیر و خراگه و خشاه  
از استن می پوشیدیم تا محرم اگر غایبی کردیم نگاه ادا عر غنا و علوا  
بزرگم علوا یضرب لبنا ایه منیا و این همه در دوحه از اهل حرم  
نشاندن و نوحه تا محرم هر کس که بلند نوحه کردی کردند خواش  
دشمن و طعن و ضربت و دم گان رسول الله لم یلحدنا و لا یخول فیهم  
و المرقعه ابنا کونا که بنویم زاولا و رسول و زسل علی عالی و بطرینول  
در حاجت و اهل دوحه این قوه ظلم کردند رسوم قتل و قات معلول  
ا با حبا ما کانا تحبین یقاسنا قصا نهم لرحم نکشتنا اجد کرام وای  
رسول شلین می بود پناه اهل بیت و حکین ما جمع زان خوار و شرا  
کشیم تا سبدها کشته شد از تیغ و سبیل من بعد منینا و هتیک  
سیرا و لو کان حبا ما هتیکنا و لا منینا او کشته قتل و ما اسیر شرا

افام که یک مجتبیان را میباید  
و ان را شمشیر بکوشند و زود

کشیم



نکته  
در بیان  
مصلحت

وَرَبِّبْ أَخَاكَ لِلْحَيَاةِ لَا لِمَوْتٍ تَشْكُوا إِلَيْهِ بِفَيْلَيْهِ رَجَعَ مَوْتٌ

کشم بدست ظلم ناچار و حیار عبد از پیرت بی بد و در بدیم آوردی  
که ما شدیم خاد و افکار از زمانه بن فدا شد کور و فاسد که گفت و  
من و دشمن من زمانه ای که من فرمودند و تاب ثواب نداشت شهید کردیم  
ذکر مصیبت کبری و در بیدارگاه زام نموند که ای اندام بیدار اند و در کمال  
و در غایت شوق و محراب سپید و سپید بد بزم نوایم شهید ساز غما و بر  
و صوفی دکان و افکار و احام بالتمام شربت شهادت چشیدند و اهل حرمت  
اسیر و دستگیر بر شران بی حیا و سواد کردند بهمان صفت حالت ما را  
از راه مثلگاه جوانان بودند تمام اهل حرمت از مشاهد ایدان جوانان  
خود را از شرف بر نهند و خشنود صریح لبو نقش شهباز تا خشنود حق عم  
و بیست تاب بکشد خواهر من سر نقش بی سر بدیم نوحه و زاری میکردند و  
کاری کردند که دوست دشمن را بکشد و آوردند چون دیده کان من بهیار  
تا توان بر احباده چاک چاک جوانان کله را افتاد که همه در خاک و خون  
افشند و در میان اینها بان بی صلوات گفت که متعرض فرمائید تا نکشته بود  
با وجود بکه احبنا ملعون کشته شود و ملعون نموده بودند حتی به کمر بی سر  
پسر به پسر و هم چاک چاک بر تو خاک و گذاشته که افتاب بران می تابید  
و مرزب می نمود و جو اطرم و سپید که کونا این قوم ظالم و جبار احبنا اولاد  
رسول و احفاد رسول و اهل بیت معصومان مثل احبنا اهل و کینه داشتند  
انکه بی احترام اینها را و گذاشته و گذاشته اند مقدار این جناب از مدینه  
حالت عیال و بد و اطفال بی بد آه و افغان ایشان زار و مصیبت کشنا  
می شنودم حیات حاله بمن شداد کرد دل بهلاکت خویشم ارم و سر بر

بیت بنی  
بدر و کمال  
کمال و غایت  
شوق و محراب  
سپید و سپید  
بد بزم نوایم  
شهید ساز غما  
و بر

نقد

مصلحت  
در بیان  
مصلحت

اَسْبَغْ بَيْنَ الْأَعْدَى لَا تُقْبِلْ وَلَا مُسَاعِدْ مِمَّا لَيْسَ بِأَعْدِيهِ

نقد من تمام همه مصائب الام و جمع نواب استقام خود را از اموش نمود  
و کاشف و موش بود و ما شد اشخاص محض روح و بدیم پر مین و سر بدید  
شد که نه جو کنند از زمان عمام و بیجا و خود بکه نایدن بی سر برادر  
حسین کرم را و زمانه و ناله و مساز و در این حالت که از من بدید  
مضطرب کرد و در حید شریف انا و گذاشته و در شب من گذاشته حالت  
نا بقیه جنگ و ای بر نه ای ما را که بخورد و فیض ای نادر کار و بدید و برادر  
چم شد است و احواله و انداختن از کردید و سر بدید است که ظاهر و ج  
از جسم شریف یکشاید لب می نماید با کما بی نیست سزا این همه بد و بی  
نایدی بی برادر که کونا جو ای داغ و دیگر بر بالای داغ من گذاردی  
شعر لعل لبت می نور چشم و فوه جسم برادر تو نادر کاری اندید  
جله ما درم تو حین عذار و بختی پس از حسین روشن بر کشتن کون  
دیده تر داغ حسین و جگر عزیزان سزا بیست و دیگر بر خاک مصیبت  
تو بر سر بر جله و می نمود جز و محرم الا تو نیست هم سفر و نادر و نادر  
و حی جان خود کرد و بجان من کردنت ظل حسین و خایه مرا از سر برم من  
مکنز بجم سیران حشاکم کاند میانه شمع فروزان زارم ایجاد اهل  
بدید و دان چنان بمان و حی جان من که پیشان و مضطر تریم ز غم هلا  
کشی خویش را و من حاضر که جان به نثار تو بپر ای حید عدا و ای  
نادر کارال عیال بنیاد خویش بر ما زان دلش تریم نما که هزار نوحه  
ندادیم و بی تو خوار و زار و دو کادیم و در جواب علیا جناب بنیاد کشاد  
و ناخوش و در که ایمنه ناز و ای بیخته حید کرد و حکوت ارام کرد که

کمال  
بدر و کمال  
کمال و غایت  
شوق و محراب  
سپید و سپید  
بد بزم نوایم  
شهید ساز غما  
و بر

نقد



جاء في نسخة

قَالَتْ عَمِّي قَبْلَ اَنْ قَدْ غَمِيتْ وَلَيْتَنِي قَبْلَ هَذَا الْيَوْمِ لَمْ اَكُنْ

اجتناباً باده نادره و باطن و برادران و اعوام و اقارب و خاندان بپا مان  
بدان کونیه احترام افشاده می بید و جنان ارام رنژاد کرد پسر مثل  
من قابل و بنابر و در دستاشراد معلول و گرفتار بوده باشد و پیکر بدو  
کوادر و فرزند محول بخوار و بدان سنان سر برده و عریان ملاحظه نماید  
و عزت و در بر حضرت حسین را امیر و دستگیر قوم مشرهد این طریقی که می  
و ملاحظه میگوید مشاهده فرما بد شد **عمر بن لعل** بد خیز بول شد  
بلابین در ادبیا قناته العنایه بین یکوزان اسیر کرده و غانکر  
یکسوی خزان بنیم از و فایه بین این سردگما کاشود بن زایر کماک  
امشاده چال چاک زینج جنایه بین صد جاک جیم ناک بخجل و ناجز بین  
از تیغ کین بر زد بین بر ملایه بین بر پیکر برهنه و عریان شاه دین کونلم  
کنه گشته سر از تن جدا به بین برهان مصطفی که فساد و بکربلا نامل  
استقبای صفا کربلا به بین کلکون زمین عریضه خون خدا نکر بر خور نش  
مادر عرش خدا بین این مانده بر زمین که نکشته بین ز کین مدوش  
از عباد و فیض صیابه بین کفیه صبوره باشد و صبر که توان ان را که  
دید پیکر نادان بخون طیان ابد خنر امیر المؤمنین وای اختر برج من بنا  
وجود این همه مصائب و نواب که بر لای طالب سیده که مثل ان را ناکو  
همچو چشم و گوش بدیده و نشنیده و نخواهد شنید من بنابر برای العین  
والعیان بر پدم حسین و فادان و برادران و نو جوانا نثر الحالی بینم  
در من شدت مرز کرفتاری با متوانم در گوشه صبور به نشینم  
**سنا عی لعل** تا بر شهادت با عباد الله شد متغیر فنا اشیا

انکاش و چشم خنر است کون  
دین پیش نفس متغیر و کون

قصاید و غزلها

قَالَتْنِي قَبْلَ هَذَا الْيَوْمِ فِي حَدِيثٍ وَلَا أَرَدْتُ خَصِيْبَتَ الشَّيْبِ اَنْ تَدَقِّنَ

نه الله والله قنیه لکل شیئ اجل لولاه لصار کل الاستبانه فذاه ابعه  
اگر بنودان اجل معلوم که از برای هر کس محتوم است سزاوار بود که منهم از  
کثریت مصیبت شد تخم الحال جان بیازم و خود را فدا بدم سلام و این مشر  
پیکر زاده نایان پیکر به سر اندازم زیرا که جان از برای باختن در کوی جان  
مطلوب است سرک از برای چنین و در خواب استاهم چرا متغیر الحال  
و مضطرب الاجوال بنامم که قوم ضلال اجتناب خیز خود را مد تو ساخته  
و اجتناب کراه امام و اصحاب همام او را به احترام در محرابی کربلا به مثل  
کفر و دین مرغان ناکشند صریح بکار خود بر ناخنده مانا این نامست  
چون خود او را در رسول خدا را مسلمان نرینداشته ناپیر و نا ز اسلام  
انکاشته اند نگاه که دختر حضرت با به تراب فقیر و انقلاب سر دبد حجه  
اضطراب من بنابر را میمید زبان به تسلیم نشود و قسم ناپرورد که ای نور  
چشمان جهان بدان که این واقعۀ تقدیر بود از جناب حق تعالی مفک و محن  
که بر لوح ازاد و مشیت حق تعالی شهادت این شهیدان راه خدا بجهت مغفرت  
جمعی شهبان و غاصبها سر قوم بود و این ماجرا عهد است معهود که خداوند  
دور از پیغمبر محمود و انجنا با از حدیث امیر مؤمنان و بدو و عمویت و  
سید اهل حنین ما خود فرموده که هر چه از تقدیر نیست الا تسلیم و رضا  
تقصا الهی تدبیری نخواهد بود بدان ای امام عابدان که جمعی از شهبان  
و خاصان بندگان خدا که صریح و داسانها موصوف و در درگاه زمین  
دور و مسلاطین عزیز معروف میباشند بعد از رفتن لشکران از این  
بیافان صریح از مکاتبا خود میباشند دست محبت کشا بند ابراهیم

نایب کس بیت من بد جان  
نایب ناک کور و مشیت



اَبَا بَنِی قَدَاوَرْتَنی کَدَا اَوَهی قَوَائِی وَاَبْلَایَ وَاَحْلَی

نکته در این کلام  
که این کلام در  
کتابهای دیگر  
نمیباشد

این کلام در  
کتابهای دیگر  
نمیباشد  
و این کلام  
در کتابهای  
دیگر  
نمیباشد

و این کلام  
در کتابهای  
دیگر  
نمیباشد

منفرقه واجسا ناره ناره و از هر کس که جمع مینماید ابدان چنانچه  
خوبین مینماید و نمیکند و نمیکند و این خاک ناله که بسترین بقیه های روی  
زمین است مد فون میفرماید اما نه رسول الله را بود و بقیه را این تربیت  
منوره می سپاردند و نگاه علامه ای از برای این بتور مقدسه می گذارند  
اما ای مفری دارند که نشانه ظهور بتور بوده باشد و هر کس بخواند  
کرد بد نادر و زینبامت هر چند که اعلاء معی و اهتمام در اخفاء انوار  
کند ظهورشان بیشتر خواهد بود و بنا بر این معنی میدهند میان بدنام و نا  
کوشش و جوش خواهند که نور خود را بنده جوش غافل که هر سه عرض  
عرضه مهر پنهان نشو و صد هزاران سر و جوش و هر قدر که افانام  
و شهود ز نادر میگذرد و شهرت این بتور و صاحبان ان ز نادر تر میگذرد  
و عبود و مرد و شمعان و دوستان بزارت ایشان بیشتر از پیشتر  
خواهد کرد و تا اینکه بمردود و دود و عمارات و فتود و ان بناد و  
و در خندان و باغات و دوان پیدا میگرد و حصرا و لیا و ما من خا صان خدا  
ی شور شعرا و لغز مرچند بخاک کربلا کرب بلا است اما  
بخدا که جای خا عیان خداست بر اهل کربلا و حبش است بقیه من مونی  
بلا ز نادر است انگاه بضعه بتور عذر از حدیث امین را که از حضرت  
جدش رسول خدا ص منقول نموده بود و او است که در نیز جانه کر که در نا  
شهادت امیر مومنان صدق این روایت از شاه و لایب سوال نمود و  
و مصدق نمود و بعد از ان فرمود ناز بیک کانی و پیش از اهل کربلا  
هَذَا الْبَلَدُ لَا مَخَافَةَ مِنْكُمْ نَحْنُ نَحْنُ نَحْنُ نَحْنُ نَحْنُ نَحْنُ نَحْنُ نَحْنُ

اَبَا کَبِیْلَ اَصْدَعَرَ الْکَبِیْلَ نَحْنُ قَرَاهُ بَعْدَ هَذَا الْیَوْمِ بِکَفْلَی

نکته در این کلام  
که این کلام در  
کتابهای دیگر  
نمیباشد

این کلام در  
کتابهای دیگر  
نمیباشد  
و این کلام  
در کتابهای  
دیگر  
نمیباشد

و گویند بنده خود و فرمود که اید خن من کوبای بقیه تو را با سا بر ناز و خن  
و خواهر ان اهل البیت را و اسیر زاده و مستکبر قوم شریر که در همین شهر  
کر نه گرفتار شده اند می ترسید که با پانال ستم و جنای اهل ضلال شود  
پس صبر کنید و تحمل نمائید و بفرزندان من و بره نادری فرمائید ای کسان من  
بر این نوا بیدار و مصائب بختیار که ناچار دنیا خواهد سپید شد  
که ان اخوانی که بدو تو افیا الله فلو الحبه و بری الله ما لله علی ظهر الارض  
و مومنین را غنیمت و غنیمت بقیه و بقیه ای بقیه بقیه اخذ از سکا  
و انما و خالق ما شواست که عزیز شما الله و اهل البیت رسول الله و شمعان  
و دوستان شما در ان روز بزرگ و زمین بکفر و دست خدا پیدا خواهد  
بود و شما و شمعان شما اولیاء خدا بید پس باید با اقتضا و بلا بپسند و  
با ناز و محبت نادر محبت بکشد و شمعان هر که بوطالب لیلای دست ابرم  
بشیرش میدهند هر که در این بره مفر و بر است خام بلا بیشترش  
و صد موقوف کوفیل که علاوه بر اینچنان امین از بجز محمود و نایت  
نموده و بعلیا جناب بقیه عرض کرده بود این فقرات ملا کوه و این امین  
مومنان و نیز بید جوانون و فرموده چنانچه بنیاد کربلا برانده فرمود و تا  
ان بقیه را ترجمه کرده ام و در کتاب مصباح الامم و کتاب ذکر المنین اورد  
و جمع نمائید خلاصه الکلام مصداق کلام امیر مومنان ص که بیست سال  
پیش از نوع کربلا واقعه و در اهل بیت خود را در کوفه خراب اهلها و نمود  
و از باب اخبار بقیه بنی امیه و بر نادری فرموده و بخاک کربلا امیده  
معلم خوانند و بنشیند خواهد کرد و بلا لعنه الله علی القوم الظالمین

و این کلام  
در کتابهای  
دیگر  
نمیباشد



وَأَزَلْنِي أَخِي مِنْ بَعْدِ عَزْلِي هُنَاكَ بَيْنَ أَهْلِ الطَّعْنِ وَالْأَخِي

وَأَزَلْنِي مِنْ بَعْدِ عَزْلِي هُنَاكَ بَيْنَ أَهْلِ الطَّعْنِ وَالْأَخِي

مجلس بیست و هشتم در مروت و اهل بیت مروت  
خراب تفسیر روایت مسلم که در چنانچه در بخارا است مقدس است  
بنا که در صبح انا بیت اجنادال رسول و بحکم عقل روشن و اشکال است  
که اطعام کمرستان و پوشیدن برهنه کان و عطای مجناجان و غیران  
و ازاد نمودن اسیران را ب این بر تشنگان خالصا لوجه الله و مرتبه  
الله سبب ختم قد و مقام و جاه و قرب و درگاه اله است خصوص  
اولیاء الله و عزیز و ذریه رسول خدا و دوستان اعیان جناب بنوی  
عز و اه که موجب ستکادی و در جزا و ثواب و خول در جنبه الهی است  
و هم چنین از دانات و آثار واضح و لایح و مبرهن و بدیداری شود که  
منع غذا و طعام سبب از ابتام و برهنه کردن مردمان خصوصاً بزرگان  
و اسیر کردن مسلمانان خصوصاً انا بزرگان اهل جهانباب نه داد بر تشنگان  
خصوصاً کودکان و ازاد را اسیر و بندان جزا بزرگ و محشر بجز عذاب انحراف  
و خلود در آن چیزی نه خواهد بود چنانچه زن و مردان و کودکان و سبب  
در حق الله و اولاد رسول الله کردند و ازاد بزرگان بر ایشان بستند تا اینکه  
مردمان از خان سپرد طعمه نمیشدند و زنان ایشان اسیر و دستگیر  
گشتند و نگاه زن و کوفه دست و عطا کشادند و لغت لغت زن و جوز  
و خرمای بیال و لایه دادند اغنام و صبیبت با عیالت مولف  
انا که در حق بکل خلفند امیر خود قاسم نمیشد بر شاه و فقیر بودند  
کر سنده نابین ششمه روز تا سبز جان شد و سبب از این بهتر چون  
عز و بستان ابقرات ناز و سود بستان کشاد از پستی ذات ان برد

اینست از توفیق ما و خداوند  
ناچار و عبادت مسلم است  
بپوشیدن برهنه کان و عطای مجناجان  
و تشنگان خالصا لوجه الله و مرتبه

فَاكَا فُلِي أَخِي فَاكَانَ فِي خَلْدِ ابْنِ أَرَاكَ وَمِنْكَ الرَّاسُ لَدُنْ

فَاكَا فُلِي أَخِي فَاكَانَ فِي خَلْدِ ابْنِ أَرَاكَ وَمِنْكَ الرَّاسُ لَدُنْ

استان و این در لباس ان کمر اسیرشان و این داد کوه انکار  
جنان خراب میگشت سراب بنیاد مکان بر نادمی بود و براب قاله  
نان و جوز و خرماندهند برالایه تراب و لا در تراب و بی الحیا  
عن مسلم الجصاص قال قاله ابن زید لعل بالکوفه و بنی انا اخص  
فأد امر جناب الکوفه فاقبل علی خادم کان معنا فلما لای اری الکوفه یقع  
در کتاب مستطاب بخارا و انوار از بعض کتب معتبره از مسلم که کار در این  
نموده که در ایام ورود اهل بیت امام تم در کوفه خراب من بحکم این زمان  
مشغول که کاری و تفریب و اب و الا مانه بودم و ان ظلم انا در امرت  
مردم ناگاه متکا اهلله و خردش مردمان و دلوله مردمان و زنان و  
و نضره شتران و شبهه اسبها بکوشم رسید چنانچه هوشم برید از خداد  
که ما مورد در مواظبت امور ما بود سوال کردم مشعر مولف  
کاین غلغله از چیست که در کوفه بیاست و بن زلزله عظیم در کوفه جرات  
از هر حق خردم ابلد کوش خود نفقه صورت شو و محشر برخواست است  
عظیم است و این شهر مکر اکبر و ترکی الناس و متکالی شد است بل شهر  
نغان و ناله شد کوفه جزا و بن زلزله اکبر نمایه کم و کاست ان خادم که  
از ملازمان پسر زاده و بال رسول الله در مقام عناد بودند زن برید  
در جوابم کشود قال الشافعه انو بر این خادگی خرج علی نرید فلما و نضره  
الحار جی فقال الحار جی علی خادم گفت که اسرو و در این ساعه وارد و در  
و لا بت کوفه بنمایند سر یک نفر از خرد و کشتگان بزد را بر سپید که  
اما ان مرد بزرگ خارجی که است نا و چیست که بر مثل بزد سلطان بخاری

مهر و عیان حضرت موسی  
و انان که بیان نموده اند

اینست از توفیق ما و خداوند



كَلَّا وَلَا خَلِيلٌ يُلَاحِظُنِي وَمَلِيًّا مُتَبَكِّئًا وَسَيِّئَةً وَلَا تُعَاذُكَ مِنَ الْوَكَنِ

ما که بگویم  
که من را  
هیچ دوستی  
نیست که مرا  
نگاه کند

امان نه گمان بود که من را  
بنور ستایش تو خونی نیست

خروج کرده و سر بر اطاعت او در بند آورده و غایت حکم امیر مفعول از بیخ و  
شهر کن کشته و او را در خون خشته اند شعری که این را گفت چون  
خود می بیند نام او جلی است سبطه بن جریس بن علی است امد از شهر  
در این بار غایت از بیخ کن شد پاره ناپ فرکت الخادم حتی خرج لکند  
و خج خج خج علی عقی آن بد هب و غنای بی مرال یحیی و خج خج خج  
الفقر و تنبالی لکبار بنی مسلم مسلم الا نایان کوید که چون اسم مبارک  
حسین را شنید بر خود لرزیدم و از هستی خویش نا امید گردیدم و چون از  
خادم ظالم می ترسیدم ساکت شدم و از خوف م در کشیدم تا آنکه خادم  
بیرون شتافت خاتم اسباب یافت از کثرت این مصیبت و دست کج  
الوده خویش را با قوت چنان بر صورت زدم که گمان بود دیده گانم کور و نابو  
مورد انکاه و ستیحا خود را شسته شویادم و از راه پشت همان مقرر نا  
مهیون رگ بر بیرون نهادم و در خارج کو فرجانی که او را کاسه اش می برد  
استاد جمعی کثیر از مردمان مشرب را منظر آمدن سرها و سپر آن  
رسول و مترصد صول احقاد بتول یافتیم فیکما انا را یق و انا را یق یق  
و صول السبا با و الزریر اذ اقبلت عوار یعیب شقه تحمل علی اذ یعیب جملا  
بینها الحرم و النساء و اولاد فاطمه علیها السلام پس جمعی کثیر و جمعی صغیر از کوفه  
مشرب را از برادر میزدند کرده کرده ابوه کرده بد منظر آمدن اسیر و مترصد  
و صول سرها را رسول بودند شعری که این را گفت مردمان دیده بود  
منظر آن رسول من پیچاره ملول از غم بر خود مشغول مسینه براتش  
الله کلا از غصه کباب داشتند دره اولاد علی چشمه براب تا که از راه

وَأَمْ كَلُتُمُ نَدْعُوا وَفِي نَاكِسَةٍ يَمْلِئُهَا لُحْلُ الْعَارِضِ الْهَتَنِ

همان که  
بگویم  
که من را  
هیچ دوستی  
نیست

همان که بگویم که من را  
هیچ دوستی نیست  
و از رویه ما بر ایشان  
و غایب ترین جان و بیچاره  
محبی سلیمان دل ناکوست

چهل اشترده وارد رسید پس چهل برج بر اختر زد سر کوه دمید حق احمد  
العلی اولاد بتول جمله در بار گرفتار و عزادار و ملول این زن از داغ  
سیران ز برادر نالید و خنجر بر پیکدم زد و نالید ان بک دست عم  
از بهر پیکر سر داشت این بک ما تم عباس علی اکبر داشت ان بک کینه  
بزم خمر چه شیران اسبی خسته زار داند جوانان شده پیر و از این  
الحسین علی یغیر یغیر و غایب و از داغ خسته ما و موقع ذلک بینک بقول  
شعری که این را گفت نایان الشولا سبیل یغیر نایان ترا می خدنا فینا  
لوانا و رسولنا یجمعنا یوم الغیبه ما کنتم نقولونا نسیرنا علی الامان  
عاریه کانتام نش بینکم دمایا فی ائمه ما هذا الوقوف علی فک  
المصائب لا یلبوا داع نضیفون علینا کفکم ترجا و ائمه فی غیاج  
الان فی شبنونا البر جگر رسول الله و نایان اهدا البر تر نیک المصائبنا  
ان الله الطریق قد ادرنا و نایان و الله هینک استار المسیبینا راوی  
کوید از نضو گرفتاری الله و نکر مصیبت سو کواری اولاد رسول  
الله ملول و مشغول بگریه و زاری بودم واه و افغان می نمودم تا کامد بد  
حجه خدا مبارک را که که کردیم بی بی بر سر دگر و نکوش نشسته و از کثرت  
مصیبت مشغولاه خسته میاد و علیل مانند اسیران ذلیل دست  
و کردن مبارک کن ابا علی با معه بسته بودند انجناب ابر و رحباز شرعی  
سوار کرده و پوش و اسباب فروش و آنچه ما به اسبابش سواران است  
نداشت و از دکنای کردن از پیشتر خون جاری و از دیده گان حق بینش  
اشک خونین ساری بود و نا این حاله پریشان از کثرت مصائب احران



حاجت منجبت

اخي ابني يا حسين لقد تجددت لي اخوان علي حزين

و بعد از آنکه از آن گریان گریان میفرمود میفرمود که ای امیر  
مردم من بپند که درین بر من بپند که درین بر من بپند که درین بر من  
رسول کشید تمام عزت پیغمبر در حشر جواب مصطفی ناجر عبد  
کریم کند ما و شما را بیکر بر چوب جهازا شران جهازا دبد ما را از پیغمبر  
منزل و کثرت ای الی امیر ما در حق چون نشد در مثل کشید حسین ما در حق  
بجای نادر از فضل خود اسیر ما شاد بد تا بدون این گفت بگفت آخر بر سر  
ایا بنور رسول خود جاد حکیم یا آنکه جزا خورد همچنان زار و هیر نا حشر غم  
کرد بلا نادر و استحقاقه کند پرده که میخواست قال و صفا اهل الکونین  
بنی و نوری لاطفان الذین علی الخامیل بعض الله و الحیزر الجور فضا حن  
ام کلثوم و قالت یا اهل الکونین ان الصدقة علینا حرام ذاتی کوید که چون محل  
کوفه از مردان و زنان حالت بیتی اطفال صغیر و پریشان عیان سیر مشاهد  
نمودند معینند تا پسندیدند خود را از دیدن ترحم و اعانت از برای خود  
دیدند لازم العیبه صدقات نمیدادند دست عطا کنند و با عطا د  
باطل خویش دستگیری ای تمام صغیر و فقیران سیر می نمودند لهذا لغیر لغیران  
و منیر منیر جو و نادر و نادر حرم ما بدان محل نشینان عزت و عصمت میدادند  
و بسا بود و زبان بجواهر غای کشادند و لغیر آفاق فریاد و دست ندادند  
سمله نواز شمراده گریسته که ذاره بنار سر کس برهنه که سر را گند بر سر  
صد پر من حق بر پوشید بنیاز اخرا صغیر عصمه الله الا کبر و در حشر بنان اخرا  
و الی الاملا عظم کلثوم خوین حکم از مشاهد این حال متعبر الا حول کرد  
و منیر کشید که ای کونین بے ننگ نام این کونین صدقات و خیرات که موافق

که خان بردای حسین طلاق شد و زاده کرد کلثوم

ما را از آن

اخي عبد الجدد الوصای و ضدکم کتاب الحزن البتة

ما را از آنکه بر ما عزت ما شرف کونین حرام و نا کواد است شعر لوفی  
ضدکم و حوزال علی بیت منیر از سلطنت شان و کونیت ذکوة مال  
و از آن و غلامان غلامان را سر را باشد در شاهان نرما ای کونینان  
رسولیم و صلیب جلد و بطن بنولیم و صلیب کشا اگر دکنه مشهرا نشاید  
ابر که در نور ما که ای عاقل جمع پیش پیل است بدست خود پیشتر از یک  
و صارت تاخذ من یبکی الا طفال و انوا هم و ترجمه بیه ای لا یجرو الناس  
بیکون علی ما اصحابهم برام کلثوم از دست و دهان اطفال معصوم و حرم  
و نان که عطیه کونین بود می بود و بر زمین می افتند از اقوال و افعال آن  
مستمند صفا کونین باه و افغان بلند کرد بد تم ایام کلثوم اطلعت  
راستها می خیل و فاکت هم صفا اهل الکونین بقتلنا رجایا لکم و تنکیا دینا لکم  
قال حکم بنی و تنکیا لکم الله یوم فصل القضاء خردش ایشان چون بکوش هو  
ام کلثوم و سپید برمان تا گریان زید سر مناد کرا از میان محل کشید  
اخرا عذریح حیا طالع کوید کونین را از راه و افغان ساکت کرد سپید  
و منیر مؤشفر که مردم کوفه و دقتا و تدویر مشهور و جاهای پند چه بر  
چه پیر بر حال ما از آن کشنده از دل بر حضرت ما کشند و منیر  
دیزند زنان برای ما از ان چشم دیزند جانشان و ما خود از بر کشند  
مه الی اسوان حبسند نان و مکرند از فقیر از مرد و زن صغیر ما  
تا به کبی کشید مشهور و مؤید اسیر بر ما و شمار و سید فایده که رسید  
بر کوه و زمین و ملک از اد فقیر بر ما و شمار و جزا حکم کند فک که بود  
حاکم بے مثل و نظیر مبتدیان می تحاط من از بختی قدر لغت و از افر اتو را بک

اهل البیت

تا به کبی بپند و بر سر شد چون کشند سر و کف قوم

بقدم



والتحفة  
الکبری

وَسَيُعَبِّدُكَ الرَّضَا وَفَاطِمَةُ بِنَاتِ النَّبِيِّ وَدَمْعُ الْعَيْنِ كَالْمَرْثِ

مقدمه دامن الحکیم و هوذا من فرقت صریحاً منبسطاً اناس رسول الله  
والتحفة کما و الی الخ قد فصل بها الخصاب و حجة اذ لم یطالع و التبرج یفتی  
بلیغیه بمیسا و مثیلاً مقادیران همکام که دختر امم هنوز قطع کلام نفرمود  
بود صد اخ و شد افغان مردمان بگوشت و سپید بد نیزه داران سرهای  
سپاری بر فک سنا استوار نموده از راه رسیدند و پیشتر از همان سر  
تا بان که مانند ماه درخشان بود سر مطهر ای عبدالله هم دیدم که سینه  
مردم بحال رسول الله بود و مانند من ماه در شب کمال جلوی می نمود و در  
حاکم سلسله سبک با سبها می نام و دوز و سب فوام بود و هنوز اثر خضاب  
در کوی منکوی الخصاب ظاهر بود و در چند محاسن ناز منقش جوین و دی هرگاه  
ناب کوی میوزید و از این به بسیار و از بسیار به این حرکت میزد و در کوی  
چون بد مذ و بلاد و شنائی و نور زیاد و اگر چه مکه ناز منقش و نکین و خوی  
ولی مطبوع و لایسین می افتاد و التفتت و بیک و آن را آن الحسین جنبها  
بمقدم الخدیجة نائبا الذم تجریر من تحب قینا عیها و اومت الیه بحزیر و جعلت  
تقول ناکاه و بخت خوانون ملتفت گردید سر چون بر آمد مشد از پیکر  
جذاب را لای نیزه جفا بد چنان بی طاقت شد که از غم پیشانی خود  
بر مقدم محمل و در غم و احسبنا از دل بر کشید بخوبی که خون از ریه جاری  
و مجروح بر زمین چکید و صدگان سنگین جبین و انباشت اها صبر نشینند  
انکا مخرقه را رافع و جیره کوه فاه سوز دل پر و در بر او و در انسر  
مطهر کرده این اشعار را افشاد فرمود سحر عربیه یا هلاک یا استقام  
عاکه حشفه فنداعز و یا ما کو صفت با شقی وادی کان فدا مقدرا

فان لم یجدوا دم کما یجب  
کسب به لا یضربون ان شئت

الفتن

مکون

سکین  
والتحفة

وَالْمُتَوَكِّلُ مِنَ الْإِجْدَادِ نَارِيَّةٌ عَلَى الْحَسَنِ مُقِيمُ الْعَرْشِ لَسْتَن

مکونیا یا اخای ظم الصبغة کلها فقد کاد قلبها ان یذبا یا اخای یبکد  
التفتی و قلبنا ماله قد فتی و صار صلبنا یا اخای لو تری علی الدی الامیر  
و مع انیم لا یطیق و جویا یا اخای صمد الیک و قریه و سکن قوای المرقوب  
ما اذک الیتم جین بیدای بایه لا یراه یحییاً حاصل ابن استار و کلمات  
مذکوره ابن اشعار مسطور است شعر **مقول** لعل من یسبه نیز چون  
سر شاه سپیدید برتر و بدید من افغان ز دل کشید که شاه کشید  
کشته ز جور مخالفان وی ماه مخفف شد از دور استان بد تمام و  
صد امامت شگولی و در معزب بال و ذوال امگنهان می دیدمت  
بحکم قضا سر زن جدا امان از قضا بلا بر سرستان بودم کان شهادت  
سرفان ولی بنی هتک و فان سیر طغیان سر کمان ای تو بر آدم بحر  
یکدل از کرم نکشاد زان و دیده بیکر مبادان این کودک صبر دلش  
شد غم کباب و من طفلک اسیر نفس کشته ناوان بیاد و زار اسیر و کشته  
حضم بین کر صرب شتم کشته و دانش زن و زان نبین و در کار نشد  
ان علیاً و اذ ابی لطافتش هجرش ز دل نشان طفل بتم را امکا نمود در  
دو نیم کاین ناب خود بخواند ناب جواب از ان ای نابی کسان و پرستار  
هر که بیکر کسان خویش گرفتار ناکسان ای مهربان برادر وای قوه  
دل نام مزین مکر شد قلبت بلختران ز دین نکشته باز راه و فغان  
و مذ غم سبکته و ظلوته و درخش **مقول** لعل کویا که چون پیشه همیشه  
از رسول هذابت کمر مان و دلاله جان ملان بسوخته فیه بن و ایمان چون  
و از مرد و زن بیوسه طرق بقتله غافلان را بهیوه اندازند در کوچه خرب

ای که بهشت از سر حال  
بیکر کسان را نیست

چند



کتاب الفقه

وَسَيُعَيِّنُ إِلَى الرِّفْقِ وَأُفَاطِلُهُ بَيْنَ النَّبِيِّ وَدَمْعِ الْعَيْنِ كَأَمْرٍ

مقدمه و امر المحسن و هو ان من منى هوى منبه الناس برسول الله  
و تحبته كواو اليه قد انقل بها الخصاب و حجة اراءه و طالع و التبرع بامتن  
بليغته عينا و شيئا لا مقدار ان هكاهم كه دخترا م هوز قطع كلام نفرو  
بود هكاهم و شد افغان مردمان بگوشت و سپيد بد نيزه داران سرهای  
بنيادی بر نوك سنا استوار نموده از راه رسيدند و پيش از همان سرها  
تا بان كه مانند ماه درخشان بود سر مطهر ابي عبدالله هم ديدم كه نيزه  
مردم بحال رسول الله بود و مانند قمر من ماه در شب كمال جلوه می نمود و در  
حاصلش سفيك با سبای نام و دو دست قلم بود و هوز اثر خصاب  
در موی نكوی الخصاب ظاهر بود هر چند محاسن ناز منفر حزين و لي هرگاه  
ناب كم موز پدا و از مین به سار و از سار به مین حركت میداد و در موش  
چون بد مد و دلد و شانه و نور ز باد و اگر چه موز ناز منفر و نكین زخون  
ولی مطبوع و تابش می افند و انقش و تبی و ان و ان الحسن جنبها  
بمقدم الخجل حنه نائبا الذم بحزبه من حجب قناعها و اومت اليه بحزبه و جعله  
نقول ناكاه و تبخواتون ملنفت كريد سر حوز برادرش از پيك  
جدا بر نالای نيزه جفا بد چنان به طاقت شد كه از هم ميشانند خود را  
بر مقدم محمل و در غرود احسبنا از دل بر كشيده بخوبكه خون از ر به چار  
و مچش بر مین چكيد و هكاهم استكنز جبين و انبش و احاصه من شيند  
انكاهه راز افق و جبر كره فاه سوا دل بر د بر ادد و در انسر  
مطهر كرده اين شعاع را انشاد فرمود شعر عربيه يا هلا لا يا استكلام  
عانه خشفه فغدا عزوبا ما قومتم باسفقوا وادی كان هذا مقدرا

نور طاهر و در كمال بخت  
كبريه كار خويش از نيزه سنا

و ان

مكتوب

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ تَوْحِيدُ مَنْ لَا جَدَّاءَ نَادِيَةً عَلَى الْحَبِيبِ مُقِيمِ الْقُرْآنِ السَّنِينَ

مكتوبه يا اخي فاطم الصغيرة كلينها فقد كاد قلبنا ان يدنا يا اخي فاطم  
التي بنو قلبنا ماله قد فتق و صار صلبنا يا اخي لو نرى عليك الذي لا نسير  
و مع انهم لا يلبون و جونا يا اخي فاطم انك و قريه و سكن قوا و امر غوبا  
ما اذكر لبيتم حين نبت يا بابه لا تراه عجبا حاصل ابن اشعار و كلمات  
مد كوره ابن اشعار مسطور است شعر **لعل** نبي به نيزه چون  
سر شاه شهيد يد بر تن و ديد بر من افغان و دلا كشيده كه شاه كشته  
كشته ز جور مخالفان و ي مناه مخفف شده از دور استان بد تمام و  
مد امامت شگدلي و در مغرب نال و زوال امك نهان می دیدمت  
بحكم قضا سر زن جدا امانه از قنابل بر سرستان بودم كان شهادت  
مرفان و لي بنو هكاهم دنان اسير طفلان مر كان اي توبر ادم بحر  
يكذ را ز كره يكشاد ناز و ديد بگر ما ز نازان ابن كودك صغير نش  
شد هم كتاب و من طفلان اسير نفس كشته نازوان مباد و زار اسير و كشته  
حضم بين كز ضرب شتم كشته و فاشن من و زان نيشن و در كار نش  
ان عليا و اذ ايل طمانش هجرش در نشان طفل بيم ز انكاه شود دل  
دو بيم كاهن ناب خود بخواند نابد جواب از ان اي نايه كسان و پرستار  
هر كيه نيك كسان خویش كشته ناكسان اي مهران بزراد و اي قوه  
دلم نام مرزبان مكر شده قلبت بلختران و من نكشته نازاه و فغان خود  
كامله مكنه و ظلوته و خورش **مؤلف كوي** كه چون پيشه هليست  
از رسول هدايت كمل مان و دلاله جان هلا نسيو حقه فهد بن و ايمان بود  
و از مرد و زن بيوسته طريق بتبسه غافلان را ميوه اند لهند در كو فخراب

سنة ۱۰۰۰

نور طاهر و در كمال بخت  
كبريه كار خويش از نيزه سنا

جند



حَسْرَتِ عَجَزَةٍ زَاوِلَتَاهُ فَلَا أَرَى كَيْفَ لَا هَذَا الْيَوْمَ بِكَفَلَتِي

بیت وین بریند افتاده نشد  
سجده وین بریند افتاده نشد  
که بعد از طاعت نماز و کسوف  
مطلوب تمام شایسته و در

جناب سید الساجد مظلوم و زینت ام کلثوم هر یک زبان به بابت کشوده  
و خطبه افشاد نمودند بصبح روز انابت چنانچه در مجلس لا حق من کور میشود  
و اما قصه منکر در حوزة میدان که جمع کوفشان بر آنجا ام حجت و انکال  
شرعیست نموده و خطبه فرا کرده نهایت فصاحت بلاغت اسناد افشاد نمود  
و مانند حمید کرد ذوالفقار زبان و ابرو دفع شبهها مومنین و مؤمنات و  
مثل اعتقادات فاسد مردمان کشور و چنان سخن فرمود که زوای کوی مثل  
امیر مومنان صمد بزرگ کلمات بلند کرده و آن خطبه را که منبر بر شکایت از  
بی وفائی کوفشان بود افشاد فرموده غافلان را بیدار و جاهلان را هوشیار  
کرد و الحق فضا از زمان و فضلی و دین و اهل انصاف به تمامیت کلام  
افزاد و اعتراف بنمایند این بنده ترجمه ان کلمات فصاحت حلا مات دان  
و بعد کجایش محال غیر مقال آن شجر کمال دانکا ششم ام هر کوی طالب  
در کتاب مصباح الامه به تاریخ ام الامه دوز بل خطبه بتول هذ را در مسجد  
پنجین من کور داشتند ام منظور علم و دانش و حکمت کلام دو خاندان  
احمد الی است السلام مجلس بیست و نهم در میان و در آن ایام  
در کوفه خراب بر و ابنا به غنچه لهور و منم مجلس گذشتند است مقصد  
المصیبتی بدانکه اخبار محمد و اتر رسیده است که همیشه بشوید حمیده  
و پیشه پسند بدو رسول خدا و اولاد و احباب بتول هذ را این بود که بنیان  
و اسیران و فقیران را بر خود اخبار می نمودند و ما محتاج خویش را از غذا و  
لباس بگریستنکان و محتاجان در و پیش ایشان و میفرمودند و در مرتبه الی الله است  
و خالصا لوجه الله الشیخا که و تطهروا الطعام علی خیمه میبکنوا و بیتهما و استبرأ

بیت وین بریند افتاده نشد  
سجده وین بریند افتاده نشد  
که بعد از طاعت نماز و کسوف  
مطلوب تمام شایسته و در

أَبَا نَمٍ قَوْحِي أَنْظِرِي لِنَجَادٍ مَحْفَلًا سُبَّاقِ تَحْوِينِ بِلَا الْفَاجِرِ الْكَفَرِ

بیت وین بریند افتاده نشد  
سجده وین بریند افتاده نشد  
که بعد از طاعت نماز و کسوف  
مطلوب تمام شایسته و در

و هرگز را در بر جان من در وجه راحت منفرموده که انما نظمکم لوجه الله لا نريد  
منکم جزاء ولا شکورا یا منرد و جزای اجرت حضرت رسالت و شفاء و لا یت  
موت و عجب دیالفری و اولاد و احباب ایشان بوجنا بچه حق تعالی مبین  
و مقرر فرمود که فلان استلم علیه اجرا الا المودة فی الفرقة ثم عرس عرس  
هم اهل بیت رسول خجدهم اجر انساله عند الله و قد هم اوصی الیه عجب  
انوار متنه فاستأصلوهم من غیر فرقه و قد هم کوانهم مریدان فی حق ما صنعوا  
فوق الذین صنعوا و وجد حدهم ثم عرس این سلسله کامل بنی احمد باشند وین  
طایفه کامل را در عجب بابتند حق منرد و اولاد ایشان را خواست تا خلق  
نجد از این مخلد باشند هر چند نصبت بی حمت که احسان بکینان خود  
طلب امت کرد امت منکر که عزت احدا کنند و عیبت هر زمان فرست  
کرد میباید اگر رسول بر امت خویش فرمان و مناد و ظلم بر عزت خویش  
بیدار از این پیش غنی احمد بر عزت خود امت عزت خویش اداء از ظلم  
این امت که از منرد رسالت حقوق شفاء و لا یت و محبت اهل بیت عصمت  
حسب و پسندند در کشتن سبطار و جند رسول خدا و بتول فرقه و لبند  
علی مرتضی و بتول علما کو پسندند حسین مظلوم را در خطای گریلا در کور  
هر مرتزادان و آن مجموع داز زبان و برادران و جان و جان محروم کرده  
و نشسته کام او را سر از بدن جدا کردند اغا از مصیبت شد عزت  
انقبل حیرت الحالی اما و الی و اگر خلق الله و این بدو ما و تمنع من ماء و القران  
و یقتل و خوشن اقلاد و ابانه من غیر ما یغنی اناس را در بود که بهتر بر من  
در حسرت سب کسری منکوت من همه بی نوع انسان و بر من غیر من بابت

بیت وین بریند افتاده نشد  
سجده وین بریند افتاده نشد  
که بعد از طاعت نماز و کسوف  
مطلوب تمام شایسته و در



فَبَالِهَا خَسِرَ لَا تَنْقُصُ أَبَدًا حَتَّى تَرَى حُجَّةَ الرَّحْمَنِ فِي الْمَنِينِ

منقول است از شاه شهین در بیان  
کامیابی ستمگران چه کوه و دایه نازل  
و ملوک و پادشاهان که در دست  
ان بخت و دولت و عمر ابدان

دندان و دجله فرات که مهر ماد درش بود محروم شود و بدین جرعه از آن بر لب  
شهر امام مطلوب میسازند با وجودیکه هر زمان هوا و جویش صحرای از آب  
سبز آب بودند بدین حال این نشان برایش میسازند که لا شکک تمین منی  
و بوی برین العابدین مکتبلا آیه الا ردی الفیلا لا یسرنا فی دایه  
رواست که سر مطهر فرزند پیغمبر را سنان بن انس بر بالای نیزه و سنان  
خود زده و ولایت بولایت مکتب را مدد و مقابلت نان بیکس و دختران  
نوزده و در پیش چشم فرزندش علی بن الحسین میباید و مغلول قوم جفاکار  
که مثل اسیران دوم و زنیک و زنیکار و در شهر سواد کرده بودند و شهر  
بشهر و دایه دایه میبردند با چگونگی بود خاندان زنان خویش را بر کمر گذاشت  
زاغ فرزند و برادر هر یک سر کمر میزدند و دختران به بد که از در بدشت  
و کمر منکی و برهنه میدهوش بودند و بکوسرهای نازان و جوانان  
بر نیزه جفا در مقابلشان و بدین طرف طعنهای و حرکات کوفتهای چون بر  
بر آن مرد نشان بود و فی اللہوف فلما ذرؤا الکوفه اجمع اهلها للفقیر  
اینها فاشرت ابراهیم لکونیات و قال من ابراهیم لاساکی این طعن  
حق اساری ای عذرت لیا المیزه من سکتها فجمعت ملا و از آن و مقایع  
فانعمت من مکتب شمر لعل لعل من آری من کوفتهای نازان و بدین  
در در کوفه میگوید چنین چون مقام جمعی از آل رسول شد بدار  
الغز و روح بنول مستقر سلطان بر اهل شاه شد مفرحت و افتخار  
اه در محاق افکند و در پنج پیر انجم برج سعادت اسیر کوفتهای  
بر جوان از هر پیر نشان کرده آمد شد و این

و بَصَا مَرْتَبًا بِلِسَانِ زَيْنَبِ خَاتَمِ الْخَطَائِبِ بِرَأْسِهَا  
اَجْنَاهُ لَا غَابَ بَعْدَ كَالِهِ فَمِنْ فَتْدِهِ أَخْبَى خَنَارِي كَلْبَلَهُ

این بیت  
از شاه شهین

بنا در آید شاه شاهان و نایب  
که از همه بزرگوار و من کشته و شایسته

زن در بام و بر بودشان با اختران و بن نظر ان بک از سراسر اسیران  
اشکبار ان خردشان همه در دایه و بهار ان بک از هر سراسر بر سر زنان  
این پیر دختران بدین نشان ان بک خندان که اولاد امیر از چه در خاوار  
حضر اند اسیر ان بک گفت این اسیران کیسند کوفتهای از اهل ملک نشینند  
ان بک گفت این زن خود شد چهر رخ کشود است از چه دو مانند مهر  
گفت اوی بدم اند ان میان بدین زن که از کرده کوفتهای گفته از با  
بام خویشین که کرده بیکسان از مرد و زن از اسیران چه شهر میداد  
دایه کاین چنین کشیدند و روزگار از چه ملک و از نژاد کیسند  
دو کف شمن اسیران چلیستید در جواش جمعی از آل علی بکزان گفتند  
با صوت جل ما اسیران عترت پیغمبریم و نژاد شاه مردان چید و پیر  
مادران کاین سنان اسیر و مبینم حسن و ملک دل مرد و پیر ما اسیران  
کر چه خادیم و دختر اهل بیت مصطفی و امیر ان زن اسم مصطفی را  
تا شود شد و ان سر از انداخته زود ایچ بودش جابر از ستر و  
حجاب جمع کرد از عباد و سر از نقاب او معان او و بر آل علی داد  
بر آل علی مال علی انجم برج خلادت ان لباس تن پیوسته انداز  
انظار ناس افزین منظور بر ان زن که کرد بندگی بران چه میرد  
ایچه مختلف از حد فیه اسگد دایه میکند که در هنگام ورود و عزت  
و سالناب و کوفتهای بدم و نان کوفتهای کربان جان و بر سر خان  
میگردند و کسوان بریشان نموده لطمه بر صورت میزدند و چهره می  
خراشیدند و ناله و غری می کشیدند از کیسب از اسیران میگفت



منه  
جایگاه

اِخْوَانِی وَدَسْتِکُنْهَ ظَنَرُ نَسْرُهَا مَا جَحَرَحِ مَبِی

همه شهادت فرزند پسر و جدا شدن این سر و دست از پسر چون  
نگاریم دید سرهای نورانی حسین و همدان نظر از جوانان سرافرازی  
سنانها کرده و لشکر این زمانه می و درند در دنیا آن سر و صافان  
اسیر و دختران دستگیر بسیار شران سوار بودند و هر یک با دیدگاه  
اشک نادمی نالیدند از فراق بازان و شهادت ایشان و از بیکی بن  
الحسن علی بن علی و طایه و فحشاء و منجیان دنیا و کوهی یکی و بقول  
شعر هر پسر با امر التوبه لا سبیل الیکم تا آنکه ترا می جد ناپینا لوتیا  
و رسول الله بجمعه یوم الغنیمه ما کنتم تقولون کثیرنا علی الاطفال  
عاریه کانتا لم نشکدکم رجا نیه امینه ما هذا الوفوف علی المصاب  
لا نلون داعینا نصفون علینا کفکم مرجا و انتم فی فحاج الارض کثیر  
الکس حید رسول الله و بکم اهدا لیرت من سبیل المصلین انتم ای غنم  
از حد بفره که راوی این جز است میگوید که آن روز بسیار گریه و اسیران بلا  
علی بن الحسین را دیدم که بر شری می حجاز نشسته نادمه برای بسته و از  
بیماری از کثرت مصیبت نازان خسته بود و از صدمه جو بهای جهاز شر  
از دانه مبارک کل خون جاری بود و او مشغول گریه و زاری بود با وجود این  
همه ستم میفرمود استغفار من کرد که حاصل این است ای آنرا بی حسیبت  
جنود را حد و برکت نریزید که در حق ما رعایت ننمودید حقوق خدا را  
الله و زوج بنون لی الله را و هرگاه ما و شما در روز قیامت در محضر حضرت  
رسالت جمع شویم در جوابان سر و چه خواهد گفت سپهر خدا خواهد  
اورد و من که میباید ما را ذلیل و خوار مثل اسیران روم و زنگبار در هر شهر

بنا در هیچ غنایان نماند  
مجلس حضرت علی را در آنجا

شعر  
نفس  
و غیره

جایگاه

اِخْوَانِی الصَّغَرُ لَقَدْ کَادَ قَلْبُهَا بِدَبِ اسْفِ فَا عَطَفَ عَلَیْهَا سَیْطَرُ

و در بار هنگامی که بر شران بر مننه سوار کرده اید و بگوید نیه امینه پرست  
که همه در این مصیبت نشینید از جوارح عوق مالبسیتید و دست بعبت  
بما زادید و آخر کار ما را اسیر و دستگیر در هر دانه نمودید و ای پسر ما ایا جید  
من سول خدا بنوی که همه کنان مان را براه راست هدایت نمود و با وجود  
این شان و مقام اسیر خورد و دستگیر لثام شدیم قال لک روی فصحبت  
الاناس بالیکاه و التهمی فی کلام کلنوم فقلنا رجا لکم و نیکینا دنیا لکم لعد  
نقلتم علینا اعدانا هکما لعد حیم شینا اذ انکاد القنوات سبقتن منیه  
و نسق الارض و نحر الجبال لعد از کلام حبان سوا امام تم صد که گریه افتاد  
و بجهت سول مان بلند شد پس عابا جناب ام کلثوم و دیگر موبان نمود و فرمود  
که مردان نامرد شما کشند مردان ما را و بخون خشند جوانان و پادان  
ما را و گریه میکنند فان شما در مصائب ما به تحقیق که ظلم و ستم کردید  
بر ما ظلم عظیم و عمل نمودید که از بزرگی آن نزد بدن استاسانها پاره پاره  
و جدا شود و زمین را هم شکافند و منشو کرد و دو کوهها از یکدیگر منفرد  
اید پس در ضمن این گفتگو چشم ام کلثوم بر سر پیرایه امام مظلوم افتاد  
بر بالای سنان که با هم جدا سر از کسان و فاد و احاسر چون مهر خشان  
حلوه کرد پس بپا افتاد کرد بد که بهمان صیقه را از هم درید و این است  
انسان فرمود مشعر عربی پس ما را اهل لوزان لیت لکم ما اذا  
نقلتم و انتم انرا الایم بغیرت و بار علی سید منقذ منم استاد و منیم  
صرتوا بید ما کان هذا جزایه اذ نعت لکم ان تحافون فی سبوت و کرم  
فیه ابکومنان بی جا و بی وفا چون صد میزد جواب سول خدا را هرگاه

بنا در هیچ غنایان نماند  
مجلس حضرت علی را در آنجا







الحمد لله رب العالمین

اَمِ الْقَدْرُ مَوْضِعًا اَلْشَّيْخَانِ اَمِ الشَّرُّ مَشْهُدًا الْعِظَمُ الْمُصْنِفِ

سپار در دنیا و در نظر علیل و بیمار از آل طه در دو دلا مت اظهار شکایت  
از صدمات عظیمه وارده بر خود را نمودند مردان و زنان شنوندگان را  
منقلب احوال و مضطرب الحال از مقال خود فرمودند و آنکه بتول عزله  
یعنی ام الحسین در مدینه و در نزد زنان و مردان مهاجران و انصار چنانچه  
در مصباح الامه و ترجمه اخبار آن را مفضل نوشته ام و در بیمار کرد  
علی بن الحسین علیه السلام در کوفه خراب بخلفی بسیار چنانچه در کتاب خود  
مسطور است که بعد از خطبه عزای که جناب بنی هاشم علیه السلام و ام کلثوم  
مد کور فرمودند اظهار مصیبت و در دل خود را نمودند و آنکه علی بن الحسین  
او می فرمود: اَلَا سَمِعْتُمْ اَنْتُمْ كُنْتُمْ اَمَامَ مُحَمَّدٍ وَاَنْتُمْ عَلَيُّكُمْ ذِكْرُ النَّبِيِّ وَصَلَّى  
عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ اَلَيْسَ النَّاسُ مِنْ عَرَبٍ فَقَدْ عَرَفْتُمْ مَنْ لَمْ يَعْرِفْتُمْ فَاَنَا عَلِيٌّ خَيْرٌ مِنْ  
صَلَّى مِنْ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ حَضَرَتْ بَيْتَهُ اَللَّهُ فِي الْاَرْضِ مِنْ اَمَامٍ وَفِي الْبَيْتِ  
فَارْجُو بَكْرَةَ بَكْرٍ وَفَارْجُو وَجْهَ بِنَارٍ وَاسْبِرْ وَكُرْ فَتَدْرِكُكَ مَجَانِبُ كُوفَةٍ  
اشاره بخوابی نمود و مردمان را اسر بیکوت فرمود بعد از سکوت مرد  
از زن و مرد قامت سخن کوچه را راست کرد و در کلام را به شرح حدیثه  
ملک علام آورد و ذکر نام کرام سید الا نام را نمود و بر اینجانب در دو  
و سلام ابتدا کرد و گریان گریان فرمود که ای کرمه مردمان از زنان و سوار  
هر کس که دشمنی شناسد بر این نام و نشان پس بجهت که قصد خود را در  
ما را بر نعمت علو شان و مقام و هر آنکه که شناسد و نداند مقام را  
پس بشو نام خود و آیه کرام را منم علی بن الحسین علی بن ابی طالب امیر المؤمنین  
اَنَا اَبْنُ اَبِي تَالِبٍ وَنَحْنُ مِنْ عَرَبٍ فَكُلُّكُمْ لَنَا اَبْنٌ اَنَا اَبْنُ مَنِ اسْتَبَدَّ

مدینه از آن سید با مال خود  
و زن بکر و نور و بکر

الحمد لله رب العالمین

اَمِ الطَّغْلُ مَذْبُوحًا اَمِ النُّحْرُ طَائِمًا اَمِ النُّحْرُ مَنُحْرًا بِدِیْنِ صَبِيحَةٍ

و سلبت بینه و استیجاب مال و سینه حیا له اما ابن من قبل صبر و کفر نیکو  
نحرا شعر ملو لغت معنی آنها الناحی من ان ذی نسیم که عجم را در  
شاه عرب سبید خلوت جهان و شر و عمل است که علی بن حسن علی است  
من ان کو صفت کرد بلا بدیم کشته شد از راه قفا و دلباب و ان بی  
مفسر کشته نشسته شهید از شمشیر حربه خون روی و مال و وصال  
از میان رفت نیز جلال تن و بی سر و عریان کردید مال و غارت  
عریان کردید حرش هم چه اسیران شاد خاد و از اند دو چادر اشرار  
من انکر که ز کین شد بدیم کشته از سندان و پنجه و بر همین مقتدر  
من که حکین کشته صبر شد از تیغ و سنبه اء از ان بیکر ناک و مشک  
کز سبب شد اغشته بچاک حیف از ان جسم لطیف خونین که پس از قتل  
نکرد بدین آنها اناس را سبید که الله صل یقولون انکم کذبتم الی الخ و  
حد عامه و اعطیتهم من انفسکم العهد المینا و البیعه و قال لهم موسی  
لَا تَقُولُوا لِمَنْ یَدْعُوکُمْ وَتَوَنُّوْا لِرَبِّکُمْ یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اِذَا دُعِیْتُمْ اِلَیْ رَسُوْلِیْ  
لَکُمْ فَا تَقُولُ اَنْتُمْ اَعْرَضْتُمْ عَنْ رَسُوْلِیْ اُولَئِکَ هُمُ الرَّاغِبُونَ اِلَیْ رَسُوْلِیْ  
اَبْنُو کَوْفٍ اَنْتُمْ اَسْوَدُ مِنْ اَبْنِیْ اَدَمَ بَدَا حَذَا و نَدَا اَمَامِ مَبْدَا مَبْدَا  
فراموش نگردد اید که شما اهل عراق با اتفاق از کف قاف نامها بر  
پدر بزرگوارم نوشیدند و او را محبت هدایت خویش در دلا مت عراق  
دعوت کرد بدست بیعت قبول طاعت خدا و رسول نماید دست صفا  
و لایع از بدین از و مکر و فریب از بیعت بر کشیدند او را عزیز  
که استنید کد شند انگاه سواره و پیاده در مقابل و مقابل و ابار

حاجت بر این از تیغ و تیغ  
که کینه نام بکوی



بسم الله الرحمن الرحيم

فَبَايَسْتُ هَذَا النَّهْمَ كَانَ بِمَنْحَرِي وَبَايَسْتُ هَذَا الشَّيْءَ كَانَ بِمَنْحَرِي

اماده کشید و او را با تمام باران و جوانا نش در کنار دایه و آن نشنه کام  
بجای ر خون غشید بر فای عیانت **مَوْلای** پیوسته کونه نادر خط  
دست که بر پیر بود بن وای بر سبیل ما مشیت نادر و عم کناریم ترا  
نازای که بی تو کن ما بنم از کل اینم ناچار معرجه آمد بعراق بسپید  
میان بقتلش از رگ نفاق خافی که نوشید کد کشید از حق شد عدا  
و عهد عهد میثاق و شقاق بهتر بر سبیل نادرش کر بر بسپید بر این حق  
خطا خطا پیوستید نا بسته کن دست دمیته او بسپید میان و کشر  
بشکستید کشید حسین کشید با ناکام فاجرت و نادر و اهل تبشیر  
بنام انگاه که نشید میان و مالتش کرد بد عللا ایچنه زابور حرام  
پس وای بر شما و این جنایات مست و خطرات نادر دست که و داشت شما  
بقتل اولاد رسول و هت و فارت اموال و عیال و احفاد بتول پس وای  
دو روز شما ز کجلم چشم امید واد کلاه می کشید بر و رسول مختار و هنگا  
که در مقام عتاب شما خطاب فرماید و مواخذ نماید که ای کوفه میان بر جنا  
وای مردمان پیوسته کشید اولاد و عزت مرا و در خون کشید بد اخفا  
و ذریه مرا و نابود کرد بد از میان بر بد حرمت من پس شما ندیدند امر  
من و بمن رسد بشما حرمت حق و شفاعت من **رَبَّاهِی الْمَوْلای**  
صد لعن نی بران سپه کرشمه کشید حالش از کود و پیر بر  
ستم کشور بسپید بهم مجموع زنان و دخترانش چه اسیر قال اگر و قاتل  
الاصوات من کل نا حیه و یقول بعضهم لبعض هلکم و ما تعلقون واری کوی  
از کلمات امام مبار و بیاناتان خلاصه انبدا از هر گوشه کنار صدای

بسم الله الرحمن الرحيم  
بسم الله الرحمن الرحيم  
بسم الله الرحمن الرحيم

بکلام

حنان

اَجِبْنا اَخِي قُلُوبَ الْغِيَامِ تَرَقُّوا لَسَلْبِ حَرَمِي وَاَرْجُو اَحَالَ عَزِيْزِي

حنان از اخبار و اشعار ملید کرد بد جمله خود املامت میگرد و نذر زمر  
نادر بکران صحبت و میان می آوردند بعضی کریان و نالان بر رخ بر سر سپید  
و فان می کشند که تمام ما ملال کرد بدیم و انجام کار و انتم میبیم هر یک از ما  
بجایانک غملاک افیضه از دینم که بان و دنیا و آخرت خود را سوختیم ۵  
**رَبَّاهِی الْمَوْلای** رزاکه دست خود بخود تیر زدیم و ذنا و وی خود  
بغیر شمشیر زدیم بر خویش زدیم ایچنه بران رسول شمشیر و تیر تیر  
و پی زدیم فقال و دیم الله امره قَبِلَ بَضْعِي وَحَفِظَ وَصِيَّتِي فِي اَهْلِ وَبَنِي رَسُولِي  
و اهل بیته قاتلنا فی رسول الله اسوة حسنة پس حضرت سید الساجد  
حالت ملاک و ملامت اذان جماعت ملاحظه نمویز بان مرحمت و رحمت  
فرمود که خدا و نامبارد و به نجس بدان که رزاکه بتول بضممت حفظ و  
صیبت فرماید و رزاکه من در راه و شاکا لوالی اکبر و حضرت پیغمبر و اهل بیت  
ان سر و با شما سخن میگویم و در این باب نایب و امتگا انکوب با جناب  
جویم قاتلنا فی رسول الله اسوة حسنة ربنا عی ما مظهر نوار رسول الله ایم  
مانند منی سخر و اکاهیم و از هر کس که طالب حق باشد ما خضره  
هادی هر کس را هم فقال لوالی با جمیع سخن کلنا با بن رسول الله ساء معون  
مطیعون حافظون لذیذاتک هتد اهدین و لا داعین عنک قاتلنا با بن رسول الله  
بهر حکم الله قاتلنا حربه لیریک و سلم لیسلمک لنا خذ شرکنا و شرکنا عن نرید  
لعمرة الله و لکبر ثمن فلک و ظلمنا تمام مردان و زنان و مجموع حاضران  
بیک زبان مع و خود اشند و لوی محب و زاری و سوگواری از استند  
که باین رسوله شعرها **قَاتِلْنا قَوْمَ دَلِیْمِنا** وی نشانده

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم  
بسم الله الرحمن الرحيم  
بسم الله الرحمن الرحيم

مهر



کتاب  
تفسیر  
تحریر

اَجْنَحِي اَجْنَحِي سَلْبًا لَيْسَا اَمَانًا كَيْفَ اَلَا مَابِشْرُنِي فِي كُلِّ بَلَدٍ

باز در غایت این سخن چون کنان  
شدند مستمندان و در چشم نماند

همین و همان دل ندای تو چون تو بودی و لب زبان ندای تو چون تو بودی جانان  
مبده کاینهم جان و دل بر کف چشم بر حکم و کوشه بر مران کمر صلیح و کوش  
اینکه دل و در لعل جگر داری اینک جان تمام ما بید کاینهم و در اطاعت  
خاصیم و حکم و فرمانند اینجا بر سریم مخفانند انگاه دار و از در شفا  
باز ایم بحضرت طالب مایل و بر اهل و مقابل تو مقابل و باد و سستی  
ناید و ستانند ببال و صیال و جان اطاعت ایدم و در دشتی نادشمنانند  
هر چند بزیادتان تابشند قدم و نشادیم تا خون ابدی عبدالله را باز خویم  
و ما شمع اولیاء و اولیاء ایم تا آنکه در این باب جان و سر نایم و خود را  
نذا سازیم فقال هیهات هیهات هیهات القعدة و المکثر جیل بینکم و بین  
شما و انما اصابکم امر یبدون انما نوالی کما انکم الی انا فی من قبل کلا و رب  
الکریم فینا فی قار الحرج کما یبدل قیل الی علیه صلوات الله بالامیر اصل  
بنیامه معکم بنسبه نکل رسول الله و نکل الی و بنی الی و وجد بنی الی الی  
و سر زانه بنی حناجی و حناجی و عصمه بحری فی قریش صدگر و مستملی ان  
نکو نوالنا و لا ملکنا شمر لعل هیهات ما بیدم بر مکر و عرف  
ای خلق پر از نفاق و از سرگردود دو راست فی اینچه نمودید جناب  
هیجان بخاطر اینچه کردید بطور خواصید که همه عم و جد و پدر و  
دو مملکه غم افکیند این و بجور حاشا که در مکر و شطانان  
دردا پر از حیا کنند و عبود سو کنند بارت حق که دیگر نکند  
من نیکه بقول اهل بقیع و حضور حوا میزد باین جمله سو خود بیدم  
با جنل کسان او ز نزد بد و زود و از صمد را کشته بخون غشید

دور

کتاب  
تفسیر  
تحریر

اَجْنَحِي سَبْدًا لَيْسَا اَمَانًا كَيْفَ اَلَا مَابِشْرُنِي فِي كُلِّ بَلَدٍ

منه تفسیر  
علیه السلام و در این

دردین خدا از این نکند بد شود در قلب من اهل بیتش با ای است  
اندر غم حکین تار و ز نشود زخم جگر چید و زهر و حسن از تیغ شفا  
قاصد امت ناسو در کام من و تمام عالم غم او چون نطفی مرگ تا بجان  
کره مرود اری غم شادین و خواطر مرود الا که برین جان رود  
ازین منظور بر مرود که ای خلق پر نفاق و ای اصل عراق که بلیغ نفاق  
کشیدید و برادر و گشام ز او در خاک و خون غشید تمام اقوام و  
اعوام و نازانم و داغ نفاق و اندر اشتیاق ایشان را بر قلب مبارک و  
خداست و علی مرتضی و بتول عذرا و اهل بیت ایشان نهادید و اکنون  
زبان بفریب عز و من و بجور کشتاد بدینوز چند از واقعه کردید و نشد  
و متذکر نشد که بدیدم از دیده کان خود بر اجساد طاهرات و اجساد عادات  
نابان را بر رگ ز من ناره ناپ و حریم احمد بخنداد و صر شهر و نادر  
چون اسیران زبکا و اوان الحال از شما سوال میکنم و خواهر مندم که  
بکند بد از مرستمند نه یا ما از راه دوستی قدم زیند و نواز و دشمنی  
داخل شود بشعر لعل هیهات هیهات هیهات القعدة و المکثر جیل بینکم و بین  
شما و انما اصابکم امر یبدون انما نوالی کما انکم الی انا فی من قبل کلا و رب  
الکریم فینا فی قار الحرج کما یبدل قیل الی علیه صلوات الله بالامیر اصل  
بنیامه معکم بنسبه نکل رسول الله و نکل الی و بنی الی و وجد بنی الی الی  
و سر زانه بنی حناجی و حناجی و عصمه بحری فی قریش صدگر و مستملی ان  
نکو نوالنا و لا ملکنا شمر لعل هیهات ما بیدم بر مکر و عرف  
ای خلق پر از نفاق و از سرگردود دو راست فی اینچه نمودید جناب  
هیجان بخاطر اینچه کردید بطور خواصید که همه عم و جد و پدر و  
دو مملکه غم افکیند این و بجور حاشا که در مکر و شطانان  
دردا پر از حیا کنند و عبود سو کنند بارت حق که دیگر نکند  
من نیکه بقول اهل بقیع و حضور حوا میزد باین جمله سو خود بیدم  
با جنل کسان او ز نزد بد و زود و از صمد را کشته بخون غشید

ک



بسم الله الرحمن الرحيم

اَجْنَابُ اِخْوَانِ مَا كَانَ اَطْبَعُ عَلَيْنَا وَقَدَكُنْتَ عَنْ هَذَا الشَّرَاءِ لِعَقْلِهِ

کونا بهر مود مشغول بودم بنوع عجب از اتفاق این خلوقا که شد  
کشته چنین علی نشسته جگر کشند علی از ستم و در محراب کو یو بر از بنی  
از عالم بمنز ما قوم بزرگند بهیچ فلح کن پس حاتم از آنچه شنیدنا شد که  
جانهها بقدا نشسته اب غلوت کاند لب لب کشته کشته بی سر پا داشت تمام  
فانلش و زجر امانه بود خیم و نادر ستر اری نشد عذاب و زجر منطوق  
جن بهر بهر و لشکران کافر قال لشری ثم قال علی بن الحسین رضی الله عنهما  
راستگراش فلا یوم کنا ولا یوم علینا یفیه بیمار کرد فرمود ای کوفه بان  
منودا کون از شما را چه میکنیم بر اینکه نه با ما از در دوستی برانید نه بر  
دست من بشیر شقاوت و تندی بر کشاید و با ما سر بر عمل کنید یعنی بد  
دو دالها در محبت و روز دیگر را عداوت نکرد تا بشید محاسن و نیک  
در ذکر بعضی از مضایب و نوابال عباد است و نیک  
واقعه مجلس این زمانه بر چها و گفتگو بش با عصمت معصوم و بیاد کردید  
مقدمه المصیبه شاه مرا تائید لا فاسد لا شاذ قوت بهم تمام  
القی صواب و انوارنا قلنا امکنتم مرض شغف که غارتی در الدین سغوا  
علت علی اسد الغابات اضیعها و فی الرغای که ما غایت الشاه و غایت  
المصطفی کرم جانها حتی قصفت و همی غنبا دارا داد نکاد الو الو  
فی الفریج بیچیم کما و در هم فی الذکر یغنیاء ربنا عبادت لعل  
قوی بهر بر دادم و حیوان بهر درون خلق همه حشبان صحرای جنون  
نالشته هنوز دام دهن دم کردند چون دود که بود دام هوس را مقنون  
کردند سو حق بهر دور و نکی اقبال از در غفایت کذب و فواقع حال کس

باید بدید و خوش بود که  
که در سبب این است که اعتباری  
چیزی تو در میان من از نظر غایت  
و از این نظر ذلت را بود غفلت

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

بسم الله الرحمن الرحيم

اَجْنَابُ اِخْوَانِ مَا كَانَ اَطْبَعُ عَلَيْنَا وَقَدَكُنْتَ عَنْ هَذَا الشَّرَاءِ لِعَقْلِهِ

عادت بن کرد چه در صفت کردند و ان کفر همان همان شد دین با مال  
کرگان ستم پیشتر از پیشتر با شریک داد و دادند از کین از کین  
بی چه کوفته اندان جستاند و از حکم شمشیر خورشید این هر این نمود که  
دما به حق رسول دان منزه فاقول بر حق قول تا مایل به در دو جسم  
بمخرج و فو از جهان و به غضبنا و ملول منظور عجب عاقلان بی  
شد بعد بی بغیر ال بی بر ظلم و عناد شد بد لب لب داد کفنی تم  
ال بد اما ال بی غنی نخواهد بود که بر از حق خالق معبود و رازق و دود  
حق بر تمام ما سوا از حقوق بهر خدا عظیم تر و پیشتر نیست از چند حجت  
اولا آنکه انحراف که صادر اول و حقوق اهل خالق عالم است مسیبه وجود و  
صیغه عالم و آدم است که لولا انما خلقنا لافلاک فاینا وجود آنچه و بدست  
تأمر و مسیبت تم از همه اسباب در نزول جنات و رحمت و برکات بهر مناست  
چنانچه در دنیا است بهیچیز و در دنیا بودی یوحیه و شک لا یزید السماء  
ثالثا ان عقل کل و ان هادی سبیلنا مسطر معرفت حضرت سبحان و باطن  
بنده که رطاعت همه بندگان سنکه فرمودندینا عریض الله وینا عبد الله ع  
ثانیا معلوم است که چه فدا صدمات و ذرات کشید در راه دین فاینا که  
کرامان بیابان منالک و نادا بهر ابراه هذابت و انسان به دعوت خود  
سپارد و زمان بعثت که مردم را بهر از کفر و منالک و سوا ی شرک و همان  
و عز و رطاعت شهور را می بدست نبود و هر زمان که اظهار و سالت و  
بنیان بنویخت و پیشتر ما بهر مود و کفادنا و جلدت حق دعوت منبوا از بیگان  
و خویش از بهر و از دشمن میگردند و نایبند و حجت مشیر و بجا بش

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله



نسخه  
کتاب  
کتابخانه  
موزه  
و مرکز  
اسناد

اِخْوَانِ الْكَرَامِ مِثْلَ حَبِيبِهِ وَقَدْ دَبَّحَ اَصْحَابُ نَشَاوِ بَدَلِهِ

مبارک و دانا و دست سنان زبان قلب مبارک و بد نشای از در دانا پیش  
نور انبیا را شکافتند از سنان و کلویش را با صبا بشا نشاندند که راه نفس  
بران و حبه للعالمین تنگ شد با ابطال فخرین نمود و اللهم اهد قلوبنا  
لا نقبلوا مبهز مود خامسا ما رجوا که خود فرمود ما اولو حق میباشند او را  
یعنی هیچ پیغمبری مثل من زنده از ازل امتش نکشد بر هیچ رسوله این همه جفا  
و ستم و زحمات در حیات و عمارت رسیده است گمراه فخرین مینمود  
خان سنان در زمین باقی نبود صبر تحمل بر جمیع این مصداقات کرد تا درین خدا  
منشور و میرهن نمود و معارف احکام و طریق حق شناسا ببرد و در سر خود  
ملکه شهادت و دین و نور و بصیرت خود امام حسن مسموم و امام حسین  
مظلوم را در مقام شریح دین خدا قبول نمود و اهل البیت عزت خود را در  
بصیرت برد نادی فرمود که از بیک از اشرار و کفار و اعدا و هر عیقل از اعدا  
متمثل شوند و در مقام انشار دین پروردگار و اهل بیت باشند لهذا حضرت  
عجیب را ناره ها از در دانا بیخ و از سنان زبان و مکر و زهر و مسموم خوانند  
تا آنکه مسموم شهید گردید و اما حضرت حسین را در صحرائی که بلا مظلوم  
و مشغول ساختند تا در آن و برادرانش را طعمه تمیز و زان و در خرافات  
اسیر و ذلیل در اطراف و لایات گردانیدند و البته تمام مصائب و آزار  
بر حسین بوجوه سبب القتلین و سبب بوجوب عینا و سبب این کدام پیغمبر  
از پیش از قتل ظلم و جمیع رعیت نادر و بیشتر از آن سرور است چنانچه بعد  
مصائب حسین را در کتاب مذکور انقیاد و خلاصه القادوس نوشته اند  
حاصل انکلام حضرت سید الانام و احباب ملک عالم مامور کرد بدگر است

نسخه  
کتابخانه  
موزه  
و مرکز  
اسناد

کتابخانه  
موزه  
و مرکز  
اسناد

ملع لمولانا المحتاج الى ربك منظر  
بريد السبا با صبا با بريد الاى که در این بر بید مزیدی

خود را بفرمایا بدگر دل لا استلکم علیه جزا الا الموده فی الغریبه و من یزیر  
حسنه نزد لعینها حسنا یعنی ای پیغمبر خدا بمردمان بفرمایا که در سالک زحمات  
و مشقت بخت مزید و جزا از شما می خواهم مکر و وسوسه و محبت با عزت و ذوق  
من و از عقوبات الهی و کرامات بر سالکینا می است اینکه هر کس از  
حق و سالک را کرد و محبت با عزت و در پی من انحصار نمود خداوند و در این  
عمل او حسنات بسیار و ثواب بسیار عطا فرموده الحاصل با وجود که در سبب  
و محبت عزت ان حضرت که نزد سالک است امری سخت و تکلیفی مشکل بود  
و نهیست لکن حضرت صفاق فرمود قوائمه ما را فی الیه الاستیقه نفر بخدا  
سوکند که در نماز و این حق را ادا نکرد مگر صفت نفر سرد کو با مقتوا انحر  
بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله با ستاد که جمیع مردمان چشم از حق  
رسول خدا پوشیدند و در جفاکاری ستم بر اهل حرم پیغمبر خدا و قبول  
مدار کوشیدند و محبت ناری نکردند و سهل است محنت حادی و سبب بندند  
و دست جفا کشوند و اثر ظلم و کین در اطفا انوار ایشان روشن نمودند  
ولم یبق الا بحر الملوم شتوا لطفنا و ناره نار و غا لولا ما شیهاده  
و اینها فالحو مغضوب الا ان شیهب و فی الیه استیقه انما و الله عز وجل  
لمولانا نور عدا فری نشانه دشمن کرد انش ظلم با بی زار و دشمن کرد  
خدا فی بنو دانش فاشر شد بران سپه نادر من دست ستم بنای بی  
دارنها حق و میراث بنو دشمن را با اموال خدا غنیمت اعدا شد پس  
فری که این بنای کج شد بنیاد مزجمله خواص صاحب لایت و مستحق خلافت  
رسول و زبند و زوجه بنو اعدا کردند و در سبب و در حرمش



فصل در بیان  
کرامات و معجزات  
امامان علیهم السلام

فَلَنَلَهُ لَوْ سِرَّتْ فِي اَرْضٍ كَيْفَ فَلَا تَنَسَ بِاَلْخَيْرِ كِرَ الْعَبِيدِ

او زند و انشا از رخسار دروازه شهر علم و اسرار و انوار و نور  
در عتبات اشراف بختند و بر حضرت قش و او بختند تا اینکه رسد و کس و نش کرد و شد  
بمعنا و در مسجدش آوردند و عمرش بر پیشانی او کشیدند و بانه فرود آمد  
که سینه او را بکشد و نشان باین ام آن لکوم استصفا و کاد و نش و بخت  
بحضرت و مسائل مابین که ما رسول الله بدستگاه این مردم کرد و در راه  
و حواش و شد و در خانه ام و او در دند و مضامین کشتم کرد و بدین دست  
از جانب قبر مطهر پیغمبر میزد که همگان را ندیدند و میشدند و نشان  
آیا بکر اکرم باین ملک من شرب ثم نقطه ثم سواک و عیای ای بابا بکر  
بر کشتن از اسلام و کافر شد مملکت هلام و ان خالفی که ترا از خاک زمین و  
اب است نطفه بوجود آورد و در سر آمدی کرد آبا بکر تر سید و خلیل کرد و در  
افزار شد و دشمنان از کرم و شریفان را داشت زیرا که چون مردمان دست  
و شکا پیغمبر زاد بدند و میشدند و نشان و نش و بر کشیدند و مضطرب  
مقادیر احوال فاطمه طاهره و منکسند و ان در حافیه که به او پیش از مرتبت  
دوبختان منکسند و باز و پیش از فاطمه حنانه و سبیل بر دشت و سر سبز  
و محنت شهید کرد و در حضرت امام حسن و امام حسین از جای بنیان و از قوت  
و مصیبت پیغمبر و کفرناوی جناب بد و صلوات و دره و مادر سر کرم  
افغان و کربان بود و فاطمه زهرا از مشاهد این فاجعه چون فیت  
و جنات اتم بر شاه و لایب ترسان و لفران مضطرب بر پیشان و مغلوب  
و سر اسنان جمعی فان در اطرش و محله کوبان باین حالت و جمع مردم  
قدم نهادند بر سر قدم مطهر و افتاد و مشر خدا را دستگیر و اسیر و در

خدا را که کوی شهیدان  
روایه بیاید که از امامان

فصل در بیان  
کرامات و معجزات  
امامان علیهم السلام

وَبَلَّغْ سَلَامِي إِلَى قَدِ سَلَمِي وَأَدْمِلْ كَلَامِي بِقَوْلِ سَدِيدِ

منیر استاده و بر طاب نعل بر سر نهاده و بدید که عمر بر کشش کرد و کینه  
و آبا بکر دو جای به نشسته و بانرا از کفنه و او پیش از نشان باز ماند که نش  
از فاد عم شکست بر دوزمین نشاند عاشر مصیبت در بین  
ما تم و سید از آل رسول و دو حل و اسیر دستگیر و مغلول بدید و جمعی  
زنان بر نشان حال و اطفال منکسند و داد کوه خوش مضطرب و نش و  
ملاحظه فرمودند اول عصمت کبری فاطمه دختر رسول خدا و در مجلس آبا بکر  
صمت صغیر بنبت خیر بقول عذراء در مجلس این زمان بر مکر شعش  
لمؤلفه عفی عنکم هم زهرا اکول میخواستند و لیکن چون عم زینب  
بنامند حدیث بنبت زهرا عیانست که فرشتگان زمین تا آسمان است  
زهرا مصطفی صلوات علیها بود مصیبت او و کربان از هین بود طبعشاد و  
دو تن زینب فغان داشت ز هجده جانش را در غم بجان داشت زینب  
پیرا بشتر برادر ز هجده تن از اولاد حیدر اگر هزار دستم خور و صبی  
دگر جیش بناد صدمه بنی اگر چه او را در شکست دگر باز وی را  
کس نبسته اگر زهرا بمجد مشه خان مشد این فاساد از شریع وانه  
بد زهرا عزیزند و منیر شکست زینب لیل اهل کینه اگر این سر قد پدید  
دید مکران سر هجده نفر دید و همه ام من و دشمن نگویید بر زینب  
دو عدل مدافع خلدید بزه اگر بعضی حرف سرگشته و کشش از امر  
کردی اگر زهرا علی داد بنیست بر تیغ و بن ظالم نشسته و بجهت  
بر تیغ اعداء علی بد حشر علی بد مشد کربلا بد بد و فاساد  
کوفته نابود لیرا حسین را بر بد صدقه و شمشیر علی زاهم بکین

سلاهی از این ارا و در حدیث  
بدان سید بن سلمان و کینه  
بیای ما جمع خواهر نشان  
بر نشان و سار کس بیای











۱۰۰

وَجَنَّمَاهُمْ رُحُصًا مِنْ جُرَجِجٍ ۖ وَكَفَّاهُمْ كَانَتُجِجَ الصَّعِيدِ

تغ پانچاں شہیدان ہے بسا  
مجھ خاں واپس دشمن کئے مذہب کے  
سرکل خان پر خون بوسنا ہوا  
ہذا القحط لکھا کٹایں تعزید

بجاء و خون طبعه فراقش برآوردند و فرزند سرده تن برآوردند  
دیده خصوص این زن که با تو جهان بود کنون در گوشه دلت خیزید  
خصوص این زن که بعد از عزت شاه بجای خفته و خوار می سپید نه هرگز  
جز هم خویش دیده نه از نا محرمی بخش سپید کنون خوار و حقیر و زار و  
حیران محسوس از خانه محروم میاید بیامکد از این اندیشه خاتم و از این  
مظلوم نابوی سپید این زن یاد بخند گشت و از حیرت یا طل خویش در گذشت  
ولیکن هنوز اثر غضبش شعله افروز و حکم سوز بود زیرا که در سخن بدین  
ابوالحسن نمود فقال لقد سئى الله بظرافيك الحسب والعصباء المردوة من اهل  
بیتك فلیک پس گفت تجبوا که خداوند بیچون اسرار من مکنون و استعاره و  
و بیرون مرا شفا دار یکشتر شد برادر طاعی و پادشاه ناعی نو که برام بیخرج  
نمودند در طاعنا و بیوند خون ایشان زار و ای درد کما سپید من نمود  
دختر اسد الله فرمود که می لقد مکتک کهل و قطع قری و احببت اصل  
فان کان هذا یشفاک فقد اسفنت بدی سپید که در خون کشید که کهل و  
پس از از اولاد رسول زاد بر یک شاخها و جوانان احفاد بتول زاد از دیشتر  
گفتند بنیاد و اصول بر هرگاه کشن الالطهار و این کاد شفای درد منه  
نونا بکار است عجب مژدا و کردی خوب و آینه بدست و دگر سفر لقا  
شفای سپید از قتل الالطهار است و ای درد اگر خون خند الالطهار  
عجب معالجه در خوشین کردی عجب شفا و دفا بدست و دگر که این  
چنین مریض را بجز عجم و است خدا حکیم و عجم شفا عجم سزا است و قال هذا  
سجاعة و کمین لقد کان ابو هاشم قاصداً لک باک و زید و مالک و غیره و عجم

عبدالله بن محمد

وَمَنْ كَانَ فِي الْقَوْمِ مِنْكُمْ الظَّالِمُ

لَبَّيْكَ يَا مَوْلَا عَلِيٍّ  
مَبْنِيَّانِ دَوْلَتِ شَرِيفِ

این زن داد و بجناد مجلس نمود که این زن در جواب ما حاضر و در بیان سخن  
ما حاضر است و در بیعت و فتنه کوچه و مضاعفه کلام مانند پدش علی و مشاعر است  
شعر **لَوْ لَقِيَ عَلَى بَيْضِ لِسَانِ قَبْدٍ وَبَلِغِ بَيَانِ** بجان من که نظری نداشت  
دوروزان و لبیک زبید از این سببش نمود آگاه که بیعت شعر کجا ابداز  
کرد و زنان **لَمْ أَلْقَ ابْنَ زَنَادٍ إِلَّا عَلَى نَزْوِ الْحَسَنِ** و قال **فَرَفَدْنَا قَبْدَ عَلَى**  
**الْحَسَنِ قَالَا الْكُفْرُ اللَّهُ فَرَفَدْنَا عَلَى نَزْوِ الْحَسَنِ** پس این زن داد و بید متوجه مسد  
سجاده کرد بدو چو ای و بعد از عزم مادران بیمار و در دست ستم عدنان گرفتار  
و نداد و خواهرش و عفرایه و زرد کشته و در عین جوانی از ناتوانی پر کشته  
دست گرفتار و بجز بسته و پرو بالتر از صدقات منکسته کرد بدینی بر  
و در این نشسته شعر **لَوْ لَقِيَ بِرَسِيدٍ كَرِيبٍ** که بیمار و علبل است  
پیدا است که ازال علبل است علبل است گفتند که این زن علی بن حسین است  
این عزیز خلواست و جو تو ذلیل است این شاه عرب شاه عجم اشرف ناس است  
این فرج من و محمد اصل اصل است گفتا که علی نام مگر حکم خدا گشت یا  
اینکه علبل است جز آنکه که قبل است و در جواب این زن داد حضرت مجاهد فرمود  
**إِنْ لِي أَتَقَالُ لَهْ عَلَى بِنِ الْحَسَنِ وَ مَدْفَعَةُ النَّاسِ مَرَارِدُ** بود که اسمش  
علی بن الحسین و جهمش شبیه سید القملین بود و او را فاکام و نوجوان  
گشتند و در حضور پدر و پیش پدر کام سپنا کو زبان در خاک و خوش  
اغشند این زن داد گفت بلکه او را خداوند افلاک هلاک فرمود کتابه از اینکه  
هلاکت است او را بود بیمار کرد بلا فرمود که **لله بَنُو كَيْ** الا فخر جهمش مویتها  
و **إِلَهِ لَمْ يَكُنْ مَنَافَا** این زن داد **هَلْ لَكَ جُرْأَةٌ عَلَى جَوَائِ** از صواب و



مجلس دوم در بیان فضیلت اهل بیت

و کوانت غایت فیهما طریقا جریحا من اسباب قوم عینید

و آخر بوا غنیه مصیبت بابت قتال با کین ز نادانان که بقوت کنا احکامان عز  
علی قنایه فامیلی معتر از کلام سید سجاده ابن زناد سفان غضبناک  
کردند گفت ای علی بن ابی طالب جو آنکه بی کس و ناد و دوست من مبرو که فناد  
اچا جرات بر جواد اذن من زادی پس و فنادمان نمود که این جوان را ببرید  
و سر از بند ببرید و کرم نشینید به یکبار از گوشه کنار حلاله دار شمشیر اثر  
نادر کشیدند و بجای آن نیز کوار و بدند شمشیر لاف نه عقی عنده  
ان یکی شمشیر و کف میزدید دیگر بجز بجز و زای کشید ان یکی زادی  
او را میبرد ان سر بیانش کشید فناد و بد چشم زینب این حیادت را  
چرا بد کوشا و چون اسم کشن زاسپند شد غم نبیانت از تابالم  
چون سبک کرد سرش جسد و بخت اسلار و بد کان و ناله کرد و ز  
خروش هوش از سرها پرید گفت با این زناد بد نژاد که امیر ظالمان  
صد از پزید کنی و بنی زاد و علی مردود ز پیر جوان حق العبد  
مزدکریا به است ماز اعمری مبراد و نه علمدک میزد هر که بود عمر و ما کش  
شد هر که بود فاد ما شد شهید این اسیر تار و پود علیل مانده  
نایب انهم از جان نا امید کره و ای کشن زادی بسر و کبدل منی هلا  
میرید پس بکش تیغ و ز فاد و ام بکش فاش بر کش بغیر هلا من میرید  
نامر از این بنابر کن خواهی از خون زیری و زای پدید فناد اکمل  
لعمریه اسکی با غم حقیکه تقیه چون بنابر که بلا زینب منکس فاد زاه  
مصنطری منقلب احوال دبد و سخنان تقیر امیر از او شنید و در توجه  
لبوس نمود و فرمود اید خیر امیر المؤمنین قدک ارام بکوی بنشین و سخن

مجلس دوم در بیان فضیلت اهل بیت  
و در بیان طریقه ان کبری کریم

مجلس دوم در بیان فضیلت اهل بیت

و کوننت قد خلیت شبه الرسول علیک قریبا کحبل الورد

مکوی تا خود سخن سرایم و از عهد جوانی برام فقال یا علی بن ابی طالب  
با این زناد اما علیت ان الذکر لنا عادة و کسر امتنا الشهاده فرمود با این زناد  
اچا ما را از کشته شد مبر سنا به و از شهید شد مرا مبر بختی مکوی پندای  
که شهاده عاده ما اولاد رسول و کشته شد سعادت احفاد بنو است  
شعر لاف نه مدینه عاده اولاد هاشم است شهاده شهاده است  
کرانه ز میرزا و سعادت زهی سعادت عظمی کرامت کبری که از غنا  
ما کشته این سعادت سعادت ابن زناد چون این کلمات فاسپند فناد  
و شود شرا در مردم دیدان کشته خود محکم مکوی منصرف کرد و بد محلس  
از هم متفرق گردانیدیم کسرین زناد یعلی بن الحسین و اهل به فناد  
به حبیب المجد الاعظم انگاه سید سجاده با تمام اهل حرم سید عالم  
خانه بهلوی سجد اعظم حای داد و نایبی کرد و کومر بودند دران زندان  
خانه محبوس بودند خانه حق اهل حق را خانه شد کج دین را جای در و پزید  
محلس سی و در و پزید بیان بعضی صدقات جزا حق  
مخصوصه که از کفار بر مطلع الانوار امامت و بوسه گاه حضرت رسالت  
بصیر و ذرات منصوصه اولی بر پیکار فرقی بر تان ستم بر خلق و آبر بر لب  
و دهان مقدس المصیبتی غنی فناد که مدلول اجناد منقوله  
دو کبک اجناد از ائمه اطهار سه مقام از سر کردن امام و سر موضع از اعضا  
شریف حسین مظلوم همیشه فواد لایب امانه از ان ظاهر استکار بودند  
و دشمنان زاد و دزد شبشاهه میخو ندان پیشای نورانی از حضرت  
دویم لک دهان و دندان اجناد ستم زهر خلقوان سید مظلوم معصود و همین

مجلس دوم در بیان فضیلت اهل بیت  
و در بیان طریقه ان کبری کریم

مجلس دوم در بیان فضیلت اهل بیت  
و در بیان طریقه ان کبری کریم



کتاب  
تاریخ  
الاسلام

مَبَالِغُ بَقِيَّةِ الدِّمَرِ شَيْءٌ كَرِهُوا جَنَانُ شَدِيدُ عَيْبِ

سه مقام از حضرت جناب الانام و از طرف اعضاء دیگر مرسوم است چنانچه این معنی  
در کتب عامه و خاصه بسیار است مگر این جناب در مختصر احباب از پیشانی تا فاقه  
و از قاف تا بر پیشانی و از این حدیث و از بوسه مهلا و مبهز مور قتل الله مقلد  
تا و کد که از آن مقلد تا بحین چنانکه حدیث مذکور تا بدین امان و جفا  
کنند کان نورانی قره العین و حضرت حق تعالی مخط و غضب فرماید تا فلان و  
کشند کان تو انجمن و در آیه دیگر مؤید همین کلام در اخر این مجلس سرور  
میشود و آله مقام که بوسه کام حضرت رسول تا کوبان کزاه اما جگاه و  
نشانه چندین هزار بند مستان و نیزه و شمشیر نمود و بر همین سه موضع که  
مطالع انوار ولایت بود چه صدمات و جراحت واد آورده و تلبس سوزا  
ملول گردانند غلام مصلحت شد جری بحری که کان مکتبه من عالم الغیب  
لا ریت برهان و محرم بود که از این مکتبه قم الیه کثیر اللکم و نهان  
علی الیه عزیر کوشور فقام من مقلد صلیبه صلیان علی الوضی عزیز  
لورنه و بکن من علیه الکی بن احسان علی البتول عزیز کم لذیذت  
جنت الدنای بطریق غیر دستان فکف لوعا بنوا بالظیف اعینهم فابی و مقام  
قد ازاه خنیهان عطشان بکیر کاس الموت محلیا بصریه من دم و کلام  
و تان عزیر مقلد کوان خوب و خوب تربیه می غیر عزیران بد که اول  
صدمه از صدمات لشکر زید که بر سه موضع منور فرزند مبهز و مبهز و بدین  
زمان و منقلبش کرد تا بند جراحت رساند و نیز بود تا که جراحتی که بر ناف نازل  
و اد کرد بد و در شراب و عروق حیوان را برید بلکه استخوان کرد از هم و  
بهر مملکت بن کامل بود و چون تمام علماء اعلام از اهل جنه سر این مصائب

اگر از این کتاب  
کتاب انوار  
مکتب

کتاب  
تاریخ  
الاسلام

أَمَّا جَنَّةُ الرَّحْمَنِ فِي الْخُلُوعِ حَتَّى أَجْبَرَ الْوَرَى نَابِلِي الشَّهْبِ

و صدمات و نوشته اند و اعظم جراحت است که در این کتاب مکرر مرقوم  
شده با اختلاف روایات و حاصل اینچه در اخبار است این است قال الزودی و کلاما  
منعنا الحزن من الفیال و الجلال و من شدة العقر و کثرة السهم و البینال  
و تف لیسیر ساعه مکتبه هو و ایتنا انا و جحر فوقع فی جهنم بحری الدم  
علی حید و بحیه فحد التوب لیسیر الدم من و حیه در کتاب مجاز مبهز ما بد  
بعد از آنکه سلطان کربلا در روز عاشورا از کربل مقاتله با اشعیا و مجاز  
با کوفیان بر جفا حشده شد از مدت حرارت و آفتاب تشنگی بی نهایت و  
مناد کن از کارد از رسته کرد بد از بر نه ها تمام لثام بر سینه بی کینه  
و سید بیکر شریا بی حالت و طاقت کرد اسهال پس ساقه اسناد و لحظه  
بر نیزه بی کی تکرار و شاد با ستر اخته فرماید و بعد با مناد تا کاه ظالمی  
از کین کاه لوی شقاوت افزا شد و سنگی بر پیشانی نور انبش انداخت  
بنحویکه صیحه کاه حضرت اله و بوسه کاه و سوله از مجروح ساخت چنان  
ان خون جبین مبین صوت ناز نیش کلاکون نمود و بر آیه دیگر ابوحنو  
لعین هم تیری از کین و ما نمود که بر همان محل جراحت پیشانی رسید و  
خون جبین ناز بن دو چندان کرد بد و صورت و محاسن را خونین ساخت  
پس بعضی از علماء نوشته اند که از صدمه همان سنگ جفا و تیر ابوحنوق  
بعجا که بر جبین مبین و سید انجناب از بن در غلظت و بر بن مبین پیدا  
انگاه بحیل نمود و بکرتن ان خون ناز بن از جبین مشغول و ما نفس از  
و صول بر زمین بود و از ان خون پاک صورت از غم حضرت بی را ادعوا بی  
می نمود و هر چند دست و سوار را بر محل جراحت می نهاد و می سنان

منعنا الحزن  
و من شدة العقر  
و کثرة السهم  
و البینال



کتاب التوحید و توحید

مصیبت در...

لا ی مضایب ام لا ی ذی نیر نصیب لها دون الحسین الذامع

خون همایون باز می آید و من می نشستم ناچار است بود و دامن برآورد  
از زیر لباسها بیرون آورد و تا صبح خون از جبینش می آید جیسو پیشانی از بین فرمایند  
سینه بی کینه اش پیدا و می شد شکم مبارکش می بود کرد بد شعر می خواند  
پیدا چه شدن سینه که احمد می رسید و آن فاق شک که خون محمد می رسید  
افغان که برادر ناوک مسموم نشد و آن ترس شعر می خواند می رسید  
فاناهم محمد رسول الله ثلاث شقی وقع فی قلبه و فی بعض الشیبات فی صدقه  
و خرج من طهره و قال ینیم الله و یافیه و علی علیه رسول الله ظالمی از آن قوم خود  
گویند هر مده بر کاهل نا ابرو الحون بود تیری تیرند و دل روز و پیکار  
افش از روز و عالم سوز کران را سه شعبه بود و بر هر الم الوده و نیم حیات  
زاده بوکان نهاد و بوسه نگاه پیچید محمود نشان نهاد و در با علی الفید  
از سینه کمان ظلم و کین تیری جفت بر قلبه غیر قلبا مکان نشست  
شایان و در دین عالم بلید نشست که میان حسان الشکست آهه کر این  
خداوند و تیرها نگاه ما بوسه شد از حیوة و هستی انشاء از راه فدا کشت  
ان تیر برین بر خاک نهاد و گفت نا الله از قطع شراب و در بدامید بخند  
از حیوة خود برید نا اسید از جان و زندگانی جهان کرد بد زهر که قطع شراب  
کرد حیوة است لیل بر مات است نهاد خود را محض و سهید بد را نشد که  
بمقامات عالیا و اصل و مرادش از سعادت حاصل است و هنگام  
شهادت رسید و نفس مطمئنه اش نای ای حیوانی در یک زانیه سرشته شد  
زبان بنام خدا کشود و نیم الله و یافیه سرود و علی علیه رسول الله فرمود حیات  
شبهه سالکان کامل و قربانان و اصل این خواهد بود ثم دفع دانه نحو

بکدامین غیر این و چه با ما و توان  
و نجیب باز و غیر این همیشه نشسته

کتاب التوحید و توحید

کذل مضایب و ن در این فایم حیر و در السیط والله فایم

السماء قال لعلی انت تعلم انهم یسئلون رجلا لیس علی وجه الارض ابن یسئ  
عنه انکاه سر بجا بنایان کرد و در قنصر و اینها مال بدگاه حضرت و الجلا  
او و زبان به مناجات کشود و حکایت حال و شکایت از آن قوم ضلال نمود  
شعر می خواند که یارب اکی از حال زارم که رفت از دست دل صبر  
قرارد تو میدانی که من در دست عدلان صید خاری گرفتار و در چارم  
توانی در جهان از نسل احمد منم بانی کزین شده با دارم و زهر کشن  
من یکفرم و سلمه تیغ و تیر از هر کدام صیرب تنه کن و نشسته دین  
بر و نامت نخل جو می اید بر از داند و خوششان و جوانان هلاک خوش  
در انظارم شوم صد باره که صد باره از تیغ که دست از دست و ستیاب برنگد  
بر اما مظلوم از آن ترس مسموم بی طاقت و حالت کشته و دست انداخت  
بی قوت گردید و نا وجود صنعت ما توانی که لازم طبیعت انسان است  
دست مبارک فراید و آن ترس می کشد از عقب سر و قنایر و زانو و دم آند  
النهم و احب من و ذاء طهره و انقی الدم کانه مبراب و ضعف و وقت زبا  
که از پیش روی میسر نکرد بد و هر چند سعی و اخراج ان نمود فانه نه محبت  
شعر می خواند از آن که در یک تیر سه پیلوی لثام خون شد حکم عالم  
و ادم بنام پشای حیل و اسام شکست نشد شکست نادر و پشای  
از همان یک تیر دل نشان نظام امر حیان و رسته حیوة ان حیان جان ازم  
و دید از جای ان ناوک خون مبارک حیات را الله که نا الله است چون سیر  
و ناودان دوان کرد بد بدی و این بخار و غیره فوضع کفیه علی موضع الخرج فلما  
امتلأت دخی میرا لئلا فادجع منه فطره ثم دفع بدنا یبنا فلما امتلأت

صحنی از آنکه سینه و چه با ما و توحید  
عنه و شعر می که نال و در



قد عني عدي واليكاء قايي اذ ان خلينا لم تر عن الفواجيع

کتاب فی شرح

والله اعلم  
بما كان في قلوبكم

فلم يرد الله لحيته وقال هكذا اكون حتى الف ليلة  
پس در دست خود را بر محل جراحت کرد و چون زخوی بمشام شد داشت  
بجانب آسمان تا پشید قطره از آن بر نگرید و بر زمین نرسید گویند بعد  
از آن روز سرخی را آسمان ظهور دهد و زخوی و مبتل از آن بود و ثانیاً دو  
گفت خود را از آن خون همان بر می خورد و بر صورت و جبین و محاسن و از بین  
می آید و می بیند که با همین حالت سرخ زد و انگسادی ناید بود تا ملاقات  
حضرت پیر در کاد و حلیه بزرگوار را نمود و با این چشم خونین و محاسن بکین  
زبان بکلامه مآجر و شکایه اهل جفا خواهم کنور شعر لعل  
دوستم ارم که بد این گونه دم برد دوست سرخ و در کلام از نظر دوست  
نکوست دل و جان مال و جان قابل قربانی نیست دل پر خون بیه امتاده  
مکوش چون کوست جانم امد بلب از تشنگی آب صلال العطر سوخت  
مرا انش شفق و پوست مبدم جان به تپا کفی از ابرقزات کرب و  
دل از تشنگی هر چه جزا است کرب و زخمی بد بتر بلا هم اما نیست  
بر لوح دل جز الف قامت و ست عقیق و بیکر از علما نوشته اند که حضرت  
سید الشهدا از صدمه همان ترهیداد حس مده بن کا اهل از تشنگی زین بر خال  
ز میان فناد مؤلف گوید که در این کتاب مستطاب به الفاظ مفاد به شرح  
روایات مختلفه از کتب علما را آورده ام و در درستی مکرر شده باشد لیکن  
تکرار در نظر احتیاط دلیل بر اعتبار است و این معیبت اما مخلوق  
نازنین امام مظلوم که جلوه گاه نور و لایته بود که حضرت دست از امت  
پس بد آنکه چند ذرات این باب بنظر رسید و حاصل این است که در

لما الله طرفاً لم یکنج ذمونه بقاء فناد مع علی السبط صنائع

کتاب فی شرح

بیکر از علما  
که در دست خود

تا شود چون سید الشهدا از کرب جراحتی در حالت و طاعت کردید از کرب  
بهرای محال فان که بر سینه بی کینه و بیکر افزود شد سید بود حالت است  
و سوادی از زینش نماند لهذا بر آیت ای عقیق از جهاد و محبت لشکر شقاوت  
احاطه کرد و اطراف حضرت را محفل و این شفقت با شهید و بطعن و بهای  
و بقیه نوز با تسبیح حق و حق و با حق و با حق و با حق و با حق و با حق  
توقع بی کینه و نادر و حلیه بزرگوار را نمود و با این چشم خونین و محاسن  
بهر از آن از این سو ترها بپوش می نماند و طاعت نبرد و از آن سنانها  
بوجود می آید که از تشنگی و قوی شمشیر کد آن با تیغ کین بر امام می بیند  
تا تشنگی تا اینکه کارشناسان تشنگی در آن هنگام خونین بر بد متعمر من شاه  
سید که بد از بیکان جان کا معلوم ای عبدالله مظلوم را از هم روید  
به نحوی که از همان ترهیداد از تشنگی زین بر کد خاک زمین افتاد و در خون  
خونش می پاشد و بیکر و در حرکت نگرید و متصل و خال و خون می غلظید  
پس بد آنکه نادر و بیکر تشنگی و شقاوت از هجوم آورد شده و کرب و احتیاج به تشنگی  
شعر و لغز می گویم چه امد بر سر سلطان بی نادر تو خود بکشای چشم  
عقل و بکده سواد بیکر و نادر افتاده بد آن در میان بد جهاد دشمن  
چه امد بر سر تشنگی و شمشیر و تیغ و بد آن تشنگی و از بد سو  
دو صد بیکان و بد آنجا بهر سیدش منک و جود بتر بر بیکر و نه لعل  
قال محمداً علیه من کل ما بین قطعته سنان بن کس القوی به بر قوه ثم انشع  
الشرع و طعنه به بواجبه صلیه ثم دماء سناناً یسنا یسنا فوقع الیه ثم یخیر  
فقتل و حشر و عذاب و نزع السهم من غیره و غیرن کعبه جیها فکلاماً ما املنا



مِنَّا عَنِ ابْنِ الْحَبِيبِ وَمَا جَرَى عَلَيْهِ الْحَدِيثُ

من مایه جنبیها داشته و جنبه الخ حاصل آنکه چون امام تم دستگیر نشام  
کرد بدو در میان خاک و خون می غلطید سنان برادر بزرگ دین سنان به بر  
حلقوم امام مظلوم و زهر داوود و بیان بدین جراحت معانکرده نیزه را از سحر  
انجناب کشیده و در طریقه سراسر فرو داده و آنکه باز و افراختن بر  
یکلوی اندیش از اخذ حضرت خواسته ان پیکان را از کلوی خویش  
بیرون آورد و از خون آن جراحت سر و محاسن خویش را کمال کونی میموداه  
اه که از دست سنان و سنان از کان دین مبین خراب کرد بدو از ظلم او  
در سید بن شاه شهید آنچه رسید تفصیل کرد ان تا بکار و در محاسن شایسته  
مستور کرد بدو و اما بر لب دهان شاه مظلومان که مشرق اوزار و مظهر  
الاسرار حضرت پروردگار و بوسه گاه احمد بخند بود در کوفه و شام ازیم  
این زنا بدید صدمه ما به برادر رسید و کتاب بخار از این نگار و ایت نموده  
از انس بن مالک میگوید که در مجلس این زنا بدید و درود و مشاهد می  
نمودم که این زنا بدید شمشیر نادرین با چوب سته خود را بر دندان انجناب به  
هناد و میگفت شمشیر این حسین الحق عجب مهر و سینه سخت دندان و لبش  
میگوشه هستم از جان که چرخم جان و حنم ابدین لب دندان و  
عَنْكَ اَمْ رَاهُ لَا سَوَكَ كَهْدَكَ اَبْتُ رَسُوْلَكَ هُوَ قَبْلَ مَوْجِ قَبِيْلِكَ نَزِيْهِ  
یعنی و اگر ای این زنا بدید غدار که بحق حضرت پروردگار ملاکت می نماید تو را  
داین کار زهر که دیدم ملک چشم خود که احمد بخند می بوسید همین لب  
دندان را که تو شمشیر با چوب سته خود را می گذاری بران شمشیر لعل  
ای ناده زنا بدید بکن شری از رسول و از کینه زنا بدید بکن ملول بود

شاه ای دین با حق است این  
و آنچه از خشم سید است این

علامت

بَدِيْتُ حَسْبَ سَاهِرِ الطَّرْفِ حَائِثًا وَطَرَفِكَ زَيَّانٍ مِنَ التَّوَمِّ هَاجِحٌ

چوب کین ذلب شاه دین حسین کان از رسول بوسه دو جلد و بتول این  
لب میگوید است کان رسول را دین لب بخوره ختم رسول قوت جان و رسول  
بر جان احمد این دو لب عمل بون توه باخوت جان هنوز بود سید ما بقول  
مشکن و چوب کین در دندان او کز این عین بود رسول بر لبش شوق  
و بنی الحار و دین سید این معاذ و عمر و بن سید اینها حنرا سید الله  
بقرب یقینیه آنف التحسین و صلیبه و قطن به قینه در محاسن سید الله  
و عمر و بن سید منقول است که هر دو گفتند در مجلس سید الله این زنا بد  
بودیم و گفتار من ان روز می شنودیم و کردار من املا حظه می نمودیم  
که دست ستم برافراشت و شمشیر با چوب که در دست است کاهی حنرا  
نوزد بدید کان رسول می گذاشت کاهی بر دماغ نازنین و لب دندان ان  
حناب اشان میگرد میگویند که ملک حنرا از دست و ستم بدید و او را  
پس بدید و رقم که این ستم را دیدم میسند بدو و فریاد بر کشید فقال ارفع  
قَبِيْلَكَ لَا بَنِي رَأَيْتُ رَسُوْلَكَ وَاَمِنَا شَقِيْبَةً عَلَى مَوْجِ قَبِيْلِكَ ثُمَّ اَنْجَبَ  
با کجا و دین زنا بدید نموده و فرمود که برادر این چوب ستم را از این لب  
و دهان محترم زهر که بخشم خود دیدم که حضرت رسول نام که با خود را  
بر همین مقام نهاده بود و مکرری بوسید متصل می بویید و سید الله  
از او می چشید پس بدیدم که کرمیست و محسوس بر سر مظهر نکر سیت  
عَنْكَ اَمِ رَاهُ لَا سَوَكَ كَهْدَكَ اَبْتُ رَسُوْلَكَ هُوَ قَبْلَ مَوْجِ قَبِيْلِكَ نَزِيْهِ  
عَنْكَ لَصْرَتِ عَيْنِكَ عَمِيْدًا كَرَاهِ اَزْكَلَاتِ زَيْدٍ و عَضْبٌ سَدَّ و كَفْتُ  
که اید شمشیر خدا اما کرم میبکی از این قینه و غلبه مایه حنرا اگر حنرا چیده بود

حنرا صندل حنرا

نزد دین ان تا بکن ستم خوار حسین  
و دین بر هم نهاده و شمشیر کان



کتاب فی الجهاد

وَجِیمُ حُسَیْنٍ بِاللَّهِ تَمَازُکُلُ وَجِیمُکُمْ فِی ثَوْبٍ مِنَ الْخَزَرِ زَادِعُ

و نادان نشاء بود که در این امری خرافت و بی عقل بود هر آنکه حکم میکرد  
سره را جدا نمائید فقال قد لا حایة لک حبیبنا هو اعطاک علیک من هذا  
مقد و آیت سؤل که فوم اقلد حسا علی فخذی الذی حبیبنا علی فخذی  
النبی فوضع یده علی ما فوخ کل واحد منهما وقال اللهم انی استودعک  
ایا هذا وصالح المؤمنین مکلف کان و حبیبک لیرسول الله فبینه و بینک  
از جای برخواست و گفت ای بن زناد اکنون که از سخن من در غضب شد  
پس حدیثی از زیارت بگویم که بر تو سخت تر و دشوار تر باشد شنیدنش  
از این سخن بدان که در دلم پیغمبر خدا را که امام حسن مجتبی را برد  
و از این خود نشاءند و همین حسین را بر دران بسیار خود سوار  
کرد پس دست مبارک خود را بر دوش سر مبارک نهاد و زبان بر این دعا  
گشاد **مشرقی لفس** که نایب این دو فرزند رسولند و دان  
حبیب و جان بتولند سپردم بر تو ایها ذات اقدس دست من و  
اشرار امت بنزد تو و دست میگذازم علی باب در فرزندگی که دادم  
خداوندانکه دار این امانت دشمنان از اهل خیمانت ای حبیب الله  
اما برادر است امانت پیغمبر را چنین نگاه داری عزت و ذریه این  
سرور را بدین سان بیازادی که از مرد ایشان نایب عطشان سرور  
و زنا نشان را اسیر و خوار و داری داری باین گرفتاری که دارند  
دست از سر شهید ایشان بر نداری اما منزه است که بر سر بزرگ سبط  
رسول و امام مغول چوین شمشیر مستم و دوازده ماهی و دست زبان بازدار  
و گشاد و ناسرا کشائی ثم رفع صوته یقول فخرج هو یقول فله ملک خرا

که من را بیدار نشاءند و این دعا را  
حسین و بن حسین و بن علی

کتاب فی الجهاد

مِنَ الْکَمِینِ یَوْمَ عَظِیمِ مَضَابِرَ عَجِیباً مَوْرِلِ الشَّوَارِ هُوَ صَارِعُ

انتم ما بعثت عرب عبید فعدا البیة فسلم ابن فاطمة لا یحرم ابن سر حاتم حق  
تفضل حبیب و کم و کسبید حرار کم و صفتکم بالذی فعدا لیر فعدا انکاء صکاء  
خود را بکرم بلند نمود و از مجلس برخواست و بی منزل آورد و میفرمود بنده است  
عبیده ای که سلطان را در سران کرد بدای بکرم و اعزای ای ایوه کوفیان و بکرم بعد  
از این زمان اسیرید ما نشاءند که آن و سید ابد طایمان را در این که کشید پس  
فاطمه در منزل را و بخون غشید باین حکم رسول خدا را پس بر خود امیر سلطان  
کرد استبداد پس بر خانه بلید تا آنکه خوابان همان و اولیا حضرت سبحان را  
هلاک و بخت برین حالها عزت رسول خدا و بر کان دین مدتها و بازان  
انها را طعمه شمشیر و اسیر دام بلا و دستگیر در فراق آورد پس ای کوفیان بی  
نفاق و بی عینت که را ضعیف شدید به خاری ذلت و اطاعت و سید که اهل شفا  
دو و داد رحمتان کیسه که را ضعیف شد این ذلت و خاری اسیر و گرفتاری است  
**مؤلف گوید** صد ما به که از بر نه بلید بی احترامی که از آن عیند و محاسن  
میشو مشر بر سر مهر و نور و لب نعلان الطهر و در فخر و فخر و سید و محاسن  
استه مذکور و مسطور مینوی اند و بی البخار قال ثم امر ابن زبیر بعلی بن الحسین  
و اهلک فحکوا الی دار حبیب المجید الا عظم مقاتل و نبی بنی امیر المؤمنین  
لا بد خلک علیکنا عریضه الام و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا  
گوید که این زبان بلید چون کلمات حاضران را میشنید انقلاب شود و سر هر مقلد  
دیده بکشد حکوفه علیر و بهم پاشید جناب سید الساجدین را با تمام اهل  
حرم و دخانه که هر یک مسجد اعظم واقع بود فرستاد و عیان رسول خدا را در  
و ندان ملا حای را در و دانا نامی که در کوفه خراب خود مدد دران خانه محسوس

دو تا شوی و در دست راست و دست  
چپ خود را در زخم باز کرد که خون











وَالْزَّيْنَبُ بِالنُّورِ اَعْرَضَ وَالرَّسُولُ لِقَاءَ مَهْنَبِهَا ضَوَّارِعَ

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

منه زینب را ملاقات نمود  
و ان اهل بیت را در پیش  
او احاطه شد

قباده گذارش بدستور داشته شد غیر ملکی اندر عقی عنکس  
هر یک هزار دانه ز شمشیر و فولاد بر هر تنه عز و شنان کشته جای کس  
هر سر و گردن شده از تیغ کین سرش هر یک بر سر سینه بخودشداضرت  
ان سر و سر بلند صدمه شده چاک چاک بر خاک دون نموده سر و دست یک  
سنگها اهل بیت علیها السلام درین کوفته در خان زمین می افتادش وین  
نخل را پسنداشته پابکل ازین سینه خاکی و در برش سینه  
اکبر ناکام آنکه سر بخون بکوه در غم لعل مادوش از کل هلاک از جوان  
دو هماد عمر سید پستان و ناول و بر بر سرش دانا و اما بیکه تا عمر  
پند با سر و پند و ناکام دلش ان غنچه لب که لاله دل ناعلا داد است  
تا پر نشسته نلک علان بخیرش کویا جان دین که بر بند دست غلم از با  
ضاده قامت سر و صویرش پیکان بهر حوزده چه چستان بشود بر حلق  
شیر خاره مظلوم اصغرش دهر کجاست مگر دلچسپا چاک چاک از صغر  
طبیعت بخون نایب اکبرش اجماع و لا به حق باطلی بهین بی سر نموده بیکر  
اولاد طیبین مینا هم که لعل قار و بقره سبک اندیشم ختم از قار بهم قار  
قالوا انما انواری جنة الحسن و جنة الرضا و انصاره و لم یفرق جنة الحسن  
هغه قوم بی اسد هر چند در هر طریقه تا خند چیکر امام نشسته حکم را شناختند  
حیران و سرگردان بودند که چه باید کرد ناکاه از کرد و راه سواری دیدند که چون  
رحمت الهی بود بجانب ایشان و در چون بزد بدان سپید رسید پر سید که  
ای مردمان چه خیال از بد چهره و متفکرید که خند که خیال دارم دست  
معاد و تکشایم و جسم چاک چاک حسین از خاک بر دارم مدح و منزه

كَرَّيْلُ الْأَمَانُ بَيْنَ كُلِّ حَايِنٍ وَكَدَّ اخْدَتُ مِنْ رَأْسِهِ الْقَتَائِعَ

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

چون این شایه میزدند و انصاف  
در دستان زنده اصل تکمیل

و اجساد اولاد و انصارش را و دحاک بسپاریم اما سر و لباس بر بیکر ایشان  
بنیست که بشناسیم بر بیکر مطهر از که و این جسم بی سر از کیست هر چند سقوا  
کرده ایم زاه و مجید امام بزرده ایم فلما سمع ذلك ان و حزن و جعل ينادي يا ابا  
نا ابا عبد الله لعلك حاضر و انت ابي اميرنا لعلنا نعلم قال يا ابا عبد الله انك  
و جعل ينادي يا ابا عبد الله لعلك حاضر و انت ابي اميرنا لعلنا نعلم قال يا ابا عبد الله انك  
ان سوار طبل و بناد طبل کرد لعل عالمیان است چون خبر تا ایشان داد بدو  
نا ابا عبد الله انك حاضر و انت ابي اميرنا لعلنا نعلم قال يا ابا عبد الله انك  
خود را بناله و افغان بلند نمود که همه حاضران می شنیدند و سخنش را می شنیدند  
که منبر نمود که باب کرامت ابا عبد الله و زاید فغان از غم و نوا اتمام ایکنش که  
بود و منبر میداد مغل و واسر و خاد قوی کرامت انگاه از سر کبیر برآمد و  
فرمود که من از من بشتاید تا حیدر مطهر بی عداوت را بیاید که من دلبدار  
و خضر هر کرام و در دست نام و نشان هر یک از ایشان اکام پس چند قدم  
و در میان فلکاه بر آشت و گذاشت هر کشته را که می دید اصر می کشید و عجب  
که می نگرستند اندازد بیکر سیت تا اینکه نظرش بر حیدر افتاد و در بیکری جیسر  
افتاد اندر نماد و از اینستا اسلحه خونین بر رخسار و دم اتین بکفتار کشا  
که نا ابناء یقتلن عزت عنون الشامیین یا ابناء یقتلن عزت عنون الشامیین  
تعبك طال خزننا یا ابناء عبك قال كرتا مرا با عی مولف من  
دود پتیمی که ضعیف باشد چشم و دل دشمنان دین روشن شد کرد بدو  
خود فقلت کزبان خندان و می از غم و لب ستمی شد ایضا بجان بدو پس از نو  
دردارم تمام و زار کوجه ما زارم ابو و فراق تو دانه ملال خود



بسم الله الرحمن الرحيم

كَانَ بَنَاتُهَا شَيْئًا رَحِيمًا نَسَافُهَا بِأَحْوَالِهَا الشَّيْءُ الْغَائِبُ

کفر از پند و بیان پند در گفتار کفر  
خار و بی پند و ایشان بن پند

کوه کربانه است که بر دل دارم نم قال کربانه من بحک حنیفه قال بیکر من لیس  
بنان بنر محفور و در محفور فنزل الحینه الشریقه و ذوالها بن ذلک المرقه  
الشریف انکاء بناسله چنانکه ام از منکاه امام ند ذخال زمین را بعد  
مورد قبری محفور و محفور وجود هر کشته پس انشود بیکر دست سرچاک  
حاکم بدست مطهر خویش از دوزخ است و با دای و احترام تمام در میان  
قبر میگذشت تا آنکه از حیدر لک و استود و خاک نمود شعر الا انجاک بر  
وزن زمین ناید کرد و او شدند نهان جان زمانه همای قدسی هر شش مشبک را  
شد از افلاک و در خاک است نهان چنان مدفون شود که نشان تن که بر  
عالم باشد نشان هر آن عضو که از بیکر جدا شد بمندان که مدفون کش  
تابه روان در آسمان تن در میانان سرچرخون سکون و دانه پند  
کران صد چاک بیکر چنان شد جمع مدفون در شبانه فغان داند  
کنار و دست سجاده فناد انکشت و دستش از ان سپانه نم قال کربانه  
نقول فنادان و فنادان و الاسد یون فنادانم پس چون بیکر امام را  
مدفون ساخت بدفن عمام و بنی هاشم بر دشت و اقرب بیکر مطهر بیکر  
به سر علی اکبر و مشبه بپیش از دفن کرد انکاه سا بر بنی هاشم را بر نام و نشان  
مبارک و ندوی شناخت تا همه که مدفون ساخت سکون حیدر صوفی و متبر  
توجه فرمود چون بن بالینش سپیداه انشین از دل بر کشید اشک خویش  
از دهنه بارید حضار را اسر بیکر مدش نمود و خود در مصیبت او میفرمود  
نا آهه لبیک نظر الی الحرم و التبات و من تبار بن فاعطشاه و اغر تبار دبا  
کسان نشکان در غم اگر انکاش که بود و نکاهت مجرم کرد که کشند

اِذَا بَطَرَ رَأْسُ الْحَسَنِ أَمَامَهُمْ إِلَى الْأَرْضِ مِنْ قَوْزِ الْمُطِيبَةِ وَافِعٍ

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم  
بسم الله الرحمن الرحيم  
بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم کوه کربانه است که بر دل دارم نم قال کربانه من بحک حنیفه قال بیکر من لیس  
بنان بنر محفور و در محفور فنزل الحینه الشریقه و ذوالها بن ذلک المرقه  
الشریف انکاء بناسله چنانکه ام از منکاه امام ند ذخال زمین را بعد  
مورد قبری محفور و محفور وجود هر کشته پس انشود بیکر دست سرچاک  
حاکم بدست مطهر خویش از دوزخ است و با دای و احترام تمام در میان  
قبر میگذشت تا آنکه از حیدر لک و استود و خاک نمود شعر الا انجاک بر  
وزن زمین ناید کرد و او شدند نهان جان زمانه همای قدسی هر شش مشبک را  
شد از افلاک و در خاک است نهان چنان مدفون شود که نشان تن که بر  
عالم باشد نشان هر آن عضو که از بیکر جدا شد بمندان که مدفون کش  
تابه روان در آسمان تن در میانان سرچرخون سکون و دانه پند  
کران صد چاک بیکر چنان شد جمع مدفون در شبانه فغان داند  
کنار و دست سجاده فناد انکشت و دستش از ان سپانه نم قال کربانه  
نقول فنادان و فنادان و الاسد یون فنادانم پس چون بیکر امام را  
مدفون ساخت بدفن عمام و بنی هاشم بر دشت و اقرب بیکر مطهر بیکر  
به سر علی اکبر و مشبه بپیش از دفن کرد انکاه سا بر بنی هاشم را بر نام و نشان  
مبارک و ندوی شناخت تا همه که مدفون ساخت سکون حیدر صوفی و متبر  
توجه فرمود چون بن بالینش سپیداه انشین از دل بر کشید اشک خویش  
از دهنه بارید حضار را اسر بیکر مدش نمود و خود در مصیبت او میفرمود  
نا آهه لبیک نظر الی الحرم و التبات و من تبار بن فاعطشاه و اغر تبار دبا  
کسان نشکان در غم اگر انکاش که بود و نکاهت مجرم کرد که کشند



وَلَمْ أَتَنَزَّ بِهَا لَيْسَ بَيْنَ يَدَيْهِ مَكِيلًا وَتَمِيمٌ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّجْمِ وَالْخُرُوجِ إِجْعَلْ

که نوشته شده که راه اله که نشان از زینت شاه سر به پای سبعا در جود  
و یی حق سبعا در شهید جان بخند و شد و یی باخته تا ملک از حد سبعا  
نویز نوکشند خدا را قبول چون نشان کشند از رسول و انکه زبان دور جانان  
فداست مزجری عملش با خداست ظاهر بی اسدا داده کرده که حسد  
ان ازاده مرد را از ملک کاشمیر آوردند و در حضرت ابی عبدالله با سایر شهدا  
مجا کسپارند اندلس کرامان و هادی از حاکم که و هادی ایشان بود و  
که از این جنال بکند و بد این پیکر خیزد و در همین زمین بسیار بد که مدفن  
با کسپین خاک است فلما فرخواست از مواریثه و کسپین خاک از سواد و متعلق  
الاسد بون فخاله یحیی من و از شهید که من نشان فخاله انما حجة الله علیکم انا  
علی بن الحسین خیر من و از شهید که در مکه می آید و از کسپین خاک از سواد و متعلق  
و انصار هم الذین بدلو انهم و فر و الا انما ارجع الی یحیی بن زید و از شهید  
که چون از دین من شهید من و از شهید که تمام اجسام شهدان زامد من مناجیم  
انجوابی که در مقام ما بود و ما او را نمی شناختیم من سبک خود سواد کردید که در  
نما بد مردمان دامن جلالت را بدست آوردند و اظهار تضرع کردند که انجواب  
سعادتمند بحق خداوند و بدین پیکر سری که بدست خود مد فوش نمود و کند  
میدهم که نام و نشان خود را بیان فرما و اصل خویش را بیان نما که از کجا آمده  
و نامت چیست از کدام مشرق سرزد و بدت کیست بکدام قبيله منتهی است  
که چون حضرت را مشروط دلاله و هذا به مجا اقد و ما را اعانت کردی و دین  
حضرت ابی عبدالله و خدمت کنای سائر شهداء به الله و ما کما نهتک  
لولا ان مدینا الله شعر لعل و جوابان سبعا اشک و اه کند

من و از شهید که در مکه می آید و از کسپین خاک از سواد و متعلق

وَتَحْذَانِ نَضَاحَانِ فَإِنْ وَعَيْتَهُ لِرَأْسِ أَيْمِهِ وَتُرُوسِ نِبَالِهِ

که بازان و نضاحان من لیم بر تمام عالمین نام من باشد علی بن الحسین  
من دحق بر خلق عالم حنم که چهره و زنجیر مندم لیم بودم اند کوفه و دزدان  
اسیر بسته بجزیر و خاود مستیکر امدم تا کام و حاصل کنم جبر را از جمیع شما  
زابل کنم امدم از کوفه کابز اجسام پاک پیش از این بی سرماند و خاک  
امدم تا با شما در این مقام بسیر و در خاک تابان تا تمام امدم از مجلس این  
زنا بد میروم کرا و کنم ظلم زنا بد امدم ز امر خود رفتم کتون اعلو انا الله  
راجون و اما انتم نهییا لکم لا تجزوا و نضاحان موافقینا و دعاهم و انصرف  
عنهم و اما الاسد بون فرجوا الی یحیی بن زید و از شهید که در مکه می آید و از کسپین خاک از سواد و متعلق  
و انصار هم الذین بدلو انهم و فر و الا انما ارجع الی یحیی بن زید و از شهید  
که چون از دین من شهید من و از شهید که تمام اجسام شهدان زامد من مناجیم  
انجوابی که در مقام ما بود و ما او را نمی شناختیم من سبک خود سواد کردید که در  
نما بد مردمان دامن جلالت را بدست آوردند و اظهار تضرع کردند که انجواب  
سعادتمند بحق خداوند و بدین پیکر سری که بدست خود مد فوش نمود و کند  
میدهم که نام و نشان خود را بیان فرما و اصل خویش را بیان نما که از کجا آمده  
و نامت چیست از کدام مشرق سرزد و بدت کیست بکدام قبيله منتهی است  
که چون حضرت را مشروط دلاله و هذا به مجا اقد و ما را اعانت کردی و دین  
حضرت ابی عبدالله و خدمت کنای سائر شهداء به الله و ما کما نهتک  
لولا ان مدینا الله شعر لعل و جوابان سبعا اشک و اه کند

چون دزدان بود و زنجیر مندم لیم بودم اند کوفه و دزدان

مجلس چهارم در بیان انفا از عید الله سرها



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فَكُلُّ مَصَابِيحٍ هِيَ دُونَ مَصَابِيحٍ وَكُلُّ بَلَاءٍ هُوَ دُونَ مَتَوَاضِعٍ

اور ان کے ساتھ سلیمان شہید اور ان کے  
کل اہل خانہ اور وہیں پہنچے

مِنْ جَمْعِ كَلِمَةٍ بِفَرْقِ الْعَيْنِ عَمَّا بِهِ وَأَصَحُّ ذَلِكَ كُلُّ ذَلِكَ فَتَمَّ مَا رَوَيْنَاهُ  
فَمَنْ أَهْمَا كُلُّ خُصْرٍ وَنَحْوِهِ بِرِكَ مُضْغَعٍ مُسْتَفَادٍ وَجَمْعُ مِثَالِ كَلِمَاتٍ هَلْ جَبَر  
وَمِهْرٍ وَنَابِ سِرِّهِ وَاسْتِزَانِ الْبَعْثِ فِي دَرْكُوتِ خِرَابِ إِسْهَالِ صَبِيحَةِ الْهَيْهَاتِ  
بِشَامِ اِبْنِ اسْتِغْنَى سَيِّدِ الْهَادِ كَرِجُونِ مَنَرِ الْإِيَّةِ تَوَابِ دَرْكُوتِ خِرَابِ وَنَدَانِ اِبْنِ  
زَادِ مَدِ بِنَادِ مَشْدُودِ وَزَهْ صَبِيحَةِ اللَّهِ لَعِينِ حَكَمِ مَبْكَرٍ تَاسِرِ نَازِ بِنِ اِمَامِ صَبِيحِ  
وَمِثَالِ نَازِ هَادِ وَكُوتِهَا كُوفِ مَبْكَرٍ بَازِ نَدِ كَرِ مِثَالِ اِمَامِ اَلْخَطِّ اَنْ سِرِ مَطْهَرِ  
شُورِشِي نَمَازِ بِنَدِ وَدَسْتِ نَازِ دِي بِجَا اَلْفِينِ نَكْشَا بِنَدِ وَسِرْجُونِ مَهْمُودِ وَهَنْزِ  
مِهْمُودِ نَازِ بِنَدِ كَرِ اِمَامِ كَرِ سِرِ مَطْهَرِ اِمَامِ وَابِ مِثَالِ زَهْ وَازِ اَطْرَافِ مِثَالِ  
وَكُوتِهَا وَنَازِ دَرْكُوتِ مَبْكَرٍ بَازِ بِنَدِ بِنَدِ اَرْقَمِ كُوبِ كَرِ دَرْعِ فَرْخَانِ اَمِ نَشْتِ  
بُودِ نَازِ سِرِ مَطْهَرِ مِثَالِ اَنْفَرِ وَصَبِيحِ بَدَمِ كَرِ اِبْنِ اِبْرَهَانَ سُوْرَهُ كَهْفِ  
مَرَاتِ مِهْمُودِ اِمَامِ حَسْبَانِ اَصْحَابِ الْكَهْفِ وَالرَّقِيقِ اَلْحِ بِنِ بِجَا اَصْمِ كَرِ مَوْ  
بِرِ اِمَامِ وَاسْتِ شَدِ بِنِ صَبِيحَةِ اَبْدِ عَرْضِ كَرِ كَرِ دَاسْتِ بَا اِبْنِ دَسُولِ اَللَّهِ  
اَلْحَبِيبِ اَلْحَبِيبِ وَاقْتِ سِرِ مَوْزِ نَوَایِ سِرِ بِخَيْرِ عَجِيبِ تَوَازِ هَرِ عَجَابِ اَمْتِ  
اَلْخَاصِ چُونِ اِبْنِ زَادِ غَدَا دَهْمُودِ اَنْتَظَارِ حَوَایِ نَازِ كَرِ بِهَرِ بِنَدِ مَوْشَنِ  
بُودِ كَشِيْدِ دَسْتِ اَلْعِلْمِ اَمِيرِ اَبِلِ خَوَایِ اَلْبَسْمِ اَلْمُتَدِ عَلِ اِبْنِ مَدَتِ نَقْدِ  
بِنِ مَبْرُودِ فَتْهْ وَكَلِمَاتِ كَسْرِ اَوَاقِيتِ كَفْتِ وَدَرْ هَمَانِ دُوزِ وَاقْتِ خِرَدِ  
صَبِيحَةِ اَللَّهِ عَفِيفِ اَنْفَاقِ اَمَنَادِ كَرِ جَمْعِ كِشَرِ اَنْشِجَا وَازِ مِثَالِ اَلرَّسُولِ  
مَقْنُولِ شَدِ اَمِيرِ تَقْفِیْلِ كَرِ دَخَا اَمْتِ كِتَابِ مَقْنُولِ اَلْاَمْرِ كَرِ تَرْجَمِ عَامِ عَاشِرِ  
بَحَارِ اسْتِ مَرْقُومِ دَاسْتِ اَمَامِ اِبْنِ زَادِ اَزِ سُوْرِشِ بِشَرِ اَزِ اَنْ وَاقْتِ  
مِهْرِ سَبِيْدِ مَقَارِنِ اَخَالِ حَوَابِ سَوَالِ نَازِ اَشِ اَزِ جَانِبِ بِنَدِ وَصَبِيحِ كَلِمَا

●

أَنَا طَيْمُ أَوْحَلْتُ الْحَسَنَ مُجَدِّدًا      وَقَدْ مَاتَ عَطْشًا نَابِطُ فُرَاتٍ

عبدالحق

ای صفت که در این کتاب  
وای الهی که در این کتاب  
سبک آری که در این کتاب  
و در این کتاب که در این کتاب

فی النصار و قتل اهل السبیة اللہوف و ما بن یزدین معونی بن مرہ و وصل الیہ  
 کتاب عسکریہ و در نف علیہ عاد الجواب علیہ با مشرفہ بحدیث ائیں الحسب کدوس  
 من ذیل معنی حدیث اقلایہ و دینایہ و عیالہ ما سند علی ابن زیاد بن محمد بن ابی نعیم  
 الفایک قسام الیہ لکرس الی الشافعیہ ہم محقر الی اشار کما سببا با  
 الکفار منقطع و جوہن اهل الاقطار یعنی مہرنا بد کہ چون نامہ عبد اللہ  
 ابن زیاد بر سر بد پلید سید قتلایہ عبد اللہ و نادران و کسانش با ہم یکد  
 و اسکر عیال و ذواتش را مطلع کرد بد جواب نامہ او را کتاشت و ما موثر نداشت  
 کہ سر طہرایہ عبد اللہ و نادران عمر و اموال رحبال و اهل حر مشربا سکوشا  
 روانہ نما پس ابن زیاد محقر بن تغلبا بغلبا الطلب کرد و سر و ابت معبد و حر  
 قتل و ابابوہ بن عوف و طارق بن ابی طہیان و بعض دیگر از اشرا و سر کا  
 کوثر را دینس بر جمعی کثیر از لشکران نمود و با سر ہار اسیران روانہ شام  
 عینا انجام کرد و با انصوص سفارش نمود کہ در ہر یک از بلاد و افتخہ کر بلا  
 و اسکر اهل بیت رسول خدا را در مہنا عباد مشہود نما بندہ اہ کہ مفاد  
 عبادت سید مرحوم سقندار دہا است این کہ مہرنا بد عیالہ اهل بیت  
 احمد مختار داما نند اسیران دوم و قریک و ذلک بار مشہر مشہر و نادران  
 مہرند و ایہ مخفف و صاحب منتخب مہرنا بد کہ مشہرنا ذی الجوشن و  
 حولی بن بن بد عمر و بن الحجاج ہر یک دوزا شام سر و از جمعی اشرا بودند  
 و بن ہزار و با عیند ہر لشکر داشتند در این سفر مواظبت مرا مہن  
 عیال نای نمودند و بختی کوہند بعد از خروج لشکران از کوثر ابن زیاد  
 عیال اضافہ کہ مبادا شہما و دستا ال مہرنا و عر من ذہ متعمر من لشکر

مفتی محمد رفیع















بسم الله الرحمن الرحيم

قَالَ الْهَفَنِيُّ الْحَبْرُ وَاجِبِي عَلَيْهِ غَدَاةَ لُطْفٍ فِي حَرْبٍ شَرِّكَ

مرض کرد نادر رسول الله از حضرت عزت مآورد که در حق منبت صریحی بفرماید  
اطاعت تمام و هر نوع حکمی فرماید از صلا بر ایم اگر از دست می آید بپای  
ایشان ببرد از و زمین را مثل لیل و مانند شهر لوط سر نکون سازد و بنیای  
این قوم دون را بر اندازد و پیغمبر جلیل فرمود که ای بزرگوار جبرئیل در این جهان  
انتقام از کشتن کائنات حسین بخوام کشید زیرا که در فرزندی قیامت در وقت  
حساب امت خون من نهاده شد و از این جهت خواهم طلبید زیرا که عذاب  
در این دنیا کادون فایده و عقابان من برای جادای است پس مقدار آن حال  
جمعی از فرشتگان دیگر بر حضرت پیغمبر نازل کرد بدید و بعد از آن سبک بدید که  
نادر رسول الله از حق تعالی مآوردیم که این جماعت ظالمان بی شعور و خلق خود  
هلاک و عرصه خالق از دست ناپاک ایشان پاک سازیم اینجا بفرمود که  
خود را سید با این قوم عید هر چه مآورد عمل نماید اینجا مجمع ملک با هر یک  
انشاء که در دست هر یک بود بجانب موکلین و مستغنیان سر موکلان  
و تمام ایشان را فایده ساختند چون ملک بگویند از فرمود کرد و الامان  
الامان نادر رسول الله من بی کلام و بی از اعمال و افعال این سپاه من را  
پناه ده که من شراب خورده و نه ظلمی بفرمودت کرد و لم رسول خدا فرمود که  
قَالَ فَتَرَكْتُ لَكَ عَيْنِي دُونَكَ وَ بَكَارِي شَابَكَ كَرْدَكَ وَ رَحْمَتِ خَدَا وَ بَنِي  
نور الحق من از ان مول عظیم بدو کوشه مقیم شد چون صبح کرد بفرمودت  
خود را تمام دیدم که مانند خاک کنی کرد و بهمان حالت هستی در سفر آمد  
و از شراب قوم چشید اندک سفر لطف منظور صراحت کبی که  
از کبر عرفت در محضر مظهر خدا کشت جسد البتة نادر نادر مظهر خلا

دل شودم از جبرئیل شکر  
و انظر و جبرئیل شکر  
کنتی نیکان کلونی نادر  
زین برین نکره ملا با بان

سَيِّئًا خَائِرًا وَمِنْهُ فِي الْخِشَاءِ وَصِيَا شِيمَا لَوْ بَدَيْدَكَ نَمَسَكَ

بی الحال شود هلاک و از رحمت و اما حکمت که قهر حق شد تا جبر اهر  
بر بدکار منبت شود و در بد که برین عام و نیز دو امام می خورد و قمار  
کرد تا شد محمود پس خوبستم بران بد و ندان زد ظالم و من خرافات  
از او یافت محمود مستفاد از این چیز است که چون مستغنیان سر مظهر حسین  
جسارت کردند و جادای نمود که در حضور اینجا شراب خوردند و دست  
ولا عقل کردند بد جرای این حسابات تعجب و عقوبت ایشان کرد بد که از با  
مهر الهی تا پیشتر از سفر و سنان و سایر قتلان مختصر چشیدند و ندان  
عذاب آلوده در آن عذاب آلوده کشیدند و مشخص اوی هم چون این جبار  
منوره بود از این عقوبت تعجب اسود با این حالت حضرت و سایر لیس لیس  
لک فرمود فلکس عین رسول الله ناظر ما ذا جری بعد من امیر یکب منظور  
بطاهر ازین اگر می بود که نگاه اورد عالم بر عزت او می رسید اینجا  
رسید از امت بی عزت و ظلم و ستم مجلس سوی پیغمبر در اینجا  
معجزه نادر از سر امارت برین نادر شام و اسلانی  
جمعی بود بان بدست امام همدان مصیبت بداند که دو طاغیه  
از بود عنود از مشاهده انوار حقیقت اسرار و ایمان آوردند اول  
جمعی کثیر از بود بان در مدینه از ملاحظه کرامات و در حدیثه کبری و  
مشاهده مقامات عفت و درینا از عباد رسول خدا و اینجا پیغمبر در مصیبت  
الام که ترجمه کتاب مستطاب بحار الانوار است که شد علی النقیل و در  
جمعی عفت از بود بان در شاه شام که مشاهده انوار امامت و ولایت را  
فرمودند و تصور مقام شهادت و سعادت را از سر مظهر منور سید

بسم الله الرحمن الرحيم  
و انظر و جبرئیل شکر  
کنتی نیکان کلونی نادر  
زین برین نکره ملا با بان

بسم الله الرحمن الرحيم  
و انظر و جبرئیل شکر  
کنتی نیکان کلونی نادر  
زین برین نکره ملا با بان







در بیان فضیلت حضرت زینب

كَلَّمَ نَفْسَهُ عَلَى صَغِيرٍ أَوَّارٍ فَطَعْنَا لَهَا مِنْ قَبْلِ الْفَطَامِ

خورد خواب بر من نیز داران در غنیمت اسباب را بود و در شکر گوشت  
چند مد بساط عشرت و هم نام شد ظلمت کمر و زوایان توام ملک  
سرشار با جمعی و وجد این سوز فراقت باب بعید و هم این نفر کشید  
بکر از ظلم و ستم و آن نفر که بدلمیکن از شور شراب اولاد علی سر  
بکرین بنکران اولاد ناسر خوش و مستی هم نیز داران بی دین که نکه  
نایان سر مطهر امام مبین بودند در جبین من و خود پرستی و کجایان نمود  
یهود نمودند و در مقام مفاخرت لب کشودند که ای مهربان نایابی که ما  
لشکران کبابیم و از کجا بکار داریم شکر ما لشکران قاتل اولاد رسولیم  
ما فاطمه اصل علی و نسل تویم ما بی سر و پا سرور و سوار جانییم از کوفه  
مشتابان بکوشانم بدانیم با ما سر پر خون حسین است کناش وین بستر  
پر بستر ما ان سولاست ما مالک دین تابع زمان هستیم ما الی علی  
زینب سر بریدیم با ما سر پر خون حسین است کناش وین بستر  
کینان و زناش از سر پر چون کلمات آن ناسر از انشوخا مش  
نمود که آن سر و طهر را بمن بنمایند و پره خفا از چهره اش بکشاید که بی  
حجاب ملک حظه جایش را کم و مشاهد حضرات را غماز زینب که سالها است  
ز نایبان رحمت را طالب و بدارش را از غیب بودم پس بر حسب خواست  
آن بود من گفتم که سر مطهر امام در آن بهمان بود و در کشور بند سر بست  
از غرن سر خدا سران نمودند شکر گوشت را که آن نوزاد حلو نمود  
بیمبال ناکهان یوسف حق پرده کشود ز جمال موسی در دبد بخل حق  
از مساحت طور موسی در همان حلو و کجسته نور هکس سر سو که نامد

كَلَّمَ نَفْسَهُ عَلَى صَغِيرٍ أَوَّارٍ فَطَعْنَا لَهَا مِنْ قَبْلِ الْفَطَامِ

در غل غنیمت و حق از حد ملک و در خدا و افلاک ان مشاهده انوار  
جمال و ملک الله اسرار جلال مظهر صفات جنانان زاهد یهودان مات  
حیران سرانگشت تجرد و تفکر بدندان کرد مقامات ولایت و امامت  
ان حضرت زینب نظر جفیناد و کعبه بیت دید و استود صبر منیم و قال الله  
السرینا شمع لی فینجدک فانطق الله بالسرینا فقال انما شفاعتی لعلی بنی  
و لست بیکر ان مرد یهود ازین نگاه برد و ولی الله مجذوب کرد و خواست  
و کزاهن ناگامی بخند و منکوب کرد ایند از لشکر اشرار و دین سب  
طلب گداز سر مطهر و خواست منند بداران سر و دگشته همز نایبی که ناید  
و همز نایبی که مشایید سران حضرت را بود و بیت طلبد و امامت رسول محو  
ان سر بود ان امت مرد و در شامانت نمود و در منزل آورد و عرض کرد  
شعر لوق لغیر که سرور و سرور از همان جان بقذابت ایمان کرد  
ناب و کاس و طابت خواهم که شفاعت کنی از من جنانم در محضر و بیعت  
در زینب خدایت حقا که تو بی بر حق داین تو بر خواست وین جلوتی هم  
موبدان خدایت از جمله معجزات با اهل ان سر و نور یکی آنکه در آن  
حال بحیثه ملائکه متضر کراهی لسانا هرا کثوره و فرمود که ای موسی  
این بدانکه شفاعت من در مقامه از برای اهل دین مسلمانان و  
تابعان ملت امیر المومنین استا که تو هم از یهودان بنوکر و پیر کعبه  
محمد مصطفی مینوی در ظل منانه و شفاعت در بنیامت می است و حق  
کو بجا می مقال بود که ان سر بود عرض کند باین رسول الله روحی و کذا  
القالبین لک الفداء شعر لوق لغیر که سرور و سرور مسلمانان جنان است

در بیان فضیلت حضرت زینب  
در بیان فضیلت حضرت زینب











نکته  
در این باب  
که در این باب

وَلَكُمْ نِسَاءٌ وَبَنُونَ  
يَحْكُمُ الْخَشَرَةُ عِنْدَ فَضْلِ الْخَمْرِ

نماند مگر بر آن سر مطهر را در آورد و فایز که نکرده و بعد از آن سر می که  
از برزگان بهود و پادشاهی و فایز بود و با حاکم بود و اگر از سر سر  
بپایند و هر زمان بر اعزازش افزوده و بیاید و اسباب به اختیار ال  
الله و موجود کرد و اساس مقام و شراب مقام در حضور اصل شام آورد و  
آن موش و انشای عمل به زمان خاتم به پنهان نمود که اگر موش الضیف و لوکا  
کا و بر این بدین امر نماید که پس به پنهان ناپدید آن سرود و در مجلس عام  
اهل شام زمان بر بی اختیار میشد و او را به ناسر مسودا اگر آن سر بود  
دور اندیش هر چند از اهل ملت و کشور نبود با عطر و کلاب سر مطهر را و پیوسته  
معطر کرد و کا نمود و مشن نشاند و خود به پنهان و در شراب ادر به پلوی  
طشیه که سر بخناب ران بود می بخت شعر **لَوْ لَمْ يَكُنْ عَمِي عَمِي**  
ثمان اگر کلام خدا را باب شست چون مستمند به پنهان و شراب شست  
اگر شخصی که بر سر به پنهان و اهل اسلام نبود خود حیا و حسن مقال حضرت  
حسین را ملاحظه نمی ایمان و اسلام او و به پنهان ایمان که خود را مسلمان  
به پنهان مشاهد نهایی حشیه را کرده و ایه قرآن اند با نش نشو و منفذ  
نکشت و پنهان نکرده به مهمل است و به پنهان با نش و پنهان و پنهان و پنهان  
امام مبین به پنهان و پنهان به پنهان است و فایز و فایز و فایز و فایز و فایز و فایز  
به پنهان و پنهان و پنهان و پنهان و پنهان و پنهان و پنهان و پنهان و پنهان و پنهان  
نادی و تصنیف و پنهان و پنهان و پنهان و پنهان و پنهان و پنهان و پنهان و پنهان و پنهان  
که پنهان و پنهان و پنهان و پنهان و پنهان و پنهان و پنهان و پنهان و پنهان و پنهان  
مهند هر که نشو و پنهان و پنهان و پنهان و پنهان و پنهان و پنهان و پنهان و پنهان و پنهان

نکته  
در این باب  
که در این باب

نکته  
در این باب  
که در این باب

سَبَطُوا بَعْدَ مَا كُنْتُمْ فَاَعْلَى  
مِنْكُمْ لِبَكَارِ الْخَمْرِ

در و پنهان و سر مطهر سر سوم و در میان جنک جوان عرب این و سر  
بنامین مختصا به پنهان بود که کا می به پنهان علیه بر دشمن سراد میدانند و بنا  
بر این مینهادند که اب کوارا و عکالان به پنهان و مکر بعد از کشته شدند و شمشیر  
و افتد اخرون را مانند سر و می خوردند با خوشنود و خوشی تمام طما  
و شراب می خوردند گمان به پنهان و لا حیات و سر که من تا می آمده الاظهار و الاظهار  
تمیمنا الزیفاء بقول قائل انما الحسین ثم انما الشاه اسر بیدلغ موضع کریم  
و فیض علیه مانده و قابل هو و احباب با کلون و بشریون الفعاع فلما فرغوا  
اسر بالاسر فوضیع لیس بخت سر و و کسب علیه فقه الشطرنج و حکم برید  
بکعبه الشطرنج و پنهان و پنهان و پنهان و پنهان و پنهان و پنهان و پنهان و پنهان و پنهان  
صاحبه شاد و الفعاع فشریه بخت سر و ثم صبا حمله بجای الطس من الاظهار  
من کان من شیعینا فلیتورک عن شراب الفعاع و اللعاب الشطرنج و من نظر  
الى الفعاع او الى الشطرنج فلیتورک الحسین و لیس بخت و ال زیاد بجو  
عز و جل و توبه و کوکانت کعکال الجور انما و امصه بنه مفاد این صبار و  
و در این بکر که مسطور بر مرصه این مجلس و منقولین از صیون لا حیات و پنهان  
این است که هشتم ائمه اظهار و علی بن موسی به پنهان و پنهان سر نور امام  
و در شام و سید و دیز به پنهان و شام و ارد کرد پنهان به پنهان اظهار  
ایضا طخان طعام و سیاط قمار طلبید انکاه انواع مبه و حیات و حیات و حیات  
الوان چیدند و اسباب فعاع و شراب و اکثر استند و تخته شطرنج و  
ماد شاد و حاضر ساختند پس به پنهان ایمان با حیات و حیات و اکابر شام  
و بی امه بخورن طعام و شراب و پنهان و پنهان و پنهان و پنهان و پنهان و پنهان و پنهان و پنهان

نکته  
در این باب  
که در این باب



۱۰۰

بجی ایندیکت کہ مہینہ کی ابتدا  
وہی کہ وقت سے پہلے تھا

الحاكم في تاريخ

لَا تَخْرُجْ قَبْلِي بِدَمْعٍ سَرٍّ  
إِذَا مَرَّ بِكَ الرَّاحُ فِي جَنَّتِنَا

سرور و اینها را بکرم خود میگرد و حاصل این استعاره زبان مبارک و در بعضی  
**مؤلف** کمال انبیهی بحبان بن بد هتکام مشرد و در حدیثی که در بد  
 زین دو که سر دشمن مادر و بنی است زین دو که حصی بن علی گشت سهند زین  
 مانند سروری ناید خورد و از این می خوش کواد باید نوشید گفتند مدام کرم  
 حرام است مدام کرم مدام ماحلا لشرع عید بنود شرع مکروخ و موات  
 نمود دل با ختمکان و از سپاه موز سفید اکنون ز جادای قادی نازیم  
 تا با ختمه ناید دهد بخند می خورد و قمار کرد و سر مست خمار  
 بر گشتن شرح بن و از حق کردید یکشود بعضی بخیزان دست استم  
 الودیه طشتی و سر و دیو نیتید افغان که رسید خیزان گفت کفر  
 بران لب دندان که بصیرت رسید منظور دست کفر من ساد و پو بر حق  
 من رسید ایچم و اسلام رسید و اما در این یکی که قریب المعصون و مؤید  
 جز گذشتند است و در حق نوشند این است هر آن که قال معیت الی معنا  
 بقول اول من اخذ له الفاع فی الاسلام بالشام بن بدین معویع فاحص  
 و هو علی المائده و قد نصیها علی ناس الحسین ثم تجمل بشرک بکفی اصحابه بقول  
 اشربوا منه شراب مبارک و من برکتی انا اول ما قلنا و لنا و در امر الحسین  
 باین باین و ما بدینا منصوبه علیه عن فاکل فنو سنا سنا کینه و فلو باین  
 مقیمه قال من کان منینینا فلیس من شراب الفاع فانه شراب اعدائنا  
 محکم سے و شمر بر و ابی ای مختلف سهل بن عبد  
 در بینا صلیب از وقایع و در راه شام است که متضمن صدمات بر آل الله و کرامت  
 اهل بیت رسول الله و شهداء بی الله است بر سوا جمال و اخلاصا صمد

24

فَإِذَا قِيلَتْ فَأَنْزِلْنِي بِإِذْنِي تَابَعَتْ رَاخِشَةً إِلَى سَوَانِ

[illegible]

مؤلف

من شاعرا و كذا



بسم الله الرحمن الرحيم

ایا شمر خرافه است و حفظ قرآنچه من الجهد منسوباً الى العالم المهدی

و زاد به حسرت بکد تو عانی صالوا الینا علینا عبدنا علیوا انما بنات  
رسول الله یا لشکر بانی انگاه مبهمناید که لشکر از طرف شرع وادی جفا  
که زمین کج باشد گذشتند از دوش بل تکریم عبود نمودند و از راه بیابان بر  
صحرای اعی و مسبدند پس در قلعه که در بر مرده اش کو پیدایش و وادی صلیبا  
وادی النخله منزل کردند و نایمهای خود را فرو دادند و مشب اماندند و  
در همان شب صفا نوحه جنیان مسموع همه لشکران شد که دو شهر از نوحه  
ایشان بن است بیاه الجن است بیاه الیها شیمات بنات المصطفی احمد  
بنکین شیمات و بکین شیمات بنات الیها شیمات و بکین شیمات  
عظمت نیک از زبان ای محنت کوید که صبی از وادی النخله یاد بستند بجا  
مقبضه که اسمش پیا مشهور است و نامش شد اهل ان مقبضه از پیر جوان و  
مردان و زنان بیرون آمدند چون چشمشان بر سر مطهر فرزند پیدایش و سایر  
سرکها انوار افشاد شروع کردند سلام و صلوات فرستادن بر حسین و جد  
و پدرش و لغز و بیزاری از اعداء و قاتلان ایشان پس بانشکران شروع بجا  
نمودند که ای کشته گان و لا و جینان از این ولایت ماروان شو بدست خود  
میشید اینجا بایند و لا کار از زبان به شمشیر و سنان خواهد کشند  
از ان منزل شتافتند و از راه کجیل به مجبیه منزل کردند که فریب شهر و  
و نامر بیا مل موصل فرستادند که استقبال نماید از پیر که سر حسین بن علی  
با ما است با احترام تمام لشکران را در موصل وارد کردند که مانع کشند  
اولاد رسول و احضار بنول پس به امر حکومت شهر را از نیت کردند و مردم را  
با استقبال دعوت نمودند و علمها الوان افروختند و جمعی هم با حامل از خدا

ایا شمر خرافه است و حفظ قرآنچه من الجهد منسوباً الى العالم المهدی

ارپنا

ایا شمر تقبلی و حیدر لای  
و حکم رسول الله اکرم مهند

عالم استقبال کردند و شرمیل راه بیرون شتافتند به مردمان موصل  
و حقیقت حال عالم بود مد از هر کسی میسر میسرند جواب می شنیدند که سر  
لکن خراجی بریزد است که این را با داد و سپید سر و اسرار الحال و در این  
ولا بیت مسبد فاکاه شخچه که از واقعه اکاه بود شهادتایه عبدالله زامد کو  
نمود و مردمان را امر بصبر نمود چون مردم محقق کردند صدق کلامش احمد  
هنر و نضر سرد شمشیر گذار از طوائف اوس و شمر کج از دحام نمودند و خورند  
که با کوفیان مقابله نمایند و سرها و اسیران را باز کردند و در ان مقام  
مدفون سازند که نخر ایشان باشد چون واقعه اجتماع ایشان به لشکر  
کو فر و مسبد هنوز وارد شهر نکردند و راه را بر گرفتار بندند و در نخل اغفر پناه  
بردند و از اینجا از راه کو سنجار فرار کرده خود را به نصیبین رسانیدند و با  
کشوند سرها و اسیران را مشهور و در نزد اهل نصیبین می نمودند علیا خدی  
و دین که اجتناب از اذیت اشغالی افشاد فرمود و دو شهر شرا این است شمر  
هر یک شهر و قریه ای که بر سر راه و دایره او می باشد و لایعیند حکام الله العرش  
نا بستر ککم به کفی یوم المصا عویل پس ای عتف مبهمناید که از نصیبین  
بطریق صین الورد عبور کردند و در نزد یکی شهر دعوات بر سر چشمه فرو آمدند  
و بجای که شهر فرستند واقعه کربلا را و مسند می استقبال خود و اهل شهر  
شدند پس انجا که به دین اسباب طریقه شادی مزاحم کرده و با جمعی کثیر شنبی  
دفتره کوفیان را با سرها و اسیران از دوازده اربعین وارد شهر کردند و مردم را  
مکملایعنه کردند و طوائف شادان بودند پس سرکها مطهر سپاس را بوزادند  
کاوی سر شادان و جمعی مستغفلان در اطراف ان سرها بشار بخواری و صر

بسم الله الرحمن الرحيم



بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

# وَقَارِطُ اِنَّمَا لَكَ زَكَاةُ اَبْنِ الْاَبْنِ وَتَعْنِي هُوَ لَطِيْفًا وَفِي الْجَنَّةِ الْخَالِدِ

کتمان می شود که از آن زمان تا کنون هر کس که حاجتی باشد و در  
وسعت خانه میرسد و در طلب خود از حق تمام میجوید پس از برکت سر مطهر امام  
مفید المهر میگردید و در لبه این برکت قارو و قنات باقی خواهد بود و در  
همان منزل جناب سیدنا صاحب این دو شعر انشاء نمود هر چه شکر می  
نمود باقی در آنجا می ماند که من خجسته گزینان بناچی اَنَا كُنْتُ الشَّيْءَ مَا بَانَ حَقِّي  
صَدَّقَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ الْاَعْلَى ای محنت گوید که از آن منزل بر داشته و در شهر  
قدسین کناشد چون شهری همورد و با جمعیت بود چون اکام بر داشتند  
در بقلعه از برکت و شکران لبته و در بالای آنها نشسته سنگ و چوب  
شکران می انداختند و در لغزشان میگردید و در کشتن میزدند رسول و  
گفتند که از این مقام بر بد الا کشته میشود و در همان نفس تمام کلشود  
و در شعر انشاء نموده پس در آن منزل نزول نموده طریق معرضان را پیوندد  
و اهل آن استقبال کرد و طعام و آب از ایشان آوردند و در منزلشان آمدند  
و منت بود و توقف نمودند آنگاه بسوی منزل شیرین شتافتند و بنظر از علماء  
و مشایخ شیرین جمیع مردمان فرمان داد که شکر این زیاد سر متوجه این  
غلز با اسیران را پیچید میخواستند از میان ولایت شتاء عبود دهند بشام  
و در آنجا با عزت شتاء این معنی تمام است پس جوانان و سایر مردم مان بستم  
کردند که نمیکند که در این شهر بیا شد تا جان دادیم چون شکران مسو شتاء  
مسعد جان شتاء در بدند در آن منزل توقف نکردند و ترسیدند و  
بسوی کفر شتاء شتافتند چون قلعه کوچکی بود و در وازه و مسدود نمودند  
خولی بن یزید و پای قلعه از ایشان پرسید که آیا در اطاعت یزید میبایستید

کمان

# وَقَارِطُ اَلَا يَأْتِيَنَّكَ يَا سَكِينَتِيَا اَمَّا وَلَدُكَ اِنْ يَكُنْ اَكْرَمُ بَعْدَكَ

که ما لشکران و از اب می رسید کرد و عبت در طاعت میرسد و ما از اب  
و رسید که همه لشکران نشسته ایم پس جواب دادند که بخود ما و در جرعه ای بنما  
خواهیم داد و بر آنکه شتاء سر میبازید نشسته کام شهید کردید و احضار و شتاء  
سهر و شتاء لب به اب اکدا شتاء چون لشکران چانه میزدند بسوی شهر  
میستوبور و دادند و جناب سیدنا شتاء استغاری انشاء فرمود من جمله این  
شعر عربی سَادَ الْعُلُوخُ قَمَارُكَ يَا الْعَرَبُ و صا بقدم راس الامه  
الذَّيْبُ بِاللَّحْظِ قَمَارُكَ يَا اَبْنِي الرِّمَانِ مِنْ لَحْظِ الذَّيْبِ مَا مِثْلُهُ عَجَبُ اَلْاَسَدُ  
عَلَى الْاَنْدَادِ غَارِيَةٌ و آن شکران بگری بگفتیم محبت پس جوانان اهل مسبور  
که اکامی بر عبود لشکران بافتند هر یک که بسته و مکل و مسلح بودند  
شتافتند و همشما مقارنه با ایشان شدند و در کشتان هر چه بدی خواست که  
قتله نشود و شتاء بنیفا و لهدا بل بر سر حمله بودند از اب بدند و شتاء مقارنه  
کرد و با بد و شتاء شتاء از کوفتان مجلا الله کشته شدند و از اهل مسبور پنج  
نفر دزدان درین خدا کشته شدند و جناب ام کلثوم که این معنی داد بد پرسید که  
نام این شهر چیست هر من کردند که اسمش سیتو است حضرت دعا کردند که  
الهی همیشه ایا اهل این شهر سرد و کوزا و نا نشان از آن و مرادان نبرد  
ظلم کنندگان را از سرانها کونا و مرها ای عتف گوید که اگر ظلم تمام کرد و مرها  
پس کنندان شهر همیشه اثار عدل شتاء است از برکت عای ام کلثوم و شتاء  
از آن ستاد و در قنات پس از سیتو بسوی حاداه روانه شدند اهل آن  
و لا بت بنزیر استبا سواد شدند و در واز هلا برکت و شکران لبته کنند  
که بحال است که شتاء از دود و لا بت خود ناه و هم مکرر که تمام مرد و زن را کشته

شوند

و قارطی بنیفا و لهدا بل بر سر حمله بودند از اب بدند و شتاء مقارنه کرد و با بد و شتاء شتاء از کوفتان مجلا الله کشته شدند و از اهل مسبور پنج نفر دزدان درین خدا کشته شدند و جناب ام کلثوم که این معنی داد بد پرسید که نام این شهر چیست هر من کردند که اسمش سیتو است حضرت دعا کردند که الاهی همیشه ایا اهل این شهر سرد و کوزا و نا نشان از آن و مرادان نبرد ظلم کنندگان را از سرانها کونا و مرها ای عتف گوید که اگر ظلم تمام کرد و مرها پس کنندان شهر همیشه اثار عدل شتاء است از برکت عای ام کلثوم و شتاء از آن ستاد و در قنات پس از سیتو بسوی حاداه روانه شدند اهل آن و لا بت بنزیر استبا سواد شدند و در واز هلا برکت و شکران لبته کنند که بحال است که شتاء از دود و لا بت خود ناه و هم مکرر که تمام مرد و زن را کشته



باز میگردانند

اَلَا يَا مَرْيَمُ يَا اَمْرًا كَلَّمَكَ الْمَلِكُ وَتَرَى الْمَلِكُ الْيَوْمَ فَتَرَى الْمَلِكُ

شوند تا چاه لشکر اشرار از انجام عبودیت بگریزد و بجهنم رود و در آنجا  
است و در آن شهر از زمین گردیده خود را با اشرار به استقبال ببرد و رفت چون  
نزد یک شهر رسیدند مردمان مخالفت کردند و در راه را بسته و در آنجا  
نشاندند از سنگ و چوب بپشت هشت نفر از لشکر کشنده شدند و لشکر  
اشرار در پای کتیبه از صفادی که یک نفر کتیش را دارند بود توقف نمودند  
اهل این کتیبه از مسلمان و مضار با یکدیگر قسم نداد کردند که سرها و اسیران  
از کوفت آن بگریزد و جهت افتخار و عزت خود نگاه دارند کوفت آن که این خبر  
شنیدند و ترسیدند و در صفات آن مترنم کردند و مترنم و موقر روی بر  
جلبک آوردند و واقعه جلبک را در مجاز اغلبا صاحب مقام نوشتند و  
قریب المضمون را در اینجای مخفی که گوید لشکر کوفت آن بجا که جلبک نوشتند  
واقعه کربلا و درود الله و در سر مهمل و چه الله را پس تمام اهل شهر را شهادت  
ببروند و گفتند الهام سرود شادی کردند و کثیران مغنیه و مطربان تاب  
چند و ساز و علمهای دیگر همراه بر داشتند و عطرهای استعنان کردند  
و تابش را با غنایات و بهامون گذاشتند تمام لشکران و سایر مردمان  
افشای است شرب بود و در جناب ام کلثوم برایشان طرب نمود که الهی مسلمان  
فرمایند بر این جبار است که در مطعومات و کوا از غنای مشربان است و از  
دست ظالم را از سرشان کوه و غنایا پس از برکت این دعا و لوی گوید که  
دنیا ملو از عدل و داد شود و نعمت تمام اهل عالم را بریزد که جلبک  
از این خواهد بود پس مسئله از دست ظالمان ستم خواهد کشید پس نوشتند  
در جلبک آمدند صبحان روز سوار شد اول شب و نای بر وضو را

و قاصد از آنجا

اَلَا يَا مَرْيَمُ يَا اَمْرًا كَلَّمَكَ الْمَلِكُ وَتَرَى الْمَلِكُ الْيَوْمَ فَتَرَى الْمَلِكُ

باز میگردانند

منزل نمود و بسیار کربلا به اتفاق داوود این اشعار را اشعار فرمود و رسید  
موسرمان و قاصد مجانبه عن الکریم و ما هنک مصائبه فلبس شیری که  
زاجا فینا صر و فر و لاکم زاجا فینا فیر و ناعل الاصابه و سابق  
العین و عینه و عینه کاشان بنات القوم بینهم کانه امانه الهی و کانه  
کفریم رسول الله و لکم با امانه الشیون و ضامننا و امانه و امانه و امانه  
اشعار واقعه در مضادی مثل الاخفنا نوشته و مبررنا بد چون شب شد  
و هوا ناگه بد شد لشکران سر مطهر را پهای بر داهب برده و بر شایسته  
نمودند و اطران از مستحفظات نوشتند در مضاری صدای عزیمت و  
عجیب شنیدند و از لبتیج نند بر حقیم بکوش و هوش و سپید برخواست  
و سبب از ای جلبک ناگاه نور ساطع و تجل و ظهوری لامع بدید که از نای  
در پل و روی باستان شوی کشید از حدان و بر تاهوات داروشن کرده  
و ظلمت شب از میان برده و بچشم سر ملاحظه نمود که ملکه آسمان فرزد  
سپاهند و در پل آن سر مطهر عظیم و اکرامی نمایند می گوید السلام علیک  
یا ابا عبد الله ان سر را هیلد مشاهده احوال معجز کرد بد و چون دیوانگان  
در هر شود و بد تا اینکه شب حیرت بر صبح سعادت انجا میداد اعیانای و بر  
آمد و بر سپید از لشکران که بزرگ شما کیست تا صبحین تا او کادی ادم  
خوای بر نیزید و افشانش را دند پس احوالشان را بر سپید که از کجای ایستد و  
بکام برود و با شما چیست چه چیز همراه دارد بد گفتند که ای اهابنا انا اهل  
کوفه و عراق هستیم و بگوشتام میرویم و با ما است سر یک نفر که بر نیزید و خروج  
کرده بود و این را در عراق و اربابا با افشانش شهید نموده و اموال و عیال را







انما نأكل من ثمره ما كنا نعمل

وَمَا نَكْنُسُ فِيهِ مِنْ عَمَلٍ

نکته در این حدیث که هر چه می خوریم و می آشامیم از ثمره اعمال خود است

که در کتاب بخارا لا نوار منقول است از کتاب خراج و جراح با سند متصل  
 از ساهمان بن مهران مشهور با مشر که میفرمود ما بدست خود می خوریم و آشامیم  
 و نوارت خانه خدا مشغول بودیم تا گاه مردی از مشاهیر که دعا میکرد و  
 این عبارت از زبان میآورد که اللهم اغفر لي وانا اعلم انك لا تغفر لي بغير  
 خدا یا سر بیایم و حال آنکه میدانم از تقصیر من نخواهی گذشت و مرا از  
 میفرماید راوی گوید از مشی که این کلام و عشره نازل بر تمام اعدا من  
 افتاد بیویش نشانم و گفتم ای مرد نادان در شهر حرام و بیت الله الحرام  
 و در حرم ملک عالم و حرم مسجد الانام چرا از امرش حضرت پر و دگارد  
 ما بوسی که تا امید از مغفرت حق نمیکش است گفت چیه تا امید من از  
 خود گناه عظمی است که مرتکب شده ام گفتم که از کوهها تمام تنهار و مکه  
 بزرگتر است این گناه گفت ای گفتم از کوهها روی زمین بزرگتر است گفت ای  
 اگر میل داری معذرت ارم گفتم مضایقه ندادم پس از حرم بیت الله بیرون  
 رفتم و در کوشه نشستم پس گفت که من بآن نواز لشکران عمر سعد بودم و در  
 کربلا و فتل سید الشهداء و از جمله آن چهل نفری بودم که سر مهر السز و دنا  
 از کوفه بکوفه میبردیم و در دزدانهای مشام در پای پیراهن بعضی از مترل  
 کرده و سر مظهر امام را بر بالای سنان نصب نموده و خود غذا و طعام و میوه  
 اوردیم و چون خسته بودیم نشستم که مشغول غلث شویم تا گاه دیدیم که کشته  
 از غیب ظاهر گردید و بر دیوار آن در بخت جلی نشسته و میفرمود که  
 انرجوا امه فانت حسبا ستغاثه حیدر یوم الحشا ما از این معنی بسند  
 سر رسیدیم و مضطرب گردیدیم بعضی از ما برخاست که آن دست را بگیرد تا بایستد

نکته در این حدیث که هر چه می خوریم و می آشامیم از ثمره اعمال خود است

خطاب الیه لیسیر

وَمَا نَكْنُسُ فِيهِ مِنْ عَمَلٍ

نکته در این حدیث که هر چه می خوریم و می آشامیم از ثمره اعمال خود است

شد چون مراجعت کردم بسو طعام و غذا تا دیدم که آن دست پدا شده  
 و نوشتند لا والله لیسیر منفع و لم یوم الغیبه فی العذاب تا در میان  
 ما برخواستند که آن دست ابدستاد و مدحی کرد بد چون برکشند آن  
 دست تا ظاهر گشت نوشتند قد مالوا الحسن بن علی کجور و خالف حکم  
 حکم الکتاب پس بلا ختم آن کلمات و مشاهد آن دست حرکات حالت  
 حیرت و اضطراب و همه ما ظاهر گشت بخوبی که غذا خوردن بر ما گوارا نشد  
 و از بیم جان بکوشه فراد کرده و ما از حینال بیرون نمی رفتیم موقت گوید  
 معنی این اشعار هر چند واضح است به دو مجلس سی و چهارم و در وقت این طبع  
 گذشت الحاصل راوی گوید که اکثر علما زاهد و سادس از کوفه و کربلا  
 من قونی الشریقه شرف نزاری عسکر فکان لیسیر من این خیمه اعان  
 مصیبت مشنوی لوقا لفرانک نم بنافوسم نشست دست  
 ماتم تحفه قلبم شکست و در مسلمانان در میان خویش عاشق و از ناد  
 صراحت خوشم این شنیدم که در قریه مشن بود دهری مسکون در باب مشن  
 فاعنه حکم چه عهد استا هو مر نام و درش با سبنا ما کما نرا نه  
 عینیه همه مرد مشن فی بتر سامه بود پیری اندان از خلق دور عالم  
 از قریه و بجهل و زبور و در شباقوس سان و در کفر حق چون جلیبا  
 خم نداشت از کفر حق منزک اما بکج راهی بود صا عاشق حق طالبی جلیب  
 کانی نزد دوست و از طلب به نام اند کوی دست دوست شو  
 کوبش آمدن کهان دل بردارده با سر شد و آن قایدا به معنی عشق و معنا  
 و حلا و حلا به سان اولیا و در آن راه شنید بوق شد و آن از کوه



نکته  
در بیان فضیلت  
عبداللہ

وَعَنْتُ شَرَّ آلِهِ فَوْقَ جَبِينِهِ فَلَعَلَّ يَصْحَوُ الْعَمَلُ

خود در شوقی حذب حق بر دش برون از بد خویش تا ناما بد سر عشا و غیر  
خوبش امگر بر نام واد بالای بر و بد بر باغش روی بر نور و ظلمت  
کشته و بد بن جاقین باطل و حق و توانان هم قرین و بد بد سولشگری  
صدا از عذر پای ناسک و طغیان دشو و داد و کرد و جمع اطفال و زنان  
موی بریشان و مصیبت بدکان سر بر پان هم برده همه دل و سرک باوران  
سره همه دختر بای زان میان چون خزان ما با ناز و بسینه و بر سر زنان  
در کنا دان زنان سرها چند بر شامانند اخترهای چند بر و بر ناز  
جوان و شیر خوار و دسول و داه حق بسته ظاد بد سر و ادب خشان بر شام  
نور و بر سر و تا اتمان و بد اش سگوا سیر و دنگاه و بر لب و ذکر و د  
حمد اله مویش از خون سرش بسینه خضاب افتاب و بر از خون و دنگاه  
ظاهر از سپا اش اقا رحلان کوجه ما هشر دفتر و برج و بال و بد زاهب  
ایچه نتوان و بد از او روی عشا و دستا بو شدا از امد از بد جلوه و  
شکاد دوست و از مکه می شدن عیان بینای و مت بران و بر لب و بد  
از ملا حظه ان قنات می طافت کرد بد از لشکران بر سبد که شام از اهل  
کجا میبد و بکجا میر و بد در همراه چه دارد که در شام اقا و عزیمه موجود و شام  
امور عجیبه شهنواست کنند که ما شپا سر بد در عراق بودیم و با حکیم  
مقاله نمودیم تا آنکه از بابا باران و جوا فاش طعمه بر و ممشیر و مان و بد  
اسیر کرده اکنون در شام بسوا میر و بد را هب چون نام کرام حسین را شنید  
شناختن زیرا که اسم و ستم صفاتش را شنید و فهمید بود لهذا متغلب  
کرد بد و دل و شعور را بد ناره باخت بر ناز بر سبد که ابا حسین در نظر

باغون و بانان زمین و ملک و ملک  
بکند از آستان استین شوق و شوق  
کتاب بر زخا و شوق و شوق  
عشکر که از باطل غایب شود

وَعَنْتُ طَلَّ جَبَاهُ بِمِرْمَرٍ حَرَّ الْحَجَرِ وَ كَفَّتِ الرِّمَاضُ

و شام که دختر بپیر شام است آنکه نور و صبر علی سر فیه بر سر و سوال خدا است  
کننداری فقال بکلم و الله و کان ایچی بر سر بر این کلاه علی امدان  
پیران سر و بد بای گفت وای از این سلمات که دارد و دود و مطر و د کرد بد  
شما امت از رحمت خود شفاقت حضرت رسالت بخود داد و بد بد با که اگر  
حضرت عیسی را صبری میبوی البینه ما شقای او را بر خا میغه بود کان و حد  
چشمان خوش مکان می ادم و مانند سابه بر خاک قدش سر سینه ادم  
و شام اجاعتا بر دخترب پیر خود را که هنوز مدتی نگذشته که از جبهان و از  
میان شما کافران در گذشته است از ظلم و شقاوت کشید خود را از ان  
بخون افشید و ناز خود را مسلمان میدادند و شهادت بر سالک بد  
حسین می میداد چه نسبتا بد امتی بود بد خدا و بد عید شام و بد شام  
از رحمت خود و د کرد اندا کنون ای اهل شقاوت مرا با شما بد مطلب  
حاجب است اگر بر او بد بر و بد بر و بد بر و بد بر و بد بر و بد بر و بد بر  
اگاه و بعد از خود معادل ده هزار و ده صد و بد بر و بد بر و بد بر و بد بر  
ان و شام میبد هم از سر نشینان این سر نور را بر و بد که تا هنگام حرکت  
شما لشکران از این مکان و در من باشد انگاه بشمار و بد بر و بد بر  
لواحق شام بد کردی تو شام از بد بکرم باشد که مقامات حق  
از وی بر هریم ان سر سوبدا کرد از سر شده پنهان مکتوف بود بد  
نظر و پاک و صبر حان میبد و کل جبهان در طلب دوست شاید  
صفتان بر مشربان و بد بر بر لشکران سخنان و بر بای و بد بر و بد  
لعین رسانند و مطلبان و اهل غالبان ما میبد و بد بر و بد بر و بد بر و بد بر

نکته  
در بیان فضیلت  
عبداللہ



بکدام توبه منتهی می شود  
بکدام توبه منتهی می شود  
بکدام توبه منتهی می شود

وَعَاثِرُوا إِلَى الْيَمِّ مِنْهُمْ  
وَعَاثِرُوا إِلَى الْيَمِّ مِنْهُمْ

بروید سر منور را بدید و بنا برین در استقامت پس بر سر منور مستحق  
انرا از راهی در اطراف شدند به حال و همبنا از دمام و دینار حاضر آورد  
و نشان داد که **شعر لوق** **لوق** بر برادر کسی که در دینار بود بر  
نار که جلالت همه در دینار بود سر و جان کر نه در دینار است ناری است  
مثل ابر است که در دینار بود انگاه لشکران عمران و همبنا بر دینار  
بود است و نیز در هر کجا شدند به حال صرافان شد تمام دیدند و نیز  
اهتمام شدند و نیز از دینار سر منور را بر اهل اسلام کردند  
فَاَخَذَ الْقَوْمُ الْمَرْسِيَّةَ وَخَشَوْا بِمِثْلِهَا وَكَانُوا فِي حَرْبٍ وَدَوَّ  
بِجَنَّةٍ بِمِثْلِهَا وَخَشَوْا بِمِثْلِهَا وَكَانُوا فِي حَرْبٍ وَدَوَّ  
چونند است اهل انرا بنوی دست همه می نمود سوی بر خور  
بودش از سخت چهره از عطر و کلاب مشن شست بر برت بر سر  
خواجسته نادر دارد اجاب بر مسیح الله داد خطا کشان چلیپا نخل طود  
صیگو بدایچه موسی بدود بر انرا منور را بر دینار بر سر بیاد و مقام  
بر اعلان داد و خود بخنوع تمام در مقابلش استاد و راه از دل اشک از  
دیدن کلان و زبان بر نوحه سران و افغان کشاد و متصل بر روی نکرست  
بیکرست موقوف گوید که در دینار مذکور کلامی در نوحه سران را اهل  
مستور نیست و منتهی ان بقال لبسان الحال **شعر لوق** **لوق** اهل  
سر منور دینار بر آورد در بر سر افغان در دینار است از صبر آورد  
نشدن لب کشه صد باره و شمشیر که در جوانان شد پیر و زمین بکر ای  
سر منور بیکر بر خون بر بیابان ای نادر زحان در دینار سر منور

بکدام توبه منتهی می شود  
بکدام توبه منتهی می شود  
بکدام توبه منتهی می شود

اهل منور را مذکور الحاح می نمایند

مَاتَ الْخَارِقُ مَاتَ الْحَيُّ وَالْكَرْمُ  
وَاغْبَرَتِ الْأَرْضُ وَالْأَنْفَالُ

جر منور باشد که بنا شد بر پیکر در کوفه و در شام بران پیکر بران سر  
اما لک خان مار کشان بیع که بشکافت و این خلق مبارک و نیمه دینار منور  
مافت پیشانیست و سنک عم و نادر و پیکان خود معجز شوق الفری کرد تا با  
قرنالدی بر دینار منور ما فت کز ناب طغر خشک و او کشته زبانت  
دو دینار که بر یک سر بر دینار رسیده اما بدینت در برهم اسب چیده کرد و  
کردم سر برایت و او بود معقله که کم خان بدایت اکنون بخنوع  
شدم از صومعه بیرون مشاید شوم کشته و اغشبه و خون ای دینار  
در قرب جوی بند حاکم بود بر حتم ما بدید بر جد و غشون در دست تو  
اکنون نمک من تو کرم و از خان بر برت مذهب اسلام پیغمبر تو  
من باش و بر دینار منت مکشایشها و دینار انکه بیعت است بر  
دینار از صدق و یقین بتول بن رسول و این مسلمانان را نمود شهادت  
خاری که انگاه سر منور را بر داشت و نیز لشکر را و در دینار بود که مرا با  
رئیس شما مطلبه است و می خواهم با او یک کلمه سخن گویم و مراد خود را از او  
جویم پس عمر و عد بنر را اهل ما که معصوت زانکوی منور که ای مرد  
نور الحق خداوند بحق پیغمبر اگر قسم میدهم که بعد از این آنچه در دست  
صد بران سر منور را در دینار و هر چه احترام می که با او به کردی از این پیکر  
موقوف نماید و منان سنک بیرون نماید و بر ایشان مکن که سر بر  
به احترام در نظر اهل شام نیاید کسی بر او بظن حقارت نگاه ننماید  
این سر منور را خلق است از خان خود را مکن بعد خدا و همبنا  
ظلم بر او بجا به پیغمبر استال با مصلحتی الی الله اجازا مکن ملال عمر

دینار منور  
بکدام توبه منتهی می شود  
بکدام توبه منتهی می شود  
بکدام توبه منتهی می شود















كَيْفَ الْقَرَامِدُ فِي السَّبَا يَا زَيْبُ      نَدْعُو بِقُرْطَحٍ أَمْ يَا أَحْمَدُ

مطهر را که ندید عمر بن سعد هم بر آرد و خود نویسد حکومتی نصیبش نکرده  
 پس سلمان را عرض میفرماید که چون این حکایت از آن ناموس شنید منعی لحال  
 و منقلب کردیدم و برخواستیم و گفتیم که دوشوا از نزد من که میترسم از انش و  
 من هم بجزم پس از آن مرد از طریق دمن از سواد بکمرستانم و دیگر اثری از آن  
 ظالم نیافتم انتهی ما در راه الاغش یکتبیم **مؤلف گوید** که اگر چنانکه  
 شعبی هم در کتاب خود از ثقیف میگوید که شخصی از ایت کرده و حاصلش را آنچه  
 شد بگفته است الا آنکه در آن چیز میفرماید که بعد از آن انبیا کریم و امامان  
 عالمیان و سریم ماد و عیسی و اسیر خنجریم و سواره ماد و سحر و صغیر و خنجر  
 شعبی نیز آمدند بنیادت سر مطهر انکاء منادی نهاد کرد که فاطمه و مراد  
 حدیجه گیری ما در وجه اسید الشهداء وارد میشوند پس مجموع زنان در  
 بنیاد طرف سر مطهر نشسته انکاء فاطمه و مراد و سر مولود نمود که ای پدر  
 بر تو که او سر مطهر سر ما بمن بسیار فاد او را بر بوشم تو شمع از جیاش بر دارم  
 و مولودم که انرا فاطمه الطهر عنایت نمود فاطمه و مراد و ای عبد الله  
 منکر نیست تو چه سر را به خود بخوی که همه حاضران از انبیا و ملئکه اسمائها  
 گریستند مؤلف گوید که ذکر فوحد مخصوصی در روایت نیست ولی منبری از ان  
 شجر عربی است که بخت آباها با آباء من است **اصحی بنیاد** منی من بیونفا  
 و بلاد و بلاد من اصحی کفینه و من رانی و کعبه الخمر الکاف و بلاد و بلاد من  
 الحق و بلاد من سار حوال التمر و انطافنا و بلاد و بلاد من صلی علیه من  
 اصحابک و بلاد منی که بختنا شجره من **لغز** که ختم انبیا از جفا کشند  
 شد حسن صد باره شد حسن توان خنجر و سنبلیله نشسته شد حسن

وفق

فَذَاهِبِينَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقَاطِعِ مُتَخَبِّبِينَ لِأَنَّهُمْ شَهِيدٌ

دنیا از پیش سرش عزت بر روی خاک زمین مانند پیکرش عیش کی نداد  
 کفن پیکرش ندید جز خون پاک و خاک که گاهی بر او ریخت ابا کی عظیم  
 نماز کرد ابا کی به تعزیتش فوج ساز کرد افسان که خشم بی کفن آنکند  
 پیکرش بگرفت سر پیکر و پیر از برش پس فاطمه زهرا و حکایت  
 بر پیچیدن و همه زنان نموده و فرمود که بر بیدارم بدم چه کردند نادر  
 سرمه امگاه همه حاضران زبان به تسلیه اش گشادند و تعزیت میدادند  
 که ای دختر رسول و افاضه بتول خداوند منان حاکم است میان خود و عالم  
 بر فرزندت و الله عزوجل کاین و هم چنین صریح از اینباء و مرسلین تعزیت  
 میدادند خاتم اینباء است و بعد از این حکایات و امثال ملکه را و از آن خوا  
 در ملک موکلین زاد و آب کرد و چنانچه مذکور شد و الله العالم بحقایق  
 الامور و تحقیق چنانچه ممکن است که در اینها این همه تعزیت و آب اعش و شعی  
 سه واقع باشد بطریق اختلاف از من و امکان هم چنین ممکن است بل واقع  
 نباشد آن شخص حکایت کنند و در مقام ای عابد ذکر نموده باشد به  
 اشتباه چنانچه به اختلاف الفاظ و تعبیر و عبارات و بعضی در خصوصیت  
 و کلمات از نابینا و متی و آن است بعضی الفاظ و کیفیت از و الله العالم  
 بحقایق و نه در بیان و در اهل بیت سیدنا  
 در شهر شام بود ابی حباب الانوار و لهون مقدما المصیبه و اذبح  
 که شهادت اهل حضرتت ای عباد الله و حنا فداه سبعا علا و حنا عظم کرد  
 و لوح شریف خاتم اینباء و امضا این ملت بچنانچه از روز عاشورا و  
 وقوع فاقعه کربلا پیوسته تا این زمان از پیکر مطهر و سر او و قبر نمود

اینها مسکنه است  
عزیزان غمناک بیا با من  
اینکه که خفا ز غمناک  
غوث جان غمناک بیا با من

مجلسه اول

فازمیر



جی. ایچ. وائی

اینها و طبعی بخان و خانان  
که از شکست شدند برانچه نیست  
این بملکی ازین شکست و جوید  
مقول و سبک شده و از آن است

عَارِضًا ثَوْبَ جَرِيحٍ مَالِثِي  
بَيْنَ الْخَوَافِ وَالسَّامِكِ يُضَدُّ

و از همه عیان گسبان و بایه ماند کاش اقبال و اضلاع کردار و کفنادی  
 ظم و ویر و زمکا که اذ ب بن و طریقه بن رابنا و مردمان می او در و در  
 صرمقام اسره و ز و بنی از منکر می نمودند جا هلان را ذانا و عاقلان و بیبا  
 میهنر می نمودند و کلمات با صرگا می اظهار می نمودند که می بود  
 و معاند کفنادشان باشد تا آنکه می بود و می نمودند و مسلمان و مسلمان  
 مؤمنان و از شب بیدار می نمودند و می نمودند و می نمودند و می نمودند  
 کرد به است از جمله بصری قتل المؤمنین تفتوا من اصبارهم فتنه بنی و عمر  
 حرام است آنچه در میان مردمان استندنا شده است که بدین دین  
 نظرش جایز است و حرام می باشد عالم بنی و عمر است که موجب هتک  
 حرمت است چنانچه می کرد و بایه دین است که می باشد و استند  
 و جنباب ام کلثوم و می کند و غیره در طریقه شام مزایه مواظبان معنی  
 بودند که می نمودند مردمان جاهل گاهی نکاهی بجایز حرام نمایند و دید مجتهد  
 بکشایند که موجب خسران دنیا و آخرت و سبب تعجیل در عقوبت آنها  
 در دنیا شود قبل از آخرت مؤید کلام اخبار داده در شام است و احباب  
 چند خبر معتبر ترجمه تفسیر دسه مجلس عمر می شود آغاز مصیبت  
 کم آنکه بعد از آن امرضات اخست معارفه من الکلمات لیکن بکب علی حرام  
 محکم که شهرک فوق قوارب البیدای بایه و بیانات البیول نواد با من  
 اخرا و طول شنای کما فیقول فی الشام ترجمه اخبار من سواک الکلمات  
 و الراس منصبت و می کند و دمو عها بنجر علی الوحبات تشکوا البید  
 و حجه مؤید کالبیول و اخبار الطلعات لکن علی فایله فینه یکریلا

لغز

افضل البصري

این سر قطعه قطعه کرد از بنا خاکی  
فر کرد از دی بشیر عدوان چنین  
این کل کشد شمار بهر دوستان  
مکن به بر رخا کلمات حسین

يَا حَبِيبُ نَكِلْ وَقَعْظِمُ مُصِيبَتِي وَلِيَا أَعَايِنْدَا فَوْرِدَا قَعْدُ

من مثل انبیا و مسوینان بر حق می شتابند خستار بقوا صیل الاذکار غم  
 اشعار فارسی لعل صال چون شدند لبام سپاهان واه  
 سردان سپاسر تاجدار شاه ملک فوج بزراد و ملک دشت پسر هوش  
 ماله مردم افغان قریب راه دگر هوا وسط زمین پرنهر و ماه بود از  
 و اسیر و جهان هم چنان سپا دشتی بزرگ ماتم و دشتی حجاب وی دهنکا  
 هاشمی بر رخ شک مهر و ماه خود شدند عرش و ما بهیر سر حسن ملک  
 نهر بر ملک شد چون مهر پاشنکا فاک التیّد الکھوف و ساد العوم بر  
 الحسین و دنیا و الا مسادی من رجاله فلکنافر بوا من دمشق و دننام کلثوم  
 من شیر و کان بنی علیهم فقال لک ان الیك حاجه فقال ما حاجک اذا فاند  
 اذ اذ خلعت یما البکد فاجلنا بنی و نعلیل النظار و نقد الکیم ان تجزوا  
 هذه السر من من بنی الحامد بنی و بنی فاعلمنا فاعلمنا من کثرة النظر البناد  
 و نحن بنی هذه الحاله فبنی سید مرحوم د کتاب لهن مرقوم فرموده که چون  
 کوفیان بے ایمان سر مطهر فرزند پیغمبر را با زنان و اسیران ال حبده و میاد  
 کرداد و بعضی از سران دیار بے مالدگان ذال هاشم را بجانب شام می بردند  
 و هر چه میخواستند از بیت صدقه بر ایشان داد و آوردند پس چون نزد  
 شهر شام و مسجد ندق بر پیبر دمشق کوفه ملک علیا جناب ام کلثوم مشر  
 ظلم را که سر کرده جمعی از سپاه و دمه راه بود طلب نمود و فرمود شمع  
 لوق لقص که ملا با تو بود حاجت ای شهر شرر سهل باشد تو بک مطلب  
 ما را به پسر ما که در دست حقای تو گرفتار شدیم هنر تشریف داشتیم  
 اسیر و بنجر اهل بیت بنی و ان لیتیم ولی با چنین حال در افتاد چنین

ضمیر



لَا جِدَانَا لَكُلِّ كَثِيرٍ مِّنَّا وَبِأَوْحَنِ مِّنَ الْفِرَاتِ مُطَرَّدٌ

فهر خواهی و دار این شهر غایب ما را زد و می که بنامند و از خلق  
کثیر شامیان بلکه نه بینند که او را رسول همه زارند و همه خاوند  
اسیر بوده عصمت او را و علی ناره مکن که همه فصل امیرال بشیرند و ندو  
عصمت ال بنی از نظر مردم شام شد چون در بریشان حرمت اهل کثیر  
با شمر اگر میخواهی تا کوفیان در این شهر دانی و داره وادی که ما را هم وادیم  
شهر حباب نمایی پس از دانه می که مردم مان نظاره کرد و آن کثیرا بشند خودم  
بیشتر از ما اسیران و این لشکر شتاب نیزه داران را هم بکوی تا اینکه نیزه ها را  
از میان جمع اسیران بیرون ببرند و سرها را در مقابل محامل حباب نگاه دارند  
تا اینکه اسیران از مضر فرودمان سالم بمانند شامیان و تا آخر مان کثیر  
بر حرم به غیر کشا مید زهر که عبال را خاورد و معجزی مناسب بر سر و بر پشت  
و این معجزه سر را در حرم به غیر بخواد بود شمر سر بود از آن بعضی و عذاب که  
بالا به غیر داشت لوی محمود از این شمر جواب ام کلثوم امر خود که نیزه داران  
سرهای شامیان را در مقابل جمع زنان و در مقابل کجا و کجا اسیران نگاه داشتند  
و را به شامیان و هر زن را طهارت داد و جمع سر مردان برافراشتند که تمام شامیان  
نظاره کردن نگاه کنند را شامیان و با همین حال بر ایشان وارد شهر شام کردند  
و در ب مسجد جامع مقامی که اسیران را نگاه میدادند باز داشتند ثم ذالک  
و در آن بعضی فضل الله النابغی کما شهد من اسرار الحسنی اخی منته شهرت من  
اختیار به الخ سید مکر حرم و دلهون سر قوم داشتند که بک نفر از علماء و اعیان  
مسجد اربابا علی تم چون واقعه در و اسیران را با انحال شنیدند سر و طهر سپرد  
بغیر را بر شام و شامیان در بدعت بک ماه خود را بهمان نمود به بخوی که لشکر

این جمیع دختران آیه انبیا است  
وین فرموده بنی اسرائیل  
با حق که شامیان بنی خانی نام  
پس از بنی با و حق و الدان

از زبان طفل صغیر از قلعه

فَقُوا أَعْدَاءَ الْيَقِ لَا تَرْكُونَهَا وَبِغِيَا لِّمَنِ بِالْطَّفِ خَائِطُونَ

او را می بدد از همه بک ماه که اختا بش او را ملاقات نمودند سبب رسیدند  
فرمود ابا می بینید ان همه بلا و ابتلا که بر ما شامیان بلکه بر دین ایمان رسید  
و ابا واقعه کرد و اسیر عزیر بن محمد مصطفی را شنید اید ابا سر منور حسن  
مطلوب را بر سنان مخالفان ظلم نه دیده اید انگاه این شعار را انشا نمود  
جاء ابرائیک باین یث محمد کسر قلا یعدا به سر قلا و کما یابن باین یث  
محمد کلا و اجماعا و ایدین رسول کلا فلول عطا و انا بر قوا به مثک  
النابغی الشریک و نکیر و ان ثلث و انا فلول ایدین الکبیر و الهلیل  
**شعر اول غزلیه معنی** ای سبط رسول خود فرزند نبوت وی کشته  
ذکرین خلق به دین مقبول بودند سر را چهره بر دند از تن بر فلول مستند  
دو بر کفار قبول انکس که تو را ای پسر مرا کشت بلکه شت دین و سید طحا  
کشت به زامه فاش فوج جلد و ایا مذهب دین علی اعلا کشت و در  
که عذاب تو را از شمشیر کشت طبل می گوید نکیر کشت و ادعوا سلام چه شمر  
شهر فوج جلد عجز از حق از تبر کشت قال وجاء شیخ و دین شام الحبر  
و عیاله و هم ایتوا علی باب المجد فقال الحمد لله الذي شکم و املکم و اراح  
البیاد من رجائکم و امكن امیر المؤمنین منکم سید مکر حرم مبهز ما با کرد  
منکامی که الله و اهل بیت رسول الله را در سر بک دوج مسجد شام نگاه  
داشتند و تماشا شامیان شام را به جسد و ساز زنان و نگاه بران الله افتر  
سر سال خورده و پیر که در پیش از سر جن جلال و غفلت زور و صبر بود  
و بشو عبال فوجی نمود و به بر دین و زبان بلامت کشود که الحمد لله خدا را  
محور شما را کشت و هلاک فرمود و مردمان همه بلا و از دست سران شما

اهل البیت  
از آیه انان یکینه خاندان  
مکن از کاتب از راه ناپا







وَالْمَرْكَاظُ قَطْعُهُ يَأْتِي الْعِدَّةَ فَمَا شَرُّهُ لَوْ أَنَّهُمْ يَدْفَعُونَهَا

من مکر الی محمد بن الحسن و الا بن لم قال و عمل بی من مؤثر قال نعم ان ثبتا با الله عند  
وانت معنا قال انما یبصر من کرد الوی بر آدم از دشمنان و بتری مجرم از اعداء  
ال بنبر از جن و انس پس وی عجز و انکساز کجوا مام بنای کرد که با ابن رسول الله  
من شقا از شناختن و از اول زبان حسادت باز نمود ایا توبه و پشیمانی من سود  
داد و قبول درگاه خدا و ال رسول است حضرت فرمود بدی اگر توبه نمائی و  
پشیمان کنی توبهات مقبول و توبه با ما ال رسول محشور خواهی بود ان مرد  
اظهار اندامت از ان حسانت می کرد و سخنان عجز امیر بن ثانی از ان چون این  
خبر بگوشید بدیدید سید امر نمود که ان بیچاره مرد ثابت القبل و سائبندند  
سید زاده ال الله کرد بد ان مرد هم بد نفر از کشته شده کان در شام است بد  
نفس و عصبانیت از بد من معویه علیهما النیران انی ما رواه السیدک الله یوف  
محلی جمل من بنی و مرد ال بی توایب شام خراب  
بر دایب سهل ساعد که ان شهر دانا است و در بخار از منابت نقل نموده  
اغراض صحت من الحسین مناسبا نظری حزن و اوباش من لها و  
تکون فی نایب فاصرونها کل التوایب فی جمیع الاعراض ان بد فرقد  
بی الحسین من حزن و فلو فوقه و ذوق منیر و التیض من حزن و الحسین  
ظا و کسبی کاس موت آخر و نبات اکل ال کبود معونه فوق ال انک  
بی المقام العسکر و نبات فاکه التبول شام بی و تیب الشان لکل  
مقفر نهنگ ال متجتر بی کفر متحاله من کافر متجتر و بی البخار و عر لکنا  
با سناد عن زید عن ان سهل بن سعد قال حزن حیل ال بنی المقدر حزن  
تو شطنا الشام فاذا انا بعد من مطر و الا هار و کثرة الاسحار و قد علقوا

این از علی القاسمی کشید  
نکته توبه از جن و انس

محلی جمل من بنی و مرد ال بی توایب شام خراب

أَمْرُهُمْ يَأْتِي أَوَّلَ الثَّارِ بِسَلَامٍ عَلَيْهِمْ طَرِيقُ الْقَفْرِ طَالِ لَيْسَ بِهَا

السود الحزن و الدیاب و هم فرخ من مستبشرون و عندهم قضاء بلعین بالذوق  
والتبول فقلت بی منی لا تری لا عدل الشام و بیلد لا تفر من عن قرب فوما یجد  
فقلت ما یوم الکم بالشام عید لا تفر من منوش و اقم الهم آدم آمد شام و  
دو دم کشت شام چون در اوال علی آمد مقام داده سهل بن سعد ان بنی  
جنر فکد فاکل مرد و باشد معتبر کز بیوفت بنی اجدار من شام سبها  
هر شهر و دبار مسال ان شام میگرد عبو دوزخ بدیم پراهار و مقصود  
مرد مشرک هم از اسلام و بدین شورهای بود در ان سرزمین هر طرف از ان  
بازارها بسته این بود و دوزخها بر سر هر کچه مرد و کداز مطرب  
خوانند بود مستکار میخوردان از سر دوزن و در فقر و شور بی زقان و  
بر کت از عبور و سرور مردمان بر کف خضاب از شیخ شام کف خزان یابجا  
بر کف یار باب هر یک نام مبارک یاد کوی جللی و دناه واحداه پوی  
کفم ابدل این عجب میگوید مدد از شام می بدید با کس کفم که این  
عبد طرب بی سبب از عرب باشد عجب فوجا بد در جواب خنده زن  
کف بی صنف محق کو بیامی عزیب شهر شام در حجاز و مکه هم دار مقام  
کفم اری سهل باشد نام من بند بنبر لعل من جمعی از ان شام مر باشد  
مومن از هر کناری تا خندند فقالوا ما سهل ما احسن الکما لا نظرم ما و الا  
لا تخشع باهلها فقلت لکم ذاک قالوا انذار لک الحسین و غیره عجز من لک من  
العراق فقلت و اعجابا نهنگد کس الحسین و الناس بهر خون فقلت من ای ناب بد ک  
فاشاروا الی باب یقال که باب التنازع عیبه جمعی از ان مردمان که میبندند من  
سهل بن سعد اذا صار سول محمد از حمله دشکان اهل بیت سالت و شام

الکبریا و غیره  
کتاب فی فضائل اهل بیت  
من شیخ علی بابک



ای که  
بسیار  
بسیار

بسیار  
بسیار  
بسیار

بِإِذْنِهِ رَضُوا أَوْ قِفُوا الْعِشْرَةَ سَاعَةً وَلَا تَمْنَعَنَّ نَهْيًا وَلَا تَضْرِبُوا

ولا بد استم دعا طریم از اکتاف آمدند گفتند که ای سهل بن عبد الله چرا از اسبان  
خون می نازد و زمین هلش را می زنی و این واقعه عظمی حادثه کبری پس گفتیم  
مگر چه واقع شده و چه افتاده اند گفتند که این شادی سرور و وحید شور  
که در یک شب است که حسین بن رسول خدا و فرقه العین بتول عزله با باران  
گشتند همه ذاتش گام در خاک عراق بخونا غنمشدا کنون سرینور و اهل  
بکسر سپرد سبک و دشنام دادی تا بند مشنوی **لَوْ لَفَرَّ خَوَّامِي**  
از احوالشان یعنی تمام بود و دوازده ساعات نام سهل کو بد چون مشنید  
این سخن رفت نابرون و حاتم زن گفت ای نادان چرا می جلدی جلدی دیدی  
من بد کوش می نشیند او و او را که از فضل امام شاد و سرور و خوش  
او و از راه که از ظلم نهید شد حسین بن علی از شهید او و از آن کان سر  
از تر شد عذا تا بشام آمدن نوزده نهارا قال فَبَيْنَمَا أَنَا كَذَلِكَ حَتَّى دَابَّ عَلَيَّ الْمَوْتُ  
بِتِلْوَاعِهَا هَضْمًا فَإِذَا عَرَّ بَعَارِي بِبَدِي كَوَاهٍ مَنُورَةٍ أَلْبَسَا عَلَيَّ أَسْرَافَ  
الْتِمَاسِ فَتَجَمَّعَ بِي هُوَ فَإِذَا أَنَا بِأَسْبَابِ حُلِّ حَبَالٍ بِعَرِّ قَلْبٍ دَادِي بِمَعْرِفَتِهِ  
که از واقعه ای عبدالله سر که مراضان و اشک بران و دست هم بر سینه سر  
زنان بود و ای کشید ناگاه علیها الوان و لواهای سپا کو فغان داد بدید که  
هنگو بکد بکرها هر کرد بد سرها ال بهمنز انداه در مسند بود و مقدم سپاه  
سوار می داد بدید که سنان به بلند در دستش بود و پیکان ن نهز و از جوش برین  
آورده و سر حلقه ای عبدالله که سینه برین مو مان بر سوله بود و جان  
بصبر کرده و از قنای این نهز و از عزت احمد بخنداد و مشاهده نمودم که بر  
شتران به رو پوش سوار و سر که خر شد و کران چون اسب بهاد بود و در میان

الکثر  
الکثر

ما تکتف  
نهیجان  
و یاری

دَعَوْهَا تَوَدَّعَ أَهْلَهَا وَ رَجَلَهَا فَذَرَفَتْ لَهَا الْحَبُوبُ حَبَابًا طَوِيلًا

که مشاهده سر مطهر شاه شهیدان را با اسبان جوانان بر فود سناح العنان می  
نمودند آذون ناله از عکری کشیدند سبیلاب حیرت از دیده کان می کشودند  
کار و پای نای تا سر نخاله و خنک بخت و نشان از غم سنا کار و پای فوجان  
مرد همه سر برین بال غم برده همه دختران به بر دین پی ی کشیدند  
اه حیرت از عکری هر یک مو به کان و موکیان از برای شهر نادی و رفتان  
مَدَنُوتٌ مَرَّانًا قَدْ تَقَلَّتْ بِأَجَابَةِ مَرَّانٍ لَسْنَا نَسْكُنُهُ بِنْتِ الْحَسَنِ فَقُلْتُ  
لَهَا أَلَيْكَ حَاجَةٌ إِلَى نَاسِ هَلْ مِنْ سَعْدٍ مِنْ رَأْيِ جَدِّكَ وَ سَمِعْتُ حَدِيثَهُ قَالَتْ  
بِأَسْهَلِ قَلْبٍ صَاحِبِ هَذَا الرَّاسِ أَنْ يُقَدِّمَ الرَّاسُ أَمَّا مَنَاحِيهِ فَتَسْقِطُ النَّاسُ  
بِالْغُلْظِ الْكَبِيرِ لَا تَنْظُرُ إِلَى حَرِّهِ وَ كَيْلِ فِهِ دَادِي كَوَاهٍ بِمَعْرِفَتِهِ  
دختران نود و سی از برای آیدم که بر مشرق جهاد شری جلوده کر بود و بیشتر از  
سایر دختران به پیغمبر می داد و دادی به پیغمبر مشنوی **لَوْ لَفَرَّ خَوَّامِي**  
اوردم که ای نابوی من بلبل باغ که در دوزخین حال خود با با غلام خود بگو  
حاجتی هم کرد من داری بجوی نام من سهل و شما از بداهام بنده ال علی نا  
زند ام پس فرمود که با سهل من می کنه دختر شاه شهید که مرا بتم و اسیر کرد  
و چنانچه می بینی مرا در شام و پیش از دحام خام آردند ای سهل اگر بتوانی  
با من بنه زار بکوی که سر مطهر را از میان ما اسیران بیرون ببرد و از جمع زنان  
کوشه کرد تا اینکه نظر را از آن و محالغان بتمامشای آن سر مشغول شوند و غیر  
رسول محفوظ از نظر نا عریان باشند قال سهل فذکرْتُ رِضَا جِبْرِائِيلَ  
که عمل لکنان تفضی حاجتی او تا خدمت ارباب دینار سهل کو بد به نزد بدان  
بنه زار مشانم و گفتیم با میده اوی که مله حاجت از من برادر و حجام و صند



فَضْرِبْ بِأَطْرافِ الْقَوْمِ الْمَرْجَبِهَا وَانْهِي نَادِي عَجْدَهَا لِيَطْهَرُهَا

بکتابت کتب

شان کلان طوطی باغ سلاکت  
بیان که می باشد از اجازات  
و در بیان سبکی که در  
غزل و قصیده و غنایان

از من بگریز گفت ای چه مطلبی داری گفت که این سر  
اسیر و محرم رسول بشود ندان پیشتر به من نامردمان مشغول تماشای  
ان شود و نظر نشان بسوزان تا شد چون بتول نموی صبح معهود در  
در دم - من زمان سکینه خوانون را بجای و دم قال و وضع کراس به حقیقه و خلوت  
عمل به پاد و دخلت مهم داری مذکوره به من با بد که بعد از و در و در شام سیر  
مطهر امام زاد و حضرت گذاشته از آن زاد محض بن بدیدند و مهم با ایشان شایسته  
تا آنکه حکایت به پدید آمدن او گادیدم که به بدید بر تختی نشسته و تاجی مکرر  
بر در و با قوت بر سر گذاشته بود و در اطرافش بسیاری از اکابر اشرفین  
نشسته بودند و نگاه طالبی که سر مطهر امام را بر من نشان داده بود و در کرد بدین  
استعداد و امجد اندیشه **عربیه** و در کتب و در صبا اینچه فتنه  
الجهنم فتنه خیر الناس اما و با و خیر هم از تنبوا القبا به شرف  
کثیر از این طلا و نفوذ نما زیرا که من بهتر از مردمان را کشته و اشرف عالم  
بمخون غشتم بنید از این کلام متعجب گردید گفت که میدانی که اشرف عالم  
چرا او را کشته گفت بطبع جابن کس اسیر خود که او را کشتند و الله علی القول الطیر  
**محاسن چکان بکرم زبان و در اهل بیت پیغمبر**  
در شام بر این ای محض از سبک من سید شهر و در اغاز مصیبت  
ایستاد خیر الخلق اما و والد و اگر خلقت الله و این نذر ها و تنبوع من  
انفرد و تنبوع و خوش افلا و تا به من بهر ها بدید علی من کسان که  
سنان الا شکت به من بهر ها و بود به من العابد مکبلا ایسر از و  
العبد لا سیرها بقادر لایلا به عشق مغللا لا کفر خلق الله و این کفر

محاسن چکان بکرم زبان  
و در اهل بیت پیغمبر

وَلَمْ يَهْجُ الْتَابِ رَجَالِي أَيْنَكَ فَمِنْ شَعْرَهَا يَأْخِرُ تَحْتِجُونَهَا

مکمل الاله

شعر که در کتابی  
که از ملک بن عبد الله عباسی  
مکمل الاله و در کتابی  
زبان مکمل الاله و در کتابی  
مکمل الاله و در کتابی

و لکن ما له الومال ای چرخ اگر دست جفا بستم که حای شکایت است که شد  
شک حوصله همان که نکتش لب به نشند لب بیمار کس نکرده گرفتار سلسله  
بامال کس نکرده من کشته از سنو و بجز کس نه بسته به پای پر بله داری  
نشان دوزخ استا صلاک الی این بد که نماید هلهه تا شام در مقابل  
زینت سر حسن کوچه که هر و ماه نموه مقابله و بجز بود سلسله مصطفی  
ملکین بود از آن همه خارج سلسله و کوا بو غنچه من الشهد ال و دخل الشان  
من باب الخیران مدخلت به جگانه ای به تحف از سبک سعید و ثابت میباشد  
که چون لشکر کوفیان از دوزخ خیزان شام وارد کرد بدیدند من هم با ایشان  
همراه بودم و ملاحظه و در اهل بیت پیغمبر بخورای عودم اول مرتبه دیدم  
که هیچ سر مطهر از امارت پیغمبر که بر من نشان داده بودند وارد کردند و  
هر نیزه را ظالمی حامل بود انگاه عزت رسول الله را که بر شتران سوار بودند  
او بودند و اما سر مطهر حسن مظلوم نیزه شمر مظلوم بود و در آن حال زبانم  
و مصافات می سرود این کلمات را که اما صا حیرت الخوی که اما صا حیرت الدین  
اکامیل اما فکت ابن سید الوصیین و اکبیر اسیر الی زید امیر المؤمنین نعم  
چون ابن مخنفان بکوشام کلنوم و خیر حیدر کرد و سید طاعت کرد بدید نصر  
کشید که ای لعین پس لعین دروغ گفته و لعنه الله علی القوم الظالمین فای تو  
باد ابا خضر مصافات می نمایی بحبت خدمت بهر پدید که خود مملون و بجز  
و اما زبان بر ناه و ظامات میکشایی که محرم جبریل را کشته و محبوب میکشایی  
بخون غشته و حال آنکه اسم ساهی حسن مظلوم سیر از عرش خدا و نشسته و خور  
ختم نبوت و پیغمبر بنام حد کرامش نگاشته و حق تعالی قطع و قطع مشرکان را بد







یا انتا التواء لاسقیا لرعیک یا انتا لمرای عذنا فینا

زاد و بجود و علی و خون جگر دستگیر و پناه و پیکر و دستها بر سینه  
دشمن در عقب پیکر شسته و از رخ و لب قد و زلف و شکر و شکل ملا  
در کل کونش شده از دقت ال در نشر ای نه از دران هیز نام جسم شسته  
استخوان ملک و پیش بر و ن در سرمای جبهه متخلف و خون چاه خرمکا  
جبهه هم در دایر و چون هم شیر خور کشته تا پیران مقبران هم قطار پیش رو  
بر منشا ستم و در و تاب و خوش و بد عز و خون و دایه شر و کرمکا اهل بیت  
در پیش جوی نان شتر سوار منو بخنان زانک کرده قطار جمله پیل و پیر  
از پانا بر از غم و بر در پاپس هر یک مو بر کتان و مو کتان از برای  
شهر ناری و رفغان مستفاد از کلمات نافذ این حاصل است که چون خدا  
حضرت سید الساجد رسید و بعضی شمسایند که ای سید مولا می میگفت  
مطلبی دارد بعضی میگویند که این بند در انجام فرمائش است خاص و ضروری  
سرد اما از مال دنیا و دهم و دنیا چیز می دهد و از عریض کردم اداری  
و بناد و بل و هنر و در قمر میسر و جو است و مگر از ان زایر و عطا کن  
یا این بنده دار و اسر شما که سر طهر را برداشته و در ترا حرم مطهر و زنان  
و دوتا اینکه مردمان به تماشا می سرانور شاه شهید مشغول شوند و حرم  
محترم رسول خدا سلام مانند از دفتر نا محرمان سهل مذکور و کوبد که بنده  
دارد فتم و آنچه باید بگویم کفتم و کوه مراد داد و کوشش منعم پس فلک در  
به او دادم تا آنکه سر کیش را پیش اندازم محترم از نظر شما مانند اندام که کشم  
و خدمت امام هم عرض کردم که در زمان حضرت زین العابدین ای و دم اگر حاجتم  
دارد بدهد میباید که بخان منم بر و انحضرت رحم دعای جنم و بمن فرموده

ایمانت بخدا و نبی و کتب  
و این پنج چیز است که از دنیا  
گذرد و خون و عذاب و عذرا  
و شهادت و عذاب و عذرا

لوا تشاور رسول الله یجئنا یوم القیمه ما کتمت قولونا

الله متنا یوم القیمه یعنی خداوند عالم را بفرموده من بپشت عصمت محسوس  
و در ذای قیامت رباعی لایق من منظور هر که کند از حق است منظور غنا  
شهرم به است و انکو بعد از علی آمد رفت من بود خداوند به نهان و  
جل است قال الله ان من لم یصل الی من الحسین انما یقول انما یقول انما یقول انما یقول  
من الزین عبد الله غایب عن قیوم و عبد رسول الله به کل مشهد و سبب کرم  
ایمیر فبالت ای الی الله و لم اکون برید بر این الی الله و ایسر حاصل کلام  
المنکه ذای مذکور میگوید چون در خدمت امام سراجت کردم این مقدار  
کلمات داشتم که انشادی بود و میفرمود که مرا با ذلک عاری تمام بسته  
درد و بجز و نامی کشیدند بجای شهر شام مانند غلامان سپاه از اهل  
حبشه و نکند که از اطاعتش فرار کرده و در کتب و موی دیگر و ده باشد  
با وجود یک جدا کردم رسول خدا محمد مصطفی است و سید بکر امیر مومنان علی  
مرتضی است پس ایگاشکی مرا مادم نزاره و پیش من داده بود و بکاش نه منم  
و شهر شام را ملاحظه فرمایم که با این مانند و اسیر و ذلت است بگری سر  
برید پدید می آید بنده زاده رسول خدا زاده خور و مغلول حضرت عیسی  
و لعمری ما فلان رباعی مراد وجود فلان سید و نواز شهر زاده بایک کذا  
بنیاد سر کس بر من که سرافکند به پیش صدای من بر بوسنده بنیاد  
قال سهل درایت و شناعا ایامه حسن نسوة و معین مجوز حد و دیر الطهر  
فاما صلات یا ایها الحسین و بیتا الجوز و کذا و کذا و حضرت بر شام با خبر  
ذای مذکور میفرماید که در کوچه های شام با وجود از دحام عام عبوری  
موزم و در کتاب اهل بیت رسول الله بودم ناگاه غریزه عالی با لافا فرمودند

مذکور است  
در شهر شام  
ایا چو ابی بیدار آمد  
در شام و شام و شام  
در شام و شام و شام



کثیر زنا علی الانا عاریته کاشالم نشید فیکر دینا

ایضا در کتب  
تاریخ و جغرافیا

بنیوی عیال ایشان را از  
نار و آتش سوزانند

کثیر زنا علی الانا عاریته

دیدم که پنج نفر از زنان شاهپادشاه در آن نشسته بودند و تماشا می کردند و اسیران  
اهل بیت محمود را می نمودند و در میان ایشان پیر و پخته بودند و چند کمر کوب  
هرگز بگویم عادی به میثا میسر میسر چون سر مطهر شاه شهید مقابل انفر  
در سید دیدم که آن پیر زال مدحیده چون زال خود را مانند الفداست کرد و شک  
بدست آورد و بشو و پیشانی نو زان به نازد آن منکوی امام انداخت بخوی که بچ  
ساختن را عیال مولف بر آن لب دندان که به پیر میسر  
با اولی مسلمی میگردیدند افغان که بر او سید د کوز در شام با د بچه  
گذشت بر عیال شمرین دیدم که در دندان شمرین چون کردید چنانچه  
نکرد بدگون از غلام چنان بر لب دندان چنان ملک را کین ملک من هدی ملک  
فلنک اللهم اهلکم اهلکم من معهما بخو محمد ایه اخیهین راوی کوبد چون این  
ظلمی از آن مجوزی دین بالنسبه بر لب دندان شاه دین مشاهدا نمودم و دیگر  
ناب طاف بنیاد و دم و لب بر نمرین کشودم که الهی این پیر زال لعین ذاهلان  
سازد و نازد از صحنه هست بر اندازد بلکه این عزیز را سر نگویند و نماید  
ز من بخو محمد اله الطیبین قال فما اسئکم کلاهی الا و سقاه و سقاه و سقاه  
البحور و سقاه من معهما راوی کوبد که رعایم صنف تمام نشد که آن عزیز سر نگویند  
کردید از مجوز و زنان هر ما فتن و غلطیدند و تمام ایشان هلاک کشید  
بیزه خال کشیدند و انبی مار و راه ابو مخنف عز السهل به هذا المقام مولف  
کوبد که سهل من سعید شمرین که راوی این جز است از جمله داستان و عیال  
ال پیرین که امش من سر قوم کردید ای مخنف مرحوم را ما و امشنان در وایت  
حاصل است زیرا که در صدف جز کامل است از کوفه تا شام نیز هزار عیال

بیت ما هذا الوقوف علی نلک المصابک تلکوا عیال

ایضا در کتب  
تاریخ و جغرافیا

رسول الله بوده و معکرو در محلی و قاصی احکامت بخود و ای غنا و اود  
فرموده منقل صفا این سهل مذکور با سهل ساعد که از اصحاب رسول نام شد  
و از آن واقعه دیگر در باب رود شام است و نیز خوانند بود چنانچه در وایت  
مختلفا للفظ و المعنی است هر چند هر یک صحیح است این سهل بود و سهل است  
که خدمت اعانایم به اهل بیت سالت نمودند و رحمة الله علیهما قدین  
و کتاب منقیه المعانی را یافتند یکی از این و دیگری کند که در وایت شام  
مشاهده می نمودم از سر مطهر امام تم انواری ساطع و تجلیای مع بود  
که در ده مینند ناب نکل بدن از زامی نمود پس ملافت بهما نادین انجبت  
شدم که حرکت میکرد و ایا قران بن این مبارز و آخر سخنش این بود که  
ولا تحسبن الله غایلا عما یعمل الظالمون انما یؤخرهم لیوم تخلصهم به الا انما  
من دست قامل کرده و دیدم و ششید و با من بود شخصی از سناد که در بنق  
راه سفر بلکه در حضور صدف شد از برای من از بنیاد استیبد که از برای  
من ملافت کرد و عاده فرما بش انحضرت را نمود و معاینه این کرامت معجز  
دیدم بی تعجب کرد و احوال صاحب اسرا پرسید چون اکا صر نمودم و تمام  
واقع انجانب ابا و منمودم قبول سلام نمود و یکی از شهبان و در شام  
این خاندان کردید بعد از آن زمان دیگر من ستا ز وفات او نیز شدم  
مشغولی حالت اهل سعادت این بود که از خبر حیثیت می رسید  
محاسن چنان درو پیر ریان و در اهل بیت  
عمود مجلس می نمود و شعر میسر ای انما انکولو عه غداکرها سقاه  
یکایک النکلات الصعاب متاعی بکیم و خود بعینه و کدان نلک کاب

ایضا در کتب  
تاریخ و جغرافیا

والله



















نکته در این باب  
که این آیه در بیان  
احترام است

لَا يَخِزُّكَ إِلَيْكَ وَتَرْتَبُ وَتَكُنْ تَوَاتُ الْمَرْعُوبَا

نموده باشد و هر دو مقام را برادر و دوست افشا نشان افشوده که این بهمان  
از بر ایشان چیزی صلاح و موجب ستکباری و فلاح باشد چنانست بلکه این  
همه ایشان سبب بر یکدیگر معنی باشد خواه بود نادیده عذاب سخن در  
ناک خالق افلاک شوند **مرغی لعل** کافر بجهان هر چه باندند  
بودش سبب خلود نادر سفر است چون گفته شود شجره بستانا نادر  
از بی مری در خود نادر و شر است **فَقَالَ كَيْفَ أَتَى الْعَدْلَ بَابُ الْظُلْمِ** تا بر  
حل از کد و اما آنکه و سوتک بنات رسول الله سببا باشد که سوتک سوتور  
و آید بگویند جوهرن خود این را خداوند بدانی بگویند و بشیر حق اهل المنادیل  
و بشیرن اهل المنادیل و بشیرن جوهرن العربیة البعیدة العائبة التهمید  
و الوضیع و الترفع و لیس من رجالین ولی لا یزحان یزحان عنوا منک علی  
الله و محو را رسول الله و درضا لیا حابه بر عبد الله بقیه دختر شاه و لایق و کما  
جرات شفاعت در کلام و بر هر یک نمود و با فضاحت بلاغت تمام فرموده این  
الطلاق و ای پس از شده کان سید اینها و ابا و بچها ما ابا بحکم عدل و  
سود و عقل و شریعت اینها و سزاوار است که تو بی سعادت و مدعی  
خلافت بشا به در پس پرده خداوت و حرمت کبریا و پرده کان انا اهل حشر  
و تکبار و اوستقرتای در پشت حجاب عفت و عزت هر از شده و خدمت  
کار و امارت و محضر عام و بر هر خود و اکثر اهل شام خاص نماز اهل البیت پرده  
کبان لازم الاحترام سبب الا نام زامانند اسیران و دم و کثیر خاد و حشر و  
و دستگیر **مرغی لعل** اندای زاده سفیان نمکدار پزید و کاداره  
و حبل و بن بر دینار پزید از دست تو فریاد که در کوفه و شاه کردی حرم

نکته در این باب  
که این آیه در بیان  
احترام است

لَا تَزَالُ لَيْتِمُ حَتَّى يَنْتَلِي بِأَيْدِيهِ وَلَا يَرَاهُ حَبِيبًا

رسول خدا بر پد افتاد و پرده نشان کبریا سببا مشهور حجاب نموده  
الله کردید توانست چنانست بن است لاجول و لا قوة الا بالله  
در حالیکه بوده احترام و عذاب را ظلم تو دیده و عذاب از حشر عزت و مقام  
ایشان دست مست تو کشیده اهل البیت عصمت طهارت و از این ولایت بدان  
ولایت کشانید و دختران شاه و ولایت زاده اطراف صحاری برادی و ایند  
که حشر نشینا جاها و اهل قوافل و مناهل از سرکاری ایشان نادر و  
نمایند لیوان عزیزان بادی نظر خفت و خادای کشانده و امصبتا که  
از نرینک و در هر یکانه و امصبتا خاتم اینها و دیده کشوداه و اینها  
که در ضیاء حضور هر که از وضع و مشرب شاه و کذا حال است و زلت  
حرم مصطفی امتا خدا نمود که عقیقه در دین و بتم و بر حنی بلی و دل و دین  
سپارگی چادر و معجزی بی شماری بی برادر و جوان مرده کرده می اندر و  
مجموع سر بکر بیان عفت و حیا فرموده اند بی محرم و با و در بی عباس  
علی اکبر نه بادی باشند نه سببا و نه علم و در مدکاری بودشان و همراه  
و بر سران ال پیغمبر با التمام کشته و مادران و جوانان اسیر و زامیان و خون  
اغشی آه که این نفریاد را برای ما عیال پیغمبر خدا ما بی نکداشی و دست  
و بیع مست بر بزرگ و کوچک و صغیر و کبر افراشته **مرغی لعل**  
بکاشی از ظلم برادر رسول افراشته از کینه بر احفاد قبول نوی که  
زنان و همه بکفر با سر یعنی که از اوجال ما شده مقبول این کار که ستر  
از توانکار حق است اظهار نهان شرک خواص ما سبب است در دفع سود  
عزیز و کشید و این صحنه کرد و نادر و دق است و لا عز و عینک و لا عجب

نکته در این باب  
که این آیه در بیان  
احترام است



تالیف حضرت آیت الله العظمی

لا عَزَّ اَنْ قِيلَ الْحَسَنُ فَتَحْنَهُ قَدْ كَانَ نَيْرَ اَفْرِحِيْنَ بِهَا كَرَمًا

میں پہلے کہنے پر مجھ کو یاد آیا کہ اللہ تعالیٰ نے میری طرف سے  
وَلَقَدْ كَفَرَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ الْبَيِّنَاتُ وَرَآهُ لِبَيِّنَاتٍ  
رَسُولُ اللَّهِ أَتَى الْعَرَبَ بِحُجَّتِهِ أَلَمْ يَكُنْ لَهُ الْفُلُ عَلَى  
الرِّسِّ كَفْرًا وَطَعْنًا إِنَّا بِلِقَائِكَ لَنُكَفِّرَنَّ وَبِعَذَابِنَا لَنُكَفِّرَنَّ  
لَسْتَ بِتَقِيٍّ فِي بَعْضِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ كَانَ نَظَرُهُ إِلَيْنَا شَفَعًا وَاسْتِثْنَاءً  
أَضَعْنَا نَظْرَهُمْ مِنْ سَوَالِهِ وَبَقِيعَ ذَلِكَ بِلِسَانِهِ وَبِقَوْلِهِ فَجَاءَ قَوْلُهُ  
دَرْبُهُ فَتَحْنَهُ لَمْ يَسْتَعِظْ كَيْفَ لَمَّا جَاءَهُ جَمْعُ الْخُرُوجِ فِي ذِي الْقَعْدِ  
كَأَمَلُوا وَاسْتَعْلَوْا فَرَحًا كَيْفَ قَالُوا بَابُ بَدَلٍ لَكُلِّ حَاصِلِ كَلِمَاتٍ مَسْطُورَةٍ وَبِأَوَّلِ  
مَذْكُورَةٍ عَصَمَتْ صُحُفَهَا أَنْ تَكُونَ مَقْرُوءَةً وَتَقْرَأَ مِنْهَا بِلَايَ بَرٍّ بِعَجَبٍ  
نَيْبَتَا ذِكْرًا تَوَكَّرَ كَيْفَ كُتِبَ سَوَّلَ حَذَا تَشْتَبِهَ كَامُ شَهِيدٍ جَوَانِدُ دِيَارِ الشَّرِّ  
أَزْهَرُ وَجَانُ نَا اَصْبَحَ كَرِيمٍ وَخَيْرَانِ بَتُولِ نَا اَسِيرٍ وَدَسْتِكُمْ وَخَارُودِ اَوْدَانِ  
وَدَدِ عَقْلِ نَامِ اَهْلِ شَامِ اَوْرَدَهُ الْبَدْرُ جَزَائِبَ مِنْ كُنْدٍ وَجَاوَزَ عِزَّ اَهْلِ مَكِّيَّةٍ  
كَسْبُكُمْ حَذَا اَشْرَافَ كَثْرَتِ عَزَاوَتِ بَيْتِكُمْ حَزْزَ رَاسِكُمْ وَدَنْدَانِ بَرَجِكُمْ سَبْعًا  
فَرُودِ بَرٍّ تَا اَنَّهُ اَكْرَمُ الْاَكْبَادِ لَعْلَبَ طَائِفَتِ وَبَدَلَتْ اَزْ حَزْزِ عَزَاوَتِ مَحْدَا اَوْشَتِ نَا  
اَوْرَدُ وَجْزًا سَتَمَ نَكْنَدُ شَخْصِي كَيْفَ حَذَا اِيْ سَفِينَانِ اَزْ بَرَّيْ جَنْبَلِ بَا اِيْ بَعِيْرٍ حُجُوْ مَكِّيَّةٍ  
لَشَكْرٍ جَمْعٍ عَزُودِ وَبَدَلِ اَوْدَانِ خَلْدِ سَرْدَاوِ جَنْبَلِ كَفَادِ وَاَسْرَادِ بُوْدِ وَبِرَ اَهْلِ حَقِّ  
يْ كَشِيْدُ مَسْلَمَانَانِ رَا اَمِيْرٍ سَابِيْدُ صِبَاوِيْ السَّهِيْدِ وَبِيْ شَمَادِيْ اَوْدَانِ مَقْبُوْلِ  
وَمَنْعَرَقِ كَرِ اِيْنِ اَبْدَانِ اِيْ سَفِينَانِ مَانَكَارِشِ بَعِيْرٍ اَزْ هَمْدِ كَسْبِيْزِ وَنَمَقِ  
اَظْهَارِ اَجْوَدِ شَرْكَ اَزْ مَشْرُكَانِ عَرَبِ بِيْشَرِ بُوْدِ اَكُوْنِ فَرْزِ مَدْخَلِ جَنْبَلِ اَزْ  
دَسُوْمِ كَرِ بِيْشَرِ كَفَرِ وَفَنَالِ اَلِ اَسْتِ دَدِ سَبِيْنِ اَشْرَ اَمِ كَشْتِكَا نِ بَدَلِ وَكُشَانِ اِيْ

بیت علی از نقادان و منافقان  
شد کشتن حسین علی شکیب  
کشتن علی از ستم و در محراب  
کو بگویند از بنی نعل طحیتر

مجلس نهم از تاریخ جمادی الثانی

فَلَا تَقْرَحُوا اِيَّا اَهْلَكَ كُفْرًا بِالْكَذِبِ اَصِيْبُ حَسَنَ كَانِ ذَلِكَ عَظَمًا

قدش مکنون است پیوسته مقام خون خواهی آن کفاح ملعون است چگونه  
از ارم میگرد و چگونه زخم دلش سرم میزند مگر بظلم و ستم بر اهل احمدیه همین  
و کشتن آن که دد سینه اش هم کشتگان بد حادثه خداوند اهل بیت عصمت  
و ولایت عصمت است بجهنم هر ساعت به نظر خداوند ی کشتاید بجز رسول  
و هر لحظه از دگر سرور و خوشنود نگاه شادی مینماید بر سر هار اسیران عزت  
بتول که همدانشان از اسیر مغلول و بنده و مغلول نموده و عجب تر این که قصید  
از بیت بی احتیاجی سر نمود پیغمبر کسر کرده و چون ستم ستم که نازنازه جفاست  
بر لب دندان زایه صید الله وارد آورده و پیوسته گاه رسول خدا از روی نماید  
و زبان شیرین و خوشحالی سازد اشعار را از اهل بیت کشتاید  
**مَوْ لَعْدُ** بر این لب دندان که دد پیوسته پیوسته دی بوشه اگر  
این مظهر سزا چه باشد جرمش کارش از چوب نمایی مردم ای دیون  
اکنون که دلش بر کین است کاین لب بجهنم ناشر ستم است تو باطلی و  
تو کفری او دین این جنای کفر باین است و احمیاء که از بس ستم کفر  
دعوت و از خدا دور و بی شعور ملتفت نمی شو که در مجلس مسلمین سر پر  
سید المرسلین را آورده و اسیر خونین را در طشت دین قمرین کرده و نابود  
تمام چوب بران لب دندان و بوسه کای خاتم پیغمبران میزند و ابا و اجداد کای  
خود را نادیده می کشد و این اشعار را لب که دفتگان در بد و اصل انکار  
کشتگان صلا اول بودند که از طرب بمن می گفتند که میر عزیمت  
تو مثل پس فرمود ای بزد بجان خودم سوگند است که دگر انبیاء و اولیاء را  
از عیش شکافته و سینه ها را با عجز و عجز نموده از این تر قسه که افر و خون و قلب

با قدم بر نهالت بیعت کنی  
پس خرم از آنچه شد نباشد  
جانها عذای تشنه یاران  
خاک لبان کشت کشتن



بَيْتُ الْبَيْتِ الْكَبِيرِ مِنْ خَيْرِ بَيْتِ الْبَيْتِ جَزَاءُ الدِّينِ كَرَامَتِهَا

ما لم نألف من سوحى و سحر که خون مسبد جوانان اهل جنان را بنا خود بخود  
نظام مسله دین خدا را کینجی و تشنه کام سر پیر بسوی عرب ابوبکر و افسد  
ال عبد المطلب در خاک و خون کشید و خون آن جناب را اسباب ضرب خود  
بر اباد و اجزاء بدن بنا نمود که مانند و میباید که صدق او را نخواهند شنید  
ندای تو بگوشت ایشان نخواهد رسید پس که در اسفل در کات حیم مقیم اند و نودا  
می توانند بد عمارت پیر تو با آنها ملحق خواهی کرد و بعد از آنکه خواهی رسید  
و در آن زمان خود را بخور میگوئی و از نادانان خواهی شنید که ای بن بد بپسند  
کاش دست از بدنت جدا و بازوی خشکیده که نه میگردانند آنچه را که می ای  
کاش تا نماند بود که می گفتی آن سخنان را که بر زبان زدگار و ابکاش مادت  
نودا نمی داد و از صلب جدت بیرون نیامد چون که آنچه را که گفته نه گفته و آنچه را  
کرده نکرده بود مر با عبات ملوک اند که در انش جبهه بر سی  
بینی که چه کرده و زای چه کسی معلوم شود که گفت و زخم تمام از هر طرف  
تو است کمتر کسی ای دون تو شهید کرد جان رسول مغلول نموده تو فرزند  
بتول بر حر مشر اسیر در کوفه دشنام با این نشوی ز کرده خویش ملول  
پنداشته قتل حسین بن علی سهل است در اسر تو نذر دخیلی اما نه چنین  
که ناشام ابد ملعون جهانان ز صبح اذی قفا کاش که حاد حقیقتا و انیم  
بمن ظلمنا و لعل فضیلت علی من سفلک و ما شاء نفض زنا و ناکل حمانا و هک  
عنا الخ پس زینب خوانون دست عا و کف اسند عابد و گاه خداوند بیجون  
بلند نمود که ای لجب الوجود حق ما را از ستمکاران ایشان و انتقام ما را بکش  
از ظلمان و غضب خود را مازل کرد آن بر آن که خون ال علی را بنا خود بخود

پایان این نامه است و درین  
نامه بود چشم فارغ شد  
از این فتنه عذاب و زنج منقوش  
بمنه بنیای ستمکاران

فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تَعْدُ نَفْسِي نَدَامُ ثَوَابِ اللَّهِ عَلَاوَانِي

و مسله بنی ماسم و اولاد خود از شیخ ستم از هم کینجند و نادان و جوانان را از  
بهرم و گناه بجا که ملاک انداختند و ما را اسیر و سخر هر شهر و دنا و سا حشد  
قواقه ما سریت لا یجوزک ولا حریف لا یجوزک و سر علی و سول الله یا محمدت من  
در تبه داسه کت من خرمیه سفلت من و ما و غیره و حنیه حبیب جمع بر ستم و تنیم  
من ظالمین و با خدایم محبت من اعدایم فلا کسیر نزل الفرج بقیله و لا تحسین  
الذین یملوانی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم هرز خون و فزین با اشیام الله  
بر فضلش پس دین خا خون و سرور که ای بر بد عنود بخود خداوند معبود که هر چه  
که بر خود کردی ایچنه ستم و ظلم با نمود بر خود و او را در دوزخ است که فراد  
میگویند پیغمبر خدا و معالینیکه خون جوانان و فرزندانش بر گردن تو باد است و  
صد احترام و اسیر تمام و خنار نشد او نموده و آن روز است که انتقام انتقام می  
کشند از ظالمان بر عزت و کسان خود و میگردانند حق اهل بیت و ذریه خود را از دشت  
پس نه نذر و نودا استادی قبل شهیدان و کمان نذر که شهیدان و راه خدا و چه  
سبیل الله سرده اند بلکه زند و با چه هستند بقاء الله و در دوزخ میخورند از نعم الله  
و شاد و حرم هستند بر فضل و عطاء الله **مؤلف گوید** بعد از این  
این خطبه عزرا از زبان دخترش خدا بن بد بپسند برانگند و دم در کشید  
ولی این شعر را خواند ما بچه محمد من مؤایج ما اهل الموت علی التوایج  
و این جواب تا صوابان بپسند بود و در مقابل کلمات حقیقت صدقائات  
عصمت مشر یعنی این ناله و فریادها بسیار است از بدیند است مرگ اسات  
از زندگانی و این مصیبت با پند است نگاه بر بد بپسند چون حالت اهل محفل  
منقلبید و قلب محلسنا را از چند صحت مضطرب می نماید یک محبت و این خطبه

این خطبه را در روز  
تختیال بخواند که فتنه شود  
و نایست عذاب از خدای عزوجل  
ایده مطلبی که شایسته است



تبرکات

عالمی اکو این دارو فی ابشما رید  
رومبیم کین حبت علا بود اول  
اصل بود خانه فاندس کین سل  
بندیدیدیم

میان فضائل بنیاد  
محاسن جمال و کمال  
نمایند

وَأَنْ تَكُنْ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ كُنَاتِ  
فَقُلْ أَمْرٌ بِالْإِسْمِ الْفَضْلُ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انگار بدو چونکه قیامت را میآورد

عزرا که افسوس فرزند دانا بود و ذاقه کربلا و ظلم بوال صبا و کفر بربیبها را از ظاهر  
نمود و یکی بیکر بحیثه نفرین نمودن ام کلثوم بپیران سرشای سرخ مو که طمع کثیری  
الافه ناکرد که همان ساعه است و با نفع خشکی چمنش را مینا کرده بد بلکه  
کشته شد یکی بحیثه رفت و کرب کرد و کربش را مینا پس بربها و شودش مردمان  
تر سبلا مر کرد که عبال تا باز عجب خرابه که دندان ایشان بود و سراجعت دادند  
و بر کربانمند خوانند و خوانند و خوانند و خوانند کج دین جای بود برانند  
**مجلس چهارم در بیان مصائب بنابر کربلا**  
بالا حبال از دوزخا شود و ناز و دردش در شام و ذکر کشتن و بربها پلید ۵  
**مقدمه المصیبتین** پوشیده نخواهد بود کرد و نفرانام عمام مظلوم  
و ددولی علی نام معصوم از او صبا حضرت رسول ذابیر حکم و عمر ظالم و جولو  
معیند معاول کرد و دوزخ و دوزخ مظلوم و دوزخ مظلوم و دوزخ مظلوم  
با وجود افتاد و قوت و لایق صبر تحمل و ان حالت بجای او دند اول علی بن  
ابی طالب امیرالمؤمنین که در مدینه از ستم و کینه عربین الخطاب لعین بنو ابی انکر  
سید نبش بر دند و دند که امیکه عزادار از وحلت حضرت رسول بود و از  
انحضرت چند نگذشته بود چنانچه مظلور شد و مصباح دریم علی بن  
الحسن و سبلا کسان بدین کرد و کربلا از ستم عربین معطل پلید اسیر مظلوم  
در زنجیر کرد پلید و اولاد کو فرو شام و مجلس این دباب و سربید کشتند و در حالتیکه  
علیل و بیاد و ماتم داد بود و سربلا که پلید و کربلا و دباب و سربید کشتند و در حالتیکه  
بجور غشیه بودند و دست کرد نشایم بسته بلکه پای مباد کشت و دباب و سربید  
مهم پیوسته و این مطلب معین کلمات او با ب معائن و ذرات است

وَأَنْ تَكُونَ مِنَ الزَّانِفِينَ فَقَدْ سَعَى الرُّؤُوفِ فِي كِبَرِ أَهْلِكَ

و در این مقام سزاوارانند که اجمالی از فضایل و مناقب الامام از امام جلیل  
بنیاد طویل یعنی علی بن الحسین موطور باشد مختصر از صفات استبر و سنجیدگی  
دوازده شام پس از شهادت امام مظلوم مذکور شود مترجم گوید که مصیبت  
حضرت علی بن الحسین و بنیاد کربلا ذامک است از چند حجت مقابل و برابر مصیبت  
پد بزرگوارش حسین مظلوم مرقوم نمود و برابر احباب تصور و ادب تاب تفکر این  
سر میکنم بعد از نامل معلوم خواهد بود زیرا که یکی از مناقب حضرت ای  
عبدالله مدد غ فریق احباب بازان و عم هجران برادران و جوانان بود که مکرر  
پس از شهادت ایشان شکایت عزت بی نادر میفرمود و آن میان جانانی  
بنحو آن مدقلب مبارک بنیاد کربلا افسوس بود علاوه و بدین گشتن پدر  
ذام و دل داشتیم از مناقب امام تشنگام تشنگی کسان از مردان و زنان  
و کودکان و شدت عطش خود را بجناب است الحوائج این مصیبت بلا سبب یاد  
ذ نادر بنیاد بود و از نانوای بی پیشتر طلب آب می نمود سیم از مناقب شاه و بن  
دین احباب چاک چاک می داشت که هر یک غرق خون و بجان افتاده و بر روی  
زمین هلاک سر نهاده بودند و حضرت سید الساجدین دو مرتبه بیکر بر خون  
و اجسام کلکون بازان و احمام و برادران را بی سر مشاهده نمود بلکه هر یک  
مدفون فرمود چنانچه از مناقب فرزند رسول خدا تصور بی نادرینان و  
عیال بی کس بی پدر کودکان و اطفال نودس از احضاد بتول و قعک و خیال  
استبر و سنجیدگی انجم بر ایشان بود که مکرر بدین حجت کران و سفارش  
و وصیت می نمود و اما حضرت بقیه الله علی بن الحسین برای این استبر و سنجیدگی  
اهل حرمت مشاهده کرده و با ایشان طریق شهرت و نادر بنیاد را می

چون قتل از آن بگذرد  
پس رطلای کشتن بجای آید

۱۰۰







جلد پنجم

أَخُوهُ وَأَبْنُ فَالِدِهِ عَلَيْهِ أَبُو الْفَضْلِ الْمُصْرِجِ إِلَهُكَ

[illegible]

آن سان گمبازی می پیکار می شد  
تا بویایان را بدرد و شایسته تر می شد  
می بود همین را بدرد و شایسته تر می شد  
همانند همین را بدرد و شایسته تر می شد

وَمِنْهَا الْإِنشِدَانُ وَجَاءَ يَدْعُو عَلَى عَطْرِ مَسَاءٍ

علیهما سب و در بختی بی یار و ذلیل خسته از دام و اسیر اهل حر و سواد  
دختر و زن سر بسته تمام بسته دام و در سن و جمیع زنان مو پریشان و عمو  
سر بسته هم بود بدست کلثوم چون بدیدیم دختران بسته بدام سه لفظه اش  
میگفتند و بدیدیم نظام میگوید اگر چه برضاد اهل مال میبود و بی چوب سنان  
بی الحال رفیق با این ذلت خادی مرید نا بینم یزداد نیز و دو کوب  
و یستی آن تعالی بی هذا المقام کلام انشد بی الشام ناد و دیگه بی دیشو گاهی  
من الزبح عبد غایب عنه نصیر و حکم رسول تو اگر من مفسد و سخی امیر  
امیر مبالغه ای که ناله بی و دم اگر پوای یزدانی بی الیاد امیر شعر  
ملول غمنا شده بسط بشو و ذره سیر اسیر و دست فغانها  
سر و بختی در شام کشیدند مرا شو یزداد مغلول ذلیل چون اسیر کفر  
ایکاش میزد مرا دامن فاضل میبندد بهل خوا و در حقیر ایکاش میبند  
که بر بند خاتم در شام و خراب پور سفیان شجره ایما را که بر ملا فرمودند  
که چون ما را واد و مجلس یزداد میبندد و ذاد بدیدیم که با نگر میسر بر سلطنت خود  
نشسته و از دو تیغ در دست از خود چشم از سر و سالت بومشید و در اطرافش  
بزرگان شام و اشرف حاکم و در اکنافش کار می می امده مال هاشم را  
منظر بودند هر لحظه و ذاه الله نظر میبندد پس چون با این حالت اسیر و دست  
دستگیری تا بیکسان ال رسول را هر یک بسته و مغلول و خسته و ملول و بد  
دش و ادا شدند سر و سالت و ذاد با لای نیز و دستا افترا شده بر داشتند  
و در میان طشت و مقابلان کافر گذاشتند خواهر و غایله شعر از مشاهد  
این ماجرا طاف بنا و در دو سخن را بسوی یزداد پدید کرد و فرمود با این پادشاه

از یک کبریا و خدا بودی  
یا نشسته ای یا ایستاده  
افزونش بر شکر و شکر  
میکنی بنده را که جان و زبان کند







هیهات ما هذا فقال له في ولا فقال صار قانين

رسول برانکه زکینه کشند زدن بول لعن ابدا بظالمی که بیداد کرد در سو  
اسیر و مقبول از کلام امام بپایند عداوت و عصبانیت و در سال و در اسیر بکنین  
سید سجاده کرد فقال علی بن الحسین از کلمتی قنات رسون الله من بود ای ما  
زلمین و کلمتی کلمت عمر بن عمری فقال کنت ترو من الی منازله کلمت کلمت ابی ابی  
بر من خطاب نمود که هرگاه مرا به کلاه کشند و مانند سایر اهل خانه بخان و خون  
افشند پس این دختران و اولاد رسول خدا و احفاد بتول خدا را که عمر بن عمر  
و زاده سرد و مد کاوی ندادند کدام امین بیدینه پیغمبر میمانند و کسب میمانند  
من که این جمع دختران و زنان را بوظیفه برگردانند و بدست کشند و بشماران  
کرد بد عرصن کرد که هر از تو احک و واجب مزبنا حوال بر عیال بر ایشان نمود  
بود و توانا انسان در مدینه پیغمبر را جعت خواهی کرد ثم دخی میگرد و قبل بگرده  
الجماعه عن عنقه انگاه هر بد سو ما به طالبه و نادست بلب خوش میمانند  
عاجا معه اصنبن را که بر دست کردن سید الساجده بود تا انکه بر نداشتند  
رفاعی لمق لعن بنگ کرد بکردن علی ختم میکند سر مشو بنای نام  
کرد بدان بند سر دشمنه و عمار بدست بنای است مشا طور یاد و دل  
جود فرزند افضا منظور کن ابوالشرید کافر بت بر سن ان علی را بد سر  
پس دست بر بد جل این عقد نمود عقیقه بکشود عقیقه از قلب عمر محسن  
چهار و پنجم در بیان استلشامه بن بد بلب باطل  
شام در ناب جرم محرم و تفسیر کلام فغان بن بشر و کینه خواستن نامی از اهل  
شام فاطمه صغریا بر ذات بطون ما بجمع بعد التی و نینب ظهرت بها بدع کال  
الاطهر فضل التی المصلی و حریمه کلمت کلمتی بنات الا صغیر و تفسیر

شعرتی با طبعه ناشقان  
بکشته که نند از جهان  
تواری تنای آب فغان  
پشتغیر و کوفت فغان

شاه  
محسن و پنجم  
بن بلب باطل  
ناب جرم

والله لو قطعتم عین الی احوالی ابداعی بنی

و کلبون مذابغا و مقایم بر قید سلیب انجیر و بستر علی المطا با کالیا  
بن کلا و بکل ذای مقنر شعر المنطق من بی که منظر الا علی او ستان بکن  
علی که عرش علا راسته و صد کتب بنوا نکه بود و سپهر عصمت هر کس  
روشنی از چهره و مکان و مکن سپهر مشرق الانوار مطلع النکین کرا و جود  
دلا به می کشود جبین حسن و نه افلاک هفت طود و خاک حسین الی املاک  
مش خلد برین عید حضرت این پنج بود و مست بود جمان و صبح اول فایه  
شام و وز ببن غلام خادمشان شش حیات در سه مان کسب خلو ش  
چهار ماه در دوزخ و از مجله مطلع دلائل اول افواج اهل کینه زکین الا  
لا طر امواج پیغمبر برین که ملک شرع شرا عرش بد شد چه زنیغ شکند  
ناکه ز طوفان کفر کشند دین دین جسته دیا کشند و لو مکنون ذلیل بسته  
دیده شد عزیز و دشمن فغان کرا انما کرده مشهور در هر شهر سرو اسیر و  
مرد عزیز پس رسید چون سر شاه شهید نورین بد در بنام مبین کشند  
تا بگرد مبین یک زار که ان سر هلاک اده نشان یک کشاره نظر بر جمال ب  
فشان یک بچشم طمع سر مر از جوامع خواه یکی بدست طلب اهل جود بهر نیک  
سیند نام که بر برین بد نامی نظر بقا طر کرد و بان کشو برین کرای امین  
مرا این سیزده بخش مکران و بر بدین سزای مزاین بی ضرر و بود در کوی  
شود بر اصل خواند قرین و در سر خانه معین الا نشد چه صبح مانده انور  
که شد عزیز خدا مورد کمان چنین نگویند چو شهر شامیان منظور که  
شد اسیر الی بر او مشهور بعد از انکه بر بد بلب اهل بیت شاه شهید اناه  
سر شاه را به برین کفر و طمع خوش طلبید مقصودش از این کار طعنه

کلمت کلمت کلمت کلمت  
باید که در دست کلمت  
از کلمت کلمت کلمت کلمت  
تا کلمت کلمت کلمت کلمت



وَعَزَائِمُ صَادِقَاتِ الْيَقِينِ سَبْطُ النَّبِيِّ الظَّاهِرِ الْأَمِينِ

این کتاب از سید ابوالحسن علی بن ابی طالب علیه السلام است

شوکت جلالت خویش بلکه انکار حقیقت این ملت و کیش بود و می خواست که بدو  
حدا و امانت و بدو سزاوارتر و سر بوش بهمان نیاید و بی غایتی که خداوند متعال  
در قرآن مجید مابین کفر و ایمان تمایز و تفاوت را بیان فرموده است و گوید  
الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ و آنکه کافر و منافق را بدو سزاوارتر  
کنان داد و او را بدو سزاوارتر و بدو سزاوارتر و بدو سزاوارتر و بدو سزاوارتر  
ان روزی که از این عالم میروند و کلام خداوند را در این دنیا خوانند و در آنجا  
الحق در آن محضر و بشو و مژده و شهادت و بر خاسته از عالم اهل شام معلوم گردید  
بلکه در آن روز کفرنا جنبش بود و زانند و زانند و زانند و زانند و زانند و زانند  
من جمله سید مرحوم در طوفان بعد از بیان احتجاج و بیست و هفت باب خطبه  
که الحق تمام فصاحت و موصوف است چنین مرقوم نموده که آن استشاره بزرگوار  
الثناء فیما یصلح بهم قالوا لا یخلفن من لا سائر را یعنی هر چه در دنیا و آخرت  
شام کرد و مجلس حاضر بودند و باره اهل بیت سید الانام استشاره شنیدند  
نمود که الحال صلاح کار این عیال چیست و سزاوار در حق ایشان چه حکمی است  
صغیر از ایشان با انصاء سعادت و شقاوت باطن منتهی و حکایتی میگردند  
جمعی از زبان مثل که در آن زمان مشهور بود و بزبان آوردند که حاصل این  
شعر **لَعَنُوا لَعَنُوا** مرکز مکش بر پیش پیش و کرکشی مکش نشتر بر  
نه بر در بچه شیران کراخ قبل تو نخواهد کرد فقیر و ذار و مشر و فجل  
شیر نابد اگر از شیر و جانفش کنی سیر هر یکس بجهت بر سر رود خود  
اولاد خود را کشند از شیر فقال که نعمان بن بشیر نظر ما کان الرضی و رضی  
و ما کان رضی بهم نعمان بن بشیر که در حق و به غیر بشیر و نذ بود و در سر اصحاب

و این کتاب از سید ابوالحسن علی بن ابی طالب علیه السلام است و این کتاب از سید ابوالحسن علی بن ابی طالب علیه السلام است

نَافِثُ لَا تَخْشَى مِنَ الْكُفَّارِ وَابْتِشَارُ حَمْدِ الْجَبَلِ

این کتاب از سید ابوالحسن علی بن ابی طالب علیه السلام است و این کتاب از سید ابوالحسن علی بن ابی طالب علیه السلام است

و حاضر کار با جناب و امانت و در آن حال نعمان بن هیمان حال در مدینه میبود  
ولی قول خلافت و بیعت با امیر مومنان را نمود و لهذا در شهر شام و حل امانت  
کنوره و استقامت نمود و در آن هنگام حاضر و محفل و مقام بود استقامت  
بزرگ که شنود زبان به مضمون این کلام کشید **شعر لَوْ لَفِدَ عَنِّي عَمْرٌ**  
که ای بزرگ نظر کن بچشم دل بنکس به من که در حق ایشان چه کرده به غیر  
کرد و فرمود مصطفی کن و قول و فعل و اکاه با تو و عنوان کن مسلم است  
که مسلم نبود ظلم و تجاوز پس از قبول کند که خلاف حکم رسول صراحت بنال  
که در حقشان سزاوارتی بود و بدین حق جاری چون حضرت اهل شام  
کلام نعمان را که بقا صریح الوجود است شنیدند هر کدام مطلبی از آن فهمیدند  
همچنین که آن بیکسان را شنیدند با عدالتشان با این خاندان کثرت بود گفتند که  
افعال حضرت رسالت در باب عزت و در بر خود اعزاز و اکثر و محبت بود و انوار  
بزرگ بود افعال و معاصد اعمال است چنانچه روایت صحیح از آن حضرت است  
بما رسی و ابی صریح فرمود لا استلک غلبه جر الا لکونه فی القریه در کتاب اخبار  
نازل گردید پس با جبار اولاد و احفاد به غیر مختار سزاوار را کرام و احترام است  
و محبت حضرت اجرت سالت است پس بر خلاف ماضی در حق اینجاست  
ناید غایت قریب و قریب است حضرت دائم و بعضی دیگر از مجلسیان و مشامیان که  
نازال و شنیدند با اینکه تفاوت و عدالت تمام از آن سلسله در دشت  
بود کلام نعمان بن بشیر این خلاف مقصودش نشنید و به غیر نموده بجز طرشان رسید  
که به غیر محمود کاهی شیران و زمانه به تمت ایشان را با این دان می بخور و میل  
امت منم و لهذا جمعی بخیر انجام و طبع تمام افشادند و زبان ستفاوت نشان



مَعَ لَبِّي لَيْدِي كُنْخَارِ مَعَ الْوَصَوِّ الْحَيْدِ الْكِرَارِ

از این کتاب در بیان...

و چشم حسادت از آن کشادند و نظر بر جل من الله الشام و فی طبعه بلیب  
الحسین و قال انما الایام میر و بیب فی هذه الجارية فهاکف فاطمة لعمها ما عمتها  
او یکت استخانت من مولی لکن بکر از آن میان بر خواست ناکاه  
نکاحش برین بدون کرد که امر و زای امیر از این سپران مرابلی تر بنجر  
از وجود احشا که دینت کبر و از وی خانه من تمام بعد نکاحشان من  
عزیزان را کثیرا بی ضرر و راست زنان را نظم از ایشان در امور است  
نظر بر بد خیر سلطان دین کرد سلمان را طمع و بولعین کرد عروس  
جمله کاه ناز و عصمت زحان ما بوس کشی دین حیثات کما فی این عمل  
بذیر تواند که کز دین بند کرد روان بر دامن زینب و او بخت کشید  
آمد و بدان من است غم و بخت کرای خود دستگیر ما سپران پس متا و زانند  
دستگیران اگر خوار و بیهودا و از کشم اسیر و خوار و دوزخ و از از کشم  
مکردم در دهان از عزیز بی کون خواهند از بهر کنیزی مشورای بی  
عزیزان خار کردند کنیز خانه کفار کردند مکر کرد بود بهر این همه بود  
که خدمت کاریم ناکس موس کرد زینب خنرا بی نراب چون وحشت و  
اضطراب فاطمه و عروس را اگر بد چنان شد که سبب انفلایش بود از منزل  
و حالش همیشه در مقام تسلیم بر آمد و لذت و لذت و از زبان بهر خنجر  
کشود و من مود با فاطمه لا و لا گزیند اینها العالی و بی باطله امیر زند  
برادران بقدر خوف و زاهر منما و تا این حد حشمت بیم نهمانه چنان است  
که کمان کردی نه این است که بزبان او و خواطر خویش از آن چنان سوده  
کز و نشوین مکر که محال است و لا در سول احقاد بتول کنیز و حدیث کار

از این کتاب در بیان...

فَدَقَطَعُوا بِغَيْرِ كَيْدٍ فَاصْلِهِ لَمْ يَسْجِرْ الشَّارِ

از این کتاب در بیان...

فوم جمول شوند و اینقدر سلطنت نیز که از برای من بلیب دین و ساین  
خواهد بود که توانند و این باب مقام و اندام نمود باز نایب حکم و دست ظلم  
بیش از این کشود مشغیر لولفد ما کر چه اسیر و خوار و در شام  
شدیم بدنام اگر چه ما مدام شدیم اسلام بنام ما مدام بیست  
کر کشید و کس اسیر اسلام شدیم کام طبع از ما نماند کس بشیرین هر چند  
که بی کیم و ناکام شدیم فقال الشای من هذه الجارية و من هذه فقال شریک  
هذه فاطمة بنت الحسین یلک زینب بنت علی علیه السلام مرد شای چون  
فضاحت کلام و خنرا از امام را شنید اظهارا عربی زبان فهمید هر سبب که  
این بد خنر بنکو اختر کینست که انار شرافت اسلام و ملتیک مقام از او ظاهر  
دان و دیگری کینست که او را بنیاد و نادر است شرابین مطلب چیست که اسلامیا  
اسیر و دستگیر قومی گامز شده اند بهر پدید زبان کشاد و جواش را داد  
که اما این بد خنرا بهش فاطمه و نازید و حسین است و ان دیگری زینب  
و خنر علی است فقال الشای الحسین فاطمة و علی را بی طایفه قال نعم  
ربا عینک مولفد شای بهر شکفتن آمد از نام حسین  
و از اسم علی بخت سر شکان زینبین پر سید که این حسین از حضرت  
وان دخت علی غازی بلد است حسین کفای بل اولاد بتولند ایشان  
ال علی احقاد و مولند ایشان مرد و ز نشان منیل کشند اسیر  
از در و اسیر است مولند ایشان از کلام نیز بد پدیدان مرد شای  
منجیب حیران و مضطرب کرد بد زبیر که اکاه کشند که الله را کشند و  
عزت رسول الله بخون غشنه اند و هیال انجنا و اسیر و دستگیر

از این کتاب در بیان...



اینکه در این کتاب  
چهار باب است

تَعَدَّ بِمَنْ يَأْتِيهِ تَوْبَتُهُ بِعَيْنِكَ وَخَالَفَتْهُ فِيهِ النَّبِيُّ مُحَمَّدٌ

هر شهر در نادر کرده اند از جناب و مقال خود نادمه در میان کرم بد و در  
بند نمود و زبان بطعن و لعن کشید که باین بد گفت **اللّٰهُ تَعَالٰی عَزَّ وَجَلَّ**  
و تسبیح و تبت و الله ما توهمة **اِنَّ اَنْتُمْ نَبِیُّ الْقَوْمِ یَعْقِبُ اِیَّیْهِمْ یَهْدِیْهِمُ الْعَذَابُ** بعد  
از ای پلید که ی کفی عزت و در بر پیغمبر بشیر و نیکو از تبع ظلم و شمشیر  
وی کفی بغیر اهل بیتان حضرت داد و در بجزد اسیر دستگیر میکنی از الله  
و اهل حرم رسول الله را چون سزای دوم و کفهر قسم بذات خدا که پیدا شده  
ایشان را از ضناهم به احترام در اسلام نرا از اول دستگیر الا نام صلی الله  
علیه و آله مر با علی **لَوْ لَفِ** در سباه مرد و در شرب صد  
لعل خدا و مصطفی بر تو امیر گشته همدان بنی از تبع کرمی همه عزت  
از کینه اسیر ایضا و الله کانم که اسیر و مند و از عزت احترام و بر محمد  
معلوم شد اخر که همه مظلومند اولاد رسول از کینه معصومند  
فقال **یَرْبُدُّکُمْ وَ اِنَّهٗ لَا یُخْلِفُ عِمْ** تم **اَمْ یُحِیْیِیْ بِیْضِیْمٍ** یعنی بر بد مرد و داز کلا  
ان مرد غضب الود شو کند نداد نمود که تمام با ایشان ملحق حوام مرز مور پس  
اسر کرد او را در همان مجلس سر بر داشتند در خون غشند پس بنابرین  
دفاعت مسطور در لهور سباق حکایت به بنحو موصوفان سر شایه  
مقتول نازد دستاران رسول بوده اگر هم بنا شد بجنس سخن راست و  
در منتهی که بر زبان آورد و مطلب حق و صدق را از ظلم نبرد تا عبرت شناسید  
اظهار کرد مغنول ظلم کردید بغلبه ما علیه ان مرد از اشخاصی است که  
در شام سخن صدق بر زبان آورد و بر زبان او احکم بقول کرم و مردمان  
شام از این جهت زبان سبناغه عمل و لعن بران و عمل کشید مر با علی

ایا قدم بکنش و این وای  
چون رفت از راه و این وای  
مکنه فال و نایست  
مکنه و چشم مایست  
که از کینه کشید با نازن  
چو نازان و اضلاع و نازن

اَمَّا كَانَ خَيْرَ الرَّسُلِ وَ صَاكِرُنَا اَمَّا كَانَ رَسُلَ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ

لما افند منظور و صد هزار لعن بهیزید هر لحظه عذاب و زخ  
نادر سید و از حضرت حق سلام محمد شمار پیوسته نشان حضرت شاه  
سپید **محسن چهل** ششم **متمم محسن سابق و**  
اهل حرم و در حضرت زید منافق اسنا غانز مضیت و کتب طه  
لتره ناظره **مباینها** حرامین فوق اجمالی تمکین بنی غیر احوال و کبر  
لها زان و لایم نکال از قهرین کالی **نیز** اسوره منها و آخر **لست**  
**مخبر** از زبان **لولا** کمال تو منها لا نصبر ما علی جلال الاعاد فی کل  
خمال **لیکن** ضرب سبای طالع و عوضها **عقد** یبعد و خلفا لا یخلف ال  
خامس مضمون نکال کاش طه ز هزار دختر رسول خدا که مکاه میکرد  
میداد خیران بنم خوش که محبت و اندوه و تشویش سوار شران اعدا  
بودند و از بیم دشمنان استهسته کرم میکردند و استنای و بخند  
و بن نظریار و نایاد از بر ایشان نبود که از صدمات روزگار ایشانرا  
نکند از با شد هنگامی که ز بود و اساس و کوشوار و لباسشان را می بود  
تا اینکه با ستمین صورت خود را سپهان و مستوری نمودند اگر نبود مقای  
صفت و کمال عصمت و اهلها از این بد با لای شران میداد چشم سدا با  
و نا محرمات ایشان را و اگر بود و خلفا و کوشواره اطفال و عادت  
کردند و صواها لبها می از نانه ستم و کبودی نیزها پس بیکر هر خری  
ظاهر بود **موقل** **کوب** سه نفر از زنان عالیه المقام از قبل  
جنرا لا نام برد و فقر و وس از سلسله قریش نادر هنگام پیش و ما بعد  
از ناکامی از عشرت در سه مقام و دقت مرحمت نمودند اول از آنها نفع

لکه در این کتاب  
چهار باب است  
مکنه و چشم مایست  
که از کینه کشید با نازن  
چو نازان و اضلاع و نازن  
مکنه و چشم مایست  
که از کینه کشید با نازن  
چو نازان و اضلاع و نازن











نیکو خلقی  
و خیر خلقی

اینکه وایک لیلیانی لایس لیستل العکبیطی لفرار

که مجتهد در عذاب عقوبت نمود و در دنیا پیش از روز جزا و این است  
ان کی که متعرض شود حرم رسول خدا و احضار بتول خدا را به احترام  
و لایک هم خیزی در دنیا و لایک هم خیزی در آخرت عذاب عظیمی را برای او  
صراحتی که از کفر و عناد باز و در زبان بر آید بکشد اند و در حقیقت  
جای او بر زبان داد ایکن بکشتن جای او و در نهاد مجلس حلق  
مقدمه بیان و فانی خنر صغیر از حضرت  
ای عبد الله علیه السلام در خرابه شام که هو المشهور مقدمه مصیبت  
و در خزانال بهمن از شدت غم و غم فراق و کثرت اشتیاق و بوسال بدو  
مدتی مدتی در شب و روز گریان و مشغول زاری افغان بودند از حد  
شوق وصال و در فراق وصال به خدمت باب کرام خویش اقام و ثواب بیکانه  
و خویش را از کرم و زاری او و سوگواری بودند و لحظه از خیال وصال  
فارغ نبودند لکن می اسودند تا آنکه چون جمال پدید خویش را در خواب پدید  
و در زمان مرگشان رسید و مشرود از تحال از دنیا و اتصال بوسال  
جنبه الماد و از ایشان مشیدند نگاه ارام شدند بوسال و سیدند  
اول آخر برج و سال و برج بهر نامامت معصومه کبری و ام الحسنین فاطمه  
زهره در مدینه سید الا نام چنانچه قبیل این فاطمه را در باب سیزدهم  
از صبیحه اولی مصیبتی که ترجمه عاشق مجاز است تو مشنه ام احبنا و بنا  
من جمله از این عباس مر و سیت که گفت فاطمه فرمود که شبی در خواب  
خدمت پدرم حضرت سالت ما ب سید و در منام جمال پدید آمد پدرم  
زبان شکایت از دشمنان کشوده و مصائبی که بر من رسیده بود اظهار

کودکانی که به سبب ستم  
پدران و مادران و غیره  
کلیت طفلان صغیرین  
خاسته طفلان که مادران و غیره

مجلس خجسته حضرت  
نفاست حضرت خجسته

صغیر و ابوعبد

لایق و اصحو یثانی خیار یخلف الله یوم الفراق

بدو و مستقیم فالت فقال رسول الله کلم الاخر الی احدثت للمنفین و  
انک فایده علی من شرب یقه فاطمه فرمود که بدو در جواب او مرا که ابدا خنر  
بدو سبب که از برای شما است آخره را بچند و بیشتر و عذاب بمنیان داده  
شده است ای فاطمه بدان که تو حقارتی و در وین ایام بمن ملحق خواهی کرد بدو  
و بوسال بدو خواهی رسید انالی الحزم و هم کو صریح امامت و ثابت مظلوم  
مستور و خنر صغیر حسین در خرابه شام مشعر عربی با فخره الله  
لحمه و لایله الا بنی را اگر غیره امکانی که الا ستره غیر احمد و  
فدیه الا ستره الا امیه و ستره الحسن علی الجبین معطر و ستره الامام  
المکین الا بنی و بنات صندیه فصول الغرید و کتب و الا لکیرا و کتب  
و بنات فاطمه البتول سیدت بجان عزیزها بجهنم مذکوره اغا مصیبت  
واقعه مصیبت که بنده رحلت و خنر صغیر امام مظلومان ام که بر حنی  
و قهر و فاد و سید اش نامیده اند اجمالا در بعضی از کتب علماء و مطبوع  
و تفصیلا در السنه جمعی از فضلا و اهل زمان مذکور بلکه مشهور است  
و حاصل کلمات و عبارات از اباب عترت برتر و نظایا این است خلاصه  
بیانات از اباب عترت برتر و نظایا این است که امام فخره کام را  
بالسینه بان و خنر محبت تمام و مودت نام بوده و هم چنین و زالی  
کامل و عشق و در از امام مظلوم حاصل چنانچه مرهوم است مشهور  
انکه معشوق است عاشق نیز هست و در لث این عشق نورانیکر هست  
میل معشوقان بر میغان و ستر میل عشاقان صید طبل و فنی  
و سیر از فاضله کربلا که آن طفل صغیر تمام نابان و جوانان و سیر و زان

باجل از آن خبر که کتاب  
آن از آن خبر که کتاب  
نیاید از آن خبر که کتاب  
کشته سیر و فنی اصل فانی











بناختن فغانی  
بناختن فغانی  
بناختن فغانی

لَا عَزَّ وَرَانَ قِيلَ الْحَيُّ قَتِيلُهُ قَدْ كَانَ خَيْرَ لِمُحْسِنٍ وَكَرَمًا

مؤلفه گفتند در این پرده که سرش از است این سر خود روح روان  
جان جهان است بر کبر تو خود پرده از این دانه دانه اینجا که جهان است  
چه حاجت به بیان است صغیر حکیم از شور و شین زان واه واه  
اضافه نشان محقر و پیشان و از ناله و خزان و سببان منفک سر کمر  
بود سر رشته از ان کار بنامت سر کشته نظر همی دید انتظار شد و هر گوشه  
و کناری مشتاقان ناله و دست آورد و پرده اندویان طشت و در نمود  
**شعر** لعل در دیوان کور کور شین زبان نور خود پرده  
سرخو نهان ابر حایل ناموزان هر دو جلوه گری شد معنی نور و  
ناکه در پیش خون حسین منحنف و دامناب مشرقین زرد بر کین سر  
دین بود کشته و اغشته در خون این بود این بود از ام جان مصلفی  
این بود روح روان سرفیه او و او بلا سرش بریده شد در میان  
خون نقش عابد شد پس سر را درین دانه دانه بر کمر شد  
سوی کین و زان بر زمین نشست باه و فغان ناله کردی عم دل زاین  
که بر ستاد بقیانای پد چنگ از حال بقیانای خبر ناله آیتا من الذی  
آیتا منی علی غیر منی ناله آیتا منی آیتا منی آیتا منی آیتا منی  
الذی مع ویدیک مرنا عی لمؤلفه ای یلحان که برید از کین  
سرت کرد و نیک و گوشت و صورت که ز قتل تو مرا کرده بدم که  
بقتل نموده دل و نیم ناله آیتا منی یزیدیک و صنعتنا و مریدیک و لجنه  
ناله آیتا منی کنت لک الفداء ناله آیتا منی کنت قبل هذا اليوم حبیب  
ناله آیتا منی و صدق التری لا آری شیبک فخصبا باللباء فیه ای

نبود عجب از فغانی  
نبود عجب از فغانی  
نبود عجب از فغانی

بناختن فغانی  
بناختن فغانی  
بناختن فغانی

قَالَ نَزَحُوا يَا أَهْلَ كَوْفَانِ بِاللَّيْلِ أَصْبَحَ حُسَيْنٌ كَانَ زِلَ عَظَمًا

بد مهران صبد از نو ما دنان و اطفال این پیشان حال بی صاحب منصرف  
ولا باث مشدیم و از دور و دوری و ناله امپدا این وان کرد بدیم کاشکی  
خاتم نور افزا بود و اینکاش و چشم ناله با لب که در زهر خال هلاک  
خواهید بودم و محاسن ناله و نیت را از خون و نیک ندمه بودم ناله آیتا  
من اللیثا الحاسرات و لا اذ اید المسیبات ناله آیتا من اللعینون لبا کبار  
و من اللیثا بعباب الغریبات ناله آیتا من اللیثون الناصرات و لکرم  
المکثبات ای بد مهران بعد از تو که زاری ناله ما تم دیده و بی شوهران  
غارت در سبزه دانه دانه ای بد جان کین بعد از تو که سر جنت رفت  
برده کان کریان این زنان پیشان در اطراف هر دو لایت مرز مایه ایچان  
بد بعد از تو بر کوی پیشان عبال و سر و رو کشته اطفال که ترجم  
و اللغات میکند **عربی** من جی راسک بائی و من از نفی و من  
نوی صدک فایضا باللسه من کینه فوق الصعید من بری منیر  
الودیل عاید الیل و فصلت فرات من حراتها و حلا و تدخ  
شبهه بی رفه یعنی ایچان بد کلام مستمک نیت دانه سر و سرت را  
از پیکر جدا ساخت و کلام کینه جو بر سپند نشست محاسن آیتا  
و در اندک و گوشت و گوشت و انجا و خون لوده کرد و کلام کافر عیند  
و کهای کرد و ناله ای و در خون کین کین کین کین کین کین کین کین  
ناله امپدا و در حال کلمات بطور معنون این اشعار است مؤلفه  
سر شاه رخ شاه دین زردی سر پیکر کشیده آتشین کشتن ناله ای  
چنانچه موختن از این محاب هفت همان ناله گفت کین کین

بناختن فغانی  
بناختن فغانی  
بناختن فغانی



بنا بر این که در این کتاب  
چهار فصل است

مَقَالَةُ الْكَلْبِ وَجُودُهُ جَزَاءُ الَّذِي أَرَادَ أَنْ يَخْتَبِئَ

خادم مضطرب شد اسیر و درید شکر دانه چه از بر چه طفل  
اشک از بر فواره زدیده کان کدام ظالم از جفا خفتاب  
کرده مکتوب کشیده نفع و از غنا بریده ناکلوی تو سر از نشت جفا  
بشام و کوفه شد دانه پیر از تو کینای بی ادبیه کسان تو که  
بمیز سبزه بیدار دختران تو بنیم و زار و درید شد پیر از تو  
جهان بر دو دختران بوی سواد سپید کسان بگو که کسان  
اسیر و خادنا کسان سر و زخمی بزمین حباب است بر این کون  
بدیدن زنان خوشامد بدید بر کشته کویکان عجب که کرد و کرد  
مذای مقدم تو سر مشار حضرت تو جان و عذرت ترمیم خدایا به غیر  
سَوَاءٌ وَ تَمَرُّجٌ وَ شَفَرَةٌ لَمْ يَكُنْ خَيْرٌ نَصَبٌ مِنْهَا عَلَى نَفْسٍ وَ تَمَرُّجٌ عَلَى نَفْسٍ  
تَنْ لَمْ يَكُنْ سَكْرًا انكاه صورت خود را در پیش کلوی بریده بداد و در  
و مکر می بوسید میبوسیدان سر میوزاد و ناله و افغان میگردانید  
از نوا خاموش شد ساکت از جوش و خروش کرد بد چنانچه بجنای  
زنان رسید کریم هوش افتاد که از خروش ناله افتاد پس از لحظه  
حرکت و مالش زدند و زنان بملا طغش کشادند و هر چند اصرار  
در هوش باریش خوردند مژگین افتاد و هر چند باز داد و صلاح خالتر  
کشادند اشی میبندند ادا باز چشمه چشمان بر پیش پا سپیدند از  
مست شراب صال باب هوش بیدار نکشت و از خواب بی دفال بیدار  
نکردند بدند که ترک زندگانی کرده و جان بر صال جانان جمالی  
سپرده ملو لغت جان بقرین چنین عاشق و صنادق کریم طبع از صبر

ناله است تمام فاش و در جفا  
امانه بود جفا و از ناله  
از ناله فاش و در جفا  
جفا بر ناله و در جفا

در ظاهر شیشه شدن

جَانِ ابْرَاسِيكَ يَا بِنْتِ حَمْرٍ مُتَرَايِدُ مَا تَهْمُ مَسِيلًا

خود چون سر جانان زارید بر سر کوی فایاخن جانان است معنی  
عاشق عشق جانانان است در کینه که این واقعه مسطور گردیده  
زاند بر این سطر نه سیده و لایق ملین مصائب واکرین نواشیال لطالب  
عباد و فانی این صبر من کور میذارند که اهل حرم چون طلاع آن  
ارتحال آن دختر افتالش از دیدن سر بر سر ای میگردانند از گوشه  
و کناران دیرانه چون پیرانه بیولش شتافتد سر منور و سپید خنجر  
در میان گذاشته لوی عزیزی از سر شتاده و دام صیبتا که داغ الا  
نازه و غمشان بی اندازه شد شعر ملو لغت عفی عنی  
اندویشان بمرکز جوانان زارید شد و این کوفت با جواطر عجبین زارید  
شد زیرا که آن عزیزان زانه فریاد اساس و شمع و چراغ و مال و شفا  
موجود و آن بی کسان را یکفریاد و معین و هم کنار و پرستار نبود  
ناچار از غم زارید و فغان کردند و با صفا بلند و در شکایت بشاه  
و لایق او درند عزیزان نادیده ناچار از ناچار ترسیم حسرت گفتند  
و گفتند متابع که سپید حجاز دی بد باز کن بیکر که اصل متع ملت  
بیاد شد ناچار از سر تا احمد بخندارد و آن شب صدای و اعلیاء و  
فاطمه شاه و احسانا و احسانا بر او درند و ناله و مصیبتا و اعز نبیاء  
کردند و فغان زنان پریشان روزگار اکثر اهل شام را از خواب  
بیدار و از متع شقاوت هوش بیدار نمود سران و زنان اهل شام بالتمام  
با اهل بیت سیدانام و دان هنگام مشغول عزیزی کرد بد و داه و

این شعر در این کتاب  
در کینه که این واقعه  
بر سر کوی فایاخن جانان  
بنا بر این که در این کتاب



۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱  
 ۴۷۲  
 ۴۷۳  
 ۴۷۴  
 ۴۷۵  
 ۴۷۶  
 ۴۷۷  
 ۴۷۸  
 ۴۷۹

وَكَاثِمًا بَكَ يَا بْنَ بَنِي سَعْدٍ  
تَمَلُّوا جِهًا رَاغِبِينَ رَسُولًا

داری منتهی دوزبان طعن و لعن بر این پادشاه نمودند و دهان منتهی  
 بنیدیم از خواب سر برآورد و سبب خردش از افغان عام نادرشام استغلا  
 نمود **مصلحت** رجوا بش گفت شخصی کاین خردش ز اهل بیت مصلحت  
 ابد بپوش دختر شاه شهیدان سرده است ترک خان و درک خانان  
 کرده است زان خانان در سر سودای باب دیان نادر کرد و رفتن بخوب  
 و این خردش از اهل بیت مصلحت است در عزای او حجاب ماتم سر است  
 برید تا این شفاوت در این مصیبت گران و اشک از دیدگان جاری  
 کرد و او زادی نمود پس امر کرد که نجیب پسر از قبیل و تکفین با اخگر  
 بردارند و بر خاک عزتیش بسیارند بسیار از اهل شام از دام کرده  
 و در کوه بخیزان او در دوزخ با احقر تمام دختر امام زابری و خاک عزت نکند  
 و با عمارتی نابودش بر داشتند در خاکش سپردند **مصلحت** لعن  
 صد لعن خدا بکوفیان بپند و نیز اگر چه کشتند شش بن زکین بخاک  
 سپرد بیکر او ماند سر دور بی عقل و کفن ننهاد بر روی زمین  
 کردند اگر کشتند بلکه چندان کشت بی سر سپردند در خاکش از  
 چه کفن و خاتم و دستش بر داشت تا مال نمودند و خود نا کشت مملکت  
 گوید که از نو از حنار و شرح اشکار کاشتمن در ذابغه النهار شده است  
 که مرید مطهران صغیر امام تم نابوجود کرد شهر شام و ولا بت احدا  
 سبب الامام واقع است بحمد الله المنان بمورد و مفضل امام الان  
 و در این زمان مظاف و سزار احبار و اشراف است بلکه دوستان و  
 دشمنان در آن بفرقه منور حاضر میشوند و بارش منما بند رست

بکشد ز دنیا و دنیا دار  
بماند صبی و بن علی علاء

منذ انك عدت من ارض الشام  
فليس لي بك وكيل

تَتَلَوْنَ عَطْشًا وَلَا يَجِبُوا فِي مَمْلِكِ الْكَافِرِينَ وَالْمُزْنِفِينَ

دعا و اسئله عابد نگاه دارند و نشان بتوسل ان مخلوقه می کشایند و  
 خوانجشان ضنا و مطالب مرغان روا میشود و این معنی خود را بپایه از آبا  
 الله و ظهور شترافیه است از عنایت و اولاد رسول الله و حجتی است بآنکه الی  
 ما شاء الله بی غم پیوسته ظالمان کراه که مرادشان از ضرام این هدام الی الله  
 و هبط روحی الله بود ولی بفعل الله ما بشاء و بحکم ما پس بد محمل حمل  
 هشتم در بیان اسباب جبرک عتبت شد الان  
 از شام تا عزت و احترام و ذکر بعضی از حجات و آیات و اوده در این باب بخو  
 اجمال مشتمل بر دو مقدمه مقدمه اولی تا بیکایا مقصود و تکمیل الی سبط  
 ربنا عیانت لعل ان بان سپه که شاه نه افلا کند بر حق  
 شرف منتهی چار ملک خاکند تا الخ نشان حکم ستم زایل شد و این  
 سلسله مظلوم ستم زایل کند تا واقع غصب خلافت شده است و  
 دین خدا شور قیامت برخواست و این واقع و فتنه عظمی تا حشر  
 کوثر شود و عالمی تا شنواست تا نور خدا فرو نشاندن کمرانش  
 جنگ با بیزار و دشمن کرد خدا تا بیرون دالتش تا شرفی که بر این  
 نارحم بان باره کشید تیغ کین دست جبول بر پاره جیم احمد خان بنو  
 و اینج صغیف تبر شد غرق چهری بر کوه نو دین و این رسول بشند  
 میان بظلم و نا گوش و جوش حبستند که نور حق تمامند جوش  
 غافل که مسدود عرش و عرش نه هر پنهان نشود و صید هزاران سر تو  
 بدانکه از جمله بدیهات و مسلمات است عدالت غالب میان و  
 معویه بر نشانست بر امیر مومنان میان عدل از واقع صغیف منقل

از کتابخانه  
مجلس شورای اسلامی  
تهران

اغلى



فَإِنْ يَنْزِلْ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ الْكُبْرَىٰ وَلَهُ يُنْفَخُ السُّورَةُ الْأُولَىٰ

در بیان عظمت حق تعالی

باز عطف بر آیات پیشین و تفسیر

اغلب بن رکان ایشان از دست کشد امر الهی و مبین علیهم السلام با وجوه این  
مغیر پس از شهادت اعلیٰ حضرت با عبد الله و اسیر ال رسول الله و درودش  
در شام اغلب نام از خواص صوام اهل شام حق را میمندند و اصحاب باطل  
بعینه دیدند و ملتفت و آگاه گردیدند که سزیدان بن باطل بودند و بیجا  
و تحوخلافت و جلوه عزالک می نمودند لهذا از هنگام ورود اهل البیت  
به پیغمبر محمود تا اقام حرکشان پس از مردمان هدایت یافتند و کسوف و کسوف  
و حقیقت ملت مشتاقانه زیرا که هر چه سزید بلبید مقدمه ای تر بنی بیدار  
نیش بر خلاف معصود حاصل می نمود تا آنکه همه مردمان زبان بطعن و لعن  
کشودند و سب و زور در جمیع محال و محال ذکر ظلم و ستم و کفر و شرک  
می نمودند و این معنی بر مردمان از چند جهت ظاهر گردید اول که معجزات و  
کرامات از سرها و اسیران مثل تران تلاوت نمودن امام و در چند مقام  
و نگاه کرد و نش بر مردمان و جریان خون از پیشانی پادشاهان و بعد از صدمه  
ان صمود تا آنکه هلاک بسیاری سبب ضرر من مخدات مثل هلاک شدند  
مجز و ان پنج زن و خراب شدند عرفت و مثل نفرین کردن بران شای که  
در مجلس سزید ستم زبانش خنکید عرفت لک الثالث اتمام حجت نمودن  
اولا در رسول مثل خطبه خواندن و بیعت خواندن و مجلس عام سزید کلام  
سایر اسیران و خطبه سیدالساخدا در مسجد الرابح حکایت ابو سزید  
اسلمی و حکایت اسیران و عبد الوهاب نصرانی الاصل و عیتران  
الحاکم حکایت خشک شدند دست جلاد که اراده هلاک سیدالساخدا  
داشت الشهادت حکایت فاتیما صغیرا المختار ابی اسامع و قتل هفت نفر

کواچنا بیضا لساخدا هم در شام فرمودند

فَإِنْ يَنْزِلْ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ الْكُبْرَىٰ وَلَهُ يُنْفَخُ السُّورَةُ الْأُولَىٰ

در بیان عظمت حق تعالی  
در بیان عظمت حق تعالی  
در بیان عظمت حق تعالی

در بیان عظمت حق تعالی که در ب مسجد نبیاه ذاه هلاک سید و قتل و اسیر  
الحاکم و کفر از صفای جلدی اسلام و قتل شخصی دیگر و مجلس سزید  
که در گفتار و کردار خود با الفتنه با سیران پشیمان گردید و محاسبه کرد با بن بد  
قتل یک نفر از زنان حرم خود الشام را ملان بنی از حرم ان بلبید مجلس در  
پیام فاطمه و هر که اینند و چوب بن لب و دندان حسین مرتن الشام شهادت  
امان بنیاه بن بارت و فاطمه هلاک موکلین بن سر مطهر و عاب شدند سر  
اسیر و چنانچه جمیع مذکورات در طی مجالس گذشتند و معلوم آمد  
العاشرة و قمع خواب بدن بسیاری مثل و پای می کنند و خواب هندی و  
حبه اش خواب هوشناک خود شکر بدان واسطه بر سر میزد و می گفت ملت  
و الحاکم بن م چنانچه از هندی و وجه سزید و سبب امثال ان الحاکم بعد  
از ظهور کرامات و بر و احتیاجات بود و ستم دشمن چنان حق و باطل  
روشن شدند بر شامان سزید که می گفتند از ظلم سزید بلبید و  
پیغمبر شهید اسیر گردیدند پس در میان مردمان از احتیاج و اشتداد  
دندان شامان در لبل و نهادر طعن و لعن سزید پیوسته مذکور  
بود بخوبی که در مقام جاده بر آمده حکم کرد متران محمد را سبب باده کردند  
و هر یک از اعدا از هر تاز میزد میبدا دند که بخواندن ان مشغول شوند  
و ملت سزید را تمام میزد چون جاده سزید نشد بلکه همه دوزخ شورش  
مردمان زنا بر تر میباید بدان معنی را میمندند و از خداوند متعال و  
عذاب بلکه از شورش حلفان و ذوال سلطنت ناپاید و تر سبب هلاک  
اسباب انبیا قلبه اغ دیکه کان اولاد و رسول ذافر هم او در و بحسب











بسم الله الرحمن الرحيم

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَالْقَوَاعِبُ تَعَالَى وَالْهَامُ تَقَطُّ وَكَتَوَاعِدُ تَعَالَى

از تو بال رسول و زدی بتول پیش پای باد تو خورق نهادا بوطن بر شایسته  
و کتب مدینه بر کرد ای **مؤلف کو** بد برا صاحب نام و ادب بعتل  
پوشیده نیستا منزل مکنور در ان گفتار امام بهما و او کاستنکه بر مهر  
مسلمانان معلوم شود که حضرت بهما کربلا مطهر از سزید در منزل خود بنور  
و از افعال و افعال به پدید میاید بود که این سرود و پیوسته در مقام کشن  
انجذاب هم بوده و مکرر هم اسر بقتل نمود و ولی مبرش نکرد بد **شعر**  
مثل این خسته بقتل تو فدا شد بود و در اندر دل بهرم تو فقهیر بود  
و این معنی در مجلس گذشتن مسطور و در همین مجلس نیز حدیثی مذکور میشود  
الشیخ به غافلان دانستند احترام و عزت اهل بیت عصمت طهارت را که  
اولاد رسول و احفاد بتول بدن جرم و گناه و فقهیر و سستگر قوم شر شدند  
و همدان احترامشان بر خلاف حق و بغیر حکم خدا و رسول واقع شده و البته  
این ظلم و ستم بر جرم سبید عالم موجب کفر بخدا و دنیا و سبب عذاب است  
و در ذرا خواهد بود الشاکت معلوم شد که نایب به اخراج و جبران  
هند جرمت اهل بیت عصمت به این است که جرم محترم را در مدینه سبید  
عالم بر کرد اند به احترام و عزت تمام بخوبی که در خورشان و مقام ایشان  
که از انجمله است موافقت محرم و راه و مواظبت خدم و ملازمان مبر و  
هر آن که هر یک صاحبان و بایست و در از حیانت باشند التراج واضح شد  
انجذاب محرم از برای عزت سبید عالم بران حضرت که دارای مقام عصمت  
طهارت و محرمیت بعزت رسول و خود هم از دیر بتول بود که اگر کسی  
از مسلمانان حق را طلب بدست و انجذاب به طلب بهما بد که ایست لب

بیشتر از این نوشتند  
مخار و همین بخان  
و در عثمان دین شد  
کن اهل حال سبید

کرده

ما غفر عنهم قاتل من سرجه الا ابو جبر ضاحیه مستبشر

کر امان و صاحب ثابت و لا یبهر اتفاق مهر سر مان خون سفیدان  
بر اول لامبنا را شکار آمد که بن بدنا بکار را بر خلاف حق بنود و دارای  
تمام حیالت و ضلالت بوده زیرا که در جواب حضرت الساجدین در باب بیشتر  
عرض کرد که تو را بخشیدم و از هلاکت گذشتم و اما مشکل فقه عقوت  
هنگام اگر انجذاب مستحق کشن بموجب حکم خدا بنود چنانکه اسر بقتل  
نمود و اگر بدیند و سزاوار هلاکت حکم صاحب شریعت بود و بخشیدن  
و عفو نمودن از جبهه است زیرا که حلال و حرام ببعبر حلال و حرام است  
تا در بحشر پس معلوم شد حیانت و ضلالتان و بیش اهل شقاوت بر  
عمام اهل بصیرت و مسلم است که بن بد پلید پیوسته کمر بقتل اسیر و ستم  
بود چنانچه از اندک در کتاب غای خود روایت نموده و فرموده که در روز  
به به عازم و عازم بر شهادت ان حضرت کرد بد پس در مجلسی او را طلبید  
و در مقابل خود بان داشت چنانچه استاره سبید کو چو در دست و  
مشغول از کار و او را د بود و انظام بر سر به تفاوت تکبیر داده روی  
خطاب با انجذاب نمود و می خواست بهما کربلا را بسخن گفتن و او در  
و کلامی فرمود که موجب قتلش کرد و حضرت ولی الله از این جناب کاه  
بود و علامت جواب هر سخنش میفرمود و در همین گفتن میشود  
سبید آخر کت میداد و میگردانید بد پلید منفر کرد بد و همین عمل  
بهانه کرد و مکنون بدون زبیر بان آورد که ای سپر حسین یا سزاوار  
که من با تو سخن گویم و تکلم نمایم و تو مشغول حرکت دادن سبید باشی و  
انگشت خود را حرکت می حضرت امام فرمود که بگو ای عبدالله من فرمود

کرده  
بیشتر از این نوشتند  
مخار و همین بخان  
و در عثمان دین شد  
کن اهل حال سبید

کرده



مَرَأَى الْخِيَانَةَ عَلَى الْعِيَانِ وَمَا لَهُمْ عِنْدَ الْإِيمَانِ الْقُلُوبُ الْآخِرَ

کتاب الفوائد  
جلد اول

در بیان صفات  
از خواص و عظمی است

که جدم رسول الله صلی الله علیه و آله هر روز بعد از نماز صبح پیش از آنکه  
سخن بگوید سجده خود را بر می داشت بدست گرفته میفرمود اللهم انی  
اَسْئَلُکَ اِسْحَکَ وَ اَبْجَدَکَ وَ کَلِمَکَ وَ اَمْلَکَ مَا اَدْبَرَ مِنْ سَجْدَةٍ اَنْکَاةٍ  
سَجْدَةً زَادَ رَدِّ سَجْدَةٍ حَرِکَتِ مِیْثَاقِکَ وَ زَانِ بَکْفِیْکَ کَوِیْ بَاسِیْ مَانِیْ کَشَادَ  
و بدون ذکر و او را در و میفرمود که همین حرکت سجده بدون ذکر ثواب  
و اجر دارد و نامه عمل شخص عا کو سر قوم خواهد بود و نیز میفرمود که همین  
عمل حرف است تا و اینکه شخص بخواد دارد در دست خود شود و همین دعا را  
بخواند و سجده را در زیر پتکای خود گذارد و بخوابد و باز همین ثواب  
و اجر را دارد تا صبح در آید و من بعضی انداء میگوید پیش چنان می گویم نزد  
بلید ملزم کرد بدو گفت که هرگز نشد که من بایک نفر از آل هاشم سخن  
بگویم مگر آنکه در جواب من ملزم نموند پس از چنان خور منصرف کرد بدو  
و با اعتقاد خود از حضرت را تشبیه و استنباط می کنند و از چنانها می  
لَقَدْ مَرَّ الشَّائِبُ مَقْدَرَهُ لِلْمُعْتَبِرِ چون نزد بلید رسوای خاص  
و عام و مطعون و ملعون تمام اهل شام کرد بدو از شورش سرد مان ترسید  
لا بد تا چادر کرد بدو که اهل بیت شاه شهید را بگو مدینه به منبر را جعت  
و هدایت آباد کرد بلا و بنا بر اهل حرز را در مجلس خاص طلبید و بر دایه  
معین را در محفل دول را بگو امام م کرد که با علی خدا لعنت عذاب  
کنند بر سحانه و این را در ذکر بدت را شهید نمود و من هرگز ندیده  
و خوشنود از این عمل بودم و اگر طرف مقابل بدت مز بودم هر چه  
میخواست میفرمود میدادم و اطاعت احباب می نمودم و الحال هم به

لَا تَزِرُ وَرَافِقُوا الْإِيمَانِ اَسْمَعُ بِمَرِّ فِي لَنَا ثَبَاتٍ وَ ابْصِرْ

منظور این مقاشا  
منقول و مجاز و غیر اینها

مکانات این عملش و از خواص کشتن مر چند بعضی و لازم کشته شوند  
و لکن این عمل بود که واقع گردید و بحکم فضا و ندر در سپیده بدت با بار  
انچه در سپیده اکنون با بد همه اوقات و ایام مطالب نوشجات نوازند  
همین بر سر مطایبه که نباشد اظهار نماید تا اطاعت کم و در مقام انشا  
بر این از شنیدن بر کلام از این بد صدای اهل بیت سپید نام بلند کرد  
و این بد شنیدن و خطاب بر ام کلثوم کرد که ای خواهر حسین که هر و انعام  
به شمر اثر است بر دوت دیگر نزد خواهد کرد بد اکنون بیای و این را هم  
بسیار و دنیا را به شما را در این و در عوض خون بر دوت و چنان به پندار  
که حسین تو کشته نکشته و بخون و شهادت اخشنه نکریده بلکه او را  
اجل موهود و سپیده آه از کثرت شقاوت و مشاوت و تان و سبانه  
صند که از این سخن نلب تمام جهانها را موزا بند حبیب ام کلثوم  
فرمود تا این بد چه قدر مشر و حیا تو کم است مانند تو به شری و دنیا  
نیست به چه اندازه دل منحنی سنک است که می کشی بر آدم حضرت  
حسین را که تمام دنیا بهای یکسر شود و خواهد بود انگاه محضر دنیا  
از دنیا را عوض خون جانش میخواهی من بدی و بکمانت لهای مجروح  
ما را از سر جوانان خوش مرهم می نهی حاشا که با این ادا و ات صورت  
این بر واحد تمام دولت سلطنت نوزا عوض بد سر تو ای عبدالله  
بکرم و نه ایخار ام است بدی نزد رسول الله و فاک اما احب الیک  
انقام عینک او الرجوع الی الدنیه و کم الجائز السینیه و واجب و کان  
منوع علی الحسنین ما لیتوا ما یبدا انکم کم احب الیک من الحیر السینیه



هزاره الحیر لیسفینم هناد صر جوامینا الجینا

و منق و م یق صا یقینه و لا قریبینه و لیست السواد علی الحسین و قد بود  
سبعه نام یکتا بها پس بر بدجل کرده عرض کرد اکنون حیات شما چیست  
صریح بجواب میداد و آنچه میبوی کرد و خواطر دارد بمنزله ای که میخواهد  
شام و نهار من بماند که جفا شود عطاای بسپرد و در دنیا همه روز دنیا  
برسد اگر بجواب میداد که مدینه پیغمبر میگردد بد با عزت و احترام تمام بر  
اهل حرم و مسائل ماب که شیراز بستان معصمت خورده و در دامن بخت  
و خاندان ما متد حکمت پرورده گفتند اکنون خواهش این داریم که  
مقرر نمائید ما عیال و اسیران بر ایشان حال ملک بر چسبیم مطابق رجوانا  
و نادران خویش گیریم که بر کیم زیرا که اندوه غم و ابله و نادان بر قلبنا چون  
کوه کران بار است و ما را نمی گذارند که بر کیم چه در کربلا و چه در عرین  
ناه و هر قنبره با دو جوانان میگردیم تا بر سرهای ایشان زار و بایستی  
مینگر بستم و میگردیم ما را با ناه و ناه و کعبستان از دست میگردند  
و هنوز دلهای ما از غم نادران خلبی نشد چند مدتی مقرر نمائید که ما بر کشند  
کان خویش بگردیم تا غم دلهای ما را بیل شود و بیلد بخاره بجزینت  
نماید گفت صریحی خواهد بکنند همان را بخوار بد که بجای او در دانه اسیر  
نمود که خانهای بسپار و حشرات بدستار و معززش کرده و مهربان ساختند  
و در شهر شام را بخت بقریب علیحضرت ای عبدالله را اسیر ساختند و هفت  
روز و شب اعلی نان ها سفیات و عذرات فرستات که در شام بود  
بعزل داری و او سوگواری پرور ساختند و نانی نماید در شام خراب نه  
که از اشرف نادران نسیم بر سرش و اطراف بوده مگر آنکه سیاه پوشید

حسین نجاشی از زندان شد  
در اینجا یکبار از راه داشت

در صورت نجات  
منق و م یق

هنا الناس فی یوم یومین حیا لاله قداسه هینا

و بر اسم تعزیت کوشید و نا غلب شبهارا بشیر از امام سودش عزاداری  
در شهر شام بر ناپود بجو که تمام اهل شام از این معنی آگاه گشته بود  
و در عزاداری خانه سپید بپندان حیان حاضر بودند و ازادی ناله  
و سوگواری می نمودند غماز صکت فان ازادی که اهل الشام کام  
بنام ما بنده و فقطوا الاسوان و حذوا العزم و اظهر المصیبه نحس  
اهل العباد و لا لواد الله اعلمنا ان راس الحسین و انما بیکل داس خا  
خرج بارض العرق الخ زادی گوید که مردم شام کونا از کثرت غفلت در  
خواب بودند چون وقایع مفصله را شنیدند و دیدند بیدار شده اند  
معطل و نادران را مقل ساختند و به شغل عزاد و مصائب خاسر  
عباد را خندند از دل می کشیدند اندک اندک از بیدار میبیدار می گشتند  
بجو خداوند سوگند است که ما بپندار نسیم که سر مطهر حسین بن علی در نزد  
ناظر و دل بند بنی است که با باز از سر ز بدن جدا کرده و نادران و پرده  
کپاش و ولایت ما او را اندک به مشهور چنین بود که بدن نضر و خاک  
عراق خروج کرده است او را کشته و خود و جوانان را بخور غشند  
اکنون سرهای ایشان است که در شهر شام می نمایند اسیران زنان و دختران  
انها است که در مشغول بپندار حذا و دلهای لعنت کنند فلان و فلان  
اولاد احمد بخار و عزت طهار را **مؤلف گوید** و کتب معتبر شرح  
و تفصیلی در کفایت تعزیر داری اهل بیت سید الا نام در شهر شام بظن  
نرمید و نوچه سوگواری عیال امام را محک از علماء اعلام متضرر نگردد  
ولی این معنی واضح است که بکرم سوختگان واقعه کربلا و ذاع در کانالم

کرک و کرک و کرک  
در اینجا از شام و نادران  
مقتل و شمشیر خا



هَذَا نَجْوَا الرِّضِيِّ لِيَهْرَجِدَ فَلَمْ يَخُصَّصْهُ الرِّضِيُّ

کتاب فی الجهاد

فانما اخصه بشيخه  
فلو قيل انما اخصه  
بشيخه لكانت  
الخاصة بالشيخ  
منه

سعد الحق عز وجل اياه وذا في بجای آورده اند سپهسالار شام که بزود این  
بزرگ عبادت که مایه رواج دین و ملت مینماید چهید میکند مصلحت بود  
و سپهسالار از آنکه امانه عزلی ای عباد و سپهسالار امانه را بطوری که باید  
شاید نموده بودند از کربلا تا شام خرابی گریستن و ناله کردن نداشتند  
پس آنکه که مفعول موجد و مانع مفعول کرده بود البتة سر شام بمایه  
خود و راه نماء و نمائندگی این بند سزاوارد آنست که این عباد مشهور  
شرعی بفارسی نموده که مشتمل است بر کراهت مصائب و سزاوار و قایع  
کربلا هر چند بموافاق است مناسبت از آن حال است شعر عربی  
نوحوا ابی بقیه انو لی ای الحسن علی الحسن عزیم اندازد و الوطن  
رباعی لموا بعد بشهر می میرم اخلاص دای و از هر عرب  
کربلا نوحه سزای و از هر کسین و عزیمت از صیدین استنکاز شد  
ما تم بکسای و انکوا علیه طریقا بانظوف علی الرضا عنصبت  
والذوق کزینج و سنان بیکر من آمد صدایک صدایه فناد بر شکر  
هلاک آنکه بسنارند سر خوشی ان جارسک شد و این بار  
و انکوا علی صدایه بانظف رخصه جنون هلا الخنا و الحقد بالآخر  
اضغان که نفس بر هم است با خاک زمین کربلا شد بکسان  
شکست سینه اش از دشمن کاور شکست و عیش و اسان قانکوا علی  
رأسه بالترج مشهور الی زید اللعین الفاجر الکن میرد و تن سرش  
چه مشر از مشر دوبر بر شاستا بدمیر کردید در اطراف  
ناکردد در زهرین بار اعتبار شهر و انکوا ابی بقیه رسول الله بن

هَذَا عَلُو امْرُؤٍ مِنْ بَنِي عَلِيٍّ وَرَدُّ سَبِي عَقِيلٍ اَعْلَانَا

کتاب فی الجهاد  
در بیان عبادت و جهاد  
در بیان عبادت و جهاد  
در بیان عبادت و جهاد  
در بیان عبادت و جهاد

بنی الشام کشته شدن بنی اموی و المکون و انکوا علی سبیه و السجاء معتقد  
بنی امیرهم مستند و ناچار البتة خون گریستن بنی امیرهم برادر رسول بن  
سرد و زن اسیر از احقاد بنول کان جمله شام و کوفه مشهور شدند  
باسید سجاد علیل معلول و آخر کلباء و آخر ایام بنی امیرهم  
خامس و الدع کالمرن نقول و اصنع بعد الحسین ای و انکوا علی  
هَذَا فلی و آخر بنی می گفت مسکینه کز خرق بدم ای باور و بی معنی  
خوابن حکم فریاد از این ذلت خاری سخن کز بعد بد بدم و در  
آمد سون و خندیدند الحجاب را بی جگر و سطرین الطاجری بر طریقه  
بودم بحجاب عفت عزت ناز ما نوی حرم سزای سلطان حجاز اضان  
که عزامیان کنون جانبین این باز نموده چشم از دست ناز  
و انظروا فی صفة العزیز بنوح علی الحسن کتب الفلح بنی سخن و گفت  
ابا ما نا ابا اما من ناجود علی بنی بر حقی بس طاهر ناله کردی  
ناب کرام بعد از تو کیست که بکمال تمام تارحم کند برین و اطفال  
دیگر زیرا که بدیم و اسیر تمام فلیت عین رسول الله ناصره  
علی و الفاجر ملعون بسکینه و کتب عین امیر المؤمنین ای بن  
الاعادی یمنه الیوم سطرین ای کاش بنی و در حدیث کردند  
دی بر حرم خوش نظر اندم که یکی معریشان را میرد و ان  
نکه بکوشوار و زود و زینب احسن و لایطه نسکوا الی قلب  
موجع حزن با و اجد با بنی ناجسین اما اثری مفای با حصنه و  
مرنگی بس بنی برادر آمد بغضان کران بشهر بن عم دل کردید



مَحَلَّنَا يَا اَبِي بَالِغُ عَمْرُنَا      اَلَا نَنْظُرُ اِلَى مَا حَلَّنَا

چند روزی که در آنجا بودم



محمد مصطفیٰ صلی الله علیه و آله و سلم در آن روز فرمود که ای محمد  
یا اَحْمَدُ عَلٰی حَزَنِّ حَسْرَةٍ وَاَدْبِلْنَا مَعْلَا اَرَى کَفِیْلًا یَهْدِی الْبُیُوتَ یُکْفِلُنِی  
که خان بن درای حسین مظلوم شدیده و نادر و زکاک و کلوم ما بیکدیگر  
بی پناه و نادر شدیم تا کشته شد و در کف قوم ظالم و کینه بیکدیگر  
افزاید و فاطمه یثربیه و دمع العین کالمنز نایم تو می بینی الاجداث  
ناید بر علی الحسین یقیم الفریض السنین کوناطله مادرم کز یاد بهر برت  
کرد بیکار خوشتر از نیر سرت ای مادر هر نان سر از خاک برار مینگر  
ببر و بیکار پاک بپرت بر کز زمین برهنه ام تا دشت سر به سر نیز جفا  
شد طغش کرد بد در اطراف جهان و کردید منظور تمام شای از سر و  
دشت آنا ام تو می افتری التجار معنولک کساف نحو زبدا الفاجر لکن  
اجناب بر خیزد بر بین قوم شریر تجار تو را ز کین نمودند اسیر بودند  
بکوششام و در پیش یزید معنول و حفر دستانه فند ز بجزر مپا کها  
حسره لا تنفق ابدا حتی تری حجة الرحمن ذی المین منظور عم شامه  
بود مادی است کمران چه کوه و نابد نازل الا بطه نور دولت حق که  
رسد ان باد بمنزل و عم ابد زابد تمتا الفضیلة الخاصه مؤلف گوید  
که مستفاد از ناره عبادات و کلمات علماء احتیاد و مفاد بعضی ذایک  
نیز مؤید این گفتار است با فضل احتدر بعضی از کتب مرا بے مسطور است  
کرد را غلبه ایام مغرب زاری حرم شهدا لا نام در شام زنان بنی اقبیه  
بزرگان و اشرف آل مردان و آل زناد نیز مپناه یوسیده بودند در عز  
خانه از رسول حاضر کرد به به مغرب استلبت عبال مشغول بودند

دعا

گفتند که اینها را  
تلاش کن و اینها را  
عزت را و یکفین خیل و فتنه و خون  
ایمان و صبر و ایام است خدا انبیا  
مهربانی که از بیجا جلالت از او است











ذلیل و خوار بودند بگوشتام در حالیکه جوانان ایشان را کشته و کشتافتند  
 بخون اغشته بودند و کبیر خون جوانان ایشان را نمود بلکه اسباب است  
 ما را غارت کردند به نحوی که مغلیں در پای اهل البیت حسین بنود و همه با  
 پای برهنه راه میپیمودند و بگویند طاعنی که ما به هرقت و مناد و است  
 ترین مردمان از حجتا با و ایجاد بود و خود بدانش اهل انکار و مجبور  
 و خدعه و مکر و فریب با اهل البیت مجبور بودند تا آنکه سر مطهر پیرت را  
 مانند ماه درختان و مهر بدخشان در مقابل و پیش روگان قاتل ابجد  
 نهادند و صلا غام و دادند **شعر عربی** بخیل بی بنایه قضیت خبر  
 بنکتی استانیه فیعلیا لانا میل انا میل مجاهد و حایقید میاید مکانید  
 معانید بی صلوة و قوائیل طوائیل بدتیر عوائیل کفرین شوها جا هلیت  
 ذلک یها لانا میل فبا عیون اسکی علی بنی النبی یفیع مع  
 ناضیه کذاک یکمال العاقل انکاء سزید پلید خوب خبر انشرا طلبید مکر  
 میر و سیرت و ندان شاه سهند که دستش بر پاداد و سر نکشتان فلکاشکی  
 میامنا و ذیرا که دست منکر حاصل با عدالت بر اهل بیت عصمت بود و  
 دو سینه اش عداوت و دشمنی حترت همیشه بود و بعد از فاقه بد کفر و  
 کینه و برینه بر همه زمان جا هلیت و دل و سینه نگاه داشت تا اینکه خون  
 بر کان دین را ریخت و لوی هلاک بر کان را بر افراشت پس ای بدکار  
 من اشد غم فرو سیار و کار و احقاد و خنر بهینر عتاد و سر شک الم  
 مانند ابرها و جاری کن بر دامن و کلاه و مصیبت اهل بیت اطهار و بوا  
 که این است طریق حقایق و در کار و مشیت عیان جدید کسرا انهای حلافت

از تو باطلست و من کبریا

[illegible]

چنانکه در این کتاب مذکور است  
که در این کتاب مذکور است

مجلس اول



کتاب فی الجبل

پیران سیدان ثبت علیان  
یا ما بود در جبهه شهنشاه

و نحن لنا اثرات علی لطایا نشا علی حال المعضینا

تغیباتی در این باره و کتاب سیری السرائر بن مرقوم نموده و بعضی از اینها  
ظاهر در وجوب است چنانچه برخی از علماء مذهب اند و لی محمول بر استحباب  
مؤکد است در باب زیارت عتبات مخصوصه و اما بی نیز سبب است که در  
کامل زیارت و قریباً با اعمال و مسایر کتب مبسوطه مضبوط است اما  
زیارت و زیارت بهین از شهادت آن حضرت همین یک چیز مسطور که سبب  
از حضرت امام حسن عسکری از پدر بزرگوارش علیه السلام ما بود است که  
که پیش از این بدو امانت مؤمن بیخ چیز است اولاً نماز من حضرت  
ناظر که تمام آن پنجاه و یک رکعت است و هم انکشاف داد و سنت است قرآن  
دادن سه صورت و حین زاد در مقام سجده و خضوع حقان بن زمین  
که در آن حیاط و در نمازها سبب الله واجبند گفتن بیخ زیارت و زیارت  
از شهادت سید الشهدا که مجموع این بیخ عبادت مخصوص شعیبان  
شاه و لا یتد و در سبب اهل بیت عصمت و طهارت است شعر موقوف  
فطوبی لمن طاف به ارض کعب و نام کتوم الفطایا الوصید خوشانجام  
درود کوی شاه شهبان و مینک زحیم و بر جان دینک دهم سعادت  
و سببنا ان کامل و شعیبنا باذل که بدل ما را و جان خود را کرده و  
در روز و از حین و کتب و بر مظهر و زیارت است و در و در شریانی  
و خود را در آن تربیت و بر حضرت و اصل نموده و بعد اول من  
زاد ای عباد الله یسبط انوار کمن زاد الله به عرشه یعنی هر کس که  
حضرت ای عباد الله زاد در قدر و زیارت زیارت نماید مانند که است  
در حق خدای زاد و عرش ملاذ و لذت نماید خوشحال نا که در تربت الله

شکایه اهل علم و سید عالم

الا فاجیز سؤل الله عنا یا نافعنا فی اخینا

و خا لعلنا لوجه الله از این زیارت حسین ثواب چند بیخ در جمع معنونه  
یا رسول الله زاد در فرموده است هر چه سیدان یا زکاب الله تعالی  
و لعلنا لوجه الله از این زیارت حسین ثواب چند بیخ در جمع معنونه  
میدان و نا بچوکان صحت آن در و بود و خود را اول الزم و بیخ آن  
و اطمینان از این بیخ زیارت حجاب بن حسین عباد الله انصاری بود که با بعضی از  
رجال و ما شام و بیخ مکی و عقیقه کونی که زادی این چیز است از مدینه  
و رسول عرم حرم و فرزند بتول کرده و در روز و از بعضی شریانی  
زمین کر بلا و کامیار از زیارت امام حسین شد و چنانچه در کتاب  
بشارت المصلحی از عقیقه کونی مسطور و ما ثورات و کوبد که چون بلا  
زمت سالک کوی خدا و عرم حرم سید الشهدا یعنی حاب بن عباد الله  
محرمی کر بلا و سر منزل کر بلا و سببیم پس از سبب شهادت و سر کبان  
دارام گرفتن هر امان و در حینام خوش حجاب حباب پیش از زیارت امام  
و بیخ زیارت بر مظهر کرده و پیش از دیگران سر حجت و این باب خود  
در سفر خود که در مشرق اگر فتم و در کنار شهر زیارت دسانم اوله دهم  
که برهنه کرده و در میان این زیارت خود را از حجاب و الا پیش راه شد و  
شومر خود را نگاه از ایشان بیکر عطر و سعد کونی و مشک از فر خود را شومر  
و معطر نمویس بهتر بن حبابهای خوشتر از اطلبید و بن حیم ناز بن یوسف  
و عرم حرم کربا کرد بد معصوم فخلع بغلبک انک بالواد المقدس طوی  
جمع بود نا بود حجابات و هو از از صرحه تغلبن از با بکنا و انداخت  
و از تمام حجابات قلب خود از خود و لا یت خود از مودت و محبت ما مودا

ای صاحب فضل و کرم  
مکان بیخ غیر خالفا



نیکوکاران  
محبوبان

وَأَن رَّجَالَنَا بِالطَّفِصَةِ بِلَارَاتٍ وَمَعْدَنُ الْجَوَابِينَا

پیرداخت تا بسو پای من هنر عریان خواطر از غم پریشان خود را جمع حضرت  
خانان منمود و در بد کان خوان نشان دل و جان را متوجه نمود هر چه  
کشته کان نمود دلش از اندوه مالا مال بود و در نهایت حضور خواطر  
لبرین انبوه ملال و در غایت حضور مانند بیدار کان ذلیل کرد و هنوز  
افان جلبد و در جبهه شریان و در نکش چون زعفران از کثرت انبوه  
مصیبت شده و جبهه شریان و قدش چون کمان از اندوه چون کوچه  
کرد بد و گاه که نفس به کشید اشک چنان سوز بود و هر مان که سخن  
میفرمود افاضاتش شعله افروز ذکر کراهه اکبر شد و زبان و فکر و مصل  
بهر قدر نمودش و در سر جان با حبیبی حشره از ثابت تب سو کوری افسانه  
استه ناکردن کج و کلال ادب خاکسار و در مقابل بنمود خطه استاد  
و کمر به ملت سلامت بر باد انکاد و بن بر کشاد و قال السلام علیک یا  
آبا عبد الله واری که بد عبد از این کلام و پس از سلام زبانش از گفتار و  
پایش از رفتاد باز ماند بنحویکه تدرق بر سخن گفتن و راه رفتن از او نماند  
و در دست را بکش کردیم و بهر نحوی که بود او را تا حوالی مرقد مطهر رسانیدند  
توقف حیدر اشیر الحسین و قال السلام علیک یا ابا عبد الله ثم السلام علیک  
یا بن رسول الله ثم من غشی علیه **مثنوی مولف** ما بران روشن  
صنعت زنده جان کشت عشق ز در و قدش چون کمان جبهه شریان  
غم نادر بنواد جبهه شریان از اندوه شد نادر بنواد کمر پر اش سینه و جان  
کلو عاجز از اظهار دازد گفتگو کردن کج با حضور و تابناز فطرت  
سینه را نکشود باز که سینه کوی او و ناچسب ای ذی سجده اکبر

شکره و بیعتی و از غایت  
عزیزان و اکبر ما اضعاف

وَرَهْطُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَهْوَ عَرَايَا بِالطَّفُوفِ مَسْلِينَا

السلام ای جم بهر السلام ای قبل از بیع و خیر السلام ای شهاب  
خزات السلام ای خفته در دامن فلات السلام ای عزیز قدای چون ما  
و ما بنم از تن شد بران پس شود و نادر هجرت رها و بر زمین مدهوش  
خواموش و فناد و از توان بینوا خواموش شد طوطی لب انسان  
مدهوش شد پس چون جان به جبهه شریان مدهوش مانند جسم چنان  
دیده و از افاضاتش خواموش مانند سوسن در دامن مدهوش و کد آب بر و  
ناپسندم تا بهوش آمد بعد از در جوش و سرخوش آمد و خطاب به مراد انتخاب  
کرد و سهر سهر اسم مبارک حضرت را بن بابا و در دقان با چسب با حشر  
جوابی از انتخاب نشندم قال ناسپید و مولای یادم با منی بکوشش من سپید  
مانند سینه شکایت کنند عرض کرد ناچسب الحسین بیجیب حیدر شمس  
**مولف** حشر ای سر اهل عالم فدایت الا اعتدایت سر ما سوایت  
من جان بران پیر لکبر عزیز کرد و از من بود و بهوستجابیت منم انکه  
دوش و اعوش جانم می بود مالی صبح و مسابیت منم انکه می کرد از ده  
جوبی نکاه می گاه چشم رضایت بنم من مکرانکه کردی سلام لب  
کو مرافشان معجز نمایت پس اکنون چه شد که جواب سلامی مکر بود  
طبع بیضا صبا نیت مکر خواطر کشته و بجهت از من که افتادم اخراج  
چشم عطایت حیدر لا تحبیب الحسینا جوابی که کردم ز شوق لغایت  
برادر بر سلام مکر که مردم من از اشتیاق صدا نیت بر چون انکه  
او باب موش جوابی بکوش من سپید چون رعد مهاباد و سپید و از این  
دیده کان قطرات سرنیک بذا من مباد بد خود در جواب خود زبان بیان را

جان من و عزیز  
بسیار از این کلمات  
بسیار از این کلمات







کتاب فی الجہاد  
جلد اول

اَنَاظِرُ لَوْ نَظَرْتَنِي لَسَبَا يَا بَنَانُكَ فِي لَيْلِي مُشْتَبِيَا

مقامی که فرمودی سرمد معبدی عم انبیا حوزدند حاصل کلام را  
انکه بن سلسله علیه شهیدان و دوازده خاندان سر از یک جذا و بنای سنج  
کردند شهر شهر و در بار بدبار کسب بد بد بد بد و بدان و احبنا جان  
چاک مرید است و دوست و خاک بیابان و اکث شدند و کث شدند  
نه سلامها تا غافل و کفر و فری و نه که از کونین بر ایشان نماز کرد  
و غن نمود بلکه اسلحه و اسلحه و اسلحه و اسلحه و اسلحه و اسلحه و اسلحه  
مهم است که اگر ندانند وجود این چگونه میسر است که ایشان در ثواب  
و مقام شریک و رفیق باشند و فغان جابر بن عبد الله که گفت سید  
رسول الله يقول من احب قومنا احبهم و من احبهم فقد احب الله و رسوله  
جناب جابر بن عبد الله فرمود که ای عطفه بخدا سوگند که شنیدم از جبریم  
رسول الله که فرمود هر که دوست بدارد قومی عاشق میشود و در روز  
نشود با ایشان و هر کسی که دوست بدارد کفر او و دشمنی او با پس ایشان  
ایشان خواهد بود در آن اعمال طوار و الله ما دوست میداریم این  
به الله و دوست میداریم شهادت ایشان را و دوازده ای عبد الله علیه  
پس بخشود خواهیم بود با ایشان و شریکیم با آنها و ثواب در جات جنات  
و بیت ما سلوک همین طریق و جنات ما پیرایه این طریق و پس صحبت  
میکنم تو را ای عطفه بر دوستی و محبت و شهادت ال محمد و دشمنی عداوت  
دشمنان هر چند که تم اللیل صائم النهار و در ظاهر صبا و در ظنار و  
زیرا که رجوع در میان و شبها این خاندان بچنان و عود دشمنان به  
بزان است که این انکه از لای نغمه و ان الجاهل و لای فهمی **مؤلف گوید**

فان انما طالع خاری لای  
و خست اهرمان ز جابری

که در حدیث

کتاب فی الجہاد  
جلد اول

اَنَاظِرُ لَوْ نَظَرْتَنِي لَسَبَا يَا بَنَانُكَ فِي لَيْلِي مُشْتَبِيَا

که بر اخبار ملوک و اخبار و ادب و عقود و کساد علمای اخبار پوشیده  
خواهد بود و رسول جناب جابر بن عبد الله در سال شهادت ای عبد الله فرمود  
که بلا که با زبان و هر صانع و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت و لذت  
خواهد بود که اهل البیت رسول امین بعد از من رجعت از شام در روز  
اربعین و در سرزمین کربلا نگریدند بر خاندان مشهور و افواه و السنه  
بعینه را که بن و اما ملاقات جناب جابر بن عبد الله حضرت حجه الله و مسیده  
الساحل بن زاد در کربلا نیز مسلم است چنانچه صریح اخبار علماء ابن ارامت  
و در مجلس اینک بر تفصیل مذکور میشود و تحقیق در این باب است که جناب  
جابر با هر صانع و افتخار مقدس کربلا کرد و نامی چند عا کت  
جوار آمدن ای عبد الله بود تا اینکه در ایام و وفات و امامت شریفنا بخت  
حضرت حجه الله و عترت رسول الله شده و یکن و اهر و تشویش از دشمنان  
خدا و رسول بر سر تربیت شهیدان از اولاد و بنو و شهبان ایشان و  
زادی مشغول شدند و جمعی کثیر از پیران و پیر و دوست دشمن و سر و زن  
در آن محل جمعیت کردند اما از دست ما پس جمعی با جناب جابر بن عبد الله از  
احبار اهل مدینه رسول الله شریفنا بود و حضرت رسول الله با برهان  
و سایر از نامه کان ایشان هم کثرت از صد نفر بودند که از رجعت از شام  
فرمودند اما از دشمنان پس جمعی با جناب جابر بن عبد الله و از دشمنان  
پس بدوای بستن ایشان مراقبت و محاربت الله داد و هر مقامی موافقت  
میسودند و هم چنین در ایام و در دشمنان کربلا از قبیل بنی اسد جمعی  
بجهد از سران و جماعتی به عداوت از آن حاضر و راه و زادی عزاداری شهیدان

کتاب فی الجہاد  
جلد اول

سوره



مجلس نجاشی

# أَفَاطِمُ لَوْ أَنَّ بَيْتَنَا سَهْلًا وَمِنْ سَهْلِ الْكَلْبِ أَقْدَمِينَا

که بدو مجرای توان گفت که مرتبه و هزاره نژاد است دشمن و سرور  
 بزرگوار است امام و شهداء کرام مشرفیاد از منوشات عزاداری سوگواری  
 کامیاب شد مدبرها بعد از آن بدو بیهوش شد تشنه لبان سرشته  
 همان و کل اجزاء همان از مزین بدو بلند بیست و نهم از چشم چشم  
 امثال عزاکر در آن منظور شد احدی گفت نلک تا حدی با آن مقام  
 ستم مانند عبیدر بر شاه ستمید گویند بید زبان که الحق بعد  
**محلی بنجامین مشتمل است بر رقی مقدم و مکرده**  
 اما مقدمه آمده در خروج اصل البیت سید الا نام از شام مؤلف که  
 بدانکه اعظم حقی در علوشان شهیدان بنی سید الله و اکرم انبی در شام  
 قرانیان کوی ایی عبدالله این است که با وجود غلبه سلطنت باطل و ان همه  
 سعی و اهتمام او از در احقاء امری عبدالله و استناد انوار الله مدتی  
 نکلش و چهل روز از شهادتشان نگذشته بود که در دست از در مسلم  
 الا ایمان صمد المسلمین و در فوج از اینار مقبول الطائفین از در ولایت  
 کریمت بجهت زبانت ایشان بیستند و الحق که مخالفان و ظالمان الله و این  
 معنی شکستند طایفه اولی جمعی از رجال بنی هاشم و بعضی از اکابر اعیان  
 مؤمنان از مدینه رسول الله صبر کردند و در لایب جناب عیال بن عبدالله  
 رو بکوی ایی عبدالله گذاشتند و زابت فتح البیاب این بزرگ عسارت را  
 برافراشتند بدین بیم و وحشت از اهل عداوت بن بارتان حضرت شهادت  
 و منبر عظیم زبانت را برین داد و یافتند قتل و کیم حینا بجهت تفصیل این معنی  
 نوشته کرد بدو طایفه دوم از شهر شام که ممکن بدین بن نام و منزلت شهادت

مجلس نجاشی از کتب معتبره

مجلس نجاشی از کتب معتبره

# فَلَوْ أَنَّ مَتَّ حَيَاتِي لَمَّا نَالِي إِلَى نَوَافِقِهِ تَتَدَبَّرِينَا

و قائلان امام بود جمعی از حضرت سید العظمی و بعضی از سزاد و کسان حرم  
 حسین صبر کردند که حجه اقامه در این امام زین العابدین محرم حرم کیم  
 و عازم زبانت سید الشهداء در کربلا شدند و بعد از مدتی در کربلا بخت  
 با قصد نفران لشکر یان بن بدیش بر سر کردند که غمان بن بدیش متابعت  
 و موافقت آن حضرت بمقام ثواب بارت و سپیدند و در این مقدس  
 کربلا فاین کریدند و هر چند ما مور با برین بدیدند ولی مظلوم بودن  
 شاه سپید را میمندند از آن ظاهرا با فاع زبانت را میمند و بنما فقیر  
 که در مجلس چهل و هشتم مذکور کرد بدو سید الله بعد از هفت روز عزاداری  
 راه و زاری الله بر ایی عبدالله تمثیلان این عنوان و کلام حینا بجهت جمع  
 علیه علماء اجتناب است امکه چون ظلم و ستم برین مظلوم بودن شاه شهید  
 معلوم اهل شام کرد بدو از حجات عدیده هر کیم از انام که منسوب به اسرار  
 بودند باین بطور و لعن بن بدیش و کسود و بر ملا او را شهادت و بابت  
 آن حضرت می نمود لهند بن بدو از افلا در سورش مشیخ و شتاب تر سید جاز  
 بجزان ندید که الله زار وانه بدین رسول الله نما بدیش مبارک کرد را  
 با اهل هر مرد مجلسی خاص طلبید بحکمت حکومت قادیان اظهار نما و پیش  
 کرد و کرداد و گفتار محبت امیر بسپان یان و در من جمله محبت کرد ایشان  
 در توقف شام در مجلس بدین سید الله نام با عزت و احترام بر جناب  
 امام بنما و رجوع بدین اخبار فرمود قادیان و محفتم دعا با لیل و نهار  
 قوطاها که با حشر و ظاه و جمله مذمعی بقوادین نواده و ضم البی حسیان  
 فاروق امیر با برسر الکالدینیم فسا الفاید بهم میزد مشوق کان نقد من

مجلس نجاشی از کتب معتبره











ایضا

خطاب بعضی از اصحاب که در حق حضرت عیسی علیه السلام

# وَعَزَّ بِالْبَقِيَّةِ وَتَقَرَّبَ نَائِيًا اَبِي حَبِيبٍ سَلَامًا

که اظهار داد و در جمیع اوقات با عبادی که در حق او منظم و منتهی و مبارک و اگر چه  
بود عین مدعا باشد و اگر چه بود و بکار باشد از آن جهت  
در تفسیر از آن منسوب به نبی کلثوم خواهران امام مظلوم **شعین**  
**مولف** در کربلا چه قافله ای که در آن رسید هنگام رسیدن  
تا کمان رسید محل بکلان شدن پسر مردگان نشد تا اسما خرد و شد  
کشکان رسید چشم زنان چه غل جوایان بخاک دید از غم و دامن  
خواطرشان را خزان رسید هر کس که بوی ترشید و زان شد بر و نه  
هر سوختن شمع جان رسید مادر بر روی پسر برهنه اسر و خرم بکر  
بر پله پله رسید از شد دیدگان پسر ترشیدگان پس جملها در  
حضرت روان رسید ای لال چشم چشم زنان و خاک قابر کک و نازک  
لب تشنه گان رسید و بنیادان ممانه قیامت به نامو اظهار  
درد دل بشهر کربلا نمود چون بزرگ اسیران الدوله و دختر کبری بوی  
بتر مظهر برادران و بد چنان بیگانه کرد که حوزا از عمل صبور بر روی  
ترتبان حضرت را نکند صدا خود را بر شهر بلند کرد و شکایت با نام هجران را  
بر زبان آورد **شعین** مکتوب ایها اخي اخی ای اخوان الطوارق  
اَشْكِي فَقَدْ عَزَّ قِيَّةً طَائِفًا لِحُلَاكِي اَخِي مَرَّعَادِي فِي زَمَانٍ تَصَوَّرَ  
وَمِنْ اَرْجَائِي فِي مَرُورِي مَانٍ بَقِي اَي بَرَادِعَانِ اَذْكَامٍ حَادِثَةٍ دُرْدَانِ  
وَالْهَدْمَانِ شَكَايَتِ نَامٍ وَاذْكَامٍ دُرْدَانِ كِهْ بَخَوَاصِرِي سَبْدَه  
لَبِ عَكَايَتِ كَشَامٍ وَاَنْ كَسْبِي كِهْ بِنَاهِ مِنْ بَاسْطِ مَا مَوْرَكِهْ بَرَاوَرِ اَوْرَمِ  
وَكَسْبِي كِهْ مَا بَرَامِ اَمِلْدَارِي خَوَاصِرِي بَاسْطِ كِهْ شَكَايَتِ بَعِيرَانِ زَمَانِ دَابِرِ

ایضا

# قُلْ يَا قَوْمِ الْخَيْرِ الْمَرْكُ عِيَالِ اَخُولَنَا خُصُو اَصْنَانِيَا

سوار بریم مقدار آنکه ناچسبند با از شهادت برادران و جوانان مثل صبا  
و علی اکبر نام و عون و جعفر گفتگو کنیم که در یک روز صبح در منزل از احاطه من  
بالتمام هلاک و کشته و بخون و خاک آغشته کشند با بر اطفال صغیر که  
انها را نشان بتر بیکان ابدار بر نمودند با کریم کم بر سرها که از بیکر ها  
جدا و بر بالای نیزهای جفا کردند و در احاطه و لایات بود و در جفا  
که بحشم خود رسیدیم که بران سرها رسا بندند ای برادر با ناله کم بران  
بدن ناپه ناپه صد جاک که بی غسل و کفن و عزایان بود و خاک بیابان آمد  
و عا مبنیدن کمان در درختان میفان کردید با اینکه راه و زاری غام بر  
اسیری خود و سواران و فانی که کس ناپه دستگیری خزان و بقیان نورس  
بالیه کشام از مصائب نوائیه که در این امام مسافرت از کربلا بشام  
به مریدان ایشان رسید **شعین** ایها اخي اخی ای اخوان الطوارق  
مَرَّعَادِي فَقَدْ كُنْتُ مِمَّا عَدَا اَمْلِي فِي يَدِي اَي بَرَادِعَانِ مَرَّعَادِي  
شَدَّتْ وَاَمْرِي عَجَبِي دُرْدَانِ اَخَوَاتِي دُرْدَانِ مِي سَبْدِ تَوْبِنَاهِمِ  
جُودِ وَاَنْ دَاوَعِ دُرْدَانِ مَبْعُورِي كَفُونِ كَسْبِي اَزْ بَرَايِ مِنْ كِهْ مَا نَسْتَوَقَا  
وَدَلِ جَوْنِمِ نَمَادِ كِهْ دُرْدَانِ اَبَا وَاوَمِ وُدْمَانِ دَاخِلِ حَاكِمِ مَزَاوَرِ  
جَوْمِ زَهْرَا كِهْ عِدَا تَوْبِنَاهِمِ اَي بَرَايِ نَبِي خَوَاصِرِي مَلْحَدِ اَزْ بَرَايِ ن  
وَدُخْرِي صَبَالِ دُرْدَانِ نَائِي نَائِي شَعْرِي بَرَايِ مَلْحَدِ غَيْرِ قَرْنَانِ  
سَعَادَتِي وَاَمْرِي اَلْمَقْوَدِي وَاَمْرِي اَخِي لَزَا اَبَا حَسْرَةٍ مَسْتَقَرِ  
فَوَاشِقُو بَا مَحَبَّتِي جَنَابِي اَخِي اَنْ يَكُنْ فِي الْمَوْتِ مَزْدَانِ رَاحَةٍ قَلْبِي  
نَفْسِي اَنْ يَكُونَ نَائِي بَقِي اَي بَرَادِعَانِ كِهْ شَرِ وَتَغْيَرَاتِ زَمَانِ وَاَمْرِي شَرِ

ایضا











نکته  
در بیان  
حاجت

# وَنَزِيلِ الْعَابِدِينَ يُغِيثُ ذَلِيلًا وَأَمَّا أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ الْحَرُونَ

استخوان پشت مسند از او هم شکستند بر یکدیگر سر سب و اسبند  
اجلالتان یعنی تشاعل الرزق طریقی است از حوض و گشتا شل و بر  
راشک بافتنا و کسرین بد با عصا یسند استنا یعنی ایجان بد و ای سبط  
پنجبرین خنثی سخت دشوار است این مصیبت که یکدیگر را بر همنه و عریان  
برد و زمین سرد و زرد و سبک انداختند و حاله که یکدیگر عسل و کفر و بی خط  
ولی غن بود و احب از خبیثه استخوان خود را بر داشتند و از زمین میزدند  
ای یکدیگر سران بر سخرت می کردند که یکدیگر را بر می داشتند و بیابان  
و سرافورد را با لای سینا دشمنان از که سندان در اندازد و از آن بگریزد  
چنانچه مشکل بود بر مرغان و صیبت غنای که بر بد با بد بود و از آن بر  
و ندان مطهرت و در شمر **لَوْ اَفْتِنَا** میوه الاشفا قرآن توای سبک  
شبه و شریک بر کز و وی ضایع تر از یک شمشیر و از دم سندان و بر بیغ و  
زوبین بر و زمین فتادی از عرشه زمین قرآن توای تاب که از حسرت اب  
کرد بدلت کتاب جانب بیباب افغان که در احوال سندان ز کین زد  
نیز به هر بود و کلوبت از کین قرآن سرت که از خاک گشت جدا و از سبک  
که در شمر با و یکدیگر دیا قرآن محاسن و کلوبت کز خنثی که بر بد بر تیغ و شمر  
دون کلکون قرآن توای بد که از اسبستم اخذ شکست استخوان در  
بی عسل و کفر و سرد و زرد و زمین ماندان تر بی سرد نکرد بد و زمین  
بر سر نیز و چنانچه چون خور سبک بر خواست خنثی و کسرین بد و از  
جوبین بد و شل و دندان شکست در شام میباید شمر و در بر چه نشست  
سخت است ای من که چشم می دید بر کوه و ندان و لب جوب بر بد حاصل

ببیند قیامت  
خار و بیابان  
و کشتن با شمشیر

# فَقُلِ الصَّابِرُونَ أَعْلَى الْقَدَرِ وَتَحْتِ الْيَاكُوتِ عَلَى الْبَيْتِ

الکلام چون زینب جوان خرد شردن و کسرین و خنثی و و ناله و یکدیگر از  
دید که یکدیگر کمال و سبک و صر که از کز ناند و و عم مانند عصفوران کز  
خود از میان ایشان بر خواست و ندان و و خنثی را میباید اهلنا و حجت  
اسر مورد که بر خنثی ناند و این بیابان و و نمانیم و و کز در محل جناب و مقام  
جوانان میباید پس بهین نمانیم حکمت اهل بیت عصمت از در تربیت  
سپه احدا کرد و در و کون صحرا و جناب که مقامشان بود و در و کون بود  
در اثنای که عبورشان میباید از ناکا شتاب بر مصلحت سپه های اناری  
شناختند لقای مام زاری میفرخواستند از مکان زاید یکدیگر شناختند و  
چنانچه منقول است که در همان دور و دور و نا بعضی ای دیگر که زانند و کز  
و معنک متوسل بود و زدی و از صحرا راه میفرستند بناگاه کزد بطن  
الان الله بر فیلگاه ای عبدالله افشار داشتند که از زمین مصرع و مقلد  
امام مبین استغاله کردند و غنر کشیدند اشک از دله نازیدند گویند  
عصمت شمر زینب یکدیگر از آن زمان و هر هار همزود **شعر عربی**  
**مَنَازِلُ الْحَبِيبِ سَبْقُ شَمْسٍ هَذَا مَنَازِلُ جَوَانِمِ الْجَبِينِ شَعْرُهُ مَعَالِيقُ**  
حسین اینجا سرش از تن جدا شد و اینجای سر از راه قفا شد و هم چنین  
مقلد جناب ابی الفضل که مشاهده نمودند اشک از دیده کان با این کلام  
و ندان کتودند هَذَا الْعَبَّاسُ مِنْ يَوْمِ صُبُوسِ حَبَاكَ الْيَا قَدْ اَمْسَ رَصِينَا  
شعر و اینجا دوزخ آشورا ابوالفضل و و صد پاره و شمشیر چنانچه شد  
اه از آن گاه که دله مادر و خواهر علی امیر صحر بر فیلگاه طغی بی شب خود  
افشار و مشندند که گویند افشار میزد که هَذَا ذِي الْجَوَارِضِ لَيْسَ بِمِثْلِهِ قَطًّا

نکته  
در بیان  
حاجت











حسین  
علیه السلام

نَعَى سَيِّدَنَا عَنَّا فَانْجَحْنَا وَأَمْرُ خَيْبَةٍ نَاعٍ نَاعًا فَانْجَحْنَا

زاد و سوگند و آری بلند نموده و اسفاده بطور زامسردم که مقام از این شد  
شعر کوی **عرب** که اهل مدینه رسول ازین دهر زمین پس ازین  
زمین منزل کرد زمین دو که حسین بن علی کشیده شد لب نشسته چون دغا  
ندان غلطید افسان ز مصیبتش که صد چشم خون زد و پدید که چشم  
هر کس بدیدون کاغشته بخاک و خون و ناگشته و فتن صد باره تنش  
فشاره بر کوه زمین و دزد که بریدند سر از پیکر او بر فک استاز دند  
از کین سر او بر نه بشام و کوفه و از دبدان خشنود شدند مشتم  
ایشان نم گفتند عیسی بن الحسین مع حمایه و اخایه و کماله بسیار است  
نم گویند باکم و انا رسول الله انکم اعزکم مکانم قل فاما بقی عذره و لا تخفیه  
الا بزدن من خلد بر من مکتوم شعور من مخشنه و جوه من صا ربات  
خدا و من تدعون بالویل و النبوی و آری کوبید بعد از اسفاده کفتم که اینجا است  
حصار از میان افسانه بداند که من از جانب علی بن الحسین و مبارکریلا  
کوشش امداد و اینک از بزرگواران اسیران رسول و دختران رسول از  
سفر شام از اجبت کرده و در کوشش ادره اند و مراد خدا متشان بشما  
پیام آورده ام که نشان دهم مقام و منزلتشان را بداند که اهل البیت سید  
الانام و دیرین مدینه وارد شده و منزلت و مقام دارنده البیت صحبت  
شما را عینت می شمارند پس نادی کوبید که بایه نما انداخته از آنها جز افتاد  
و مشتاق و کبار و اعیان و اشراف مگر آنکه مویه کمان و مو کمان و بر سر سپهر  
و نان کسب و خارج مدینه روان کرد بدحق محمد ذات و پرده کبان و فوج و  
از حجاب حصار دستور عفت باسر و پای برهنه از خانه بیرون آمدند و مانند

خبر از حسین علیه السلام  
کلام کتاب از حضرت امام

نَعَى جُودًا بِالذُّمِّ وَاعْتَصَبْنَا وَجُودًا بِدَمٍ بَعْدَ مَعَا

دعوا نهادند بهامون نهادند و هر یک با خود بر ایشان و کشتن ایشان از آن بر  
داد بلا و عتاب و از کشتن و ذکر و اسفاده و و اعصاب و لوم و می سرودند و نام آور  
با کمال و با کینه من ذلک الیوم و لا یوما امر علی المسلمین منیر و سیمت حیا و نه  
نقول و آری کوبید که هرگز ندیده بلکه نشسته بودم جمعیت که هر کسند و شد  
در زند و بعد از آن زمان و هرگز تصور نمیشود زمانه طغ تر و ناگوار تر باشد  
از آن روز بر جمیع مسلمانان که شنیدند خبر شهادت امام مظلومان و در  
اسیران را پس شنیدم زنی را که فوجی در آنجا می کرد و این اسفاده از زبان  
او در شعر **عرب** نَعَى سَيِّدَنَا عَنَّا فَانْجَحْنَا وَأَمْرُ خَيْبَةٍ نَاعٍ نَاعًا  
فَانْجَحْنَا نَعَى جُودًا بِالذُّمِّ وَاعْتَصَبْنَا وَجُودًا بِدَمٍ بَعْدَ مَعَا  
علی بن دهمی مرثی الخلیل فرغنا فاصبح هذا الجحد و الدبر احدهما علی بن  
عمر الله و این در صبیح و این کان عنا شایطه الدار اشبعنا مغلا اسفاده  
مذکور این است **شعر کوی** **عرب** جنهر ک حسین امتحانم بغیر  
کلامت ناب من و صحت از ام بود این چنان من این لحظه بهر بزدانم شد  
خون و جله همچون مصیبت فاهم بر کسی که نعم او عرش الهی از پید شرف  
عرفت دین رفت چه او کشت سید بر حسین آنکه نبی داد و صلی امتا پس  
در میانان بیکر و شد کسر کسبه و دست بی تروی از دیدن من  
کسبه و کسب بلا حضرتنا و استطن و آری کوبید که شخصی از من سوال  
کرد که ای مرد تاز که می نماز و سوخو و دلها را در مصیبتا به عبدالله  
و جنایات جلوه نماز سید از این چیز که هرگز انعام نکرد و مرهم نرسید  
و کینه نام خوراکوی که خداوند نوزاد با سر زد من کفتم بیشتر نمیدم و در سوا

ای و چنان من این  
اشاعه و من بیکر و صلیت



خبر از کتب  
تاریخ  
کتاب

# عَلَى ابْنِ بَنِي إِسْرَافِيلَ بْنِ وَصِيَّةٍ فَأَصْبَحَ قَدْ أَلْجَأَ الْبَيْتَ لِحَدِّهَا

از حضرت مسیح الساجد بن مسافر اهل حرم که ایشان را در این منزل مدینه  
والکاشم و خود کوشش و افرایشم پس تمام مردمان سران را که شنیدند روی  
تجاریح مدینه آوردند و بخوی کوهها از جمعیت مسدود کرد و بدو بطریق  
کسی از مرد و زنی و بلکه مثل بحال مرا حجت نبود پس از مرکب فرود آمد و  
بیاده و زان برستاد و با تمام مشقت خود را به نزد پادشاه رسانید و  
رسامند را بختیاری را اندرون حجاب مقام داشت بعد از آنکه بیرون تشریف  
آورد و کریم میگردد و با دستمالی اشک زدیده گان می بود بخوی که حال  
مکالم با احدی نداشت پس از دینار انجمن عیلامی بیرون آمد و کرسی همراه  
داشتند بجهت اسکنان را تمام بیاید که شنیدند بر من حضرت بر کوهان کرسی  
نش چون چشم مردمان از مردان و زنان و کثیران بر حال آن حضرت نهاد  
صحنه زدند و غرض و مظلومان از دل کشیدند اشک از دیده بارید و بخوی  
که تمام آن بیایان بان بار چهره افغان و بان ناله واه روان کرد بدین  
**مؤلف** از دینار انجمن شد ملک مسیاه ان سان که در آنینه کرد  
سپه زاه اشک روان مردم واه و ضامن خلق ان کشید بار ماهی این  
پرده دار ماه چون ملک مدبد کرد واه و افغان مردمان طول کشید احدی  
از اهلان حلد جز صدای اماما واه و خورشید و مظلومان و العسبانه بخ  
شنید پس حضرت مسیح الساجد بدست از این مکرر اشاره بجا می نمود  
که ساکت شوید و فکر آرام بگردید تا اینکه مردم بان از خورشید افغان بان  
استادند واه صحنه خواش اشک و سوز و دود و دوش بکشانید  
تا حضرت را که چه خواستار می بود پس بنابر ایتام و وفاداری من کتب

بسیار از کتب  
تاریخ  
کتاب

اهل حقین که در این مردمان و احادیث  
که از اهل حقین که در این مردمان و احادیث

و هو  
الذي  
كان

# عَلَى ابْنِ بَنِي إِسْرَافِيلَ بْنِ وَصِيَّةٍ وَإِنْ كَانَ عَنَّا شَاحِلَ الذَّائِرِ شَعْبًا

منعبر قال الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم مال لا يور الذين يادون  
احمدين الله بعد ان يقع في السحابة العلوية و قد سجد الجوى الحمد على عظام  
الامور و تجايع الامور و انما الفخام و مضامير اللوان و ميليل الرد و  
المصائب الفاطمية الكاظمة الفارسية الجانية الخ حضرت بیاید کرد  
این جنبه را که مشتمل است بر حمد حضرت عزت و مصائب بلاد و مشکدر و  
و انبلا در کمال مضامیر را نامود و مدح حضرت رسالت و صلوات و شاه  
و لا یت علی مرتضی را در نهایت بلاغت بیان فرمود و بعد از آن که بپایان  
آن الله نعم و له الحمد انبلا نام مصائب جانیده و ثلثه في الايام عظمه قبل  
ابو عبد الله و غیره و سیمینا و صدیقین را در این ائمه في البلدان من فوق  
عالمی التیارات و صفی الزبیر الیها میلهای در به حاصل مضمون است که  
ایکبره مردمان بدست که خداوند خدا و له الحمد کل زمان مبتلا نمود ما را  
مصائب جزین و عظم و غنم که سخت و قوم و انبلا کران است که بیک  
حسین بن علی را کشید حضرت ای عیدان را فرمودند و برادران و برادران  
بخان و خونا شنیدند و زنان و دختران محترمانه تمام محذرات و  
دستگیر کرد و سر منور شد و با لای شاد و اطفال بلدان و اکناف بیابان  
کردا بند پس این معیت است که مثلان هرگز طاف کرد و ما نندش  
احد ندید و نشنید **مؤلف** مرید مرید که چشم فلان و کوش  
زمان بود و شنید ما نام سخت کران اما شنید و ندید هرگز  
چون واقع کرد و در هر جوان فقال لها الناس في بيما لا في منكم بسر  
نعم الله ام اي من منكم تحبب معها و تفقر من انما لها ففقدت تلك النسيم

و هو  
الذي  
كان

و هو  
الذي  
كان















کتاب فی الجواهر  
در بیان حقایق

بَلَدِنَا مَبْنِيَّةٌ تَفَاصِرُ فَرْقَهَا كُلُّ الْكَوَائِبِ فِي جَمِيعِ الْأَعْصَرِ

و از این بنا شهر خوانم هر بنا را شهر میگویند مونس را نام و روزگار  
در اتحاد بود خانه شرافت و افتخار و پایه کرامت و بر کوارى و در هر  
ملکه بود بر زمین مباح و مدای بسیار و بیجا بود که هر مونس و پادشاه  
بغیر از او و حشمت را بدید بود و بجهت انعامشان و احسان و رحمتش و در چند  
مقابل وای بسیار استکامات اجازت نهاد که می بینیدم و اسرار کفایتشان را  
با پروردگار که می بینیدم و بر این و خرابی من از این جهت و ابله میگوید و چون  
مشام طعم بود و فضا نشانی را می بیند از سخاوت و کرامتشان کام حاصل  
و بخوشی از سعادتشان ذایل می شد پس سینه از بهت خنک می شد و قبل از این  
که مثل صاحب بود و در فقر و مباحات بر منزل و مکان میگردم و بهین سبب  
حسد و حسرت من هر شهر و دیار و هر ملک از بلدان جهان اکنون کار زمان و فضا  
جهان عزیز شدند و در میان دشمنان و مدفون گردیدند و عزیزان بسیار  
به پادشاهان و احسان و ابدان ایشان بر پیر و سهام حوادث نام نشان گردید  
مردودشان و سبب داد و ستدشان آنچه در سبب مرا می توانست حداد  
که شاهان جهان را کشند جانان تمام انوار جان را کشند کشند پناه  
خلق را مکان و مکان و از این مملکت جهان را کشند و اصحاب المکارم  
نقد بقیه از ابد و اندک است که کمال افتخار است و الهام است و از این کمال  
و احکام نوع پوشش و اجزای حاصل الکلمات است که مکام اخلاق و عباد  
و کرامات پس بدو عالم بریده شد و اسرار کشندگان صاحب بنوعی و مکام  
حدا کرد و تمام منقبت مدحت شکایت بود از ان زمانه که مثال محمود  
از انظار مغفود و نابود شد و جمیع عاقلان و حیوانات مغفول و در نظر دار

مستند به حدیث و کلام  
بسیار است و در این کتاب  
اما نشانی از این نیست  
چون سائر آثار

وَمِنْ عِنْفِهَا حَايِلُ رَيْسَعَتَا مِنْ فَوْقِ قَائِمِ الْجَمَالِ الدَّرِ

مغفولان میان برخواستند و ابله و عاقل شدند اعضا طاعت ایشان از هم جدا  
گردید و از قول مستان از یکدیگر نا بیستید مجموع احکام و ناله نوحه  
نماید بسبب حشمت و بیکای که محل ورود و بیکار است احکام احکام  
خواهد نمود و اسرار و کرامت و سبب و کرامت و اسرار و اسرار  
پس چه بسیار است که من می بینم که مسکن نمودند و کذا ان ابروای که مونس  
فرمودند و بیکاشکی انسان بودم و متوانم دفع می نمودم از خوشان بجان خود  
صفت را و دفع می کردم حرارت و خوار شد و کافرا اکنون که می بیند و بیکاشکی  
کریا بودم که در من مدون میشد و نگاه داری احسان از چاکشان را به  
می نمودم پس آه اگر سرزدان ابدان نازین و مدفن جفا چنین قوم عاقلند  
اینها را می نمودم و مانند بندگان خدمت گذاری می کردم و اسرار و کرامت  
انما به تو اطمینان و بقیه اهل و مکان و کمال چنین و چنین و کمال و کمال  
من هر چه می بینم که پس چه بسیار از او می بینم و بیکاشکی می بینم  
و چه بسیار از من منقلب بر پادشاهان و منظر به حال و در زمانه که در زندانها  
باید ساکنان و در دشتند از من صاحبان می بینم که هر چه ناله از من  
بر ابرو هم سر است کدام و در این برود و در میان من مونس است مرا می  
مغفولان شاه شهیدان بر جان گذاشت که در میان من بر پیر و بیکاشکی  
از جهان رود جانان و در هر یک حضرت مغفولان سان مونس که در  
که در ترجمه کتاب الهوت و زکوة الطغوت و تفصیل و تفسیر کلمات و شرح عباد  
مرحوم سید جلیل ابن طاهر از سر خود داشته ام و در این مقام باید بر آنچه مغفول  
آمد سر از ان بنویسد و از او حقیقت و اطمینان خواهد بود ان شاء الله

احمد بن محمد

کتاب فی الجواهر  
در بیان حقایق  
کتاب فی الجواهر  
در بیان حقایق







کتاب  
تاریخ  
کتاب

وَلِطَائِرِ آتِيَامٍ رُضِعَا الْعَبَّ وَاحْشَرْنَا لِأَزَى كَيْتَا حَى كَضَعَر

عزیز ما از میان دشت چه دهرم سزید، ظالمی کرد نگاهای بیو دخت را حساب سیم  
مسند از اسناد مر قومه دو محال این است که بقی از دشت: احقاد و سوندا  
شکایت بنما بدید بتول عذرا و خدایان کلمات بی شعری است آغایم که نظر  
الاستیانا سنان در الیلا سیدنا و کو نظر غیورین لایسادی  
علی سنان الحیال محکمنا آن طوطا و بکنا سهاری و من سهر اللیلای کمننا  
اگرچه کو نظر نیالی الحیار و کو کفار زبیر لمانیدنا فلور امانت جویند که شرف  
ای قوم الفیضه سیدنا حاصل استعدا که ای دخت رسول الله و همسر او  
هرگاه نظر میکرد که سوار سبزان و میدید که دخت از خود را برهنه و عریان و خاد  
زاد و اگر شاه صید بودید کان خود مستگیران را که مثل اسیران روم و فرنگ  
و زنک نادر و حجاز شتران سوار بودند و هرگاه ملاحظه میکرد و چشم  
مناصب سیدان را که از بیو شمشاد و مصیبت نادران و بیخوای نزدیک بودند  
بدینا شویم و اگر میکردیم به حالت مدح و ستایش از که از ستم عدان و اله و حیران  
بودند و میدید که بیادی امام زین العابدین و کفر نادرین و او غل و دخیل  
اصل کین که چگونه لیل و خاد و زار و انظار اشرار و علیل و بته اربود  
و بجه کفایت راه شام را میدیدیم و مشاهد سرهای جوانان را می نمودیم  
ی کرسی نه فاروقه تا متبرک لک دختان بسته در سن و حالت اسیران  
از سر و دوزن سپاهیان مغلول و دیندین هرگاه خداوند و لایق عمر تو را  
روز عشره مقرر کرده بود چنانکه نازده جوکر کرد و فوج منجم و اعدا افتان  
فرمود خطاب بجمادیم بجناب امام حسن عجله است که دختان را بی حد الله  
شکایت هم سزید کو از خودی نمودند و فوجی سرورند شعر عربی بر زبان می

ملاحظه فرمایند که در این  
و از سبیل کفر و شتمانی  
برایم اگر جان و مال و نام  
مرد و زوجه و فرزند و کس

فوج سزای بقول حدیث رسول

يُنْشَرُ سَوَالِيْمُنَا بِنَا طَهْرُ تَنْوُحٍ وَاشْعَرُ مَشْوَرَعَالِ كَيْفِ

با الحسین از کج عیال الحول اخوانا سیدنا آنجا که آن حال اضعی بلاد و  
نوح علیه السلام ظهور و الومش الموحشنا و لوانبت ما مولای سائوا حرمنا  
نخیزد که مینماید علی بن ابی طالب و لوانبت ما مولای سائوا حرمنا  
معناه با خدا من شعر لعل ای صبا عشق ما را بوطن باز و سنان  
حزین ما بحسن باز و سنان که عمو جان سواد طفال برادر بیکر همه داد  
نادر و خاد و محرم بیکر ای عمو جان حسن اعشقه بچون شدیم قادر و زار شد  
زیرت کشته شدای هر بریم بدید و غل و کفر ما ندانست و دخیل شدید  
فوج سز و دخت من مرغ هوا بیکر اهل حرمش همه خاد و اسیر بیکر  
مونس بی ما بود که کار و دخیل همه بر نافرمانی محرم و دوش سوار همه  
بی حد و معجزه اسیران شاد بران عیال رسول خدا و اطفال بتول عذرا  
از شدت دروغ و کفر و عنت الهم بیان حال خود را به کلمه جان سوز و  
عیال بی آتش از سر و می نمودند فوجی سرورند و بدین دو شعر تمام شود  
از هاجر اضار و احتیاج اشرار را که از این حوزا بر سر می نمودند شعر  
فخر الصائفات بلا کفیل و عن لقائنا علی اخینا و عن التنازل علی  
الطایا کساق علی عیال المبیضینا اما که او در رسول الله میسر نمود ما هم  
زنان در بلد و پریشان در اطراف شهرها و بلدان و ما هم نریزاد کنند در  
شهادت برادران و جوانان و ما هم اسیران لشکر کفار که ما را بر  
دند خاد و زار و کربانیدند و هر شهر و دای چون اسیران شاد و دحالیکه  
بر شتران برهنه در حجاز سوار بودیم و موکلین و سائیان ما از دشمنان ما  
بودند که مکر ما را از دست میبردند و بعضی را دانه و کعبه سنا ما را از دند

اهل البیت  
و از سبیل کفر و شتمانی  
برایم اگر جان و مال و نام  
مرد و زوجه و فرزند و کس











نکته در این باب  
که در این باب  
که در این باب

# لَا يَكُنْ لَكَ طَوْلٌ أَلْعُرْيَا وَلَدِي وَأَقْطَعُ الذَّمَّ بِالذِّكْرِ وَلَا تَقْ

کفار بیت فوج فوج و در سنه ستم از مدینه بیرون ناخند و مؤمنان کامل و در  
مقابل بن بد بان باطل و افراختند و کوبند معادل بیت هزار نفر از مسلمین  
مقابل چهل هزار نفر از یهودین صف کشید **شعر لوقا** سناد از دوسو  
کفر و ایمان مقابل یکی لشکر حق یکی حبش باطل مهاجر باضار حق و باضار باطل  
منافق بر باطل همه مقابل از دل سپاه حق سوار از معاویون کرد و می شود  
حدار مقابل احد نازه و دزد شد و جنگ شد و چه سخاوت بهر یک کشت و کشت  
بلی شخص ستمیان بر او داشتیم از اول بظلم و ستم بود تا بد حلال بنی و مؤمن  
و دودش شد از بود و ناب و عوب و زایل حضور از یزد بلیک سپاه شر  
کردن کشته کرد و بد حق کشت باطل بر چون لوی مسکین بافر از خسته و نظام  
صفوف از طرفین ساخته کرد بد مسلم کافر کشت و ام شطنت کشید و کافر را  
اصل ایمان بلکه تمام مسلمانان را بر اطاعت و سبقت هر چه ایمان دعوت کرد  
عجب این که منکر سبطان موسی بن عمران را بر اطاعت خیر چون زمان و قبلان  
اشارت نمود و چه متوکه مکرر بنفشاد و هیچ مؤمنی بر اطاعت کافر کشت نه نام  
**شعر لوقا** کافر از زبان بر بنوع و سنا لاجرم کشید دم در کشید  
دشمن و بنوع ستم کشید از هر دو سو بجانب هم نداد کفر و دین از هر دو شعله ها سو  
ترازم کشید بر هجرای خندق و بد و احد کن یکا در آن قضیه کفر کشید  
میان دان دلاور و مؤمنان دین پرورد با لشکر کافر بر کعبه بنیاد مثال  
و کافر از و بنای عدال استوار شد از هر دو سو و مرکب می افتاد و خرم  
مستمر بر ایمان بر باد بود که هو اضار را به طالب غلبه زمانه از هجوم با بان  
الا به ستمان مؤمنان ملایم هتکای کفار و در فراد از احتیاد و معای اشرار

# حَتَّى أُصِيبَ بِكَرْبٍ لَا فَاسْتَوْحِشْتُ وَاسْتَجَبْتُ عَزَائِلَ فَاسْتَحَقْتُ

در محاد که مسلمانان با استوار می نمودند این که امر کار کشتن اعدا و لشکر هر چه  
سبب انحراف مسکرم مدینه کرد و در عید الله بن خنظله و عبدالله بن مطیع که دوسو در  
کامل بودند با سپهائی از شیخاغان مقانان و اهل منزل اهل مدینه از قتل اهل  
کینه بجنگ هلاک افتادند پس سائر لشکریان و یهودین را نهادند و در مدینه  
حدا که حرم امن است پناه بردند بلکه مسجد و قبران حضرت زاملان خود کردند  
لشکر خون شام شام بر مقام اهل اسلام ناخند لوی قلم و ستم را از دین  
خو کنند و در حرم سپید عالم بر افراختند مسلم بن عقبه بلیک کسر داد بود و با بر  
بن بد حکم متوکه ناسه و دزد و سب که در فقرت و دوا موال و نفوس و عیال  
مردمان بر و مباح و حلال است بر لشکر هر چه دست بفتح کشیدند و ناز  
اسیر دست گیر و مردان را طعمه شمشیر نمودند پیشری تا جگه رسید که هفتصد نفر  
در مسجد بجز سر از یزد کربلای نمود و با جرح مقتول کردند و در آن روزی طبعه  
کشید که اموالشان را با تمام عبادت و تقایر و نمانگاه دست ظلم و اگر بجا  
زنان کشتند و میرزا و احرار مت شهید و است کرده هزار دختر را بکارت و بود  
و چندین هزار زن بجرام اسیر کردند **شعر لوقا** عفی عنی  
ای بسا ماله عیانت دشت و خزان را از کین بکارت دشت مال مؤمنان حلا  
کافر شد مغلوبه مذ صبر پیر شد حکم حق هر چه بود بر کفار کفرهای  
نمور احتیاد ز اهل بیرون عیال و مال و مثال بود بر شامیان و در حلا  
پس از آن زامشناجیم هر چه از زنان ده هزار زن را بید مردوزن ساختند  
حسن و بنیاء مجسمه فرمود رسول الله که ملاذخیمان رسول مجید داد  
فرزاد از جنای هر چه لشکر تر کشید و ستم بر و بود مردوزن عمر و حال

نکته در این باب  
که در این باب  
که در این باب



نکته در این باب  
که در این باب  
مجاور است

قَالَ الْهَيَاءُ بَعْدَ انْقِصَابِ قَاتِلِهَا بَعْدَ انْقِصَابِ قَاتِلِهَا بَعْدَ انْقِصَابِ قَاتِلِهَا

هر چه که بود سر بر او از حدی می بردن هر چه که بود سر بر او از حدی می بردن  
اینجا به غیر الغیث ای پناه جزو بشر پس چنان فریاد و فغان سر می  
در خجسته و صحنه زان و دختران طلبند که بد که هیچ کوشی مثل انداختند و نه  
خواهد شنید پس مسلم بن عقبه بلبند عبد از سر و دم که در حکم مثل و غارت  
برداشت و بغیر الشیخ سر و دم از آنجا خود واکلا شد و لشکر از مدینه  
الانام حرکت او و شکوید بپناه الحرام و مکر فرستاد و خود و پنهان راه جان  
دو رخ داد لغنه **اعان مصیبت** ما سر تیر و دم که تمام اصل مدینه  
شکایت ظلم نرید از این به غیر هم و نمودند و در زل و وود و اصل البیاض  
عباده بود اندام در مسجد حضرت رسول الله ص زبر که تمام مهاجر و انصار  
از سر و زن و جمیع صفاد کبار از دو سنه و من و جو عیال شکستند  
امام م را از کوفه و مشام بوطر و مقام خود دیدند و نه بجاالت عزت و عناد  
بلکه مریدان و لشکر و مستبکری و نشان دادند و تلخ بجزان جوانان و باران  
چشیده و حرف سخت اینان را شنیدند و هم چنین از آن داغ دیده کان و حو  
بعضی از زادات و برخی از اوقات و در عا مشور را که بتا امت عظمی بودند  
و بلا جلال که نیست نه هارت شهیدان به الله و ابلا ی حرم و مولا که دانند  
نه از جان ندیدند بجز این که شکایت ظلم و ستم نرید و اسبید عالم نماید و زلات  
بنو حو و زادی کشانند و در مقام حکایت ماجرای شاه شهید بر حق اگر بر این  
چنانچه ای مختلف و ثابت نموده و در و زود داد و قبول در مسجد رسول  
سه نفر از بزرگان ایشان با حالت پریشان عرض حال خود را به به غیر محمود کردند  
و شهادت ای عباده و از زبان و درند یک جناب سید الساجدین نمودند

نکته در این باب  
که در این باب  
مجاور است

لَا تَزَالُ تَعْلَمُ مَا هُم بِهَا لَئِنْ أَنْصَرْتَهُ لَيَكُونَنَّ فِي هَاجَةٍ

و تا این که این خبر می رسد و سرخ خندید و بگو اندک و شمع سید  
و او بد که با خبر تر نیل حکیمند و سول و کسک ضایع انا جیک محرم  
قبیل مؤمنان اینتر و مالی حامی و مدافع سبب کاشی و سول و سول  
میرا انور و لا تجمل الاضایع انا جیک با حله بعد کاهرت اکتبه مینا  
مکر کما و الشیاع **سفر لوق** لغنه معناه که خبر کوار می زال سید  
بیداد کشند حسین و نادر زان کر و نه بنای کینه انا اصل حرم مکر و  
و در طرین بلاد و نشاناد کشند سیر شهر شهرت چو اهل نادر و جیل اتحاد  
جدا و ستم سران تو دادند بنیاد و جو وجود بر باد بی نادر معین و زار و غری  
کرد بدمه و نادر اتحاد جدا و جضای و نشاناد و از خود بی امید و نادر  
قال الشریع اما و نبیها احدثت بعضا و باب مسجد رسول الله و نادر با حله  
ای ناعنه ای که ای حسین و می مع ذلک لا تجف لها غیر و لا نفس من الکما  
و الحقیقت و مؤمنها جاریه علی خاتمها و کما نظرت الی علی الشریع اتحاد  
مذا و جد ها فاشان نول آن کما و صید با لفری بجز حله و نادر  
الفری و ما وصلوا نحه اباد و هم مثل مل طایه و نادر و نادر و نادر  
دختر کبری علی سر خیمه و صفت معری بدست معری به و کفر از دکان با به  
حلقه و ب محبت رسول الله او بخت و سبلا با شکان و دیده کان بدامان و غیر  
و کمره و زادی مانس عهدا که شکایت حکایت نماید و نه اسکن و افش باز به  
استاد که نکاحی عبرت و اصل بیت طهارت فرماید و اگر نظری بر او لا قبول  
و بعضا در سول مینماید باضاد و سول و ایشی و فری و چون سید الساجد  
میلید و بشیر از پیشتر از حکمر کشید معتبر بود که از کلام عزم و الم زبان

نکته در این باب  
که در این باب  
مجاور است

کتاب



فَتَبَيَّنَتْ لَا تَسْتَخِيرُونَ لِنَبَاكَ نَدَعُو بَعِيَّتَهَا لِرَكِيبَةِ عَمِيَّتِي

کتابه متفکر که از چه ظلم و ستم شکایت نماید از اسیر عذرات طهارت  
و بودن ایشان را و لا ینبغی لا یستدعی و محال است تفاوت سخن گوید با بدین  
کبری خنیزان و اختران برج خدایت و بدین پیرویشان ایشان دو بیبا با نهاد و  
نعل جوید با آنکه بر کشته رجال بپسیر کشته را اطفال و خون غشیه که اجساد  
مربک و بیابان افکاره بودی سر شکایت نماید از سرها ایشان که بر سر سندان  
و شمشیر بود و در چهارم و شش و هفت و هشت و نود و چوبی و بی بی این را و در بر لب و دندان  
برادرش حکایت می نماید بعد از آن ساعته سر برآورد و معصا مین این استغفار و  
بجایش عرض کرد **شعر اول** ای رسول عربی ای محمد گرامی رخسار  
امده از کوفه و شام حیز از نور و صندل دارد سر گذشتی ز حسرت دارد  
بیج و لب که پس از رملتو چه کشف دال تو از امت تو کردی از حق و عرض حجت  
خویش حجت عزت طلب امت خویش امتانند عرض مهر و داد کریم باغش  
تو مهر و عناد شد حکیم تو و باران حکیم نشسته لب کشته نصیر سنین  
حسرت از آن درد ایشان بود ناخاک شکست زلشان او و زار که از ظلم و عناد  
عزت عزت تو رفت بر نادر هنوز زینت کرم شکایت بود که ام کلثوم زبان حکایت  
کنور و کال و زوی اما ام کلثوم فانیست ای محمد رسول الله یا کینه العین حرمیه  
مطلبی قتالک السلام علیک یا حیدر ای ناعین الیک و لکن الحکیم تم قال لای  
حق غیر حبیبنا عالی القیام اناس بالیک و انما لای حق غیر حبیبنا ام کلثوم  
دختر امیر مؤمنان و مادران بسوخته و مطهر و معجز و ان سر بد و نادر پس دود  
و جگر از حمز و زرد و نادران قال - سفاد این استغفار را بجای بزرگواری و شرف  
کرد **شعر اول** ای که السلام علیک ایحب ابی حبیبی دی جبین محاسن

ای حبیب من  
ای که با من  
در این دنیا  
و آن دنیا  
همیشه  
همراهی  
منی  
ای که با من  
در این دنیا  
و آن دنیا  
همیشه  
همراهی  
منی

ابن الحسین ای و غایت مظلله و مدلی مقلی و مسیکه

بگو من اینک منم کینه کینه جناب تو کلثوم که خار کشته ام از دست کوفتایان  
خالو کون ز کوفه و شام و ذکر یاری حسین بسوی تمامه ام حاکی از عزت حسین  
بجست تو ذات حکایت دارم و سر گذشت حسین حکایت دارم عزت زار  
حسین تو بالبعملشان سرش به نیزه نشاندند بجاک و خون غلطان همان تنه  
که در مهرش تو تربیت اوی بزینتم ستو و خالفا ندری همان دهان و  
همان لب که حضرت بوسید میان طشت طلا خود چوب کین زبیر و زرد  
این را و درین بد و درین بد که خاندان نبوت از این عدو قتل برآید و دشمنان  
تو زار و نادر رسول الله زامتان تو مژده از رسول الله راوی گوید حکایت جان  
سوز و شکایت تمام اندام کلثوم چنانا نشاند و ز کافران مسینه و در کفها اهل  
مدینه کرد بد که هر کس از سر و دهن و احکانه کشت بد که فتر مطهر مرقد  
منور حضرت بهر چنان نالبد که در دستش دستش میبندد و این راه رسول الله  
بکوش هوش تمام حضا از هجر اضداد رسید پس به بدن با رحمتان فاعله و  
سرمان پیدا شد که پیدا شسته قیامت بر پا کرد بد از راه و ناله فتر بهر چنان  
دولعه و زلزله در میان مسلمانان هویدا کرد بد که تمام اهل مدینه و اطرافش  
ان شودش را شنید **شعر اول** ای سرور منی بوسه چه بهر معنوب  
رسید بد پر چه از وصل پیرانیت تو بد کرد بهر کز چنان بغیر کشت  
زحاکر که برین دشت توان از تن و هوشش از سر قتل صد بوسه خودی  
شود شاه و عرب کز بیت الخیر خاک بنالجه عجب قال لای حق غیر حبیب  
ام لیمان بیت محبت مدب من لاها بالطف و حق بهم و نقول ایها العالیون  
حیدر حبیبنا اکبر یا اعدابک التکیل الخ راوی گوید دران زمان که خورشید

ای حبیب من  
ای که با من  
در این دنیا  
و آن دنیا  
همیشه  
همراهی  
منی  
ای که با من  
در این دنیا  
و آن دنیا  
همیشه  
همراهی  
منی



نَصْرَ خَنْدِ وَجْهِهَا غَمَّانَا قَرَعِي زِيْدَ بَشِيرَةَ نَكْلَ لَقِيَتْهُ

اینکه در این کتاب  
در بیان این که  
چندین سال  
در این کتاب

بنا بر این که این کتاب  
در بیان این که  
چندین سال  
در این کتاب

مردمان و جوشش مسلمانان از آنکه در این کتاب  
بود تاگاه ام همان دختر عقیل از منزه خود بیرون  
کر بلائیکه و کبریه میبود و کلامی بود که حاصلش این است  
منزه ای قاتلان شاه شهید عبادی الله و محبتش مثلید  
طعن جمع منزهتگان از کل زادم و روح موسوی راود  
بود و آنکه لب تشنه شاه و بن کشتین تا و انش بجان  
از میان ببرد و قال مردمان صد که بر دافغان و بنیت  
صفیه سکنه بکوشش سید که در مسجد پیغمبر نکایت  
نوی ایشان را شناختن پس بنیاد طافش کرد و سر و پای  
خود از خانه بیرون تاخت پس ام هانی و در طره دختران  
بود و آنکه در میان ام همان بیکبار و جوانه از منزه خود  
خود را در میان مسجد پیغمبر و رسالتند و هر لحظه  
و از هر سو تفتش و محسوس جوانان خوش را میگرداند  
که چشم دختران امیر و خواهران اسیر خویش و دختران  
همه را هم به برادر که منکسر و کرد و بیهوشی بر سر نشسته  
و احسبناه و امشوله از حکم کشیدند و اشک حسرت از دهن  
هر گوشه کنار مسجد سوزانده و صد فایده و نوحه سر را  
بکوشش ملک پر سید همان روز و در هنگام نماز ظهر جمعه  
سپاهات انشودا عنوان و بیان کرد و اجمالی از فضیلت  
حاضران میان بار غفر و اسباده از حکم کشیدند و هر یک  
که

کره

قَالَ اطْرَحُوا امْرَأَتَ الْحُسَيْنِ بِحِجْرِهَا فَإِنْ انْظَرْتُمْ إِلَيْهَا تَسَلَّيْتُ

اینکه در این کتاب  
در بیان این که  
چندین سال  
در این کتاب

از کبریه بر این کتاب بود و در آنکه بر اهل مدینه گذشت  
کافیه بود و از آن هنگام تا پانزده روز همه مهاجر و انصار  
صدقه را بر نیاورد و بر شهیدان تشنه کام و صدقات اسیران  
و مدعیان بام نوحه سر بود و از خانه های بن هاشم مدینه  
غذا میبرد و هیچ یک از دانشان سر به نکشیدند و در غن  
خود احدی نتوانستند و اطلبایام نوحه سر را و کبریه بر  
بود تا و منتهی که بخار و غدا را در سر این زاده را خدمت  
دانشان کمتر کرد و با مرامام بیاد زدن سر به کشیدند  
و در روز دوازدهم بمحمد رسول الله جمعیت مردمان مشغول  
و چون شب رسید بهر استدعای اکابر اشراف و مومنان  
اهل البیت از سر بود که در میان خود نمودند و از آن زمان  
از دنان نظری بجان برادران و جوانان کردند و هنگام  
به نادر آوردند و دختران علی که حای برادران را خاله  
و دنان منزل شوهران و جوانان دانشان را می از ایشان  
سر مشک از دیده کشودند و دختران بنیم و بی چون  
بیکروان بام که در محضر بی بودند و میفرمودند از مسجد  
و هر یک حلقه ماتم بر گرد هم زده نوحه سر و دنان قات  
این مقام بولق لیس پیروز شد صفایان و مختف شد  
العالمین خبر شد چشم حیات عیدان مرطام حسین که  
شد و در میان بر شد طلک خاضعین به وجود میزین  
کشته شد شاه دین

در این کتاب



























وقف

اهدائی حسین کجودی فرزند مرحوم حاج اسماعیل کجودی به  
کتابخانه مبارکه مسجد اعظم قم



دو سقار گرفته و در محاذات و ز عضله اخبر بخ جلدی شده بر شیب انبی و وحشی  
منشعب گردید و باز از عصب سطور فقط نارهای عضلات میروند و عبارتند  
از (۱) دو شعبه کوچکی که بعضله منقاری عضدی میروند ش ۲۷۲ شعبه فوقانی از  
این عضله جو و نموده داخل دو سر میشود (۲) خطهای متعددی از سطح خلفی عضله در  
داخل ش ۲۷۹ یکی از آنها عضله منفرقه میروند (۳) نار عظمی است که بخطهای  
بسیار عددی منقسم شده از سطح قدامی داخل عضله بازوئی قدامی میشوند ش ۲۷۷  
نارهای انتهائی ش ۱۱ نار وحشی سطح ظهری ساعد منفرقه و جلدان پراکنده  
گشود و در جلدی که سطح ظهری ریح را پوشانیده منفرقه شده بابک شعبه نام عصب  
کبری منقسم میگردد و عصب عضلی جلدی در وسط بازو بابک شعبه از عصب منوط  
منقسم میشود ش ۲۷۹ (۲) نار انبی که از وحشی بزرگ است بطرف وحشی ساعد منفرقه  
در اندام جلدی این ناحیه پراکنده شده با عضدی جلدی انقباض منقسم گشته نارهای از  
بعضل کبری ریحی میروند مگر است که با عصب نار جلدی منفرقه و وحشی منقسم شده

(۳) عصب منوط

بزرگتر شعبه انتهائی ش ۱۱ که عضله است و از دور پش حاصل شده یکی وحشی که  
مشترک میان آن و عصب عضلی جلدی است و دیگری انبی که عصب زندی و جلدی  
انبی از آن رسیده اند شران ابطی در میان این دو ریش واقع و با اعتقاد بعضی شرحین  
در محل اتحاد آنها موسوم بتریان عضدی میشود ساعد عصبی که از اتحاد دو ریش  
حاصل میشود ش ۲۷۹ در طول کار انبی عضله منقاری بازوئی و در قدام شرابین  
عضله عضل در فترین و باب قدام و وحشی نازل گشته در طول کار انبی عضله و در  
منقسم شده در جزو منوط و قدامی منقسم ریحی در طرف انبی و ز عضله اخبر واقع است  
و در سر خود دارای این مجاور است از وحشی با عضله خرابی بازوئی و در سر ان قدام

بالا







